



مرکز تحقیقات اسلامی

اصفهان

گامی



عمران
علیه السلام

www. **Ghaemiyeh** .com
www. **Ghaemiyeh** .org
www. **Ghaemiyeh** .net
www. **Ghaemiyeh** .ir

کتابخانه و نوشتارها

درباره عبدالکبیر ازمی قزوینی

و
نقد
((نقد))

پیش

گفتاری از

دکتر محمدعلی باقری

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

گفتارها و نوشتارها درباره عبدالجلیل رازی قزوینی و (نقض)

نویسنده:

محمد مهدی خوش قلب

ناشر چاپی:

موسسه علمی فرهنگی دارالحدیث

ناشر دیجیتال:

مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

فهرست

۵	فهرست
۷	گفتارها و نوشتارها درباره عبدالجلیل رازی قزوینی و «نقض»
۷	مشخصات کتاب
۸	اشاره
۱۳	فهرست اجمالی
۱۶	یادداشت دبیر علمی کنگره بزرگداشت عبد الجلیل رازی قزوینی
۲۳	در باره این اثر
۲۵	گزارشی کوتاه از مراسم کنگره در قم و قزوین
۳۵	بخش نخست: بیانات مقام معظم رهبری و آیات عظام
۳۷	بیانات حضرت آیه الله سید علی خامنه ای، مقام معظم رهبری
۴۰	بیانات حضرت آیه الله لطف الله صافی گلپایگانی
۴۵	بیانات حضرت آیه الله سید موسی شبیری زنجانی
۴۹	بخش دوم: سخنرانی ها و مقالات ارائه شده در کنگره
۵۱	خیر مقدم رئیس کنگره، حضرت آیه الله محمد محمدی ری شهری
۵۴	گزارش دبیر علمی کنگره، حجة الاسلام و المسلمین مهدی مهریزی
۵۸	سخنرانی حضرت آیه الله جعفر سبحانی
۶۸	سخنرانی حضرت آیه الله رضا استادی
۷۸	تشییع در قرن ششم تا نهم / دکتر رسول جعفریان
۸۷	ویژگی های علمی و اخلاقی میر جلال الدین محدث ارموی / استاد میرهاشم محدث
۹۵	سبک ادبی کتاب «نقض» / دکتر علی اشرف صادقی
۱۱۰	بازنگاشت کتاب «نقض» / دکتر سید علی موسوی گرمارودی
۱۲۴	رجال ری و قم در کتاب «نقض» / استاد علی صدراپی خویی
۱۳۲	سخنرانی دکتر علی لاریجانی، ریاست محترم مجلس شورای اسلامی
۱۴۲	بخش سوم: سخنرانی ها و مقاله ارائه شده در مراسم بزرگداشت عبد الجلیل در قزوین

۱۴۴	سخنرانی حجة الاسلام و المسلمین سید موسی ابراهیمی، مدیر حوزه علمیه قزوین
۱۴۸	نظریه عدالت صحابه در «نقض»
۱۴۹	مرجعیت علمی امامان شیعه
۱۶۷	سخنرانی دکتر محمدتقی سبحانی نیا، نماینده مؤسسه علمی - فرهنگی دار الحدیث
۱۹۰	بخش چهارم: منتخبی از مطالب «خبرنامه کنگره» و یک مقاله منتشر نشده
۱۹۲	گفتگو با استاد میر هاشم محدث، فرزند مرحوم محدث ارموی
۱۹۸	جستاری در «رفض» و «رافضی» و نسبت بین «رافضه» و «مامیه» با تأکید بر دیدگاه های عبد الجلیل رازی در کتاب «النقض»
۲۳۶	تاریخیت و گفتمان «نقض»: با توجه ویژه به پیش زمینه و انگیزه نویسنده ناشناس «بعض فضائح الروافض»
۲۸۰	منابع و مأخذ
۲۸۴	بخش پنجم: گزارش های تصویری
۲۸۶	دیدار دست اندر کاران کنگره با حضرات آیات: ...
۲۹۴	مراسم کنگره در قم
۳۰۶	بزرگداشت عبد الجلیل در قزوین
۳۱۲	فهرست ها
۳۱۴	فهرست آیات
۳۱۶	فهرست احادیث
۳۱۷	فهرست اشعار
۳۲۰	فهرست اعلام
۳۴۵	فهرست ادیان، مذاهب، فرق و جماعات
۳۵۱	فهرست کتاب های متن
۳۶۰	فهرست مکان ها
۳۷۵	درباره مرکز

گفتارها و نوشتارها درباره عبدالجلیل رازی قزوینی و «نقض»

مشخصات کتاب

سرشناسه : خوش قلب، محمد مهدی، 1354 -

عنوان و نام پدیدآور : گفتارها و نوشتارها درباره عبدالجلیل رازی قزوینی و «نقض» / به کوشش محمد مهدی خوش قلب؛ ویراستاری حسین پورشریف.

مشخصات نشر : قم : موسسه علمی فرهنگی دارالحدیث، سازمان چاپ و نشر، 1396.

مشخصات ظاهری : 328 ص. : مصور، جدول.

فروست : مجموعه آثار کنگره بزرگداشت عبدالجلیل رازی قزوینی؛ 8.

شابک : دوره: 6-616-493-964-978 ؛ 150000 ریال: 1-749-493-964-978

وضعیت فهرست نویسی : فاپا

یادداشت : کتابنامه.

یادداشت : نمایه.

موضوع : عبدالجلیل قزوینی، عبدالجلیل بن ابوالحسین، 504-585؟ق.

موضوع : عبدالجلیل قزوینی، عبدالجلیل بن ابوالحسین، 504-585؟ق. . نقض فضائح الروافض -- نقد و تفسیر

موضوع : مجتهدان و علما -- ایران -- سرگذشتنامه

Ulama -- Iran -- Biography'

شناسه افزوده : موسسه علمی فرهنگی دارالحدیث. سازمان چاپ و نشر

شناسه افزوده : کنگره بزرگداشت عبدالجلیل رازی قزوینی (1390 : قم)

رده بندی کنگره : BP55/3 /ع 24 خ 9 1396

رده بندی دیویی : 297/998

شماره کتابشناسی ملی : 3369357

اطلاعات رکورد کتابشناسی : فاپا

ص: 1

اشاره

گفتارها و نوشتارها درباره عبدالجلیل رازی قزوینی و (نقض)

به کوشش: محمد مهدی خوش قلب

ص: 3

گفتارها و نوشتارها درباره عبدالجلیل رازی قزوینی و «نقض»

به کوشش: محمدمهدی خوش قلب

ویراستار: حسین پورشریف

پیاده سازی صداها: امیرحسین سعیدی صابر

نمونه خوانی: مهدی جوهرچی

صفحه آرایی و استخراج فهرست ها: محمّدکریم صالحی

ناشر: سازمان چاپ و نشر دارالحدیث

چاپ: اول / 1395

چاپخانه: دارالحدیث

شمارگان: 500

قیمت: 15000 تومان

دفتر مرکزی: قم، میدان شهدا، خیابان معلم، پلاک 125 تلفن: 025 - 37740523 / فاکس: 025 - 37740571 / ص.پ 4468 /

37185

نمایشگاه دائمی علوم حدیث (قم، خیابان معلم) تلفن: 025 - 37740545 / فروشگاه شماره «2» (قم، خیابان معلم، مجتمع ناشران،

طبقه همکف پلاک 29) تلفن: 025 - 37842309 / 025 - 37842310

فروشگاه شماره «3» (شهر ری، حرم حضرت عبدالعظیم حسنی علیه السلام درب شرقی 7) تلفن: 021 - 55952862

فروشگاه شماره «4» (شهر ری، حرم حضرت عبدالعظیم حسنی علیه السلام درب جنوبی) تلفن: 021 - 51224493

فروشگاه شماره «5» (شهر ری، حرم حضرت عبدالعظیم حسنی علیه السلام بازار قدیم) تلفن: 021 - 55930999

پلاک 1/19

http://darolhadith.ir ISBN(set): 978- 964 - 493 - 616 -6

darolhadith.20@gmail.com ISBN: 978- 964 - 493 - 749 -1

* کلیه حقوق چاپ و نشر برای ناشر محفوظ است

ص: 4

- یادداشت دبیر علمی کنگره بزرگداشت عبد الجلیل رازی قزوینی..... 7
- در باره این اثر..... 13
- گزارشی کوتاه از مراسم کنگره در قم و قزوین..... 15
- بخش نخست: بیانات مقام معظم رهبری و آیات عظام
- بیانات حضرت آیه الله سید علی خامنه ای، مقام معظم رهبری..... 27
- بیانات حضرت آیه الله لطف الله صافی گلپایگانی..... 30
- بیانات حضرت آیه الله سید موسی شبیری زنجانی..... 35
- بخش دوم: سخنرانی ها و مقالات ارائه شده در کنگره
- خیر مقدم رئیس کنگره، حضرت آیه الله محمد محمدی ری شهری..... 41
- گزارش دبیر علمی کنگره، حجة الاسلام و المسلمین مهدی مهریزی..... 44
- سخنرانی حضرت آیه الله جعفر سبحانی..... 48
- سخنرانی حضرت آیه الله رضا استادی..... 58
- تشییع در قرن ششم تا نهم / دکتر رسول جعفریان..... 68
- ویژگی های علمی و اخلاقی میر جلال الدین محدث ارموی / استاد میرهاشم محدث..... 77
- در باره سبک ادبی کتاب «نقض» / دکتر علی اشرف صادقی..... 85
- بازنگاشت کتاب «نقض» / دکتر سید علی موسوی گرمارودی..... 97
- رجال ری و قم در کتاب «نقض» / استاد علی صدرایی خویی..... 111
- سخنرانی دکتر علی لاریجانی، ریاست محترم مجلس شورای اسلامی..... 119

بخش سوم: سخنرانی ها و مقاله ارائه شده در مراسم بزرگداشت عبد الجلیل در قزوین

سخنرانی حجة الاسلام و المسلمین سید موسی ابراهیمی، مدیر حوزه علمیه قزوین 131

نظریه عدالت صحابه در «نقض» / استاد محمدعلی علیپور 135

سخنرانی دکتر محمدتقی سبحانی نیا، نماینده مؤسسه علمی - فرهنگی دار الحدیث 154

سخنرانی حجة الاسلام و المسلمین سید محمد حسینی قزوینی 161

بخش چهارم: منتخبی از مطالب «خبرنامه کنگره» و یک مقاله منتشر نشده

گفتگو با استاد میر هاشم محدث، فرزند مرحوم محدث ارموی 179

جستاری در «رفض» و «رافضی» و نسبت بین «رافضه» و «امامیه» / حسین متقی 185

تاریخیت و گفتمان «نقض» / توموکو شیمویاما 223

بخش پنجم: گزارش های تصویری

دیدار دست اندر کاران کنگره با حضرات آیات 273

مراسم کنگره در قم 281

بزرگداشت عبد الجلیل در قزوین 293

فهرست ها

فهرست آیات 301

فهرست احادیث 303

فهرست اشعار 304

فهرست اعلام 306

فهرست ادیان، مذاهب، فرق و جماعات 315

فهرست کتاب های متن 318

فهرست مکان ها 322

یادداشت دبیر علمی کنگره بزرگداشت عبد الجلیل رازی قزوینی

یک. ری، یکی از کهن ترین مراکز تمدنی ایران است که قدمت چندین هزارساله دارد و مردمان آن را قومی با تمدن و هنر پیش رفته توصیف کرده اند. این شهر در سال 22 هجری به دست مسلمانان افتاد و توسعه اش از آن پس آغاز شد و تا بدان جا گسترش یافت که پیش از حمله مغول (سال 616 ق)، آن را یکی از بزرگ ترین و آبادترین بلاد اسلامی توصیف و جمعیت آن را بالغ بر دو میلیون نفر گزارش کرده اند.⁽¹⁾

در دوره اسلامی، ری، از سده سوم و چهارم، دارای یک حوزه نسبتاً توانمند علمی شد و شخصیت های بزرگی را از شیعه و اهل سنت، در خود پروراند. عالمان و اندیشمندانی چون: ثقه الاسلام کلینی (م 329 ق)، ابن قبه رازی (ق 4)، ابن مسکویه (م

321 - 421 ق)، ابو حاتم رازی (م 322 ق)، ابن فارس رازی (329 - 395 ق)، ابو بکر رازی (325 - 385 ق)، محمد بن زکریا رازی (م 302 ق) و ... در این دوره می زیسته اند.

با افول و از رونق افتادن حوزه های علمی بغداد و قم، ری به سرآمد شهرهای علمی شیعه در آن روزگار تبدیل شد و قرن پنجم و ششم، دوران بالندگی علمی ری به شمار می رود. در این برهه، عالمانی همچون: ابو الفتح رازی (ق 6 ق)، صفی الدین رازی (ق 6 ق) صاحب کتاب تبصرة العوام، سدید الدین حمصی رازی (م 600 ق) نویسنده کتاب المنقذ من التقليد، شیخ منتجب الدین رازی (504 - 585 ق) نویسنده کتاب الفهرست و قطب الدین رازی (696 - 766 ق) تأثیرگذار بوده اند.

ص: 7

1- ر. ر. ك: أشكال العالم، ص 146؛ عجایب المخلوقات، ص 226؛ آثار البلاد، ص 375؛ معجم البلدان، ج 3، ص 116؛ الكامل فی التاريخ، ج 1، ص 58؛ تاریخ آستانه ری، ص 33.

دو. از زندگی عبد الجلیل رازی، اطلاعات دقیقی در دست نیست. تنها منبع برای شناخت اجمالی او، فهرست شیخ منتجب الدین رازی است که معاصر وی بود و نیز کتاب نقض از خود وی که در لابه لای آن و به مناسبت، مطالبی را در باره خود، بازگو کرده است. منتجب الدین، او را چنین توصیف کرده است:

الشیخ الواعظ، نصیر الدین عبد الجلیل بن أبی الحسین بن أبی الفضل القزوینی، عالم، فصیح، دین (1).

این تعبیرها (الشیخ، الواعظ، نصیر الدین، عالم، فصیح، دین) نشان دهنده جایگاه علمی، اجتماعی و معنوی عبد الجلیل است.

آثار عبد الجلیل، بنا بر کتاب های فهرست و نقض، عبارت اند از:

1. تزیه عایشة عن الفواحش العظيمة (تألیف شده در سال 533 ق)؛

2. البراهین فی إمامة أمير المؤمنين (تألیف شده در سال 537 ق)؛

3. السؤالات و الجوابات (در هفت جلد)؛

4. مفتاح الراحة فی فنون الحکایات یا مفتاح التذکیر؛

5. رساله ای در ردّ ملحدان؛

6. بعض مثالب النواصب فی نقض «بعض فضائح الروافض» معروف به نقض (تألیف شده بین سال های 556 تا 566 ق).

روزگار عبد الجلیل، دارای ویژگی ها و شاخصه هایی است که آشنایی با آنها در شناخت عبد الجلیل و کتاب او بی تأثیر نیست، چنان که از روی عناوین آثار عبد الجلیل نیز می توان تا حدودی به این تأثیر و ارتباط، پی بُرد.

زمانه عبد الجلیل، یعنی نیمه دوم قرن پنجم تا اواخر قرن ششم را می توان دارای چند ویژگی عمده دانست:

1. آبادانی ری و ایران؛

ص: 8

1- . الفهرست، منتجب الدین، ص 87.

2. سست شدن پایگاه خلافت در جهان اسلام و نیز در فضای سیاسی؛

3. رواج باطنی‌گری و اندیشه‌های حسن صباح؛

4. اختلافات و منازعات شیعه و سنی؛

5. رونق مجالس دینی با جان مایه مباحث کلامی و برگزاری مجالس مناظره؛

6. هم‌اندیشی دینی و تفاهم مذهبی؛

7. رواج زندقه و دین‌گریزی.

عبد الجلیل، چنان‌که عناوین آثارش نشان می‌دهد، عالمی است حاضر در زمان که رخدادهای فرهنگی زمانه‌اش را به خوبی درک می‌کند. او به منازعات مذهبی دامن نمی‌زند؛ بلکه با پابندی به باورها و اعتقادات خویش تلاش می‌کند آنها را به هسته‌ای

استوار، باورپذیر و قابل دفاع، فروکاهد. لذا نخستین کتابش تنزیه عایشه است. او می‌کوشد پرسش‌های مطرح در جامعه‌اش را پاسخ دهد و از این رو، کتاب‌السؤالات و الجوابات را در هفت جلد می‌نگارد. او در کتاب نقض، اتهام‌های بی‌جای یک متعصب را پاسخ می‌دهد. این کتاب، در عین حال، از گستردگی دانش و اطلاعات عبد الجلیل پرده برمی‌دارد و فصاحت و بلاغت و شیوایی نثر او را به نمایش می‌گذارد.

سه. پس از برگزاری کنگره بین‌المللی کلینی در بهار 1388، اندیشه‌برگزاری کنگره بزرگداشت عبد الجلیل، به صورت جدی شکل گرفت و از آغاز سال 1389 با برگزاری جلسات شورای عالی سیاست‌گذاری و نیز جلسات شورای علمی کنگره، فعالیت‌های کمیته علمی کنگره آغاز شد. محصول دو سال فعالیت‌های این کمیته را در چند بند، فهرست می‌کنیم:

الف. آماده‌سازی مجموعه آثار کنگره (7 جلد)

1. کتاب نقض با ویرایش علمی جدید؛

2. عبد الجلیل رازی قزوینی، روزگار و کتاب وی؛

3. شناخت نامه عبد الجلیل و «نقض»؛

4. بررسی توصیفی ساختار دستوری کتاب «نقض»؛

5. مجموعه مقالات کنگره (در دو جلد)؛

6. چکیده مقالات با ترجمه عربی و انگلیسی.

ب. خبرنامه کنگره (2 شماره) ج. تهیه لوح فشرده (DVD) از مجموعه آثار کنگره

همچنین شورای علمی، برنامه های دیگری را نیز لازم و مفید تشخیص داد که از جهت اجرا متوقف بر آماده سازی کتاب نقض با ویرایش جدید بود و از این رو، انجام یافتن آنها به پس از برگزاری کنگره موکول شد. این کارها عبارت اند از:

1. بازنویسی کتاب نقض؛

2. ترجمه متن بازنویسی شده نقض به زبان انگلیسی؛

3. ترجمه متن بازنویسی شده نقض به زبان عربی.

چهار. سپاس گزاری و قدرشناسی از همه کسانی که در شکل گیری و به ثمر نشستن این کنگره سهم داشتند، وظیفه ای اخلاقی و دینی است. بدین سبب، با یادکرد نام افراد

و سازمان هایی که به شکلی در آن نقش داشته اند، کمترین وظیفه را در سپاس گزاری، به جای می آوریم.

الف. برگزارکنندگان

این کنگره با مشارکت علمی، معنوی و مادی این مراکز به ثمر نشست که به ترتیب حروف الفبا عبارت اند از:

1. آستان حضرت عبد العظیم حسنی علیه السلام، تولیت: آية الله محمد محمدی ری شهری؛

2. انجمن آثار و مفاخر فرهنگی، رئیس [وقت]: حجّة الاسلام و المسلمین محمد جواد ادبی؛

3. جامعة المصطفی صلی الله علیه و آله العالمية، رئیس: حجّة الاسلام و المسلمین علیرضا اعرافی؛

4. کتاب خانه، موزه و مرکز اسناد مجلس شورای اسلامی، رئیس [وقت]: حجّة الاسلام و المسلمین رسول جعفریان؛

ص: 10

5. مجمع جهانی اهل بیت علیهم السلام، رئیس: حجّة الاسلام و المسلمین محمدحسن اخترى؛

6. مجمع جهانی تقریب مذاهب اسلامی، رئیس [وقت]: آية الله محمدعلی تسخیری؛

7. مرکز تحقیقات کامپیوتری علوم اسلامی، رئیس: حجّة الاسلام و المسلمین حمید شهریاری؛

8. معاونت امور فرهنگی وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی، معاون [وقت]: جناب آقای بهمن درّی؛

9. مؤسسه علمی - فرهنگی دار الحديث، رئیس: آية الله محمد محمدی ری شهری.

یادآوری می شود که جلسات شورای عالی سیاست گذاری، با حضور رؤسا و مدیران مراکز و نهادهای یاد شده برگزار می گردید.

ب. اعضای شورای علمی کنگره

شورای علمی کنگره، مرکب از شخصیت های علمی حقیقی و نمایندگان علمی مراکز برگزارکننده بود که به ترتیب حروف الفبا عبارت اند از:

1. حجّة الاسلام و المسلمین علی اصغر اوحدی (نماینده مجمع جهانی تقریب مذاهب اسلامی)؛

2. جناب استاد ناصر باقری بیدهندی (نماینده جامعه المصطفی العالمیة)؛

3. حجّة الاسلام و المسلمین رسول جعفریان؛

4. جناب استاد قاسم جوادی (صفری)؛

5. حجّة الاسلام و المسلمین محمدحسین درایتی؛

6. حجّة الاسلام و المسلمین محمدکاظم رحمان ستایش؛

7. حجّة الاسلام و المسلمین محمد سالار (نماینده مجمع جهانی اهل بیت علیهم السلام)؛

8. حجّة الاسلام و المسلمین علی صدرایی خوبی؛

9. آقای دکتر پرویز فارسیجانی (نماینده انجمن آثار و مفاخر فرهنگی)؛

10. جناب استاد میرہاشم محدث (فرزند میر جلال الدین محدث ارموی، مصحح کتاب نقض)؛

11. حجة الاسلام و المسلمین محمد مہدی معراجی؛

12. حجة الاسلام و المسلمین محمد علی مہدوی راد.

ج. گروه آماده سازی آثار، شامل: حروفچینی، ویرایش، نمونه خوانی و صفحه آرایی

1. آقای حسین پورشریف (ویراستار)؛

2. آقای مہدی جوهرچی (نمونه خوان)؛

3. آقای محمد کریم صالحی (حروفچین و صفحه آرا).

د. گروه اجرایی کنگره

1. حجة الاسلام محمد مہدی خوش قلب (دبیر اجرایی)؛

2. آقای امیر حسین سعیدی صابر.

ه. مشاوران علمی کنگره

1. آقای ہادی ربانی؛

2. آقای محمد ہادی خالقی.

ہمین جا باید از نویسندگان آثار و مقالات و استادانی کہ در مراحل مختلف ویرایش جدید کتاب نقض، تلاش و همکاری داشتند، سپاس گزاری کرد کہ البتہ نام آنها بر روی آثار و نیز در شناسنامہ کتاب ہا آمدہ است. همچنین از ہمہ بزرگوارانی کہ

در ارزیابی آثار یا دسترسی بہ آنها یا برقراری ارتباطات علمی کوشش نمودند، قدردانی می کنم و تلاش همکاران خود را در بخش های مختلف معاونت اداری - مالی مؤسسہ علمی - فرهنگی دار الحدیث می ستایم.

مہدی مہریزی

دبیر کمیٹہ علمی

جمعه 18 فروردین 1391

14 جمادی الأولى 1433

در باره این اثر

سخنرانی هایی که در روزهای برگزاری کنگره عبدالجلیل رازی قزوینی انجام شد، در واقع، بخشی از داده های آن کنگره به حساب می آید و اهمیت آن اگر بیشتر از مجموعه مقالات عرضه شده نباشد، قطعاً کمتر نیست، به ویژه آن که سخنرانان، عمدتاً از خبرگان در موضوع کنگره نیز بودند.

بر همین اساس، مجموع این سخنان مکتوب شد و در قالب اثری که در دست است، عرضه گردید تا هم تأکیدی دوباره بر موضوع کنگره باشد و هم زمینه ماندگاری این مطالب فراهم گردد.

این کتاب در چهار بخش تنظیم شده است: در بخش اول، بیانات مقام معظم رهبری و آیات عظام: صافی گلپایگانی و شیرازی زنجانی - حفظهم الله - در جمع دست اندرکاران برگزاری کنگره آمده است. در بخش دوم، متن سخنرانی های مراسم قم گزارش شده است. در بخش سوم، متن سخنرانی های همایش قزوین درج شده است.

متن گفتگو با استاد میرهاشم محدث و نیز دو مقاله که فرصت چاپ در مجموعه مقالات پیدا نکردند، در بخش چهارم کتاب آمده است و در بخش پایانی هم، تصاویری از دیدارها و مراسم قم و قزوین منتشر شده است.

همچنین در ابتدای کتاب، افزون بر مقدمه دبیر محترم علمی کنگره، جناب حجة الاسلام والمسلمین مهدی مهریزی، گزارش کوتاهی هم، از برگزاری کنگره بزرگداشت عبد الجلیل رازی در قم و قزوین ارائه شده است.

محمد مهدی خوش قلب

بهار 1392 / شعبان 1434

ص: 14

گزارشی کوتاه از مراسم کنگره در قم و قزوین

کنگره بزرگداشت عبد الجلیل رازی قزوینی، روز پنجشنبه چهارم خرداد ماه 1391 با حضور حضرات آیات و حجج اسلام: جعفر سبحانی، محمّدی گلپایگانی (نماینده مقام معظم رهبری)، استادی، محمّدحسن اختری، محمّدی ری شهری، و نمایندگان بیوت مراجع عظام و مسئولانی از وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی، انجمن آثار و مفاخر فرهنگی، و جمع زیادی از پژوهشگران، استادان و دانشجویان، در تالار علامه مجلسی مؤسسه علمی - فرهنگی دار الحدیث برگزار شد.

در ابتدای مراسم، پس از قرائت آیاتی از کلام الله مجید، متن بیانات مقام معظم رهبری در دیدار با اعضای شورای برگزاری کنگره، توسط حجة الإسلام و المسلمین محمّدی گلپایگانی قرائت شد.

مقام معظم رهبری در بخشی از سخنان خود در باره جایگاه عبد الجلیل رازی و کتاب نقض فرمودند: «کاری که در مورد مرحوم عبد الجلیل قزوینی رازی در حال انجام است، کاری کاملاً شایسته و بایسته است. این شخصیت بزرگ، هم از لحاظ علمی و هم از لحاظ ادبی، یک مرد برجسته ای بود. کتاب نقض، غیر از این که اعتقادات و معارف اهل بیت علیهم السلام و شیعه را بیان کرده و به شبهات آن ناصبی جواب داده، مملو از استدلال های منطقی و قابل فهم برای همه است که چیز مغتنمی است. علاوه بر این، متن، یک متن ادبی است؛ یعنی یک نثر قرن ششمی استوار، محکم و بسیار قوی دارد».

ایشان در تجلیل از مصحح کتاب نقض افزودند: «مصحح این کتاب، مرحوم

میرجلال الدین محدث ارموی، خیلی زحمت برای این کتاب کشید و هیچ هم از او قدردانی نشد. من خواهش می‌کنم در این کار، از مرحوم محدث، واقعا قدردانی شود. محدث، مرد بسیار فاضلی بود؛ چیزی شبیه محمد قزوینی. من ایشان را از نزدیک دیده بودم و کاملاً می‌شناختم».

در ادامه، آیه الله ری شهری، تولیت آستان حضرت عبد العظیم حسنی علیه السلام رئیس کنگره، ضمن خیر مقدم به حضار، مطالبی را در اهمیت بزرگداشت عالمان و محدثان ری و نیز پیشینه این برنامه ایراد کرد.

ایشان یاد انسان های صالح را یاد خدا دانست و فرمود: «یاد انسان های صالح و در پیشاپیش آنها، یاد انبیا و اولیا و اوصیای انبیا، یاد خداست و در واقع، مایه نزول رحمت الهی است. پس از انبیا و اوصیای آنها، یاد علمای ربّانی و کسانی که سیره علمی و عملی آنها برای همگان، بویژه برای حوزه های علمیه آموزنده است».

رئیس کنگره عبد الجلیل رازی، در بخش دیگری از سخنان خود، به پیشینه علمی و اجتماعی ری اشاره کرد و فرمود: «ری در طول تاریخ و بخصوص در تاریخ اسلام، از قرن سوم به این طرف، بعد از این که حضرت عبد العظیم الحسنی علیه السلام در ری دفن شد، مورد توجه فرهیختگان و علما قرار گرفت و دانشمندان بسیاری را در قرن چهارم و پنجم در خود پرورید. مرحوم ثقه الاسلام کلینی، شیخ صدوق، ابن قبه رازی، ابن مسکویه، ابو حاتم رازی، ابن فارس رازی و زکریای رازی، متعلق به این دوران هستند. در قرن ششم و هفتم هم - که در واقع دوره بالندگی علمی ری است - ، شخصیت هایی چون: ابو الفتوح رازی، سید مرتضی رازی، سدید الدین رازی و منتجب الدین رازی، حضور دارند و عبد الجلیل قزوینی مربوط به همین دوره است».

سپس حجة الاسلام مهدی مهریزی، دبیر علمی کنگره، ضمن اشاره ای به شخصیت عبد الجلیل، گزارش کوتاهی از فعالیت های علمی و اجرایی کنگره ارائه کرد.

وی با استناد به گفته شیخ منتجب الدین رازی، عبد الجلیل را دانشمندی دانست که رسا سخن می‌گفت، رسا می‌نوشت و دیندار بود. وی در این زمینه افزود:

«عبد الجلیل حاضر در زمان بود و با حوادث فرهنگی زمان خودش کاملاً آشنا بود. او با تأکید و پابندی کامل به اصول مکتب اهل بیت علیهم السلام از منازعات مذهبی پرهیز داشت و به دور بود».

مهریزی در ادامه سخنان خود، از آثار علمی عبد الجلیل و کتاب نقض یاد کرد و گفت: «عبد الجلیل در کتاب نقض، از یک مجموعه هفت جلدی به نام السؤالات و الجوابات و چند اثر دیگر نام برده که متأسفانه به دست ما نرسیده است. کتاب نقض او یکی از متون کهن فارسی به شمار می رود و از سه منظر، قابل توجه است: یکی این که مجموعه ای از اعتقادات شیعه را به شیوه عقلانی در مواجهه با یک خصم ناصبی ارائه کرده؛ دیگر این که، اطلاعات تاریخی و جغرافیایی فراوانی دارد که از تشییع آن روزگار ارائه می دهد؛ سومین جهت، نثر فارسی این کتاب است که مورد توجه بسیاری از ادیبان و کسانی که در زبان فارسی کار می کنند، قرار گرفته است».

دبیر علمی کنگره، در بخش دیگری از سخنان خود، در مورد فعالیت های علمی دبیرخانه کنگره گفت: «کارهایی که الحمد لله به ثمر نشست و عرضه شد، یکی انتشار کتاب نقض با محوریت کار مرحوم محدث ارموی و ویرایش و تحقیق جدید است. همچنین دو جلد مجموعه مقالات آماده شد که در بیست و پنج مقاله، ابعاد مختلف کتاب نقض را مورد تجزیه و تحلیل قرار داده است. بیست و دو عنوان مقاله که پیش از این در باره نقض و عبد الجلیل نوشته شده بود، در یک جلد با عنوان شناخت نامه عبد الجلیل و «نقض»، منتشر شد. یک کتاب در باره سبک ادبی نقض منتشر شد. در یک جلد کتاب هم زندگی عبد الجلیل و موقعیت تاریخی، فرهنگی و سیاسی دوره وی بررسی شد. چکیده مقاله ها به زبان فارسی، عربی، انگلیسی در یک جلد پالتویی منتشر شد. دو شماره خبرنامه آماده شد که در محضر اساتید و حاضران ارائه شده است. تمام این مجموعه به ضمیمه چاپ قبلی کتاب نقض و تعلیقات مرحوم محدث در یک لوح فشرده، آماده و تقدیم علاقه مندان شد. سه تا کار دیگر هم باقی ماند که در

آینده صورت می گیرد: یکی بحث بازنویسی کتاب نقض است با حفظ اصالت زبانی

آن و ترجمه به زبان های عربی و انگلیسی که إن شاء الله در ادامه برنامه های کنگره، انجام می شود».

وی در پایان سخنان خود، از مشارکت مراکز چون: انجمن آثار و مفاخر فرهنگی، جامعة المصطفی العالمیة، کتاب خانه، موزه و مرکز اسناد مجلس، مجمع جهانی تقریب مذاهب اسلامی، مجمع جهانی اهل بیت علیهم السلام، مرکز تحقیقات

کامپیوتری علوم اسلامی، معاونت امور فرهنگی وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی یاد کرد و همراهی آنان را ارج نهاد.

سخنران ویژه مراسم افتتاحیه کنگره، حضرت آیه الله العظمی سبحانی بود. ایشان برپایی کنگره بزرگداشت بزرگان شیعه، از جمله عبد الجلیل رازی قزوینی را منشأ آثار مهمی دانست و افزود: «مسلم این کنگره ها علاوه بر خودشناسی که فرموده اند، سبب می شود که نسل حاضر، هم نسبت به مسائل علمی و عقیدتی، عنایت بیشتری داشته باشد و هم بدانند که مخالفان از همان زمان های دور در کمین بوده اند. همچنین ما را به نقاط ضعفی که آنها برای ما فکر کرده اند و جواب هایی که ما در مقابل آنان داده ایم، آشنا می کند. بنا بر این، فواید زیادی دارد».

آیه الله سبحانی در ادامه سخنان خود، با استناد به برخی فهرست ها، «نقض» نویسی را یکی از روش های رایج علمی در زمان های گذشته اعلام کرد. وی در تبیین شخصیت عبد الجلیل و کتاب نقض فرمود: «از آثاری که برای ایشان نوشته اند، پیداست که او يك انسان تقریبی بوده. در عین حالی که می خواست اصول محفوظ باشد، و تشیع با تمام اصولش محکم در اختیار باشد، اما در عین حال، واکنشی هم ایجاد نکند. همچنین معلوم می شود که او فردی مبارز و آماده دفاع از اصول تشیع بوده است. وی شخصیتی است بزرگوار، مسئولیت پذیر و آگاه از زمان... و واقعا جا داشته که منتجب الدین از او چنین یاد می کند: «الشیخ الإمام اوحد الدین الحسین بن ابی الحسین بن ابی الفضل القزوینی فقیه صالح ثقة واعظ».

ایشان در بخش دیگری از سخنان خود، نقض را کتاب جامعی دانست و افزود: «کم

کتابی مانند نقض هست. هر کسی در هر فنی می تواند از این کتاب بهره بگیرد. متکلم باشد، بحث های کلامی خوبی دارد، فقیه باشد، بحث های فقهی خوبی دارد، یا کسی از حیث ادبی از این کتاب بهره می گیرد. یا برای کسی که می خواهد جغرافیای ری و اطراف ری و به طور کلی شهرهای شیعه نشین را بشناسد، این کتاب بهترین منبع است».

پس از سخنرانی حضرت آیه الله سبحانی، مراسم رونمایی از تحقیق جدید نقض و دیگر منشورات کنگره، برگزار شد. سپس هیئت رئیسه جلسه دوم کنگره، آیات: رضا استادی، محمدعلی تسخیری و محمدی ری شهری در جایگاه حضور یافتند و با دبیری حجة الاسلام محمدعلی مهدوی راد، برنامه ها پی گرفته شدند.

آیه الله استادی، سخنران بعدی کنگره، ابتدا به چندین ویژگی از مطالب کتاب نقض

و مؤلف آن اشاره کرد و سپس مطالبی را در تجلیل از مرحوم محدث ارموی بیان نمود. ایشان برای کتاب نقض، چهار ویژگی برشمرد و در این باره گفت: «در پاسخ به شبهاتی که عامه و مخالفان به ما دارند، روال این بوده که يك تعدادی از این اشکالاتی

که به عنوان نقاط ضعف نقل می کنند، دروغ است. در کتاب نقض هم مؤلف در بسیاری از موارد می گوید: این که شما به شیعه نسبت می دهید، اصلاً حقیقت ندارد... قسم دوم، می دانید که علمای هر مکتبی بین خودشان اختلافاتی دارند. یعنی اگر ما پنجاه نفر عالم شیعه داریم، از این پنجاه نفر، چهل و نه نفر گفته اند که قرآن مجید به هیچ

نحوی تحریف نشده، نه کم و نه زیاد. حالا يك نفر يك گوشه ای پیدا شده و گفته که قرآن از این بیشتر بوده و قدری کم شده. آن کسی که می خواهد از ما ایراد بگیرد، حرف آن يك نفر را نقل می کند و می گوید که شیعه این جور می گویند... مطلب سوم در این کتاب، فروع فقهی است. جواب فروع فقهی این است که ما فقه جدایی داریم... شما خودتان چهارتا امام دارید و بین خودتان اختلاف هست. گاهی این جور می گویند، گاهی آن جور. ما هم پنجمی اش هستیم. این اصلاً اشکال نیست که ما بخواهیم جواب بدهیم. صاحب نقض مکرر می گوید: اصلاً فقه ما جدا و مستند به

امام صادق علیه السلام و به دیگر ائمه علیهم السلام است... قسم چهارمی از مطالب هست که در محتوا وارد شده اند. حدیثی را نقل می کنند و در دلالتش و سندش خدشه می کنند. این بحثی علمی است که همواره علمای ما با آغوش باز از آن استقبال کرده اند که اگر اشکالی دارید بگوئید، ما جواب می دهیم. اگر ما حدیث غدیر داریم، اگر ما «مَنْ كُنْتَ مَوْلَاهُ فَهَذَا عَلِيٌّ مَوْلَاهُ» داریم، شما می گوئید مولا يك معنای دیگر دارد، ما با استشهاد به کلمات لغوی های خیلی معتبر، ثابت می کنیم که این طور نیست، بخصوص که قرائن فراوان هم هست».

امام جمعه قم در بیان ویژگی های عبد الجلیل گفت: «مرحوم عبد الجلیل قزوینی رازی، مطالب خیلی مهم را در جای خودش گفته؛ ولی جویری هم گفته که خط قرمزهای آنها را تا حدی رعایت کرده و چون رعایت کرده، توانسته بحث ها را خوب ادامه بدهد. اگر در این کتاب، تندی هایی هست، این تندی ها نسبت به آن آفاست؛ تندی نسبت به مذهب و اعتقادات آنها نیست؛ تندی راجع به این آقایی است که بی ادب بوده و از اول با بی ادبی شروع کرده است. به قول مرحوم محدث - رحمة الله

علیه - : کلوخ انداز را پاداش سنگ است».

آیه الله استادی در پایان سخنان خود، یادی از مرحوم محدث ارموی کرد و تلاش های وی را در تصحیح آثار مهم شیعی ارج نهاد.

در ادامه مراسم، حجة الاسلام دکتر جعفریان، نمایی از وضعیت عمومی تشیع در قرن ششم و هفتم را ترسیم کرد و سپس آقای دکتر موسوی گرمارودی، گزارشی از کار «بازنویسی کتاب نقض»⁽¹⁾ ارائه نمود.

برای تجلیل از مقام علمی استاد فقید، محدث ارموی، مصحح کتاب نقض، نماهنگی آماده شده بود که برای حاضران پخش شد. پس از آن، فرزند آن مرحوم،

ص: 20

1- . بازنویسی کتاب نقض، با هدف ساده سازی و آشناسازی نسل نو با این کتاب در دستور کار دبیرخانه کنگره های مؤسسه دار الحدیث قرار دارد.

استاد میرهاشم محدّث، از ویژگی های علمی و اخلاقی ایشان سخن گفت و در این باره خاطراتی را نقل کرد.

در پایان جلسه دوم، با تقدیم هدایایی به آقای میرهاشم محدّث، به نمایندگی از خاندان محدّث، از مقام علمی محدّث اُرْموی تقدیر شد. گفتنی است برای ماندگاری نام و یاد ایشان، قرار بر این شد که مؤسسه دار الحدیث، تالار ساختمان در حال احداث خود را به نام آن مرحوم، ثبت کند.

جلسه سوم کنگره، ساعت پانزده و سی دقیقه با تلاوت آیاتی از قرآن مجید آغاز به کار کرد. هیئت رئیسه این جلسه، حجج اسلام: اختری، مهدوی راد و آقای دکتر علی اشرف صادقی بودند و دبیری آن را حجّة الاسلام مهریزی عهده دار بود.

در این جلسه، ابتدا آقای دکتر علی اشرف صادقی، با عنوان «سبک ادبی کتاب نقض» سخنرانی کرد و در ادامه، استاد قاسم جوادی با موضوع «ویژگی های شیعه اصولی در کتاب نقض» و دکتر محمّد باغستانی با موضوع «وجوه فرهنگی - تمدنی مذهب تشیع» مقالات خود را ارائه کردند.

جلسه اختتامیه کنگره، با ریاست آیة الله محمّد ری شهری، حجج اسلام: اختری و جعفریان و مدیریت حجّة الاسلام دکتر هادی صادقی برگزار شد. در این جلسه، مقاله «رجال قم و ری در کتاب نقض» توسط استاد علی صدرایی ارائه شد و مقاله «اخلاق و آداب جدل در نقض» از سوی دکتر سیّد حسن اسلامی گزارش شد.

دکتر علی لاریجانی، رئیس مجلس شورای اسلامی، سخنران اختتامیه این کنگره بود. وی ضمن تجلیل از برگزاری چنین کنگره هایی، مطالبی را در باره کتاب نقض، زندگی عبد الجلیل و اندیشه های او بیان کرد. ایشان در زمینه ادبیات نقض گفت: «من وقتی این کتاب را نگاه می کردم، آن قدر جدّاب هست که آدم دلش نمی آید این کتاب را زمین بگذارد. ادبیات فاخری دارد و در میان کتاب های فارسی ای که در زمینه های دینی نوشته شده، جزو مواردی است که کاملاً درخشندگی دارد».

رئیس مجلس شورای اسلامی، اعتدال و انصاف فکری، تکیه بر عقلانیت، پرهیز

از خشونت کلامی و تأکید بر مشترکات را از دیگر ویژگی های کتاب نقض اعلام کرد و افزود: «معرفی این گونه کتاب ها و این گونه گرایش ها، بویژه در شرایط امروز که خیلی

نسبت به شیعه حرف های نادرست زده می شود، کمک می کند که مسلک عقلانی و اعتدالی شیعه، به درستی معرفی بشود».

رونمایی از تمبر یادبود عبد الجلیل رازی قزوینی، پایان بخش برنامه های کنگره عبد الجلیل بود که با حضور دکتر علی لاریجانی، آیه الله محمّدی ری شهری، و مدیران کشوری و استانی شرکت پست جمهوری اسلامی برگزار شد.

بزرگداشت عبد الجلیل در قزوین

از آن جا که زادگاه عبد الجلیل رازی، قزوین بوده است، حوزه علمیه قزوین هم، مجلس بزرگداشتی در پیش از ظهر روز شنبه، ششم خرداد ماه 1391، با حضور آیه الله باریک بین، نماینده ولی فقیه در استان، و جمع زیادی از علما، طلاب، دانشجویان و مسئولان ارشد استان قزوین، در شبستان مسجد النبی این شهر برگزار نمود، که گزارش اجمالی آن به شرح زیر است:

پس از تلاوت آیاتی از کلام الله مجید، ابتدا بیانات مقام معظم رهبری در جمع اعضای شورای برگزاری کنگره قرائت شد. سپس حجة الاسلام ابراهیمی، ضمن خیر مقدم به حاضران، از عالمان سده های قدیم منسوب به قزوین نام برد و مطالبی را در جایگاه علمی قزوین و نقش بزرگان این شهر در گسترش فرهنگ تشیع بیان کرد.

در ادامه برنامه، آقای دکتر محمّدعلی علیپور، عضو هیئت علمی دانشگاه بین المللی امام خمینی رحمه الله مقاله ای را با عنوان «مبانی کلامی دوگانگی تشیع و تسنن بر اساس کتاب نقض» برای جمع حاضر ارائه کرد.

آقای محمّدجواد حضرتی، محقق و پژوهشگر در حوزه ادبیات و فرهنگ، برخی از ویژگی های ادبی کتاب نقض را بیان کرد و پس از آن، حجة الاسلام محمّدتقی سبحانی نیا، به نمایندگی از مؤسسه علمی - فرهنگی دار الحدیث، ابتدا شخصیت

عبد الجلیل و جایگاه علمی وی را یادآور شد و سپس گزارشی از برنامه های صورت گرفته در کنگره عبد الجلیل رازی قزوینی را بیان کرد.

در بخش پایانی مراسم، حجّة الاسلام و المسلمین سیّد محمّد حسینی قزوینی، به ایراد سخن پرداخت. وی ضمن قدردانی از دست اندرکاران برگزاری کنگره، تجلیل از مقام علمی عبد الجلیل در قم و قزوین را پاسداشت علمای شیعه و یکی از راه های نشر معارف شیعی در جهان برشمرد.

استاد حوزه و دانشگاه خاطرنشان کرد: «نصیر الدین ابو الرشید عبد الجلیل قزوینی، از عالمان و متکلمان برجسته شیعی در سده ششم قمری بوده و از سخنوران و وعّاظ معروف زمان خود است. وی متون متعدّدی در زمینه معارف دینی و شیعی نگاشته که بسیاری از این متون در حمله مغول به ایران از بین رفته و امروز کتاب نقض از این عالم شیعه، به یادگار مانده است».

استاد حوزه علمیه قزوین، دفاع از حریم ولایت و تشیّع را از خصوصیات بارز این عالم فرهیخته دانست و افزود: «عبد الجلیل رازی قزوینی، تلاش فراوانی در حوزه پاسخگویی به شبهات کرده و از مکتب تشیّع و ولایت، دفاع استواری کرده است».

وی قزوین را یکی از شهرهای ولایت مدار و عالم خیز برشمرد و افزود: «شهر قزوین و شهر زابل، دو شهری بودند که مردم آن در نشر معارف دینی، تشیّع و ولایت مداری، پیش گام بوده و همیشه خواهند بود».

بخش نخست: بیانات مقام معظم رهبری و آیات عظام

بخش نخست بیانات مقام معظم رهبری و آیات عظام

صافی گلپایگانی و شبیری زنجانی - حفظهم الله - در دیدار با اعضای شورای علمی و اجرایی کنگره

ص: 25

اعضای شورای سیاست گذاری و علمی کنگره بزرگداشت عبد الجلیل رازی قزوینی، براساس برنامه کنگره های پیشین، برای بهره مندی از بیانات مقام معظم رهبری، روز دوشنبه بیست و هشتم فروردین 1391ش، به حضور ایشان رسیدند.

بیانات معظم له به شرح زیر است:

بسم الله الرحمن الرحيم

کاری که در مورد مرحوم عبد الجلیل قزوینی رازی در حال انجام است، کاری کاملاً شایسته و بایسته است. این شخصیت بزرگ، هم از لحاظ علمی و هم از لحاظ ادبی، یک مرد برجسته ای بود. کتاب نقض، غیر از این که اعتقادات و معارف اهل بیت علیهم السلام و شیعه را بیان کرده و به شبهات آن ناصبی جواب داده، مملو از استدلال های منطقی و قابل فهم برای همه است که چیز مغتنمی است. علاوه بر این، متن، یک متن ادبی است؛ یعنی یک نثر قرن ششمی استوار، محکم و بسیار قوی دارد.

یک مشکل اساسی ما در کارهای اعتقادی و علمی اسلامی، برخوردار نبودن آثار از آرایه های هنری و ادبی است. خیلی از کتاب های ما، کتاب های خیلی خوبی است؛ ولیکن هیچ خواننده اهل ذوق و اهل ادبی را جذب نمی کند، مگر کسی را که انگیزه های زیادی داشته باشد تا محتوا را بخواند بفهمد و خود آرایه کتاب،

از لحاظ ادبی، جذاب نیست؛ اما این کتاب، این جور نیست. کتاب نقض، کتابی است که از لحاظ ادبی، نثر بسیار متین، قوی و محکمی دارد و خیلی زیبا نوشته شده. البته نثر قرن ششم است؛ لیکن کسانی که با زبان و ادب و نثر فارسی آشنایی دارند، این کتاب را بسیار می‌پسندند.

مصحح این کتاب، مرحوم میر جلال‌الدین محدث ارموی، خیلی زحمت برای این کتاب کشید و هیچ هم از او قدردانی نشد. من خواهش می‌کنم در این کار، از مرحوم محدث، واقعا قدردانی شود. محدث، مرد بسیار فاضلی بود؛ چیزی شبیه محمد قزوینی. من ایشان را از نزدیک دیده بودم و کاملاً می‌شناختم. این کتاب نقض و ملحقات نقض را من خودم از ایشان، شخصا خریدم. مرحوم محدث، یکی دو دوره این کتاب را در این دستمال‌های ابریشمی می‌گذاشت و با خودش می‌برد و این جوری می‌فروخت. این مرد ملاً و فاضل که داماد مرحوم آقا سید محمد طالقانی یعنی شوهرخواهر جلال آل احمد بود، آدمی بود که می‌توانست در محافل ادبی و هنری آن روز، شناخته شده باشد؛ اما کسی به ایشان توجهی نمی‌کرد، از بس آدم خوددار و دارای عزت نفس و عفت نفس بود. از او واقعا باید تجلیل بشود. او این مجاهدت را کرد و این کتاب را تصحیح و چاپ کرد و در اختیار علاقه‌مندان گذاشت و الا کسی اصلاً این کتاب را نمی‌شناخت.

علی‌ای حال، این کتاب، بسیار کتاب خوبی است. حالا از لحاظ ادبی و نثر که این است و از لحاظ کار محتوایی هم خود او (عبد الجلیل) در مقدمه کتاب نوشته. البته من این مقدمه کتاب را ده‌ها سال پیش، تقریباً در نوجوانی خواندم. آن طور که یادم هست، ایشان می‌گوید: وقتی کتاب آن ناصبی به نام بعضی مثالب النواصب در آمد، همه گفتند کسی نیست جواب بدهد مگر این که عبد الجلیل این کار را بکند. به من مراجعه کردند و من هم نشستم این کار را کردم.

من در سال‌های 35 - 36 [شمسی] این کتاب را نگاه می‌کردم و با شوق و عشق فراوان، آن را می‌خواندم.

ری در آن وقت (قرن ششم هجری)، پرورشگاه خیلی از بزرگان بوده است. ابو الفتوح رازی، متعلق به همین زمان است. عبد الجلیل، معاصر است با ابو الفتوح. یعنی باید تاریخ ری را هم از این راه به دست آورد. البته ایشان قزوینی و رازی است؛ لیکن اهل ری است.

آن وقتی که [در دیدارهای قبلی با شما] راجع به عبد الجلیل سفارش می کردم، به سید مرتضی رازی هم اشاره کردم. او هم يك شخصیت برجسته دیگری است. حالا شما برای سید مرتضی بغدادی دارید بزرگداشت می گیرید. عیبی ندارد. لازم هم هست؛ چون آن بزرگوار هم از مفاخر دنیای اسلام است؛ لیکن سید مرتضی رازی را از قلم نیندازید. او هم شخصیت بزرگی است و ناشناخته. کسی هم او را نمی شناسد.

ص: 29

شورای علمی کنگره بزرگداشت عبد الجلیل رازی قزوینی، برای بهره مندی از رهنمودهای حضرت آیه الله العظمی صافی گلپایگانی، روز جمعه پانزدهم اردیبهشت ماه 1391 ش، دیداری با ایشان داشتند. در این دیدار، ابتدا حجة الاسلام و المسلمین مهدی مهریزی، دبیر علمی کنگره گزارشی از فعالیت های انجام شده کنگره را ارائه کرد و سپس حضرت آیه الله صافی گلپایگانی به ایراد سخن پرداختند. آنچه در پی می آید، مشروح بیانات ایشان است:

أعوذ بالله من الشيطان الرجيم، بسم الله الرحمن الرحيم. الحمد لله رب العالمين والصلوة والسلام على سيدنا محمد وآله الطاهرين المعصومين لا سيما مولانا بقية الله

في الأرضين واللعن على اعدائهم أجمعين إلى يوم الدين.

قال الله تعالى: «فَجَعَلْنَاهُمْ سَلَفًا وَمَثَلًا لِّلْآخِرِينَ» (1).

بنده از شما خیلی تشکر می کنم و برای خدماتی که در این رشته های ولایی و بسط و توسعه فرهنگ و مکتب اهل بیت علیهم السلام و معارف آنها ارائه کرده اید، دعا می کنم. زحماتی که کشیده اید، بسیار بسیار ارزشمند و با اهمیت است. ما به این که در این رشته ها بیشتر از اینها کار کنیم و قدر این کتاب های بزرگ حدیثی ای که داریم بدانیم،

ص: 30

بسیار محتاج بوده و الآن هم هستیم. هم این که این کتاب ها را باید بیشتر از این، تحقیق کنیم و این بزرگواران را به مردم معرفی کنیم. بالاخره سابقه ما همین ها هستند؛

هویت ما اینها هستند. و این سوابق و موقعیت ها هستند که ما را صاحب هویت خیلی بالایی می کنند، که الحمد لله می توانیم در دنیا هم خودمان را به علم و فضل و کمال و ادب و رشته های مختلف علمی معرفی بکنیم. البته اینها محتاج این است که ما بیشتر کار کنیم و به دنیای امروز معرفی کنیم. خودمان، خودمان را بشناسیم. اینها در واقع خودشناسی است. هر کدام از اینها اگر که مغفول غنه بشوند، بخش مهمی از هویت شیعه مخفی شده و مجهول مانده، که نباید این چنین باشد. همین کتاب نقض، یا همان بعضی مطالب النواصب، از آثار مهمی است که در آن شرایطی که آنها به مکتب اهل بیت و ولایت ائمه طاهرین صلوات الله علیهم اجمعین این حمله ها را می کردند و این تهمت ها را می زدند، نوشته شد. البته نمی دانم چه جور است که هر چه هم به اینها می گوئیم که این جور نیست، باز هم همان حرف خودشان را می زنند. الآن هم همین جور است.

هزار سال است که شیعه دارد می گوید ما همین هستیم، ما قرآنمان همین است و می بینند که قرآنمان همین است؛ اما می گویند نه! می بینند من دارم قرآن می خوانم،

می گویند نه، این دارد کتاب دیگری می خواند. واقعا این طور است و بدیهیات را انکار می کنند.

این دعوایی هم که با سعودی ها داریم [در واقع] دعوای مذهب نیست؛ دعوای تاریخ است. ما می گوئیم چرا شما تاریخ اسلام را از بین بردید؟ ده هزار سال دیگر اگر

ما بخواهیم اثبات کنیم که تاریخ داشتیم، محمد بن عبدالله صلی الله علیه و آله بوده، دیگر نمی شود! وقتی چیزی نباشد، چگونه می خواهیم آن را اثبات کنیم!؟

برنامه هایی که شما دنبال کردید و خدماتی که ارائه می دهید، مورد تقدیر و تجلیل است و بنده هم به سهم خودم قدردانی می کنم. بر روی همین کتاب نقض، به گونه ای باید کار کنیم که طلاب حوزه هم انگیزه پیدا کنند و آن را بخوانند. باید روی کتاب نقض با همین تعلیقات آقای محدث کار شود و بعضی جاهایش را تکمیل کرد. ایشان را هم خدا رحمت کند، بالاخره کار کرده و زحمت کشیده. کسانی که عمرشان را

صرف در این راه ها می کنند، اینها واقعا خیلی وجودشان ارزنده است و کارشان بسیار قیمتی است. کتاب نقض با تعلیقاتش را اگر هر طلبه ای از اول تا آخرش بخواند، آدم فاضلی می شود، اطلاعات بالایی پیدا می کند، و فکرش عوض می شود.

ما باید هر چه بیشتر این مطالب را در جامعه بیان کنیم، این کتاب ها را مطرح کنیم و حوزه را نسبت به مطالبی که در مورد آنها هست، متوجه کنیم. چند روز پیش مطلبی را خواندم که راجع به روات بود و يك روایتی را بعضی ها تضعیف کرده بودند. گفتم حالا این روایت را ببینید که چه جور این راوی را معرفی کرده اند که البته از روات بزرگ قم است. عبارت ها را خواندم، دیدم که راجع به معرفی این بزرگوار این عبارت ها را می گویند که ما الان این ویژگی ها را در باره هیچ آیه الله العظمایی هم

نمی توانیم بگوییم. اینها با چنین سوابقی، چگونه ناشناخته بمانند؟ یا اگر آثاری دارند،

کم کم از بین بروند؟! بله، این صحیح نیست! حالا همه این مواردی که شما فرمودید، باید بیشتر تحقیق بشود و مطرح گردد و به چنین شخصیت هایی بیشتر مراجعه بکنند. بزرگان و پیشینیان ما، بیشتر موقعیت های علمی ای که داشتند، بر اساس مطالعه آثار و این مطالب بوده. علامه حلّی، نمونه بارزی از این بزرگان است.

به هر صورت، بنده تشکر می کنم. مرحوم عبد الجلیل رازی قزوینی باید از شما تشکر کند و ما هم باید از او تشکر کنیم که این آثار از او باقی مانده است. بنده در

نوشته يك دانشمند کلامی دیدم که بعضی گفته اند: در کتاب نقض، بعضی عبارات وجود دارد که موجب اشمئزاز است. آقا شیخ بزرگ هم در الذریعه چنین مطلبی نوشته. اما من ملاحظه کردم و دیدم مسأله به آن صورت نیست!

ان شاء الله موفق باشید که بیشتر از اینها بتوانید این اشخاص و آثارشان را معرفی کنید تا مجهول نمانند.

جای تعجب است که در ری آن دوران، هم شیعه باشد و هم سنی باشد، باز هم سنی ها، شیعه را شناسند. اینها پیداست که تعمد داشتند که اینها را متهم کنند که مردم به اینها نزدیک نشوند. در آن فضا کتاب بعض فضائح الروافض نوشته می شود که مردم را

بترساند که به اینها نزدیک نشوید؛ چون اگر به ما نزدیک می شدند، می فهمیدند که ما حق می گوئیم و متوجه بطلان خودشان می شدند؛ ولی اینها تشیع را نگه داشتند؛ همین علما در طول قرون و از زمان، اصحاب ائمه علیهم السلام و الحمد لله که امروز هم به دست ما رسیده است و خدمت گزاران خوبی هم مثل شما که این برنامه ها را با این کیفیت و با این دقت برگزار می کنید. پیش ترها کار بسیار مشکل بود. اگر می خواستی به فرض، کتاب نقض را منتشر کنی و بنویسی، خب نسخه نویسی اش کار آسانی نبود. يك شخصي، يك رئيسي بايد باشد که پول داشته باشد و بگوید برای من استنساخ بکنید. دنیا، دنیای تشریح مطالب دینی است. حالا نوبت به شما رسیده و باید زوایای کتاب های آنها را پیدا کنید و منتشر کنید تا از این طریق، مقام و مراتب اهل بیت علیهم السلام در دنیا معرفی شود.

از تولیت آستان حضرت عبد العظیم هم تشکر می کنیم که این کنگره ها را برگزار می کند و این سنت حسنه است: «من سنَّ سُنَّةَ حَسَنَةٍ فَلَهُ أَجْرُهَا وَأَجْرُ مَنْ عَمِلَ بِهَا إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ»⁽¹⁾ از همان ابتدا که با حضرت عبد العظیم علیه السلام شروع کردند، اینها در نامه عمل همه این آقایان محفوظ است.

حجة الاسلام والمسلمین مهریزی: چون عبارت های کتاب نقض برای زمان حال،

دشوار است، قرار شد که آقای موسوی گرمارودی کتاب را بازنویسی کنند تا عبارات آن امروزی شود. حالا اصل کتاب هم چاپ می شود و بازنویسی آن هم چاپ می شود که اگر خوب از کار در آمد، برای ترجمه عربی و انگلیسی هم اقدام می شود.

آية الله العظمی صافی گلپایگانی: کار خوبی است. البته باید اصل کتاب به همان لفظ هم چاپ شود که نگویند برای حال است و الآن نوشته اند؛ به همان زبان آن وقت هم باید منتشر شود.

تشیع در ری، سابقه دارد. صدوق که به آن جا رفته، نشانه آن است که آن جا

ص: 33

مرکزیتی بوده و مردمان شیعه از صدوق استقبال کرده اند. شعرای شیعه هم در آن جا زیاد بودند. بعضی از شعرای ری، مانند غضائری رازی که در زمان سلطان محمود زندگی می کرده داستان محاجّه اش معروف است و در مدح پنج تن آل عبا علیهم السلا ماشعاری دارد و یا بُندار رازی، یکی دیگر از شعرای ری که این دو بیت را سروده است:

تا تاج ولایت علی بر سر می

هر روز ز روز رفته نیکوتر می

شکرانه این که میر دین، حیدرمی

از فضل خدای و پاکی مادرمی.

ص: 34

اعضای شورای علمی «کنگره بزرگداشت عبد الجلیل رازی قزوینی»، برای بهره مندی از بیانات حضرت آیه الله العظمی شبیری زنجانی، سی ام اردیبهشت ماه 1391 به حضور ایشان رسیدند.

در ابتدای این دیدار، دبیر علمی همایش، حجة الاسلام و المسلمین مهدی مهریزی، گزارشی از فعالیت های علمی انجام شده، بویژه تصحیح جدید کتاب نقض ارائه کرد. سپس حضرت آیه الله زنجانی، نکاتی را در اهمیت کتاب نقض و نیز تصحیح و احیای متون، بیان فرمود که در چند محور، به شرح زیر است:

1. کتاب «نقض»، حاوی اطلاعات ارزشمند تاریخی

عبد الجلیل رازی قزوینی در کتاب نقض، از مساجد، مدارس، علما و دارایی های شیعه یاد می کند؛ اما هیچ اشاره ای به مسجد امام حسن عسکری علیه السلام در قم نمی کند. در حالی که این مسجد، مورد توجه و اهمیت قمی هاست و گفته می شود به دستور امام ساخته شده است.

در تاریخ قدیم قم نیز مطلبی در باره این مسجد وجود ندارد، حتی در کتاب تاریخ

قم که در قرن چهارم نگاشته شده، از مسجد امام حسن عسکری علیه السلام نام برده نشده است. از حدود پنج - شش قرن قبل، ظاهراً اسم این مسجد در کتب آمده است؛ اما در قرن شش که کتاب نقض نوشته شده، خبری از آن نیست.

بنا بر این، احتمال دارد که این مسجد به کسی با نام ابو الحسن العسکری یا حسن نامی از سامراء منسوب بوده و با نام امام حسن عسکری علیه السلام اشتباه شده باشد.

2. اشتباهات رجالی

در رجال شیخ طوسی، در حرف «حاء»، در ضمن اصحاب امام باقر علیه السلام آمده است: «الحجاج من أرطاة أبوأطاة النخعی الکوفی، مات بالرّی فی زمن ابي جعفر»، (1) در حالی که وی در زمان امام صادق علیه السلام از دنیا رفته است. لذا باید سهوی در عبارت صورت گرفته باشد. وقتی بنده رجال شیخ را مقابله می کردم متوجه شدم که «علیه السلام» در جمله، زیادی است و منظور از ابي جعفر، ابي جعفر منصور است و مصادری که شیخ، این سند را از آنها نقل می کند، تصریح کرده اند که این شخص در زمان ابي جعفر منصور وفات کرده است. (2) و چون شیخ، حجاج بن أرطاة را جزو اصحاب امام باقر علیه السلام

ذکر می کند، دیگران مثل قهپایی گمان کردند که این ابو جعفر، حضرت باقر علیه السلام است،

لذا عبارت «علیه السلام» را به آن اضافه نمودند. (3) البته بعضی از نسخ هم «علیه السلام» را نیآورده اند.

شنیدم که در تفسیر التبیان شیخ طوسی، عبارت: «قال ابو جعفر علیه السلام» زیاد آمده است. این ابي جعفر، حضرت باقر علیه السلام نیست، بلکه طبری است؛ زیرا شیخ طوسی از تفسیر طبری زیاد بهره برده است و کنیه طبری، ابو جعفر است، لذا «علیه السلام» بعد از آن زیادی است. چاپ جدید التبیان با نسخه های قرن پنج یا شش - که به زمان شیخ نزدیک است - یا نسخه خود شیخ، مقابله شده است. این کتاب، نُسَخ خیلی ممتازی دارد؛ اما نمی دانم محققان کتاب، متوجه این نکته بوده اند یا خیر. ممکن است به خاطر احترام،

ص: 36

1- . رجال الطوسی، ص 133، ش 1376.

2- . مصادر مصرّح.

3- . مجمع الرجال، ج 2، ص 83. سیّد ضیاء الدین علامه نیز به این نکته توجّه پیدا کرده و در حاشیه مجمع الرجال نوشته است: «سهو من القلم فانه ذكره فی اصحاب الصادق علیه السلام ایضا كما ترى و یؤید ما قلنا انه ذکر فی کتاب میزان الاعتدال انه مات حجاج هذا بالرّی سنة خمس و اربعین و مائة و مات سیدنا ابو عبدالله علیه السلام سنة ثمان و اربعین و مائة، كما لا یخفی».

خودشان تصرّف کنند و «علیه السلام» را بعد از ابو جعفر - که کنیه طبری است - اضافه کنند، اما گمان می کنم، محققان با مقابله مصادر، متوجه این نکته شده اند.

3. دقت در استنساخ

شیعه در گذشته در فشار و تقیّه به سر می بُرد و تدریجا عقاید خود را اظهار می کرد.

در نسخه ابن مشهدی کتاب استبصار شیخ طوسی، «علیه السلام» ها خط خورده اند. الآن اگر کسی اسم اهل بیت علیهم السلام را بیاورد و پس از آن عبارت «علیه السلام» را بیاورد، بی احترامی است. گویا در زمان شیخ، در میان شیعیان، رسم و عادت نبوده که تا اسم ائمه علیهم السلام را بردند، «علیه السلام» بیاورند. لذا بیشتر روایاتی که از ائمه علیهم السلام نقل شده، بدون «علیه السلام» اند، در حالی که این روایات را شیعیان نقل کرده اند، نه اهل سنت.

این نسخه، در قرن ششم - که شیعه موقعیت خوبی داشته -، به وسیله جعفر بن مشهدی، پدر محمد بن جعفر بن مشهدی، استنساخ شده است. او بر اساس عادت رسمی که «علیه السلام» را ذکر می کردند، «علیه السلام» ها را ذکر می کند؛ اما بعدا که با نسخه اصلی مقابله می کند، متوجه می شود که در نسخه اصلی، «علیه السلام» نیامده است. لذا بیشتر «علیه السلام» ها در آن نسخه، خط خورده است.

این نسخه را در نجف در کتاب خانه شیخ علی کاشف الغطاء دیده ام. عکس این نسخه را از کتاب خانه آستان قدس برای مقابله گرفتم و من نیز همین کار را کردم.

البته بسیار کم در بعضی قسمت های نسخه اصلی، «علیه السلام» آمده است و در نسخه ابن مشهدی از قلم افتاده و بعدا اضافه شده است؛ ولی بیشتر «علیه السلام» ها به خاطر طغیان قلم، اضافه شده، در حالی که در نسخه اصلی نبوده است.

خیر مقدم رئیس کنگره، حضرت آیه الله محمد محمدی ری شهری

بسم الله الرحمن الرحيم. الحمد لله رب العالمين. و الصلوة والسلام على سيدنا محمد وآله الطيبين الطاهرين سيما بقية الله الأعظم أرواحنا له الفداء.

عن النبي صلى الله عليه وآله: «عِنْدَ ذِكْرِ الصَّالِحِينَ تَنْزِلُ الرَّحْمَةُ»⁽¹⁾ این مجلس و این گردهمایی روحانی و نورانی، به یاد یکی از مفاخر بزرگ جهان تشیع و یکی از مدافعان توانمند و بزرگوار مکتب امامت و ولایت اهل بیت علیهم السلام، یعنی عبد الجلیل رازی قزوینی برگزار می شود. خیر مقدم عرض می کنم و تشکر می کنم از همه فضلا و بزرگوارانی که در این محفل نورانی حضور پیدا کردند؛ همه اندیشمندان، محققان، خصوصا عزیزانی که از بیوت مراجع تقلید در این محفل شرکت کردند بالأخص دفتر مقام معظم رهبری، برادر عزیز و بزرگوارم حجه الاسلام و المسلمین جناب آقای محمدی گلپایگانی که إن شاء الله پیام مقام معظم رهبری را قرائت خواهند کرد. و همچنین از

فقیه و محقق عالی قدر، مرجع بزرگوار تقلید، حضرت آیه الله سبحانی که دعوت ما را پذیرفتند و از بیاناتشان استفاده خواهیم کرد. همچنین تشکر می کنم از دبیرخانه اجرایی این همایش و همه نهادهایی که به نحوی در برگزاری این کنگره باشکوه، شرکت دارند.

یاد انسان های صالح و در پیشاپیش آنها، یاد انبیا و اولیا و اوصیای انبیا، یاد خداست. در واقع، مایه نزول رحمت الهی است و برای همگان می تواند آموزنده و

ص: 41

سازنده باشد. پس از انبیا و اوصیای آنها، یاد علمای ربّانی و کسانی که سیره علمی و عملی آنها برای همگان خصوصاً برای حوزه های علمیه آموزنده است.

پس از واگذاری مسئولیت آستان مقدّس حضرت عبد العظیم الحسنی علیه السلام از طرف مقام معظّم رهبری به این جانب، یکی از برنامه هایی که طراحی شد، این بود که با همکاری مؤسسه علمی - فرهنگی دار الحدیث، هر دو سه سال يك بار، گردهمایی ای داشته باشیم برای بزرگداشت یکی از فرهیختگان تاریخ ری. از سال 1380 این تصمیم گرفته شد که به تدریج برای تکریم علمای بزرگ ری، برنامه ای داشته باشیم و آثار و نوشته جات آنها، احیا بشوند و یاد آنها به این وسیله، در جامعه منتشر بشود.

همان طور که برادران بزرگوار عنایت دارند، ری در طول تاریخ و بخصوص در تاریخ اسلام از قرن سوم به این طرف، بعد از این که حضرت عبد العظیم الحسنی علیه السلام در آن جا دفن شد، مورد توجه فرهیختگان و علما قرار گرفت و دانشمندان زیادی را در قرن چهارم و پنجم هجری در خود پرورید. بزرگانی چون: مرحوم ثقه الاسلام کلینی، شیخ صدوق، ابن قبه رازی، ابن مسکویه، ابو حاتم رازی، ابن فارس رازی، و زکریای رازی، متعلّق به این تاریخ هستند. قرن ششم و هفتم هجری را می توان دوره بالندگی علمی تاریخ ری دانست که عبد الجلیل رازی نیز متعلّق به این دوران است. بزرگانی چون: ابو الفتوح رازی، سیّد مرتضی رازی، سدید الدین رازی، و منتجب الدین رازی، مربوط به دوران قرن ششم هجری هستند.

سه هدف بزرگ از طراحی این کنگره ها در نظر گرفته شده است: احیای آثار و کتاب هایی که این بزرگان داشتند؛ معرفی اندیشه ها و افکار فرهیختگان پیرو مکتب تشیّع؛ و همچنین معرفی پیشینه تاریخ ری. حضرت آیه الله صافی، در دیداری که با اعضای کنگره عبد الجلیل داشتند، تعبیر جالب و زیبایی بیان کردند. در واقع، به تعبیر

ایشان این گونه همایش ها و گردهمایی ها، «خودشناسی» است. هر کدام از این بزرگان، مغفولُ عنه شوند، می شود گفت که بخش مهمّی از هویت شیعه، مجهول مانده است.

عبد الجلیل رازی، در واقع یکی از این بزرگانی است که شناختش، خودشناسی محسوب می شود. ایشان در دوران خودش حقیقتاً یکی از مدافعان سرسخت مکتب تشیع بوده که این مسئله، کاملاً از کتاب نقض پیداست. زمانی که ما طراحی بزرگداشت عالمان ری را خدمت مقام معظم رهبری بیان کردیم، ایشان فرمودند که برای عبد الجلیل، صاحب کتاب نقض هم برنامه ای داشته باشید. تا کنون سه همایش برگزار کرده ایم: از حضرت عبد العظیم الحسنی علیه السلام آغاز شد، بعد ابو الفتح رازی، و بعد کلینی رازی. این، چهارمین همایش است که برای عبد الجلیل رازی برگزار می شود. مقام معظم رهبری، نام سید مرتضی رازی را هم بردند و گفتند برای او هم بزرگداشتی داشته باشید که در این دیدار اخیری هم که خدمت ایشان بودیم باز روی مسئله بزرگداشت سید مرتضی رازی تأکید داشتند و فرمودند که اگر نمی شود برای يك نفر، يك همایش برگزار شود، مثل سید مرتضی رازی که ممکن است کارهای ایشان در حد يك همایش جداگانه نباشد، برای چند نفر از این عالمان، يك همایش برگزار بشود.

برنامه آینده کنگره، برگزاری همایش برای شیخ صدوق است که کارهای مقدماتی آن، در حال اجراست. همچنین برای سال 1436 قمری، برنامه ای هست برای بزرگداشت سید مرتضی بغدادی علم الهدی که إن شاء الله آن همایش، به صورت بین المللی برگزار خواهد شد و ارتباطی به مسئله ری ندارد.

مجدداً از همه عزیزان تشکر می کنم. توضیحات لازم در باره همایش، توسط عزیزانی که در خدمتشان هستیم ارائه خواهد شد. تشکر مضاعف دارم از همه عزیزان. والسلام علیکم ورحمة الله وبرکاته.

گزارش دبیر علمی کنگره، حجة الاسلام و المسلمین مهدی مهریزی

أعوذ بالله من الشيطان الرجيم. بسم الله الرحمن الرحيم. الحمد لله رب العالمين و الصلوة و السلام على سيدنا محمد و آله الطاهرين. رب اشرح لي صدري و يسر لي امري و احلل عقدة من لساني يفقهوا قولي!

گرامی می داریم ایام مبارك ماه رجب را و میلادهایی که در این ماه پُر فیض و معنوی است. همین طور عرض تسلیت داریم به مناسبت شهادت امام هادی علیه السلام که فرداست. همچنین گرامی می داریم ایام ماه خرداد را: سوم خرداد و ارتحال حضرت امام - رحمة الله علیه - .

خداوند بزرگ را سپاس گزاریم که توفیق داد یکی دیگر از برنامه های بزرگداشت عالمان و مفاخری به ثمر بنشیند. برای این که استفاده کنیم از سخنان حضرت آیه الله

سبحانی، خیلی کوتاه، گزارشی را از همایش عرض می کنم. این برنامه به عبد الجلیل رازی قزوینی و کتاب نقض او اختصاص دارد. شیخ منتجب الدین، هم دوره و هم شهری عبد الجلیل رازی، در باره وی گفته: «عالمٌ فصیحٌ دینٌ»؛⁽¹⁾ دانشمند بود، رسا سخن می گفت و می نوشت، و دیندار بود. کتاب نقض و کتاب هایی که خود عبد الجلیل در کتاب نقض از آنها یاد کرده، نشان می دهند که او عالم حاضر در زمان بود و با حوادث فرهنگی زمان خودش کاملاً آشنا بود. غیر از کتاب نقض که برای ما به یادگار مانده است، از مجموعه هفت جلدی ای به نام السؤالات و الجوابات نام برده است. یعنی

ص: 44

وی کسی است که در آن دوره، پرسش‌ها و پاسخ‌های مذهبی او در هفت جلد تدوین می‌شود که متأسفانه به دست ما نرسیده است!

کتاب نقض، کتابی است فارسی و یکی از متون کهن فارسی به شمار می‌رود. همین طور عبد الجلیل، شخصیتی بود، با تأکید و پایبندی کامل به اصول مکتب اهل بیت علیهم السلام. از منازعات مذهبی پرهیز داشت و به دور بود. او در کتاب نقض، جمله‌ای دارد که پایبندی کامل او را به مکتب اهل بیت علیهم السلام نشان می‌دهد: «هر که را ذره‌ای بغض مرتضی و رضا در سینه و دل گذرد (گذارد) در مولودش نظر دارد و این نقصان از تفریط مادر دارد».⁽¹⁾

وی با این پایبندی، از منازعات و مخاصمات، کاملاً دوری می‌کرد و در کتاب نقض، یک سر بر این مسئله تأکید دارد. کتاب نقض، از سه منظر، قابل توجه است: یکی این که دوره‌ای از اعتقادات شیعه را به شیوه عقلانی در مواجهه با یک خصم ناصبی ارائه کرده است؛ دیگر، اطلاعات تاریخی و جغرافیایی فراوانی است که از تشیع آن روزگار و مناطق شیعه نشینی چون: قم، ری و جاهای دیگر ارائه می‌دهد که یکی از منابع بسیار غنی در این زمینه به حساب می‌آید؛ سومین جهت، نشر فارسی این کتاب است که برای بسیاری از ادیبان و کسانی که در حوزه زبان و ادبیات فارسی کار می‌کنند، مورد توجه قرار گرفته است.

این امور و جنبه‌های دیگر، باعث شد که در سال 1389 و 1390 برنامه‌هایی برای ارائه آثار علمی در دستور کار دبیرخانه کنگره قرار بگیرد. کارهایی که اجمالاً انجام

شد و الحمد لله به ثمر نشست و عرضه شد، عبارت اند از: یکی خود کتاب نقض است که ویرایش و تحقیق جدیدی روی آن انجام شد. مرحوم محدث ارموی، کتاب نقض را در دو نوبت چاپ کرد: سال 1331 و 1358. وی در مجموع، کتاب را با هشت نسخه مقابله کرد، تعلیقه‌هایی بر آن نوشت، کلیدواژه‌هایی استخراج کرد، و فهرست‌هایی تهیه کرد. بخش بزرگی از فعالیت علمی مرحوم محدث ارموی را نقض و مسائل

ص: 45

پیرامون آن تشکیل می دهد. ما چون به نسخه خطی جدیدی از کتاب دست نیافتیم، کارهایی که بر روی این کتاب صورت گرفت، این بود که نشانه گذاری ها و تفکیک ها و تقویم نصی صورت بگیرد که برای فارسی زبان امروزی، آسان خوان تر شود. برای کتاب، تیرها و عناوینی آماده شد که در حواشی کتاب ثبت شدند. تخریجات کتاب، با مصادری که جدید چاپ شده، تکمیل و به روز شد. دو جلد تعلیقات مرحوم محدث - که جدا چاپ شده بودند - تلخیص شدند و ضمیمه کتاب نقض آمدند. نمایه موضوعی

برای این کتاب آماده شد. فهرست های فنی ای که مرحوم محدث در دو نوبت تهیه کرده بود (12 فهرست)، تکمیل شدند و به پانزده فهرست فنی افزایش یافتند.

الحمد لله تمام اینها در يك جلد 1250 صفحه ای منتشر شد. کتاب در وضعیت زیبایی از نظر کاغذ، چاپ و کارهای علمی و فنی، به ثمر نشست. همچنین دو جلد «مجموعه مقالات» آماده شد. از مجموع مقالات سفارش شده و رسیده به کنگره، 25 مقاله پس از داوری پذیرفته شدند. این مقالات ابعاد مختلف کتاب نقض را مورد تجزیه و تحلیل قرار داده اند که برخی از آنها امروز ارائه می شوند. بیست و دو عنوان

مقاله ای که پیش از این در باره نقض و عبد الجلیل نوشته شده بودند، در يك جلد با عنوان شناخت نامه عبد الجلیل و «نقض» به چاپ رسید. يك کتاب در باره سبک ادبی نقض با عنوان بررسی توصیفی ساختار دستوری کتاب «نقض» منتشر شد. کتابی با عنوان عبد الجلیل رازی قزوینی، روزگار و کتاب وی به چاپ رسید که به شرح حال عبد الجلیل، زمانه وی و کتاب نقض پرداخته است. چکیده مقاله ها به زبان فارسی، عربی و انگلیسی منتشر شد. دو خبرنگار آماده شده که در محضر اساتید و حاضران ارائه شده است. تمام این مجموعه هفت جلدی، به علاوه کتاب نقض چاپ قدیم و تعلیقات

مرحوم محدث، در يك لوح فشرده (DVD) آماده شد که خدمتتان تقدیم شده است.

از کارهای دیگری که صورت گرفت، دیدارهایی بود که با مقام معظم رهبری و برخی از مراجع داشتیم، که برخی از آنها منتشر شدند و برخی چون دیر انجام گرفتند، نتوانستیم اطلاع رسانی کاملی از آن داشته باشیم؛ اما إن شاء الله در آینده نزدیک، به

انضمام سخنرانی هایی که امروز ارائه می گردند، در يك جلد جداگانه، به چاپ خواهند رسید.

کارهای دیگری هم باقی ماندند که إن شاء الله در ادامه صورت می گیرند: یکی بحث بازنویسی کتاب نقض، با حفظ اصالت زبانی آن است و دیگری ترجمه کتاب نقض به زبان های عربی و انگلیسی است که إن شاء الله در ادامه برنامه های کنگره، انجام می شوند.

در برگزاری این کنگره، مراکز علمی و نهادهایی سهیم بودند که به جهت تقدیر و سپاس، از آنها یاد می کنم: کتاب خانه، موزه و مرکز اسناد مجلس شورای اسلامی؛ مجمع جهانی اهل بیت علیهم السلام؛ جامعة المصطفی العالمیة؛ انجمن آثار و مفاخر فرهنگی؛ مرکز تحقیقات کامپیوتری علوم اسلامی؛ معاونت امور فرهنگی وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی؛ و مجمع جهانی تقریب مذاهب اسلامی. اینها مراکزی بودند که با حمایت های معنوی و مادی خود در مراحل مختلف کار، ما را یاری کردند.

در پایان، به اجمال، سپاس و تقدیر مجموعه برگزارکنندگان را ابتدا به مسئولان و نمایندگان مراکز برگزارکننده - که با کمک های مادی و معنوی در به ثمر نشستن این برنامه نقش داشتند - تقدیم می کنم. سپس از نویسندگان و محققان مقالات و کتب، گروه اجرایی و آماده سازی در دبیرخانه کنگره، کادرهای اجرایی مؤسسه علمی - فرهنگی دار الحدیث، معاونت اداری - مالی و همه همکارانی که در برگزاری مراسم نقش داشتند، سپاس گزارم. همچنین تشکر می کنم از سازمان چاپ و نشر دار الحدیث که به حق تلاش کردند تا کتاب ها به موقع از چاپ بیرون بیاید؛ چون تقریباً در این يك ماه آخر بود که توانستیم کتاب ها را تحویل آنها بدهیم. در پایان هم سپاس گزارم از دوست ارجمند و فرهیخته - که در بسیاری از برنامه های علمی دار الحدیث و خیلی از مراکز علمی قم سهم دارند و در صحنه نیستند - ، جناب حجة الاسلام والمسلمین معراجی. والسلام علیکم ورحمة الله وبرکاته.

برگزاری کنگره بین المللی محمد بن یعقوب کلینی (م 329ق) در بهار 1388ش، از طرف مؤسسه علمی - فرهنگی دار الحدیث، برکات فراوانی داشت که یکی از آنها تصحیح کامل و دقیق کتاب شریف الکافی بود که اعجاب حدیث شناسان را برانگیخت.

این گام بزرگ، اندیشه شیفتگان حدیث را تحریک نمود که مؤسسه یاد شده، چنین کاری را در مورد سه کتاب دیگر از کتب اربعه - که اساس عقاید و معارف و فقه شیعی را تشکیل می دهد - به نمایش بگذارد تا دسته گل کاملی را به محدثان و عالمان و فقیهان تقدیم نماید.

در این اندیشه بودیم که گزارش رسید دار الحدیث، در صدد برگزاری کنگره دانشمند فرهیخته قرن ششم، شیخ عبد الجلیل رازی قزوینی است و حسن ظن کمیته علمی سبب شد که نگارنده برای سخنرانی و رونمایی از کتاب ارزشمند و کمیاب نقض دعوت شود. اینک خلاصه سخنرانی ای که در بهار 1391 در مراسم بزرگداشت عبد الجلیل، ایراد گردید، از نظر دوستان می گذرد.

عبد الجلیل رازی در اندیشه معاصران

معاصرت - که زیستن دونفر در يك زمان و یا افزون بر يك مکان است - ، عامل بازدارنده از حقیقت بینی و در نتیجه، حقیقتگویی است. این نه به این معناست که همه معاصران، به این درد و بلا مبتلا هستند؛ بلکه بیشتر تاریخ نگاران و ترجمه نویسان، به

هم عصران خود با عینک تحقیر می نگرند. تو گویی «معاصرت»، پرده ضخیمی را میان عقلانیت آنها و واقعیت ها پدید می آورد.

حاجی خلیفه در آغاز کشف الظنون در انتقاد از کم بینی معاصران، دوییت را یادآور شده که از نظر می گذرانم:

قل لمن لا یری المعاصر شیئا *** و یری للأوائل التقديما

إنّ ذاك القديم كان حديثا *** و سيقى هذا الحديث قديما. (1)

ولی خوش بختانه، معاصران و یا افراد نزدیک به عصر عبد الجلیل در باره او از یک واقع بینی درستی برخوردار بودند و او را به نحو شایسته ای معرفی نموده اند.

شیخ منتجب الدین در فهرست خود چنین می نویسد:

الشیخ الواعظ نصیر الدین عبد الجلیل بن أبی الحسین بن أبی الفضل القزوینی، عالم فصیح دین، له کتاب بعضُ مَثالبِ النواصب فی نقض «بعض فضائح الروافض»، کتاب البراهین فی إمامة أمير المؤمنين علیه السلام، کتاب السؤالات و الجوابات سبع مجلدات، کتاب مفتاح التذکیر، کتاب تنزیه عائشة. (2)

او که مؤلف را با اوصافی مانند: واعظ، عالم، فصیح و دین توصیف نموده، حاکی از سه مطلب است:

1. او در مسئله ولایت اهل بیت علیهم السلام، کوهی استوار بوده و هر نوع تجاوز به حریم آنان را با قدرت بیان و قلم پاسخ می گفته و با نوشتن کتاب نقض، بافته های بی اساس

معاصر خود را و اتابیده و ولایت مداری خود را به نمایش گذاشته است.

2. از این که هفت کتاب در باره پرسش ها و پاسخ ها نوشته است، حاکی از آن است که وی مورد توجه عام و خاص بوده که مشکلات دینی خود را با او در میان می نهادند.

3. نوشتن کتاب تنزیه عائشه عن الفواحش العظیمه در سال 533 ق، حاکی از آن است

ص: 49

1- . کشف الظنون، ج 1، ص 30.

2- . فهرست منتجب الدین، ص 277.

که وی شیعی ای واقع بین بوده و از عوام زدگی، کاملاً به دور بوده است و حریم پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله را از برخی افتراها منزّه دانسته است.

رافعی قزوینی از بزرگان قرن ششم - که به گونه ای، معاصر با مؤلف نقض بود -، در کتاب ارزشمند خود می نویسد:

عبد الجلیل بن ابی الحسین بن الفضل ابو الرشد القزوینی يُعرف بالنصر، واعظٌ أصولی له کلام عذب فی الوعظ و مصنفات فی الأصول، توطن الرّی، و کان من الشیعة. (1)

خانواده علمی

از مقدمه کتاب نقض و فهرست منتجب الدین بر می آید که وی برخاسته از یک خانواده علمی بوده و برادر ارشد وی به نام «اوحّد الدین بن حسین»، پیر طایفه به شمار می رفته است. او از وجود کتابی که علیه شیعه نوشته شده بود و به طور سری، دست به دست می گشت، زودتر از عبد الجلیل اطلاع یافته بود؛ ولی در عین حال، روی مصالحی، برادر کوچک خود را از آن مطلع نساخته بود. عبارت عبد الجلیل در آغاز کتاب، این گونه است:

أمّا بعد. بدانند منصفانی که این مجموعه بر خوانند که در ماه ربیع الاول پانصد و پنجاه و شش سال از هجرت صاحب شریعت - علیه الصّلاة و السّلام - به ما نقل افتاد که کتابی به هم آورده اند و آن را بعض فضائح الرّوافض

نام نهاده اند و در محافل کبار و حضور صغار بر طریق تشنیع می خوانند، و مردم عام غافل از استماع آن دعاوی بی بیّت و معانی، متحیر می مانند. مگر دوستی مخلص، نسختی از آن به امیر سید رئیس کبیر، جمال الدین علی بن شمس الدین الحسینی - اداّم الله علوه - که رئیس شیعه است، بُرد و او آن را مطالعه کرد به استقصاء تمام، و پیش برادر مهترم، اوحّد الدین الحسین که مفتی و پیر طایفه است - مدّ الله عمره و أنفاسه - فرستاد. او نیز مطالعه نسخه

ص: 50

1- . التدوین فی أخبار قزوین، ج 3، ص 132. شاید «بالنصر» محرّف نصیرالدین یا بالنصیر است.

تمام کرد. و از من پوشیده داشتند، از خوفِ آن که مبادا من در جواب کتاب و نقض آن تعجیلی بکنم. (1)

از جای دیگر کتاب نقض استفاده می شود که برادر بزرگ وی، استاد حدیث وی بوده است. لذا می گوید:

حدَّثنا الإمام أُوحد الدين أبو عبد الله الحسين بن أبي الحسين من أبي الفضل القزويني سماعاً و قراءتاً ... الخ. (2)

اوحد الدین، سه فرزند بزرگوار دارد که منتجب الدین در فهرست خود از آنها

چنین یاد می کند:

المشايخ: قطب الدين محمّد، و جلال الدين محمود، و جمال الدين مسعود أولاد الشيخ الإمام أُوحد الدين الحسين بن أبي الحسين القزويني. (3)

سابقه «نقض نویسی» در شیعه

اگر مؤلف بزرگوار عبد الجلیل قزوینی، کتاب معاصر خود را - که در نقد عقاید شیعه نوشت - نقض ورد کرده است، پیش از ایشان بزرگانی از شیعه - که در آسمان تشیع، مانند ماه می درخشند -، نوشته های مخالفان را به نقض کشیده و با نیروی قلم، دژ دشمن را کوبیده اند که برخی را برای نمونه، یادآور می شویم:

1. فضل بن شاذان (م 260ق) ردیه ای به نام «نقض بر رساله ابی عبید» نوشته است.

2. شیخ مفید (336 - 413ق) کتاب های متعددی به نام نقض نوشته است، مانند: النقض علی ابن العباد فی الإمامة، النقض علی ابی عبد الله البصری، النقض علی ابن الجُنید

فی الاجتهاد و الرأي. (4)

ص: 51

1- . نقض، ص 5 چاپ دار الحدیث.

2- . نقض، ص 540 چاپ دار الحدیث.

3- . فهرست منتجب الدین، شماره 489، 482، و 491.

4- . برای آگاهی از شمار کتاب هایی که مؤلفان شیعه در نقد کتاب های مخالفان به عنوان «نقض» نوشته اند، رک: الذریعة، ج 24.

اکنون که با نیم رخ از جایگاه علمی و خانوادگی «عبد الجلیل» (مؤلف نقض) آشنا شدیم، شایسته است به سراغ شناسایی کتابی که وی به نقض آن پرداخته است، برویم.

از دیباچه کتاب نقض برمی آید که وی در آغاز کار، او را شناخته و در عین حال، بر اثر گفته يك اصل معتمد، به نحوی او را شناخته است، آن جا که می گوید:

چون بر پشت مجموعه نام مصتّف نبود، ولیکن اصل معتمد از نام و لقب و اصل و نسب او اعلام گوید که کیست و غرضش از جمع این کتاب چیست، معلوم شد که این شروع از سر بغض و عداوت امیر المؤمنین علی است که مبغضش هم منافق و هم شقی است که «ولا یبغضه إلا منافق شقی» (1). (2)

با این که عبد الجلیل در این راه، مؤلف را شناسایی کرده، مع الوصف، پرده از روی نام مؤلف برداشته است و این حاکی از پایه تقوا و پارسایی و یا دوراندیشی اوست.

مؤلف کتاب در موارد سه گانه از تألیف دیگر خود به نام الأیّام و الأنام نام برده است. در آغاز کتاب می گوید:

ما در کتاب تاریخ الأیّام و الأنام که جمع کرده ایم، شرح دادیم واضح مذهبِ رفض که بوده است. (3)

در جای دیگر می گوید:

شرح بعضی از این مناکر در تاریخ الأیّام و الأنام که ما جمع کرده ایم در باب خلافت مقتدر بداده ایم. (4)

طبعا نویسنده این کتاب در آن زمان، چندان پوشیده نبوده، و مؤلف نقض، از این طریق، او را شناسایی کرده است.

محدّث اُر موی، احیاگر کتاب نقض، حدس زده که مؤلف بعض فضائح الروافض، شهاب الدین رازی از قبیله بنی مسّاط بوده است. (5)

ص: 52

1- . النقص، ص 8 چاپ دار الحدیث.

2- . عمده ابن بطریق، ص 339.

3- . نقض، ص 27.

4- . همان، ص 107. نیز، ر.ك: ص 153.

5- . همان، ص 134، چاپ دوم.

شناسایی انگیزه مؤلف از تألیف کتاب، مهم تر از شناسایی خود مؤلف کتاب است. مؤلف نقض، انگیزه نگارش نویسنده را عداوت وی با امیر مؤمنان علیه السلام می داند؛ ولی می توان گفت علاوه بر آن، انگیزه دیگری نیز داشت و آن به آشوب کشیدن جامعه اسلامی قزوین و ری بوده؛ زیرا در آن زمان، پیروان هر دو گروه، به صورت مسالمت آمیز می زیستند و طبعاً با نشر این کتاب و خواندن آن در مجالس سَری قزوین، زندگی مسالمت آمیز، جای خود را به غوغاسالاری می دهد و در نتیجه، جوانان هر دو گروه، به جان هم می افتند و زندگی آرام و برادری اسلامی را تباه می سازند. (1)

دلیل روشن بر فساد نیت او، این است که وی در شهر ری می زیست و آن شهر از سده سوم تا عصر مؤلف (560ق)، عالمان و اندیشمندان بزرگی در دامن خود پرورش داده بود، و عقاید شیعه در آن زمان، بر دانشمندان، پنهان نبود؛ زیرا شخصیت هایی چون: 1. محمد بن یعقوب کلینی (329ق)، 2. شیخ صدوق (381 ق)، 3. محمد بن عبدالرحمان بن قبه رازی (م قبل از 329ق)، 4. ابوالفتح رازی (حدود 550ق)، 5. سدید الدین حمیص رازی (م حدود 585ق) و ... در آن سرزمین می زیستند.

هر دو گروه در شهر، دارای مساجد و محافل و مدارس بودند، تا آن جا که فخر رازی در تفسیر آیه مبارک «مباهله»، از سدید الدین حمیصی - مؤلف کتاب المنقذ من الضلال - به عنوان عالم اثناعشری ساکن ری، نظریه شیعه را با احترام نقل می کند. (2)

بنا بر این، مؤلف بعض فضائح الروافض، قطعاً از عقاید شیعه اثناعشر، آگاه بوده

است؛ ولی با این حال، با کمال وقاحت، عقاید اسماعیلیه را به نوعی نقل می کند که

ص: 53

1- . نقض، ص 4 چاپ دار الحدیث.

2- . تفسیر رازی، ج 8، ص 81. عبارت رازی چنین است: «کان فی الری رجل یقال له: محمود بن الحسن الحمصی و کان معلم الإثنی عشریة». سپس به صورت مبسوط، نظریه او را در باره آیه مباهله، بازگو می کند.

محتوای کتاب

در مجموع، کتاب، 67 اشکال به شیعه گرفته است که برخی از آنها مربوط به عقاید و مسائل کلامی است و برخی دیگر، به فقه و احکام عملی برمی گردد. قسمت سوم، يك رشته افتراها و تهمت های بی اساس است که هیچ ارتباطی به شیعه امامی ندارد و اگر واقعیت داشته باشد، مربوط به برخی از فرَق مانند اسماعیلیه (پسران حسن صَبَّاح) ساکن قلعه الموت قزوین است.

در مورد عقاید

نویسنده، این مسائل را مطرح کرده است:

1. در صفات باری، عینیت صفات خدا با ذات یا افزونی آنها با ذات است و در صفات خبریه، مانند: یدالله، وجه الله، یا به همان معنای لغوی حمل شوند یا کنایه از معانی دیگرند. البته دیدگاه شیعه در این مورد روشن است.
 2. مسئله رؤیت خدا در آخرت با چشمان مادی و عنصری - که شیعه، منکر آن است - .
 3. قضا و قدر - که از نظر شیعه، مایه جبرگرایی نیست - .
 4. جبر و تشبیه - که از نظر شیعه، باطل است - .
 5. ایمان ابوطالب - که با دلایل محکم، ثابت شده است - .
- و مانند اینها که در کتاب های کلامی و ردیه ها به تفصیل در باره آنها بررسی شده و مؤلفِ نویسنده، از منطق شیعه، ناآگاه بوده و یا غرض ورزی نموده است.

در مورد مسائل فقهی و عملی

وی در این باره، مسائلی را مطرح کرده است که همگی جنبه فقهی دارند و فقهای

ص: 54

اسلام در همه آنها، نظر یکسان ندارند. اینک عناوین این مسائل:

1. گفتن پنج تکبیر در نماز میّت؛
2. نماز خواندن با دست های باز و افتاده؛
3. جمع میان دو نماز؛
4. سربرهنه نماز خواندن؛
5. انداختن «تحت الحنك» به هنگام نماز؛
6. حلال و مشروع بودن مُتعه؛
7. سه تکبیر بعد از نماز؛
8. ترك نماز تراویح؛
9. وضو به مسح پا به جای شستن آن.

افتراها و تهمت ها

بخش سوم، يك رشته افتراهایی است که نویسنده، با کمال وقاحت، آنها را به شیعه نسبت داده است. مرحوم عبد الجلیل پس از نقل آنها از مؤلف چنین می گوید:

بار خدایا مرا به عفو کن ازین کلمات کفر و زندقه و بدعت و ضلالت و محض الحاد که به ضرورت درین فصل در قلم آوردم که خواندن و نبشتن و دیدن آن نقصان دل و جان و ایمان است. اما چون ضرورت است بر سبیل حکایت برود. العهدهُ علی من ابتدأ به.

اولاً این ائمه ملاحظه را که با القاب و اسامی یاد کرده است - علیهم لعائن الله تتری - که همیشه به لعنت شیعت ملعون بوده اند. اما آنچه از ایشان یاد کرده است از افعال بد و بدعت ها، همه بد است و ناپسندیده و کفر و ضلالت است، و همه قول و فعل و عمل ایشان مبنی است بر آن مسأله اول که به خصومت توحید گفتند: «در خدا شناختن به پیغمبر و معلّم صادق حاجت است. (1)»

ص: 55

مؤلف محترم، كتاب نقض را در زمانه اى نوشته است كه سلاجقه بى رحم بر ايران و عراق حكومت مى كردند، و با روى كار آمدن آنها، كتاب خانه شيخ طوسى و منبرى كه بر آن مى نشست و تدريس مى كرد، به آتش كشيد شد. (1)

او ناچار بود كه در مسائلى تنش زا مانند گردآمدن برخى از صحابه بر در خانه فاطمه عليها السلام و امثال آن، با ظرافت خاصى سخن بگويد.

بهره گيرى هاى گوناگون از كتاب «نقض»

اين كتاب هر چند صبغه كلامى و فقهى دارد، با اين حال، منبع عظيمى براى پى بردن به مسائل تاريخى و رجالى و شناخت بلاد است. مثلاً مطالبى را يادآور مى شود كه اکنون، اثرى از آنها نيست. در مورد مراكز دينى در شهر قم، از مدارسى نام مى برد كه فعلاً نام و نشانى از آنها نيست، مانند:

1. مدرسه سعد صلب؛ 2. مدرسه اثير الملك؛ 3. مدرسه شهيد سعيد عز الدين مرتضى؛ 4. مدرسه سيد امام زين العابدين؛ 5. مدرسه ظهير عبد العزيز؛ 6. مدرسه استاد ابو الحسن كميح؛ 7. مدرسه شمس الدين مرتضى؛ و... كه ذكر آنها مطول مى شود.

همچنين از مدارسى از شهر كاشان نام مى برد كه بازگويى نام آنها اطاله سخن است.

سبزوار را آراسته به مدارس نيكو و مساجد نورانى معرفى مى كند و هم چنين در باره شهر سارى و ورامين، از مدارس و علمائى نامى، اسم مى برد.

بنا بر اين، افراد با تخصص هاى مختلف مى توانند از اين كتاب بهره بگيرند: كلامى، از مباحث عقيدتى آنها؛ فقيه، از مباحث فقهى؛

رجالى و ترجمه نگار، از علما و دانشمندانى كه نام آنها در اين كتاب آمده است؛ جغرافى دان، از شهرها و مناطقى كه در كتاب از آنها ياد شده است؛ سرانجام اديب، از

ص: 56

کیفیت نگارش فارسی در قرن ششم آگاه می شود و یکی از انگیزه های میرزا محمد خان قزوینی و عباس اقبال و دیگران بر نشر این کتاب، حفظ نثر روان فارسی کتاب بوده است.

در پایان باید از مرحوم استاد فقید، میر جلال الدین محدث ارموی، سپاس گذاری به عمل آورد که این کتاب را احیا کرد. ایشان نه تنها متن آن را بلکه با تعلیقات ارزنده

خود، به مباحث این کتاب غنا بخشید. نیز باید از دار الحدیث و مؤسس محترم آن حجه الاسلام و المسلمین آقای ری شهری و دوستان محقق که بار دیگر این کتاب را به نحو مطلوب چاپ نمودند و با مقالات ارزنده از محققان کشور، آن را آراسته اند.

تاریخ تکرار می شود

اگر مخالفان در گذشته از طریق بحث و گفتگو، هر چند به صورت ضعیف و ناتوان، به مخالفت بر می خاستند، اکنون مسئله از دایره عقل و خرد بیرون رفته و با ابزاری بسیار

وقیح و دور از ادب، به جنگ اهل بیت علیهم السلام آمده اند؛ زیرا انسان های دور از ادب و اخلاق و دور از انسانیت و عقلانیت، بلکه بازیگران خواسته های غرب، به مقام حضرت هادی علیه السلام جسارت نموده و با سرودن ترانه های مبتذل - که خود مصداق آن هستند -، نصب و عداوت خود را اظهار کرده اند.

کار آنان، دنباله کار سلمان رشدی مرتد است که حکم شرعی او را امام بزرگوار، اعلام کرد.

جوانان غیور، مسلمانان بیدار و نویسندگان متعهد باید مراسم وفات و ولادت همه پیشوایان را به بهترین وجه برگزار کنند تا خاری در چشم این انسان های شیطان صفت باشد و بدانند که با این عریبه کشی ها، خود را رسوا می کنند.

ای مگس عرصه سیمرغ نه جولانگه توست *** عرض خود می ببری و زحمت ما می داری!

و السلام علیکم ورحمة الله.

بسم الله الرحمن الرحيم. الحمد لله رب العالمين و صلى الله على سيدنا محمد و آله أجمعين و اللعن على أعدائهم إلى قيام يوم الدين.

بحمدالله از آغاز جلسه، از افرادی که افاضه فرمودند، استفاده کردیم و امیدواریم که بعد هم از عزیزان دیگر استفاده کنیم. از این که مقداری از وقت شما را می گیرم، قبلاً عذرخواهی می کنم. چند مطلب یادداشت کرده ام که خدمتتان عرض می کنم. مطلب اول این که اگر کسی بخواهد با عظمت کتاب نقض و بزرگواری مؤلف آن خوب آشنا بشود، به نظر می رسد که تنها راهش این است که این آثاری که عزیزان منتشر کردند و امروز رونمایی شد، یعنی پنج جلد دیگر غیر از کتاب نقض، مطالعه شوند. من یکی دو روز قبل درخواست کردم و آنها در اختیارم قرار گرفتند. در این پنج جلد، تقریباً پنجاه گفتار چاپ شده اند که تعدادی شان برای قبل از این کنگره است و تعدادی شان برای این کنگره. از ابعاد و جوانب مختلف راجع به این اثر تحقیق شده. فکر کنم تنها راهش همین باشد، و الا با نیم ساعت و يك ربع و يك سخنرانی و دو سخنرانی، آشنا شدن با عظمت این کتاب، میسر نیست. حتماً باید این مقالاتی که عزیزان از جنبه های ادبی، جغرافیایی، تاریخی، کلامی و... نوشتند و خیلی می تواند انسان را آشنا کند، خوانده شود.

مطلب دوم این که در طول زمان یعنی از قرن سوم که ما تألیف داریم تا امروز، همواره پاسخ به شبهات در حوزه های علمیه برای علما مطرح بوده است. چون می دانید بقای يك مکتب، سه عامل دارد: یکی این که معارف و محتوای آن مکتب به

نسل بعد منتقل بشود و در نسل بعد هم کسانی باشند که بتوانند آنها را بیان کنند و بتوانند از آنها دفاع کنند. چون اگر اصل مطلب منتقل نشود، کم کم فراموش می شود. اگر اصل مطلب باشد، اما بیان کننده نداشته باشد، باز حاصلی ندارد و اگر اصل مطلب باشد و بیان کننده هم باشد، ولی شبهاتی مطرح بشود و کسی نباشد که پاسخ بدهد و از آنها دفاع کند، باز چیزی نمی ماند.

به همین دلیل است که علمای ما از همان قرن سوم تا کنون، همواره این سه بخش را اداره کردند؛ یعنی هم به نسل بعد منتقل کردند، و هم در هر نسلی بیان کننده تربیت

کردند، و هم در هر نسلی کسانی بودند که دفاع کنند. البته مسئله القای شبهه هم از اول

بوده است. اگر ما کتابی مثل کمال الدین شیخ صدوق داریم، برای جواب دادن به شبهات است. اگر شبهه نبود که ایشان این کتاب را تألیف نمی کرد. به ترتیب در هر قرنی می توانید کتاب هایی را در این زمینه پیدا کنید که بعضی از آنها چاپ شده اند و بعضی هم هنوز به چاپ نرسیده اند.

زمان علامه حلی، بعد، قرن یازدهم احقاق الحق، بعد، در زمان های بعد، دلائل

الصدق، خود الغدير و عباقت. فکر نمی کنم در هیچ دوره ای تعطیل شده باشد. یکی از این کارها هم که نقض است؛ یعنی از این حیث، نقض هم پیشینه دارد و هم بعد از او فراوان کتاب نوشته شده است. بعضی از خصوصیات نقض را بنده عرض می کنم. از

ابتدا پاسخ دادن به شبهات، يك روالی داشته. همیشه در شبهاتی که عامه و مخالفان به ما دارند و به قول خودشان اشکال می کنند و ایراد می گیرند، نقاط ضعف ذکر می کنند، روال این بوده که تعدادی از این اشکالاتی که به عنوان نقاط ضعف نقل می کنند، دروغ است. در همه این کتاب ها هست، در کتاب بعض فضائح الروافض هم فراوان است. در بسیاری از موارد، مؤلف نقض می گوید: این که شما می گویید دروغ است، این که شما به شیعه نسبت می دهید، اصلاً حقیقت ندارد. حالا چرا دروغ جعل می کنند؛ چون یقیناً مطلبی که اشکال داشته باشد، پیدا نمی کنند. لذا دروغ جعل می کنند. همان طور که آیه الله سبحانی هم نقل کردند، آن ناصبی گفته که: شما بعد از نماز، سه تکبیر

می گویند: تکبیر اول، لعن بر خلیفه اول؛ تکبیر دوم، لعن بر خلیفه دوم؛ تکبیر سوم، لعن بر خلیفه سوم. در حالی که چنین چیزی نیست. هیچ کسی در هیچ تاریخی، چنین چیزی به مکتب تشیع نسبت نداده، که سه تکبیر بعد از نماز، معنای سه لعن دارد. دروغ جعل می کردند و می گفتند. بسیاری از شبهات مطرح شده در کتاب بعض فضائح هم دروغ است.

مسئله بعدی این که بین علمای هر مکتبی، اختلافاتی هست. یعنی اگر ما پنجاه نفر عالم شیعه داریم، از این پنجاه نفر، چهل و نه نفر گفته اند که قرآن مجید به هیچ نحوی

تحریف نشده، نه کم و نه زیاد. حالا اگر يك عالمی شیعی، گوشه ای پیدا شده و گفته که قرآن از این بیشتر بوده و قدری از آن کم شده، آن کسی که می خواهد از ما ایراد بگیرد،

باید حرف آن يك نفر را نقل کند و بگوید شیعه، این جور می گوید؟! این هم يك جور دروغ است؛ یعنی اگر خواستند به شیعه انتقاد کنند باید چیزی که شیعه قبول دارد انتقاد کنند، نه این که چون در شیعه، يك کسی چیزی گفته و با این که همه هم با آن مخالفت کردند، باز، همان را به رخ ما می کشند.

الآن ما در باره تحریف قرآن، گرفتار همین مسئله هستیم. زمان خودمان هم همین طور است. تمام علمای ما تصریح می کنند، کتاب می نویسند، رساله می نویسند، مقاله می نویسند، شفاها می گویند که قرآن به هیچ نحوی تحریف نشده؛ اما يك عزیزی، يك وقتی، اشتباهی کرده و چیزی گفته، آن را به حساب کل شیعه می گذارند. در کتاب نقض هم عبد الجلیل در موارد مختلف فرموده: ممکن است این مسئله را يك کسی گفته باشد؛ ولی ما هم آن را قبول نداریم.

مطلب سوم در کتاب نقض، فروع فقهی است که آیه الله سبحانی هم مفصل افاضه فرمودند. جواب فروع فقهی، این است که ما فقه جدایی داریم. اگر شما آن جور می گویند، ما این جور می گوئیم، مشکلی ندارد. شما خودتان چهارتا امام دارید و بین خودتان هم اختلاف هست. گاهی این جور می گویند، گاهی آن جور. ما هم پنجمی اش هستیم. این اصلاً اشکال نیست که ما بخواهیم جواب بدهیم. یعنی همان طور که آنها

چهار امام دارند و فقه شان ممکن است در يك مسئله، چهار فتوا داشته باشد، ما هم فتوای پنجم را داریم. صاحب نقض مکرر می گوید: اصلاً فقه ما جداست. می گوید: این مسئله ای را که شما می گوید، درست است، ما در نماز این جور می گوئیم؛ اما مستند به حدیث امام صادق علیه السلام است. مستند به ائمه ماست.

وقتی صلاة تراویح را مطرح می کند، می گوید: شما صلاة تراویح نمی خوانید. صاحب نقض گفته: نافله نمی خوانیم یا صلاة تراویح نمی خوانیم؟ نافله می خوانیم.

همه می دانند که شیعه، ماه رمضان نافله می خواند و همه می دانند که مثلاً هزار رکعت

نماز در ماه رمضان وارد شده که بخوانیم؛ اما بله، در فقه ما اجازه نمی دهد که نماز

مستحبی را به جماعت بخوانیم. اینها اصلاً اشکال نیست.

قسم چهارم مطالب، آن است که در محتوا وارد شده اند. حدیثی را نقل می کنند و در دلالت و سندش خدشه وارد می کنند. این يك بحث علمی است که همواره علمای ما با آغوش باز از آن استقبال کرده اند که اگر اشکالی دارید بگوئید، ما جواب می دهیم.

اگر ما حدیث غدیر داریم، اگر ما «مَنْ كُنْتَ مَوْلَاهُ فَهَذَا عَلِيٌّ مَوْلَاهُ» داریم، شما می گوئید مولا يك معنای دیگر دارد. ما با استشهاد به کلمات لغوی های خیلی خیلی معتبر، ثابت می کنیم که این طور نیست، بخصوص که قرائن فراوان هم هست. این روال که ما گاهی بگوئیم: دروغ می گویی، گاهی بگوئیم: بی جهت به ما نسبت می دهی، گاهی بگوئیم: این را يك نفری گفته، و گاهی بگوئیم: مسائل فقهی است، جای اشکال نیست، و گاهی هم این گونه بحث های علمی را مطرح بکنیم. این شیوه، تقریباً در همه کتاب هایی که در این زمینه بوده، مطرح شده است.

پس این کتاب از این حیث، امتیازی بر دیگر کتاب ها ندارد؛ ولی این کتاب بعضی خصوصیات دارد که در تعدادی از آن کتاب ها نیست: اول این که مواجهه با مخالفان همیشه سه گونه بوده، یعنی در مواجهه شدن يك عالم شیعی با يك عالم سنی، بعضی ها خیلی تند و تیز عمل می کنند، مثل این که در برابر يك مسیحی، هنوز بحث شروع نشده، بگوئیم: از نظر ما شما نجسی! حالا می خواهم بحث را شروع کنم، روشن است

که این کار، تقریباً پسندیده نیست. اگر بناست بحث کنیم، نباید در آغاز گفتگو چیزی بگوییم که او از ما دلزده بشود.

بعضی از کتاب‌ها یا بعضی از بحث‌های بین شیعه و سنی هم این‌گونه است. یعنی از اول، نسبت‌هایی داده می‌شود و تندی‌ها و تیزی‌هایی بروز می‌کنند که دیگر بحث بی نتیجه می‌ماند. نقطه مقابلش بعضی‌ها هستند که به خاطر این که بتوانند با کسی بحث کنند، بسیاری از مسلمات را درز می‌گیرند و کتمان می‌کنند یا اصلاً نمی‌گویند یا

با یک توریه می‌گویند ما نگفتیم، ما نمی‌گوییم. ظاهراً نه آن شیوه جواب می‌دهد و نه این شیوه. نه آن درست است و نه این. اگر کسی بتواند حدّ وسط را عمل کند، یعنی دقیقاً هم بر روی اصول و اساس مذهب خودش ایستادگی کند و هم طوری بحث کند که تندی نداشته باشد، راه راست و درست را رفته است.

بنده در سخنرانی‌ای، کتاب مجمع البیان را مثال زدم. گفتم مجمع البیان اتفاقاً معاصر همین نقض است، برای همان قرن است. این تفسیر، طوری نوشته شده که اگر کسی از آغاز تا انجامش دقیقاً مطالعه کند، نمی‌تواند به طبری نسبت بدهد که ایشان در جایی کوتاه آمده و مثلاً مطلبی را که باید در ذیل این آیه بگوید، نگفته! همه جا گفته. در عین حال هم در کتاب، جایی را پیدا نمی‌کنید که خط قرمزهای آنها را مراعات نکرده باشد. هم آن را مراعات کرده و هم اصول را توجه کرده. آن وقت کتابی می‌شود که در مصر هم ممکن است چاپ بشود. کتابی که در محافل اهل سنت هم مطرح می‌شود.

مرحوم عبد الجلیل قزوینی رازی، سبکش در این کتاب، این طور است. هم حرف‌ها را خوب خوب زده، هم جاهایی از یک فرصت استفاده کرده و همان چیزهایی را که شاید بعضی‌ها می‌گویند نباید گفته باشی، گفته. در عین حال، مرزهایی را هم مراعات کرده. همین طور که آیه الله سبحانی هم فرمودند، عبد الجلیل خودش در این بحث‌ها با آن طرف می‌گوید که من خودم کسی هستم که کتابی به نام تنزیه

عایشه نوشته‌ام. ما الآن داریم با یک سنی‌ای بحث می‌کنیم که ممکن است یکی از اولیات حرفش این باشد که شما به عایشه چنین و چنان می‌گویید. من قبلاً به خودش

می‌گوییم که در تنزیه عایشه از آن نسبتی که به وی داده‌اند، کتاب نوشته‌ام نه در جهات دیگر. این خیلی می‌تواند حال و هوای بحث را عوض کند.

گاهی او نسبت می‌دهد و می‌گوید شما نسبت به خلیفه اول و دوم چنین و چنان می‌گویید. ایشان با ظرافتی خاص می‌گوید مگر آنها چیزی کم دارند که ما چنین بگوییم و چنان بگوییم؛ ولی در عین حال، وقتی به فاطمه زهرا می‌رسد، داستان این که خلیفه دوم یا خلفا فاطمه زهرا را مانع شدند، در خانه فاطمه زهرا آمدند، فرزند ایشان

را و خود ایشان را شهید کردند، در همین کتاب هست. یعنی هم مطالب خیلی مهم در جای خودش گفته شده، و هم جوری گفته شده که خط قرمزهای آنها را تا حدی رعایت کرده و چون رعایت کرده، توانسته بحث‌ها را به خوبی ادامه بدهد.

در این کتاب، تندی‌هایی هست که اگر کتاب را مطالعه کرده باشید، متوجه می‌شوید که این تندی‌ها نسبت به آن آقای نویسنده است؛ تندی نسبت به مذهب آنها و اعتقادات آنها نیست؛ تندی، راجع به این آقایی است که بسیار بی‌ادب بوده و از اول با

بی‌ادبی شروع کرده است. به قول مرحوم محدث - رحمة الله علیه - : «کلوخ انداز را پاداش، سنگ است». خود عبد الجلیل هم در جایی عذرخواهی کرده و گفته که اگر جایی می‌بینید من تند می‌شوم، اصلاً بنای تحقیر ندارم. یکی از چیزهایی که انسان پس از خواندن این کتاب از آن ناراحت می‌شود، این است که می‌بیند این ناصبی خبیث، اصلاً شیعیان را تحقیر می‌کند. بحث و گفتگو نمی‌کند؛ تحقیر می‌کند. چون قم مرکز شیعه است، قم و قمی را تحقیر می‌کند، چون کاشان مرکز شیعه است، کاشان و کاشانی را تحقیر می‌کند. این رسم بحث کردن نیست. شاید این شیوه جدل، خوب هم باشد که او هم بتواند در مقابل، مقابله کند. البته بعضی‌ها می‌گویند اگر ایشان مماشات و اغماض می‌کرد، بهتر بود! ولی در هر صورت، این اشتباه نشود؛ چون تندی در کتاب، نسبت به این شخصی است که هم دروغ گفته و هم دروغ نسبت داده و هم اهانت و تحقیر کرده. ولی در خود القای مطالب حتماً این طور نیست.

بحمدالله این کتاب با این امتیازات، چاپ شده بود، الآن به صورت دیگر چاپ

شده است. چون وقت هم کم است و نمی خواهم زیاد مزاحم بشوم، چند جمله ای هم می خواهم راجع به مرحوم آقای محدّث صحبت کنم. خدایش رحمت کند! بنده از جوانی، ایشان را در کتاب فروشی ها می دیدم؛ ولی با ایشان آشنایی زیادی نداشتم. حدود پنج تا ده سال قبل از پیروزی انقلاب بود که جزوه ای راجع به دعای ندبه نوشتم. در آن جزوه، کسانی را که در باره دعای ندبه کاری کرده بودند، یادآور شدم و به نظر خودم از ایشان تجلیل کردم و گفتم که جناب آقای محدّث تا این تاریخ، هفتاد جلد از آثار شیعه را به صورت های مختلف تحقیق و چاپ کرده. خیلی هم خدمت کرده و شنیده ایم که ایشان هم شرح دعای ندبه خیلی خیلی مفصّلی دارد. در آن جا ما تقاضا کردیم که ایشان هر چه زودتر، این کتاب را منتشر کند، که خب عمر ایشان وفا نکرد. ظاهرا این جزوه بنده، دست ایشان رسیده بود. حالا یا کسی داده بود یا خودم فرستاده بودم، خاطر م نیست.

ایشان تشریف آوردند قم، یقینا برای تشویق بنده. سراغ بنده را گرفتند و تشریف آوردند منزل ما. در منزل، از ایشان تقاضای يك اجازه کردیم که موافقت کردند؛ اما عمرشان وفا نکرد. در آن چند دقیقه ای که در منزل ما بودند، متوجّه شدم که واقعا ایشان اهل بيتی بودند. واقعا علاقه به اهل بيت عليهم السلام ایشان را وادار به کار می کرد. حالا نمی دانم ایشان پیشنهاد کرد که من قبول کنم یا همین طوری پیشنهاد کرد که خیلی علاقه داشت کتاب تأویل الآيات استرآبادی چاپ بشود. ظاهرا نسخه هایی هم فراهم کرده بودند. نسخه ها هم در کتاب خانه ای که الآن به قم منتقل شده، موجود است. بحمد الله این کتاب بعدا چاپ شد. همچنین کتاب ترجمة الخواص که تفسیر قرآن است برای استاد صاحب منهج الصادقین، زواره ای معروف. حدس می زنم ایشان علاقه داشت که این تفسیر را هم چاپ کنند. نسخه هایی هم فراهم کرده بودند و يك نسخه از این کتاب، در دو جلد خیلی بزرگ، پیش آقای غفّاری در دار الکتب، در معرض فروش بود. بنده در مغازه حاضر بودم که صاحب کتاب، پولش را می خواست. مرحوم محدّث هم بستری بود. آقای غفّاری می گفت ایشان بستری

است. آن طرف که خود بنده بودم و خودم کتاب را در معرض فروش گذاشته بودم و پولم را نیاز داشتم. آقای غفاری تلفن زدند به جناب محدث و ایشان از منزل تشریف آوردند کتاب خانه و پول را دادند. این طور یادم هست که ایشان با آن حال کسالت، دست به روی آسمان گفت: خدایا! من به این چیزها علاقه دارم. یعنی با این حال آمدم برای این که کتاب از دست نرود.

خب این عزیز، عمری تلاش کرد و زحمت کشید. کتاب خانه بسیار بسیار معظّم و گران قدری تهیه کرد، که بحمدالله با همت بازماندگانش و حجّة الاسلام و المسلمین جناب آقای شهرستانی، این کتاب خانه به قم منتقل شد و خیلی جای خوش بختی است که کتاب هایش پخش نشد و این طرف و آن طرف نرفت.

آثار ایشان هم با چهل و پنج عنوان در هفتاد و چند جلد، منتشر شده که جای شکرگزاری دارد. عزیزان بازمانده ایشان، آقازاده هایشان، هر دو، اهل فضل و علم و تحقیق و کتاب اند. این هم جای بسیار خوش حالی است؛ ولی من الآن خدمت آقازاده ایشان عرض می کنم و قبلاً هم عرض کرده ام، بالا-خره ایشان روی کتاب شرح دعای ندبه به تعبیر خودتان، شصت سال تحقیق کرده و سه چهار سال آخر عمرشان، بیشتر مشغول آن بوده. پس روشن است که به این کار، علاقه خاصی داشته است. اگر کتاب خانه اش محفوظ مانده، اگر آثارش محفوظ مانده، اگر آقازاده هایش دارند خدمت می کنند و این خدمات هم پای ایشان نوشته می شود، با این حال، فکر می کنم مهم تر از همه اینها این است که هر چه زودتر تصمیمی گرفته بشود، تا با همکاری دار الحدیث، یا جاهای دیگر، یا خود آقازاده ها، بالاخره این کتاب، چاپ شود. ایشان می گوید که از جوانی دنبال آن بوده، یادداشت، یادداشت، یادداشت. شاید يك وقتی گفته شد که يك کارتن پر از یادداشت شده. بعد يك تنظيم ابتدایی هم شده. تنظيم نهایی نشده؛ ولی بالاخره سال های اخیر، خیلی دنبال کار بودند. نمی دانیم چه طور شد که يك قسمت مختصرش هم به این کتاب خانه منتقل شده بود و همین قسمت مختصر را دار الحدیث چاپ کرد. وقتی همین قسمت را مطالعه می کنیم به عمق کار

پی می بریم. ابتدا سند دعای ندبه را دنبال کرده، آن هم با آن تتبع و با آن حوصله و علاقه ای که ایشان داشته.

من ضمن طلب رحمت برای آن بزرگوار، واقعا از آقا زاده هایشان و از مؤسّساتی که می توانند، تقاضا می کنم که هر چه زودتر این کار به سرانجام برسد و تنظیم نهایی شود. این کتاب، اظهار ارادت بسیار بسیار خوبی است به محضر امام زمان علیه السلام، آن هم در این زمان که می دانید راجع به دعای ندبه، حرف هایی هست. اگر بنا به جواب دادن به شبهات و اشکالات باشد، چون در این کتاب دعای ندبه، هم از حیث سند و هم از حیث جملات بحث شده، می تواند به خوبی، پاسخگوی آنها باشد.

امیدوارم که خداوند متعال، ایشان را غریق رحمت کند و به بازماندگانش و عزیزانی که می توانند این کار را به سامان برسانند، توفیق بدهد که این کار هم انجام

بشود. اگر کتاب نقض از حسنات ایشان است، اگر کتاب غارات از حسنات ایشان است، اگر کتاب ایضاح فضل بن شاذان از حسنات ایشان است که کتاب های خیلی خوبی را ایشان دست گرفته، کتاب شرح دعای ندبه هم از حسنات ایشان است. همان طور که آیه الله سبحانی فرمودند، بعضی از کتاب ها تا زنده بشود، خیلی خیلی کار دارد.

من جمله ای را هم این جا تصحیح کنم که جناب آقای مهریزی فرمودند که این کتاب، با سیزده نسخه مقابله شده، که ظاهرا با هشت نسخه مقابله شده. چاپ اول کتاب، با پنج نسخه مقابله شده بوده و چاپ دوم، با هشت نسخه. یعنی تا آن جا که توانسته، دنبال کرده و این هشت نسخه را پیدا کرده.

بنده در تاریخی، یکی دو هفته، به کتاب خانه مسجد جامع تهران رفتم و کتاب های خطی آن جا را فهرست کردم. خدایش رحمت کند آیه الله سعید را! آن جا تشریف داشتند. در آن جا قسمتی از کتاب به دستم افتاد که حدس زدم نقض باشد. همان طور هم بود. بعدا تطبیق کردیم و در اختیار آقای محدّث قرار گرفت. جای تعجب داشت که نیمی از این کتاب در سامرا بود و نیمی در مسجد جامع تهران؛ ولی خدا خواست که

این دو نیم هم به هم متصل بشود و نسخه ای بشود. گرچه ایشان فرمودند که نسخه اش، نسخه خوبی نبود که مورد استفاده باشد؛ ولی خود این هم به نظر من کرامتی بود که حالا- که ایشان دنبال نسخه هاست، نسخه ناقص ایشان که از سامرا آورده اند، با نسخه مسجد جامع، تکمیل بشود.

امیدوارم که همه شما عزیزان مشمول عنایات خاصه امام هادی علیه السلام و ائمه اطهار علیهم السلام

قرار بگیرید. در پایان، از حاج آقای ری شهری و همه کسانی که همت می کنند تا این گونه جلسات به خوبی منعقد گردند و آثاری به این زیبایی منتشر شوند، قدردانی می کنیم. واقعا روی این شش - هفت جلدی که بعدا ملاحظه خواهید فرمود، خوب کار شده و مجموعه مفیدی تهیه شده که می تواند واقعا موجب ارج گذاری و ارزش گذاری روی کار مرحوم عبد الجلیل رازی بشود.

باز هم از تصدیعی که دادم، عذرخواهی می کنم. و السلام علیکم ورحمة الله وبرکاته.

تشیع در قرن ششم تا نهم بر پایه اطلاعات آماری کتاب «طبقات أعلام الشيعة»⁽¹⁾

دکتر رسول جعفریان

ضرورت بازنویسی مجدد تاریخ شیعه

ما نیازمند بازنویسی مجدد تاریخ شیعه بر اساس منابع معتبر، دقیق و ریز هستیم. این، راهی است که تاکنون، نیمی از آن را رفته ایم. آنچه رفته ایم، بخش آسان راه بوده است؛

اما بخش دشوار راه - که یافتن نشانه های تازه از نفوذ تشیع در بلاد مختلف است - ،

باقی مانده است. آسان از این جهت که همیشه عبارت های صریح را گرفته ایم، اما اشارات و کنایات این گوشه و آن گوشه که هر کدام می تواند بسیار مهم باشد، برجای مانده است.

نقض، منبع مهم تاریخ تشیع

یکی از ویژگی های مهم نقض، اشارات وی در باره جغرافیای شیعه در بلاد مختلف است که تقریباً منبع تمامی کسانی است که تاکنون در این باره نوشته اند. آیندگان نیز از آن بی نیاز نخواهند بود و این به آن دلیل است که اطلاعاتی که وی ارائه می دهد، بسیار

ریز و دقیق و هوشمندانه است. این اطلاعات، در کنار منابع دیگر - که معمولاً اطلاعاتی به این جامعیت ندارند - ، نقش ستون زیر خیمه را دارند.

ص: 68

1- . شایسته یادآوری است که نویسنده محترم، سخنرانی خود را به صورت مقاله، بازنویسی کرده اند.

در کل باید گفت که تشیع از قرن چهارم تا هفتم، يك حوزه فارسی زبان و دو حوزه عربی زبان دارد و این، بعد از جای های سنتی تشیع یعنی کوفه و قم است.

حوزه عربی اصلی شیعه با مرکزیت نجف و حله: این حوزه اصلی است و تقریباً جای مراکز سنتی شیعه را گرفته است.

این حوزه عربی، دو بال دارد:

الف: حوزه فارسی زبان آن، ایران با مرکزیت ری.

ب: حوزه عربی دوم آن، با مرکزیت حلب.

حوزه فارسی زبان، متأثر از مکتب نجف و بغداد است. رفت و آمد شاگردان شیعی از ایران به نجف و سپس حله، سبب انتقال آموزه های شیعی از عراق به ایران می شود. بدون شك، بهترین آگاهی های در این باره برای ما اطلاعاتی است که کتاب نقض به ما می دهد. وی بارها و بارها از شیخ مفید و طوسی یاد کرده و آموزه های اصیل شیعی را در مکتب آنان جستجو می کند.

بر این اساس، تولیدات فارسی ایران شیعی قرن ششم، قابل ملاحظه است، هرچند تعداد انگشت شماری برجای مانده است. در این زمینه، یکی از بهترین آنها کتاب نقض است که تقریباً مشابه و جایگزین ندارد. در این دوره، دست کم کتاب ذخیره

الآخرة و نزهة الزاهد، دو اثر دعایی فارسی برجای مانده است. ترجمه هایی از مصباح

المتهجّد و آثار دیگر هم با تفصیل یا اختصار، موجود است، مثل ترجمه غنية النزوع ابن زهره. آثار دیگری هم هستند که به تدریج در حال شناسایی اند.

حرکت تألیفی فارسی در حوزه کلام و تاریخ شیعی ادامه می یابد که تبصرة العوام از آن شمار است. این حرکت تألیفی، گرفتار يك آفت شد و آن، شل نویسی علمی ناشی از تسلط تصوّف و به طور کلی، ضعف علم در دنیای اسلام و غلبه رنگ ادبیت بر همه متون شد.

حرکت تألیفی بعدی، به سبزواری رسید که حسن شیعی سبزواری در خراسان، نماینده آن است و عماد الدین طبری در اصفهان و طبرستان. اما دیگر از آثار متنوع

شیعت اصولی، خبری نیست و بیشتر آنها تاریخی، ادبی و روایی اند.

به طور کلی باید گفت که سنت نگارش مذهبی شیعی، در دو قالب علوم اسلامی و تاریخ از يك طرف و ادبیات منظوم ادامه یافت. عبد الجلیل، نخستین کسی است که از ادبیات منظوم شیعی به تفصیل یاد کرده و نشانه های آن را به دست داده است.

در قرن ششم و در قیاس با آن، قرن هفتم تا نهم، می تواند بر اساس داده های طبقات أعلام الشیعة مورد بررسی قرار گیرد.

در آن کتاب، القاب شهری، نشانه خوبی است از این که پیش رفت یا پس رفت تشیع در نواحی مختلف در ایران و بلاد عربی چه اندازه بوده است. البته این برداشت که بر اساس کمیت القاب شهری در انتهای اسامی دانشمندان و نویسندگان شیعی است، ایرادات یا به عبارتی محدودیت هایی هم دارد. برخی از آنها بدین شرح است:

1. در این بررسی مختصر از تاریخ شیعه در قرن ششم تا نهم، همچنان تکیه گاه ما در شرح حال علمای شیعه بویژه به ترتیب قرون طبقات أعلام الشیعة است و نیاز به کار جدیدتری داریم که متأسفانه انجام نشده است.

2. تطوّر پیش رفت و پس رفت تشیع را در شهرها بر اساس تعداد انتساب عالمان به هر شهری مرور می کنیم و نتایجی را به عنوان نتایج احتمالی، اما نزدیک به واقع، عرضه می کنیم.

3. بسیاری از سادات به خاندان های خود منتسب هستند و در این لیست نیامده اند، مگر آن که لقب شهری داشته باشند. شاید عده ای دیگر هم چنین باشند؛ اما به هر حال،

معیار ما از میان کسانی است که انتساب شهری دارند.

4. این اطلاعات، تقریباً با آنچه ما از منابع دیگر می شناسیم، نزدیک است. بنا بر این در مواردی هم که اطلاعات تاریخی مان اندک است، تا اندازه ای قبول می کنیم.

5. گاهی در يك مقطع کوتاه، چند نفر پدر و پسر را از يك روستا یا شهرک می شناسیم. در این جا باید توجه داشته باشیم که کمیت اهمیت موارد دیگر را ندارد.

6. گاه يك شهر، چندین روستای حاشیه ای دارد، مثل راوند برای کاشان. در يك مقطعی در تاریخ شهرت می یابد و بعد افول می کند.

7. همیشه این اطلاعات، نباید معیار باشد؛ چون گاه نوشتن يك الفهرست ما را در جریان يك دوره قرار می دهد، ولی از دوره های دیگر غافل می کند؛ چون کسی چیزی ننوشته است.

8. قرن ششم، این امتیاز را دارد که ما الفهرست را داریم. در قرون بعد باید با زحمت بر اساس اطلاعات دست دوم یا آنچه از نسخه ها به دست می آید، تکیه کنیم.

(عدد سمت راست تعداد نفرات از علمای شیعه از هر شهری است)

قرن ششم: حوزه ایرانی

10 سبزواری 10 ورامینی 11 راوندی 14 بیهقی 14 طوسی 21 کاشانی 28 قزوینی (4 قوسبینی که همان کاسپینی است و از نواحی قزوین یا خودش) 29 نیشابوری (يك خانواده تمیمی چندین نفرند که سبزواری و نیشابوری اند. گاهی آدم های برجسته ای هستند مثل لطف الله بن عطاءالله شجری نیشابوری که دیوان بزرگی هم داشته و نباید با لطف الله بن سلیمان شاه نیشابوری متوفای 812 ق در آمیخته شود) 34 قمی (4 دستجردی از روستاهای قم) 4 کلینی 46 رازی (ری این دوره، بزرگ ترین نقش را دارد. 6 دوریستی، 1 هشتگردی)

ص: 71

جاسبی (درست آن جاستی است که در برخی از منابع هم آمده است) 5 آملی 5 جرجانی 6 آوی 6 دوریستی 6 ساروی 7 مازندرانی و مامطیری (نزدیک بارفروش بعدی و بابل فعلی) و 2 هم جیلی، 1 رویانی 7 دیلمی 7 طبرسی (تقرش عمدتاً در قرن ششم است و بعد از آن دیگر خبر چندانی نیست) 7 طبری 8 استرآبادی 9 اصفهانی 2 طالقانی 3 قاینقرن ششم: حوزه عربی

کرکی 10 مسکن (عند نهر دجیلة) 13 بغدادی 14 حلّی (2 اسدی هم که طبعاً باید حلّی باشد) 20 حلبی 3 بحرانی

ص: 72

طرابلسی 5 بصری 6 کوفی 7 مشهدی 8 حائری قرن هفتم: حوزه ایرانی

بارفروشی 2 استرآبادی 2 راوندی 3 رازی 3 آوی 3 قمی 5 اصفهانی 5 قزوینی 5 نیشابوری 6 طبری 6 طوسی قرن هفتم: حوزه عربی

13 حلبی 33 حلّی 4 حائری (خازن ها را هم که معمولاً همین عدد است باید به آن افزود) 4 عاملی 5 کوفی

ص: 73

11 آوی 2 اردبیلی 2 بیهقی 2 دیلمی 2 سمنانی 3 تبریزی 3 دشتکی (سه شهر اردبیل و تبریز و شیراز، به آرامی آدم های شیعه پیدا می کنند) 3 رازی 3 کردی (در مجلد قبل هم چهار تا بود. 3 موصلی در همین مجلد. اصولاً کردها زیاد می شوند. اربیلی ها هم کرد هستند) 3 مازندرانی 4 جرجانی 4 یزدی (اولین بار) 5 استرآبادی 5 طوسی 6 شیرازی (که یکی حافظ است که مسلم، شیعه نیست) 7 طبری 7 آملی

15 حلبی (با فشار ممالیک هنوز هستند) 15 عاملی (از دیاد این رقم بسیار جالب است. 2 تا کرکی هم هست برای اولین بار. البته قرن ششم هم 1 کرکی هست که از او با تعبیر «شیعیًا جید» یاد شده) 3 کوفی 3 نباطی (جنوب صیدا. نبطیه هم برای اولین بار اضافه شده است) 38 حلّی (سه مزیدی را هم باید اضافه کرد) 5 نیلی (که آن هم نزدیک حلّه است) 7 سوراوی (حوالی حلّه) 4 اربلی 5 بغدادی 6 بحرانی 6 حائری 6 دمشق 7 واسطی قرن نهم: حوزه ایرانی

دشتکی 2 گیلانی (اولین بار است که ظاهر می شود) 2 لاهیجی (اولین بار است که ظاهر می شود) 3 سبزواری 4 اصفهانی 4 جرجانی

کاشانی 5 استرآبادی 7 قمی (در این قرن نیشابوری نداریم که البته مانند لطف الله نیشابوری هست؛ اما آقابزرگ آنها را نمی شناخته است).

قرن نهم: حوزه عربی

حلبی (دیگر خبری از حلب نیست) 1 واسطی (که نشانگر افت است نسبت به دوره قبل) 10 حلّی (اسدی ها را هم می توان حلّی به شمار آورد که معمولاً در هر قرنی چند نفری هستند) 22 عاملی (از حلّه جلوزده است. بیاضی و جبعی یا جزینی را هم باید به آن افزود. هر کدام اینها گاه روستاهایی هم دارند که افرادش منتسب به آن هستند، مثلاً کاشانی یا 1 سرابشروی یا 3 فتحانی که همان کاشانی هستند) 3 جزائری 3 قطیفی (2 کرکی و 3 کفعمی) 4 جبعی 5 نیلی (که باید حلّی حساب کرد) 6 احسانی (قرن قبل دو تا بود) 6 عینائی 7 نجفی (این هم ظاهراً اولین بار است. اشاراتی به غروی و مشهدی داشتیم که بسیار اندک بود) 9 بحرانی و اوالی

ص: 76

بسم الله الرحمن الرحيم و به نستعين.

حبذا شهری که سالار است در وی سروری *** عدل پرور شهریاری، دادگستر داوری
شهری آبخ جانفزا، ملکی هوایش دلگشا *** شهریارش دلنوازی، والی اش جان پروری
شهری از قصر جنان و باغ جنت نسخه ای *** شهریاری لطف و انعام خدا را مظهری
روضه خاکش عبیر و روح پرور روضه ای *** سروری در وی امیری عدل پرور سروری
چیست دانی نام آن شهر و کدام آن شهریار *** کین دورا در زیب و فر، ثانی نباشد دیگری
نام آن شهر است قم، فخرالبلاد أم القرى *** کش به خاک آسوده از آل پیمبر دختری
دختری کش دایه دوران نیابد همسری *** دختری کش مادر گیتی نزاید خواهری
دختری کاباء و اجداد گرامش يك به يك *** تا به آدم یا امامی بوده یا پیغمبری

بنت شاه اولیا موسی ابن جعفر فاطمه *** کش بود روح القدس بیرون درگه چاکری

ماه بطحا زهره یثرب چراغ قم که دوخت *** دست حق بر دامن پاکش ز عصمت چادری.

با عرض سلام و اظهار ادب، خدمت روحانیت معزز، دانشگاهیان محترم، استادان و دانشمندان و حضار گرامی. از مسئولان محترم برگزار کننده کنگره بزرگداشت عبد الجلیل رازی قزوینی که بیش از یک سال است با عشق و زحمت شبانه روزی، مشغول تدارک این همایش هستند، صمیمانه سپاس گزارم.

راجع به محتوای علمی دائرة المعارف نقض صحبت نمی کنم؛ چون صلاحیت ورود به این مقوله را ندارم و بزرگواران دیگری این مهم را به انجام خواهند رساند؛ بلکه چند دقیقه ای در باره زندگی علمی کسی که نقض را احیا کرد، مطالبی را می گویم. چون اهل بیت، ادری بما فی البیت.

پدرم سراسر عمر پُربرکت هفتاد و پنج ساله خود را صرف احیای متون شیعی کرد و دقیقه ای از دقایق زندگی اش را مهمل نگذاشت. در این دوره، او توانست بیش از 72 جلد کتاب گران بها را به جامعه تقدیم کند که یکی از آنها نقض است. فرقی که این کتاب با سایر آثار دیگری که ایشان چاپ کرد دارد، در این است که طبق روال کار هر نویسنده ای، پدر، وقتی کتابی را چاپ می کرد، پرونده آن کتاب را می بست و به سراغ نوشته دیگری می رفت؛ اما تنها کتابی که بیش از چهل سال از عمرش را به طور جدی روی آن گذاشت، این کتاب بود. چاپ اول کتاب نقض در سال 1331 منتشر شد، چهار سال بعد، مقدمه نقض و سال بعدش هم کلید آن را در مجلّات جداگانه ای انتشار داد و تا آخر عمر بر روی آن کار می کرد. چاپ اول با کمک پنج نسخه خطی و چاپ دوم با یاری گرفتن از هشت نسخه خطی به انجام رسید.

زمانی که کتاب نقض منتشر شد، یعنی در سال 1331ش، تازه خانه ما برقرار شد. بنا بر این، سالیانی را که آن مرحوم، مشغول تصحیح این کتاب بود، با نور چراغ موشی یا

همان لامپا، کار می کرد. آن هم با نسخه های بدخطی که هیچ سمساری حاضر نبود آنها را به ثمن بخرس بخرد. مرحوم مادرم تعریف می کرد که: بارها که برای ادای نماز صبح بیدار می شدم، می دیدم چراغ اتاق ایشان روشن است. به تصور این که مبدا اتفاقی برای ایشان افتاده، به پشت شیشه اتاق می رفتم و ایشان را غرق در کار می دیدم. آهسته

به شیشه می زدم و می گفتم: نماز صبحتان قضا نشود. می گفت: مگر صبح شده.

در آن زمان، شغل اداری ایشان گنجوری نسخ خطی کتاب خانه ملی تهران بود؛ یعنی رئیس بخش خطی آن کتاب خانه بود و نسخه های خطی آن کتاب خانه، تحویل ایشان بود و در همان محل بود که با بیشتر ادبای آن عصر، محشور و آشنا شد.

باز مادرم می گفت: بعضی شب ها می دیدم ایشان لباس می پوشد و از منزل بیرون می رود و ساعتی بعد برمی گردد. علت این کار را از ایشان سؤال کردم. گفت: به کنار دیوار کتاب خانه - که آن زمان در خیابان قوام السلطنه بود - می روم که از پشت نرده ها

بینم نکنند نگهبانان سهل انگاری کرده و یادشان رفته باشد چراغ ها را خاموش کنند و یا در را باز گذاشته باشند و خدای ناکرده، نسخه ها آسیب ببینند.

به خاطر تلاش های جان فرسا برای تصحیح نقض و تألیف مقدمه و استخراج فهرست های آن کتاب که هم زمان با تصحیح زاد المسالك فیض کاشانی و دیوان قوامی رازی شد، راهی بیمارستان گردید که در نهایت، به در آوردن کلیه چپش انجامید و از آن پس تا بیست و سه سال، با يك کلیه توانست خدمات ارزشمندی چون: چاپ یازده جلدی تفهیم گازر و چاپ دوره هفت جلدی غرر و درر آمدی و الايضاح و الغارات و ده ها کتاب ارزنده دیگر را تقدیم جامعه شیعی کند. او برای روشن شدن مشکلات کتاب، به هر وسیله ای متمسک می شد. فراموش نمی کنم تلفن های زیادی را که به دوستانش می زد تا بفهمد «سجستانی» - که اطراف «مرو» است - ، کجا بوده تا بالاخره متوجه شد که این محل سختیان بوده و به علت بی دقتی کاتبان، سختیان در نسخه های خطی کتاب به سجستان تحریف شده.

در سنین آخر عمر ایشان یکی از بستگان ما که برای احوال پرسی به دیدنمان آمده

بود، پدرم را همچنان سخت مشغول کار دید. به من گفت: مگر پدرت بازنشسته نشده؟ گفتم: چرا. گفت: پس چرا آن قدر کار می کند؟ آن بنده خدا نمی دانست که که این عشق و مسئولیت قلبی است، نه کار موظف دولتی. اینها را گفتم که نسل جوان تصور نکند تصحیح، یعنی خُم رنگ رزی.

پدرم حمایت های دو نفر را در تصحیح کتاب نقض، همیشه یادآوری می کرد.

مرحوم علامه محمّد قزوینی و مرحوم استاد فقید عباس اقبال آشتیانی. مرحوم قزوینی، زمانی که در پاریس بود، از پیدا شدن نسخه بی سرو ته کتابی خطی که توسط علی اصغر حکمت در کتاب خانه شعاع شیرازی نگهداری می شد، آگاه شده بود و آن کتاب را از روی آدرس هایی که حکمت به او داده بود، شناسایی کرده و فرموده بود که این کتاب، نقض است و بایستی هرطور شده در ایران چاپ شود؛ اما نمی دانست که میرجلال الدین محدّث ارموی، پنج نسخه خطی از آن کتاب را یافته و مشغول تصحیح آن است.

آن دو مرحوم هم در پاریس، نسخه ای از آن کتاب را یافته و حدود پنجاه صفحه آن را تصحیح کرده بودند. وقتی به ایران آمدند، پدرم برای اولین بار به دیدنشان رفت و در اثنای صحبت، وقتی مرحوم قزوینی شنید که ایشان کار تصحیح را از نیمه گذرانده، خطاب به اقبال فرمود: چون صلاحیت آقای محدّث در تصحیح این نوع کتب، بیشتر از شماست، موافقت بفرمایید ایشان این کار را ادامه دهند. مرحوم اقبال هم به نظر غایت انصاف و علوّ همت و نهایت بزرگواری، بدون هیچ رنجش خاطری، نسخه مقابله شده را با یادداشت هایش به ایشان واگذار نمود.

به همین خاطر بود که مرحوم محدّث در مقدمه نقض مرقوم فرموده است و در این جا تصریح می کنم که قسمتی از فواید مهمّ تعلیقات نقض، به همت و سعی و ارائه طریق و راه نمایی آن دانشمند فقید درست شده است و تا آخر عمر، همیشه جوان مردی آن دو بزرگوار را یادآوری کرد.

قرار بود بنده فقط در باره مراحل مختلف تصحیح نقض صحبت کنم؛ اما بعد

دستور فرمودند کمی هم راجع به خلیات و شخصیات پدرم بگویم.

آن مرحوم، پیشانی اکثر کتاب هایش را با این فرموده گهربار مولای متقیان و امیر مؤمنان علیه السلام زینت می بخشید که: «یا کمیل! مات خزان المال و هم أحياء و العلماء باقون ما بقى الدهر أعيانهم مفقودة و آثارهم فى القلوب موجودة».⁽¹⁾

بارزترین خصوصیت خُلقی پدرم عشق و علاقه بی ریا و شدید به دین اسلام و مذهب شیعه بود. روزی نبود که ایشان مطلبی از تاریخ اسلام برایمان نگوید و هیچ وعده غذایی در خانه ما خورده نمی شد مگر این که ایشان در ضمن صرف غذا از ائمه اطهار علیهم السلام ذکری نکنند. هر ساله در فاصله عاشورا تا اربعین، یعنی در هر روز این چهل روز، زیارت عاشورا را با صد لعن و صد سلم و با چشمان گریان در حالی که آرام آرام در حیاط راه می رفت، می خواند که پس از سی و دو سال، صدای «اللهم العن جمیعا» ایشان هنوز در گوشم است.

به دعای ندبه، عشق عجیبی داشت و این عشق را در کتابی که شصت سال در تألیف آن زحمت کشید و نام کشف الکربة فی شرح دعاء الندبة بر آن نهاد، نمایان کرد. افسوس که این کتاب هنوز چاپ نشده.

بسیار روشن و منطقی بود و هیچ گاه اسلام را از دریچه تحجر و تنگ نظری و خشونت ندید؛ بلکه سعه صدر و گذشت و بزرگواری را سرلوحه زندگی خود داشت.

به کتاب عشق می ورزید. در دو حالت ایشان به شدت عصبانیت می رسید: یکی توهین و بی احترامی به تشیع و دانشمندان شیعه و دوم هنگامی که به کتاب بی احترامی می شد یا خدایی ناکرده، کتابی بی اختیار از دست ما به زمین می افتاد. روزی در کتاب خانه شمس در خیابان ناصرخسرو تهران - که به مدیریت دو کتاب شناس فقید فشاهی و بارفتنی اداره می شد - جوانی به نام علامه مجلسی ایراد گرفت. پدرم شدیداً از کوره در رفت. بار دیگر که جوان بر حرف خود پافشاری کرد، عصبانیت ایشان هم بیشتر شد تا این که با علامت چشم مرحوم فشاهی، آن جوان ساکت شد.

ص: 81

با این که لاغر بود، اما روحیه ای قوی و جسمی سالم داشت. با وجودی که 23 سال با یک کلیه زندگی کرد، اما به یاد ندارم که او را یک بار در بستر بیماری دیده باشم. با وجود این که حدود پنجاه سال با هم اختلاف سن داشتیم، اما شب ها دیرتر از من می خوابید و صبح ها زودتر بیدار می شد و در شبانه روز، بیشتر کار می کرد. وقتی کتابی را به دست می گرفت، به قول برادرم، اطرافیان را خسته می کرد؛ اما خودش خسته نمی شد.

در زیبا چاپ کردن کتاب هایش اصرار داشت و در پاورقی زدن و تعلیقه نوشتن، افراط می کرد و می خواست تا آن جا که ممکن است کار بر خواننده، آسان تر باشد. انصافا هم چنین بود. تعلیقاتی که او بر کتاب هایش افزوده، گاهی از متن خود کتاب بیشتر می شد. نمونه اش را در الغارات و الایضاح و همین کتاب نقض شاهد می آورم که متن نقض، یک جلد و تعلیقات آن، دو جلد شده است.

استاد مکرم جناب آقای دکتر مهدی محقق می فرمود: زمانی که رئیس سازمان چاپ و انتشارات دانشگاه تهران بودم، روزی حروفچین ها به شکایت از آقای محدث آمدند که ایشان حتی در نمونه دوم هم دست می برد و مطلب جدید اضافه می کند که باعث می شود کار ما چندین برابر شود. روزی آقای محدث را دیدم و گله حروفچین ها را منتقل کردم. ایشان به جای ترك آن کار، با لحنی حق به جانب فرمودند: آقای دکتر! امروز بعد از نماز صبح به نظم رسید که مطلبی از مصباح کفعمی برای روشن شدن مطلب به کتاب بیفزایم. شما می فرمایید من این کار را نکنم؟!!

در خوردنی ها و پوشیدنی ها، آسان گیر بود. تا کت و پیراهن و شلوارش پاره نمی شد، کت و شلوار دیگری نمی خرید. بیشتر ناهارها را در چاپ خانه ها به نان و ماست قناعت می کرد و وقتی به خانه برمی گشت و با اعتراض مادرم رویه رو می شد، می گفت: کارگران چاپ خانه، ساده ترین غذاها را می خورند. من چگونه می توانم در مقابل آنها غذای مفصل بخورم؟ گر چه بارها می گفتم که سید طعام اهل الجنة اللحم و الارز، یعنی همین چلوکباب امروزی ما، اما خود هیچ گاه حریص نبود.

تحصیلات حوزوی داشت و مدارج دانشگاهی را تا اخذ درجه دکتری گذرانده

بود؛ اما نه حوزه و نه دانشگاه در زمان زنده بودنش قدرش را ندانستند؛ اما پس از فوت

ایشان این چهارمین همایش رسمی است که قدرشناس زحمات آن مرحوم است.

اصلاً اهل سفر نبود، با این حال، خود را موظف می دانست تا سالی یک بار به زیارت امام الإنس و الجان، حضرت علی بن موسی الرضا علیه السلام مشرف شود. بارها می گفت: من هر چه دارم، از لطف آن امام همام است.

تا آخر عمر به همان حقوق مختصر دانشگاهی ساخت؛ اما هرگز اسیر وسوسه های شیطانی نشد. از به کار بردن عنوان «دکتر» جلوی اسم خود پرهیز داشت و فقط به اصرار یکی دو ناشر پذیرفت که این عنوان، روی جلد کتاب جلو نامش قرار گیرد. در عوض، پسوند «ارموی» را همه جا به کار می بُرد.

همیشه به ما تذکر می داد که به غیر از زبان فارسی، حتماً زبان دیگری را بیاموزید و اگر این زبان دوم عربی باشد، بهتر است؛ چون زبان دینی ماست. به این منظور، تابستان ها که مدرسه ها تعطیل بود، لااقل روزی نیم ساعت به ما عربی می آموخت.

در سال های آخر عمر، عجول شده بود و می گفت: افسوس که نتوانسته ام خدمتی به دینم بکنم! اگر عمری باشد، بعد از نقض، فلان کتاب را احیا خواهم کرد.

آخرین روز حیاتشان یعنی چهارم آبان ماه 1358، عصر هنگام، مرا احضار فرمود و در نوشتن اخبار کتاب نقض برای ارسال به چاپ خانه، از من کمک خواست؛ چون در ماه های آخر زندگی، دچار خستگی چشم شده بود. ایشان در اتاق قدم می زد و انشا می فرمود و بنده می نوشتم. ساعت دو بامداد روز بعد، جان به جان آفرین تسلیم کرد. عاش سعیدا و مات سعیدا.

از دوران کودکی، هرگاه ما را به همراه خود برای زیارت مزار فیض الأنوار حضرت عبد العظیم می بُرد، پس از انجام زیارت، از صحن که بیرون می آمدیم، ما را به راهرو چپ جنب حرم می بُرد که توسط سه پله به حیاطی منتهی می شد که در وسط آن حوضی بود. بالای پله ها شبستانی بود که اکثراً درش بسته بود. پدرم همان جا می ایستاد و به ما می فرمود: بچه ها برای کسانی هم که در این اتاق آرمیده اند، فاتحه ای

بخوانید؛ چون آنان هم خدمات فراوانی به عالم تشیع کرده اند. کسانی چون ابو الفتوح رازی، یکی از بزرگ ترین مفسران شیعه و محمد قزوینی و عباس اقبال آشتیانی و نام آوران دیگری در آن جا دفن شده بودند.

پدرم اعتقاد داشت که هر کس در هر جایی فوت شد، بایستی او را در سریع ترین زمان و نزدیک ترین گورستان دفن کنند. بنا بر این، بعد از فوت، ایشان را برای دفن به بهشت زهرا بردیم. یکی از کسانی که در مراسم تشییع حضور داشتند، مرحوم مهندس منوچهر میرزا سالور قاجار بودند. به خاطر ارادتی که به پدر داشتند، نزد نایب التولیه محترم آستان مقدس حضرت عبد العظیم رفتند و تقاضای قبری برای ایشان کردند که با بزرگواری آن جناب، آرامگاه ابدی پدرم در کنار همان اتاقی قرار گرفت که ده ها بار برای ساکنین آن فاتحه خوانده بود. منتهی در بازسازی بین الحرمین، سنگ قبر ایشان برداشته شد و کاشی خیلی کوچکی روی مزار ایشان قرار گرفت. طبق قولی که تولیت عالیه محترم آستانه حضرت عبد العظیم، حضرت آیه الله آقای ری شهری داده اند، قرار شده که سنگی مناسب ایشان نصب شود.

و بالأخره مرحوم محدث، اکثر مقدمه های کتاب هایش را با این دو بیت استاد سخن سعدی شیرازی به پایان می رسانید که:

بماند سال ها این نظم و ترتیب *** ز ما هر ذره خاک افتاده جایی

مگر صاحب دلی روزی به رحمت *** کند در حق این مسکین دعایی.

باعث خوش وقتی است که سی و سه سال پس از درگذشت آن مرحوم، به همت تولیت محترم آستان حضرت عبد العظیم علیه السلام و ده ها صاحب دل، امروز برای آمرزش روح ایشان این جا گرد آمده اند.

سبک ادبی کتاب «نقض» (1)

دکتر علی اشرف صادقی (2)

کتاب بعضی مثالب النواصب فی نقض «بعض فضائح الروافض» معروف به نقض، از جنبه های مختلف، حاوی اطلاعات دست اول و نکات بسیار باارزش است که می تواند موضوع مقالات و تحقیقات گوناگون قرار بگیرد، مانند: نقل داستان های ایران باستان در بازارها و چارسوها به تشویق بنی امیه که تا قرن ششم هم رایج بوده است (البته این که بنی امیه چنین چیزی را رایج کرده باشند، مورد تردید است و ظاهراً تصوّر مؤلف نقض است)، ذکر شهرهای شیعه نشین (ص 77 و 111 و 200)، (3) ذکر خوشگذرانی شعرا در دوره های مختلف و ذکر نام چند تن از آنان، همچون: رودکی، عنصری، معزی، مُنجیک و برهانی (ص 74)، ذکر نام علمای شیعه در زمان خواجه نظام الملک (ص 144 - 145)، ذکر نام تفاسیر شیعه (ص 212، 263 و 285)، ذکر مدارس قم (ص 194 - 195)، ذکر مدارس کاشان (ص 198)، ذکر سادات قزوین (ص 225 - 226)، مذهب سیستانی ها (ص 123)، ذکر کارهای خیر مجد الملک ابو الفضل براوستانی قمی (ص 83) و شرح حال او و برادرش (ص 120) و

اما این مختصر، به پاره ای ویژگی های زبان کتاب نقض اختصاص دارد. ویژگی های زبان و نثر نقض، دقیقاً نثر کتاب های قرن ششم است، با تأثری مختصر از گویش قدیم

ص: 85

-
- 1- یادآوری می شود نویسنده محترم، سخنرانی خود را به صورت مقاله، بازنویسی کرده است.
 - 2- عضو پیوسته فرهنگستان زبان و ادب فارسی، استاد بازنشسته زبان شناسی در دانشگاه تهران.
 - 3- تمامی ارجاعات مقاله، به چاپ قدیم نقض است (بعضی مثالب النواصب فی نقض «بعض فضائح الروافض»، عبد الجلیل رازی قزوینی، تهران: انجمن آثار ملی، 1358 ش).

ری. ما در جای دیگر، در باره ویژگی گویش های مرکزی ایران - که شامل گویش ری نیز می شود - سخن گفته ایم (1) و تأثیر این گویش را بر زبان عبد الجیل نشان داده ایم. در این جا تنها به ذکر پاره ای از اختصاصات فارسی آن می پردازیم.

1. ویژگی های آوایی

از ویژگی های آوایی این اثر، می توان به این موارد اشاره کرد:

الف. حذف «د» از صیغه سوم شخص جمع است، مانند ص 97 در فعل «بدادن» به معنی «بدادند» و «بنشانند» به معنی «بنشانند» که در نسخه کهن کتاب با علامت «ع» (= عتیق)، به حاشیه برده شده است. همچنین بیاری به جای بیارید در ص 41 و 42 که مصحح، به درستی به آن توجه کرده است؛ نیز ص 59: مگنی و گنی به جای مکنید و کنید؛ ص 163: بداری به جای بدارید. این ویژگی در تفسیر ابو الفتح رازی فراوان دیده می شود.

ب. استفاده از صامت میانجی همزه به جای «ی» در کلمه «دانا آن» به جای «دانایان» در ص 46 که در نسخه «ع»، باز به حاشیه برده شده و نظیر آن در متون آن دوره فراوان است. این صامت در «نه اندیشند» به جای «نیندیشند» در ص 166 هم دیده می شود. همچنین در «می باندازد» به جای «می بیندازد» در ص 332.

به کار بردن صامت میانجی «ک» به جای «ی» در کلمه کیاکان در ص 277 و 436.

ج. به کار بردن يك مصوت آغازی برای شکستن خوشه دو صامت قدیمی در کلمات استدن (ص 142، 148، 152 و 153) به جای ستدن در سایر متون، اسفید (ص 199 و 240)، در مقابل اسپید (ص 469).

کلمه اشنودن (می اشنوم) در ص 385 و اشنودن در ص 395 مطابق اصل پهلوی این فعل است. همچنین است «اسپری» در ص 148.

د. کوتاه شدن مصوت بلند a: (آ) به a در کلمه «دشته» dashte به جای «داشته» در

ص: 86

ص 391 در نسخه «ع» که مصحح، آن را به حاشیه برده است.

ه. به کار رفتن ایمنه به جای آمنه در ص 466 که در نسخه «ع» و «ث» آمده و مصحح، آن را به حاشیه برده است. نیز در ص 512 (در نسخه ع) که باز به حاشیه برده شده است. این تلفظ در متون دیگری چون: ترجمه تفسیر طبری (ج 7، ص 1781) و تفسیر بصائر (ج 1، ص 63) نیز مشاهده شده است.

و. استعمال «ورده» به جای «برده» در ص 217. این ضبط در متون دیگر هم هست، مانند: ترجمه النهایة طوسی (ص 403)؛ قانون ادب تفریسی (ج 1، ص 540 - 541 و ج 2، ص 673)؛ و تفسیر ابو الفتح رازی (ج 16، ص 15) که به صورت آورده (با واو مضموم) ضبط شده است.

ز. تلفظ «با» به صورت «وا» است که از «ابا» گرفته شده و «ب» میان دو مصوت در آن به «و» بدل شده است که در صفحات متعدد (289، 339، 633، 348، 356 و 323) آمده است.

ح. تبدیل «گ» به «و» = W در هشتورد = هشتگرد کنونی بر سر راه کرج به قزوین (ص 129 و 223).

ط. به کار رفتن زبان با «ف» به صورت «زُفان» در ص 293، 300، 308 و 391 و به صورت «زفان» در ص 372. به کار رفتن قاشی به جای کاشی (کاشانی) در ص 275. مقایسه شود با قاشان در ص 92 و 305 و 309؛ ولی در ص 306، کاشان به کار رفته است.

ی. به کار رفتن هروگرد به جای بروگرد یا وروگرد (= بروگرد) در ص 306.

2. ویژگی های دستوری

از قسمت دستور، نکات زیر قابل ذکر است:

الف. اسم

یک. جمع بستن کرم به کرمان (ص 112)؛ سوگند به سوگندان (ص 358).

جمع بستن تبار به تبارات (ص 385) و به تباران (ص 384) که شاید تصحیف تبارات باشد.

ص: 87

به کار بردن اینها به جای اینان (ص 42. در دو نسخه: اینان و در دو نسخه دیگر: ایشان).

جمع بستن خلیفه به خلیفتان (ص 269).

جمع بستن خوراسان (= خراسان) به خوراسانات به معنی منطقه خراسان (ص 133).

جمع بستن مجدد جمع های عربی با نشانه های جمع فارسی: موالیان (ص 274)؛ اصحابان (ص 321)؛ منابرها (ص 151)؛ برکات ها (ص 155)؛ تصانیف ها (ص 40)؛ خرافات ها (ص 281)؛ احوال ها (ص 286).

دو. به کار رفتن اسم فاعل های عربی با مفعول همراه با «را»: مطیع خدای را (ص 278).

سه. به کار رفتن مفعول همراه با «را» با مصدر و اسم مصدر: مولانا را و سیدنا را خدمت کردن (ص 136)؛ انکار مهاجر و انصار عمر را (ص 353)؛ خواجه را نقصان باشد ایمان را (ص 373)؛ او را فراموش نبایست کردن (ص 193).

چهار. مصدر دال بر الزام: قطع نتوان کردن بر نجات و هلاک غیر الاّ به قیامت... وگرنه دست از مذهب بد نامعقول برداشتن و اعتماد بر ایمان و طاعت کردن (ص 256). یعنی باید دست از مذهب بد بردارد و...

ب. ضمیر

یک. به کار بردن ایشان به جای آنان: اگر حسن علی با معاویه به عهد وفا کرد، معاویه او را به زهر به دست جعدة بنت اشعث، به مشورت مروان، به تدبیر ایسونیه هلاک کرد، و اگر کاظم عهدی کرد بدان وفا کرد و هارون الرشید از بی وفایی او را بر دست سندی بن شاهک هلاک فرمود، تا اینان همه صابر و مظلوم و شهید باشند و ایشان هم متعدی و ظالم و غاصب (ص 339). نیز ظاهرا در صفحه 335.

دو. ایشان به جای «او» برای احترام: به گواهی خواجه امام ابو اسماعیل حمدانی که رئیس شیعت بود و اول فتوی به خون ملاحظه در خانه ایشان کردند... (ص 126).

ص: 88

يك. مطابقت موصوف و صفت در جمع بودن: قضاة دینداران (ص 5)؛ افعال قبایح (ص 187)؛ شیعه اصولیان (ص 179)؛ ائمه طاهرین (ص 39)؛ ملائکه کزوبیان و مقرّبان روحانیان (ص 322)؛ علمای متأخران (ص 209).

دو. موصوف جمع و صفت مؤنث: صفات مذمومه (ص 398).

سه. موصوف مؤنث و صفت مؤنث: سیرت سنّیه (ص 117)؛ سنّت سنّیه و طریقه مرضیه (ص 32).

چهار. آوردن معدود جمع بعد از عددهای بعد از 2: هزاران کراسی (ص 19) (البته جای ذکر این نکته در این جا نیست و باید در مبحث وابسته های پیشین اسم مطرح شود).

د. فعل

در مورد فعل در نقض گفتنی بسیار است؛ اما فقط به چند نکته اشاره می شود.

يك. نوعی فعل شرطی در متون فارسی شش قرن اول وجود دارد که در اول شخص جمع، ضمیر «مان» به آخر ماضی ساده اضافه می شود و به دنبال آن «ی» شرطی تحقق نیافته (= یای مجهول) اضافه می شود. در نقض، فقط يك بار این ساخت در ص 368 دیده می شود: اگر ما آن روز بودمانی، متابعت حسین کردمانی، یعنی اگر ما آن روز بودیم، متابعت حسین می کردیم. نسخه بدل «ع» به جای بودمانی، «مان بودی» است که مصحح آن را به حاشیه برده است. این ساخت، يك ساخت بسیار کهنه است که تا آن جا که نگارنده اطلاع دارد، در سایر متون دیده نمی شود. در زبان پهلوی، ماضی ساده افعال متعدّی به این صورت ساخته می شده است که ضمائر متصل در جایگاه قبل از فعل - که به صورت صرف نشده می آمده - به جزء دیگری از اجزای جمله و یا لامی چسبیده است. مثلاً به جای آن که بگویند «دیدیم» می گفته اند «أمان دید» u _ man _ did «مان بودی» در نسخه «ع» همین ساخت است که به فعل لازم «بودن» تسری پیدا کرده است. ضبط «کردمانی» نیز در نسخه «ع» و «ث» به شکل

«کردمانیم» آمده که باز ضبطی نادر است؛ اما در چند متن دیگر هم آمده و در جای دیگر در باره آن به تفصیل بحث خواهیم کرد.

دو. آوردن «ب-» قبل از «ن-» نفی: بنگویند (ص 38 و 39)؛ بنداند (ص 47)؛ بندانسته است (ص 64 و 203)؛ بنیفتد (ص 52)؛ بنکنند (ص 52)؛ بنماند (ص 354 و 355)؛ بنمانده بود (ص 355).

سه. آوردن «می» قبل از «ب-» و «ن-» و پیشوندهای فعلی: می باندازد (ص 332)؛ می درآمدند (ص 280)؛ می نجست (ص 203).

چهار. آوردن «ب-» قبل از مصدر: بر باید گرفتن و بخواندن و بدانستن (ص 188)؛ بیودن (ص 96).

پنج. آوردن «ب-» با ماضی ها: دختران خود بی نکاح بدادند و قاضی بشانند (ص 97)؛ باید این مایه بدانسته باشد (ص 97)؛ زفان... دراز بکرده است (ص 364).

شش. آوردن مصدر تام بعد از باید و کلمات نظیر آن: و نیز بعد از فعل «خواستن»: توان دانستن (ص 59 و 116)؛ توان کردن (ص 45)؛ نظر باید کردن (ص 172)؛ نیارستند کردن (ص 37)؛ نتواند بودن (ص 12).

هفت. به کار رفتن «همی»: زنا و لواطه همی کند (ص 97).

اما «می» بسیار بیشتر از همی به کار رفته است. «می» با مصدر نیز به کار رفته است: اما زبان نگاه باید داشتن. و به عوض ایشان هم رافضیان را لعنت می کردن (ص 355). «می» در این جا معادل «همی» است. کاربرد اخیر نشان می دهد که در این دوره، هنوز «می» کاملاً با فعل جوش نخورده بوده است. کاربرد «می» با وجه التزامی در ص 289، سه سطر به آخر (ضبط نسخه «ع» که به حاشیه برده شده) نیز مؤید این امر است؛ اما ظاهراً جوش خوردن «می» در حال وقوع بوده است؛ زیرا مؤلف در ص 39 به جای «گوید» در متون آن دوره «می گوید» به کار برده است: منتبّی در این قصیده مرد او می گوید (ص 39. نیز ر.ک: ص 125).

هشت. آوردن «ن-» نفی قبل از اسم مفعولی که پیش از «باشد» آمده است: نشایسته

باشد = شایسته نباشد (ص 331)؛ نشایسته باشند (ص 334).

نُه. استعمال «نا» به جای «نه» در ماضی نقلی: هرگز بت را سجده ناکرده، خمر ناکورده، دروغ ناگفته... (ص 172 - 173).

ه. حروف اضافه

در این جا تنها به دو سه نکته اشاره می شود. نخست این که استعمال حرف اضافه دوگانه - پیشین و پسین با هم - در این کتاب دیده نمی شود. تنها مثالی که نگارنده یادداشت کرده «به... بر» است که در ص 256 از بعض فضائح الروافض نقل شده: عمری روزی به خری بر ایستاده بود... .

حرف اضافه مرکب «تا الی» چند جا دیده می شود: تا الی یومنا هذا (ص 52، 334، 335، 365 و 400).

گوی مؤلف «الی یومنا هذا» را عبارتی قالبی تلقی می کرده و «تا»ی فارسی را جلوی آن آورده است.

به جای «جز» یا «به جز» مکرراً «إلا» به کار برده است: به قم و کاشان... که إلا شیعه نباشند (ص 77. نیز ر.ک: ص 158، 159، 198، و...).

«از» به جای «به» و «در» برای نشان دادن مکان (سه بعدی، حقیقی و مجازی) به کار رفته است: از میان دو قوم، فرقی عظیم است (ص 139)؛ هیچ فرقی نباشد از میان مؤمن مجاهد مطیع و از میان کافر معاند (ص 152)؛ جهان نیمی امامان گیلان به دست فرو گرفتند و خطبه و سگّه به نام خود بکردند از آن حدود (ص 392)؛ رسالت از میان هر دو به شرکت است (ص 318. نیز ر.ک: ص 139 و 393 که «فرق» باز با «از» به کار رفته است).

حرف اضافه «فرا» فراوان به کار رفته است (ص 314، 374، 376، 377، 380، 384، و...). «ها» نیز که صورت گویشی آن است به عنوان پیشوند فعلی چندین بار به کار رفته است که در ادامه، فهرست این افعال خواهد آمد.

ص: 91

در این جا فقط به بعضی ویژگی های متفاوت نحوی نقض با متون هم عهد آن و به بعضی انحرافات از قواعد معیار نحو قدیم اشاره می شود.

یک. مؤخر آوردن مفعول از فعل: مالش حلال بود از بهر آن که دیوث گفته باشد رسولان را (ص 116)؛ بایستی که دانستی اعتقاد شیعه در اُم سلمه (ص 295)؛ مترصد می بودند مرگ رسول را (ص 293)؛ امام حق دانند ملحدان ایشان را (ص 304).

دو. مؤخر آوردن فاعل از فعل: مفصل آن را هم خلاف نکرده اند شیعت (ص 243)؛ پیامرزد باری تعالی (ص 275)؛ بیعت نکرد او (ص 327 و 328)؛ شریعت منصوص گویند این طایفه (ص 27)؛ چون دین بر این وجه تحصیل کرد مرد، مشرف و معظم شود (ص 45).

سه. آوردن مفعول قبل از فاعل: این خبر علماء سنت با سلطان سنجر نگفته بودند (ص 261).

چهار. آوردن قید بعد از فعل: فایدتی نیست زیاده (ص 165)؛ مصطفی... با مشرکان مکه صلح می کردند روز حدیبیه (ص 341).

پنج. آوردن جمله پایه در میان جمله پیرو: این چهار فضیلت، عبد الله عباس می گوید، غیر علی را نبود (ص 169)؛ سید علیه السلام - پندارم - این خبر در حق غیر

علی گفت (ص 170).

شش. آوردن مضاف الیه مفعول را قبل و مضاف آن را بعد از فعل: او را و خانه خدایش را... رافضیان گردن ایشان را زدند (ص 358).

هفت. آوردن «را»ی نشان دهنده تعلق و ضمیر «- ش» توأماً: اگر مالک اشتر را... برادرزاده ای خارجی بایدش (ص 365)؛ خود آن را شکرش می کند که آفریده است (ص 439).

هشت. آوردن مرجع ضمیر به عنوان مفعول قبل از فعل و ضمیر راجع به او را بعد از فعل: حجّاج بن یوسف الثقفی را که امیر لشکر او بود بفرستادش (ص 93).

نُه. توأم آوردن «را» ی نشان دهنده فک اضافه و ضمیر «ش» با هم: اگر مالک اشتر را که شمشیر شیر خدای بود، برادرزاده ای خارجی باشدش... (ص 365).

ده. به کار بردن وجه وصفی: جبریل نیزه بر گوش اسب نهاده می تاخت (ص 72). در جمله زیر نیز نوعی وجه وصفی به کار رفته است: بعد از سه روز پیش علی آمده و می گوید (ص 60). یعنی آمد و گفت.

یازده. عطف فعل مضارع به ماضی: پیش شریک اعور حارثی شیعی آمد و می گوید (ص 356)؛ رسول علیه السلام امیر المؤمنین را بنشانند و می گوید (ص 341).

دوازده. آوردن مضارع به جای ماضی در نقل خبر، مطابق استعمال امروز: حسن بصری در راه بادیه به رابعه عدویّه برسید، رابعه را می گوید: چه می خوری؟ (ص 70)؛ علی چون فریاد عثمان شنید... بیامد و می گوید (ص 362)؛ و چون محمد... به بالین او

رسید، عثمان می گوید... (ص 363)؛ متحیر فرو ماند، در آن حالت ناامیدی مهلهل را می گوید (ص 382)؛ رویاه... بر گرگ ثنایی بگفت و می گوید (ص 203. نیز ر.ک: ص 204، 205 و 320).

سیزده. آوردن «را» با فاعل: و این خبر علماء سنت با سلطان سنجر نگفته بودند و خیانت کرده تا او را بر شرف بوپاهر وزیر قمی و بر معین الدین ابو نصر کاشی اعتماد کرده بود (ص 161. مطابق ضبط ع و ث که به حاشیه برده شده است).

چهارده. آوردن «را» بعد از مفعول و بعد از بدل آن توأما: تا دختر خود را خاتون سلقم را به اصفهبد علی شیعی می داد (ص 261).

پانزده. جمله های اسمی (بدون فعل): المعنی مفهوم که به همه حال فضل و منقبت علی مرتضی تیر جان و خار دیده خارجیان است (ص 67)؛ یعنی مفهوم است که، اخبار رسول به شرح آن معروف (ص 68)؛ پس رونق این رونق (ص 177)؛ در وی مُصلحان بی مر و حاجیان بی عدد، ... و برکات آن را همه ملوک و وزرا خریدار، و سلاطین و امرا معترف و غیر آن و مانند این (ص 198 - 199)؛ اّما عقل، و جوب ریاست به علّت جواز خطا (ص 241).

شانزده. به صورت مجهول آمدن فعل لازم: رسته شدن: این مسئله بنهادند تا رسته شوند (ص 392).

هفده. صرف فعل «بایستن» در مضارع به صیغه سوم شخص جمع: می بایند (ص 464).

هجده. به کار بردن صفت مفعولی بدون «ه» (e/_ a =) به فرمود ایشان (ص 380)؛ مادر آورد (ص 50 که مطابق ضبط «ع»، به حاشیه برده شده است)؛ هر عاقل... دروغ گفت این مصنف بدانند (ص 136).

نوزده. استعمال مقداری جمله های بد و گاه ناقص، مانند: اهل طبس گیلکی را ألوف ألوف که امیر روسیه... به قوت خواجه شهید معین الدین... ابونصر کاشی شیعی می کشت، بی شبهه است که رافضی نبودند (ص 130)؛ می گوید: زیدیه ایشان را بد گویند بدان حجت که در فلاں کتاب به فلاں اسناد زیدیه روایت کرده اند این خبر از صادق - علیه السلام - برین وجه و این تأویل که بیان کرده است (ص 255).

بیست. به کار بردن ضمیر و شناسه جمع به جای مفرد برای احترام: خواجه بونصر هسنجانی به حضور سادات و علما... حاضر شدند و مسائلی که... ایشان بدان مفرد بودند... بنوشتند (ص 143).

ز. ساختمان کلمات

به کار رفتن فعل های پیشوندی به فراوانی. در این جا فهرستی از تعدادی از این فعل ها به دست داده می شود:

یک. با پیشوند «باز»:

باز آمدن (ص 76).

باز استاندن (ص 150).

باز پوشیدن (ص 113 و 114).

باز خواستن (ص 377).

باز دادن (ص 64، 358 و 392).

باز شکافتن (ص 357).

باز کردن (ص 431).

باز گفتن (ص 356).

باز نمودن (ص 161 و 257).

باز نهادن (ص 343).

و صفت مفعولی: «باز بسته» (ص 331).

ص: 94

با پیشوند «بر»:

دو. برآمدن (ص 117 و 593).

برآوردن (ص 117، 194 و 375).

برآویختن (ص 93، 119 و 121).

براشماردن (ص 148).

برانگیختن (ص 258).

برپیختن (ص 249، 251 و 288).

برخواندن (ص 76، 88، 100، 115، 154 و 177).

برداشتن (ص 101، 145 و 380).

برزدن (ص 419).

برکردن (ص 393).

برگرفتن (ص 22، 84، 87، 88، 143، 188، 257، 295 و 390).

برنهادن (ص 66 و 404).

و صفت مفعولی: بریخته (بریخته) (ص 449).

سه. با پیشوند «در»:

در آفریدن (ص 395).

در آمدن (ص 380 و 392).

در آویختن (ص 93، 120، 122، 188 و 464).

در افتادن (ص 75، 121 و 377).

در بایستن (ص 394).

در بستن (ص 105 و 347).

در خواستن (ص 357 و 359).

در رسیدن (ص 374 و 463).

در زدن (ص 101 و 375).

در شدن (ص 76).

در کردن (ص 463).

در گرفتن (ص 27، 207 و 306).

چهار. با پیشوند «فرا»:

فرا آمدن (ص 357 و 374).

فرا پذیرفتن (ص 599).

فرا زدن (ص 471).

فرا ساختن (ص 323).

فرا نمودن (ص 77، 104 و 162).

فرا نهادن (ص 331).

پنج. با پیشوند «فرو»:

فرو شدن (ص 112 و 375).

فرو گذاشتن (ص 236، 386 و 421).

فرو گرفتن (ص 147، 337 و 392).

فرو گشودن (ص 216).

فرو ماندن (ص 144).

فرو نشستن (ص 101).

فرو نگرستن (ص 255).

فرونهادن (ص 178).

شش. با پیشوند «وا»:

ص: 95

وا دادن (ص 374 و 375).

وا کردن (ص 374).

هفت. با پیشوند «ور»:

ور شدن (ص 591).

هشت. با پیشوند «ها (ز)»:

ها افتادن (ص 116).

ها بریدن (ص 547).

ها پذیرفتن (ص 302).

ها دادن (ص 438 و 440).

ها داشتن (ص 302، 565 و 566).

هاز آمدن (ص 593).

ها نمودن (ص 430، 443 و 629).

ها نهادن (ص 576 و 581).

ص: 96

بسم الله الرحمن الرحيم، بازنویسی يك كتاب به نظم یا نثر، امروز يك «نوع ادبی» یا به تعبیر خارجی آن، «ژانر ادبی» شده است. در قدیم هم اگر نه به گونه امروز، اما به صور مشابه، سابقه دارد. مثلاً ابان بن عبد الحمید لاحقی،⁽¹⁾ کلیله و دمنه را برای برمکیان به نظم عربی باز نوشته است.⁽²⁾ شاید بتوان همه کتاب هایی را که زیر عنوان «تهذیب» (گاه حتی از سوی خود نویسندگان کتاب اصلی) بازنویسی شده اند، از همین نوع دانست.

باری، این کار، برای تسهیل کار خواننده و کاستن از رنج وی در خواندن متون است و در واقع، بازنگارنده هر کتاب به جای خواننده کم فرصت امروز، رنج مراجعه به کتب لغت برای یافتن معادل ها و ترجمه آیات و اشعار عربی و خلاصه، بازنویسی متن قدیمی به زبان معیار روز را به عهده می گیرد و در واقع، از زبان شاعر، به این دسته از خوانندگان می گوید:

تورنجه مشو، برون میا از درِ خویش *** من خود چو قلم همی دوم بر سرِ خویش.

ص: 97

1- . شاعر و معروف به رقاشی، اهل بصره، به بغداد رفت و به برمکیان پیوست. کتاب های: سیره اردشیر، سیره انوشیروان، کتاب مزدک، سندبادنامه، الصیام و الاعتکاف از دیگر آثار اوست.

2- . حاصل اوقات (مجموعه مقالات دکتر احمد مهدوی دامغانی)، به کوشش: سید علی محمد سجّادی، تهران: سروش، 1381، ص 261.

به این لحاظ، کار بازنویسی یک متن مشکل، بی گمان از حیث اشاعه دانش و فرهنگ، ارزشمند است؛ اما پرسش و دغدغه اصلی این است که چنین کاری، آیا ارزش ادبی هم دارد؟

پاسخ به این پرسش، همان است که در مورد ترجمه می توان گفت. در ترجمه یک متن، هرچند اندیشه اصلی، از آن مؤلف است، اما اگر مترجم، تمام آن اندیشه را که در زبان مبدأ وجود دارد، در زبان مقصد، زیبا و فصیح و فخیم منتقل کند، کاری هنری کرده است. به همین روی، من به ترجمه جمعی یک متن، معتقد نیستم؛ زیرا ترجمه نیز مانند شعر، خلاقیتی فردی است. بنا بر این، ارزش ادبی هم دارد.

رولان بارت (1915 - 1980م) مؤسس نقد نو می نویسد:

همه مفهوم ادبیات در شگردهای ادبی خلاصه می شود و به قول کافکا، ادبیات، چیزی جز همان شگردهای آن نیست... (1)

بازنویسی هم مانند ترجمه، اگر درست انجام شود، حتی بیش از ترجمه، ارزش ادبی خواهد داشت. تأکید می کنم: «اگر درست انجام شود»؛ زیرا می دانیم:

که پدید است در جهان، باری *** کار هر مرد و مرد هر کاری.

به همین روی، چون سترگی کار و ناتوانی خود را می شناختم، هنگامی که بازنویسی متن کتاب ارجمند بعضی مثال (2) النواصب (3) فی نقض (4) «بعض فضائح (5)

ص: 98

- 1- رولان بارت، نقد تفسیری، ترجمه محمدتقی غیاثی، تهران، 1352، ص 27 به نقل از: انواع نثر فارسی، منصور فسائی، تهران: سمت، دوم، 1389، ص 40.
- 2- مثال: جمع مثلبه یعنی عیب ها؛ لغزش ها (فرهنگ «واژه یاب»، ابو القاسم پرتو، تهران: اساطیر، سوم، 1387، ج 3).
- 3- نواصب: جمع ناصب: برپادارنده؛ دشمن دارنده فرهنگ آندراج؛ دشمن علی علیه السلام و خاندانش (فرهنگ معین). در فارسی: ناصبی، دشمن علی علیه السلام و خاندانش (فرهنگ معین). به نقل از: فرهنگ «واژه یاب»، ج 3.
- 4- نقض: در لغت یعنی شکستن، تباہ کردن، بازکردن رشته، گسستن همان جا.
- 5- فضائح: جمع فضیحت: رسوایی ها، بدنامی ها همان، ج 2.

الروافض(1)»(2) از من درخواست شد، تن زدم و نپذیرفتم؛ که هم مشغول ترجمه نهج

البلاغه و تألیف چند اثر دیگر بودم و هم می دانستم که در من توانایی این کار به نحوی که ارزش نثر درخشان مؤلف ارجمند آن، عبد الجلیل قزوینی رازی و زحمت های مصحح و تعلیقه نگار علامه آن روان شاد دکتر میر جلال الدین محدث ارموی را فرو نشکنم، وجود ندارد. و کُلُّ إِنْاءٍ بِالذی فیه یرشَحُّ؛ از کوزه همان برون تراود که در اوست.

تا آن که یکی از دوستان دانشمند و ارجمندم را پای مرد و میانجی کردند که جایگاه فرازمند او در دل پایبند من بر درخواست کنندگان عیان بود، و از فرمان دوست، گزیر و گریز نیست و پذیرفتم؛ اما متقابلاً تقاضا کردم که به من فرصتی بیشتر از معمول، مبدول دارند.

نثر کتاب از نمونه های عالی نثری است که بین نثر مرسل و نثر فنی قرار دارد و به نثرهای مرسل (مثلاً مقدمه شاه نامه ابو منصور، حدود العالم، قابوس نامه، سفرنامه ناصر خسرو و امثال آنها) نزدیک تر است. در حالی که مثلاً کتاب عقده العلی للموقف الاعلی،(3) تألیف افضل الدین ابو حامد احمد بن حامد کرمانی - که 24 سال بعد از نقض یعنی در 584 ق، نوشته شده است -، در قیاس با آن، دارای نثر مرسلی است به نثر فنی نزدیک تر.

نقض، برای کسی که به سیاق این گونه نثرها آشناست، بسیار دلکش و دلچسب است. در مورد چگونگی پیدایش و تألیف این کتاب، روان شاد دکتر ذبیح الله صفا،(4) با

ص: 99

1- . روافض : جمع رافضه، یعنی گروهی از مردم که پیشوای خود را واگذارند و از او برگردند فرهنگ جمع مکسر، پرویز صالحی، تهران: نشر هوش و ابتکار، 1371، ص 53. رفض در لغت: وا گذاشتن، انداختن و رها کردن است (فرهنگ تازی به پارسی، فروزانفر، تهران: دبیرخانه فرهنگستان، 1319 ش، ص 358).

2- . نام کتاب به این معنی است: پاسخ به پاره ای عیبجویی های دشمنان علی علیه السلام در کتاب «برخی رسوایی های شیعیان».

3- . عقده العلی للموقف الاعلی، افضل الدین ابو حامد احمد بن حامد کرمانی، تصحیح: علی محمد عامری نائینی، تهران: مطبعه مجلس، 1311.

4- . تاریخ ادبیات در ایران، ذبیح الله صفا، ج 2، ص 984 - 988.

... در اوایل نیمه دوم قرن ششم که بازار مناقشات مذهبی در بلاد ایران گرم بود، مردی سنی که در آغاز مذهب شیعه داشته و سپس از این مذهب گردیده بود، کتابی در طعن بر مذهب تشیع و ذکر مطاعنی بر پیروان این مذهب نوشته بود به نام بعض فضائح الروافض. ذکر کلمه «فضائح» در این جا به آن سبب است که در دوره مناقشات مذهبی مسلمین، هر يك از فرق می کوشید تا موارد ضعف فرقه های دیگر را بنا بر نظر و طریقه خود بجوید و آن گاه آنها را بزرگ و واژگونه کند و اگر لازم می دانست، پیرایه هایی بر آنها ببندد و هر يك از آن موارد را به عنوان فضیحت (رسوایی) در کتاب ها معرفی کند. این است که در کتب مربوط به مذاهب اسلامی به ذکر فضایح، بسیار باز می خوریم و استعمال این اصطلاح در مورد یاد شده در فوق، تازه نیست. مؤلف کتاب که به قول صاحب کتاب نقض، اول، شیعی بوده و بعد سنی مُجَبَّری و مُشَدِّبِهی گشته بود، بعد از تغییر مذهب، که آن هم در آن روزگار نظایر بسیار داشت، در سال 555 کتاب خود یعنی بعض فضائح الروافض را به پایان برده و در پایان کتاب خود گفته است: «و فرغتُ من هذا فی المحرم، سنة خمس و خمسين و خمسماًة من الهجره». (1) مؤلف کتاب

در شهر ری اقامت داشته (2) و کتاب خود را در عهد سلطنت سلطان محمد بن محمود سلجوقی (547 - 554) نوشته (3) و کتابی دیگر به نام تاریخ الأیام و الأنام نیز داشته است؛ (4) لیکن در کتاب خود به ذکر نام خویش نپرداخته و تنها در کتاب ریاض العلماء، نام وی شهاب الدین توارینخی شافعی و از بنی مَسَّاط بوده که در ری توطن داشته اند. (5)

ص: 100

- 1- . نقض، ص 739. آقای سید جلال الدین محدث، به قرائتی در برابر نص مؤلف، سال تألیف کتاب را متأخرتر از آنچه او گفته است، تشخیص داده. در این باره، ر.ک: مقدمه نقض و تعلیقات آن، ص 3.
- 2- . نقض، ص 3.
- 3- . همان، ص 7.
- 4- . همان، ص 105.
- 5- . مقدمه نقض و تعلیقات آن، ص 3.

از کتاب بعض فضائح الروافض نسخه جداگانه ای در دست نیست؛ لیکن شیخ عبد الجلیل رازی، قسمت اعظم این کتاب را از اول تا آخر برای ردّ و نقض در کتاب بعض مثالب النواصب خود آورده است و اگر کسی این قسمت های منقول را که همه جا مصرّح و معلوم است جدا کند، يك کتاب مستقل پاری با افتادگی های جزئی به دست خواهد آمد. مؤلف بعد از ذکر مقدمه ای در سبب تألیف کتاب خود، به بیان تاریخی از کیفیت پیدایش مذهب تشیع پرداخته و آن گاه به ذکر دلایلی در ردّ بعضی از اصول مذهب تشیع مبادرت کرده و بسیاری از خوی های شیعه را که در آن روزگار داشته اند، آورده و معایب آن را به نظر خود شرح داده است. سپس به ذکر فضایح شیعه پرداخته و شصت و هفت فضیحت برای آنان برشمرده و کتاب خود را با ذکر شصت و هفتمین فضیحت، ختم کرده است.

شیوه انشای نویسنده، خوب و نثر متوسط او پخته و خالی از عیب است. وی در ابتدای کتاب، بعد از خطبه ای که بر سبیل اختصار به عربی کرده بود، چنین گفته است:

بدان ای برادر که این، مجموعه ای است اندر او شرح بعضی از فضائح و قبایح رافضیان است. ابتدا کرده شد به نام خدای بی همتا و ثنا و درود بر رسولان خدا، خاصّه بر محمّد مصطفی، سید انبیا و ثناء بر خلفای راشدین... بدان که این جماعت رافضیان که خود را شیعه می خوانند، رسول خدا محمّد مصطفی از ایشان خبر داده است و امیر مؤمنان علی را گفته است: ای علی! جماعتی خواهند بود در این امت که دعوی دوستی تو کنند. ایشان را لقبی باشد که به آن باز خوانندشان. یا علی! چون ایشان را دریابی، بکش که ایشان از جمله مشرکان اند.

و اما کتاب نقض، يك سال بعد از آن که کتاب بعض فضائح الروافض نگاشته و منتشر شد، شیعیان ری بر آن وقوف یافتند و در اندیشه نقض آن افتادند و از این راه، چند سال بعد کتاب معتبری به نام کتاب نقض و مشهور به بعض مثالب النواصب فی نقض «بعض فضائح الروافض» پدید آمد. مؤلف این کتاب، نصیر الدین ابو الرشید عبد الجلیل

بن ابو الحسین بن ابو الفضل قزوینی رازی، از بزرگان و عظام و علمای مذهبی شیعه در ری بوده و تألیفات دیگری غیر از کتاب مذکور داشته است، مانند کتاب البراهین فی إمامة أمير المؤمنين، کتاب السؤالات و الجوابات، مفتاح التذکیر، کتاب تنزیه عائشه، که هر چهار کتاب را پیش از کتاب نقض نوشت. وی بنا بر نقل رافعی در التدوین فی ذکر أخبار قزوین، در سال 504 ولادت یافته و بعد از سال 585 درگذشته است. (1)

شیخ عبد الجلیل قزوینی، بعد از ربیع الأول سال 556 ق، که علمای شیعه ری به وجود کتاب بعض فضائح الروافض اطلاع یافتند، در جستجوی نسخه آن بود. بعد از مدتی دراز، یکی از بزرگان شیعه، نسخه اصل آن کتاب را یافت و به نزد شیخ عبد الجلیل قزوینی رازی فرستاد و او از آن هنگام، سرگرم تألیف کتاب نقض شد و آن را در سال های بعد از 556 ق و گویا در حدود 560 ق، تمام کرد. کتاب او بعد از تألیف، به زودی مشهور شد و در روزگاران بعد، همواره از مراجع مهم مؤلفان شیعه بوده است. این کتاب، نه تنها از حیث توضیح بسیاری از مبانی مذهبی شیعه و تاریخ و اطلاعات مربوط به رجال مذهبی و علما و شعرا و مراکز تعلیم و تدریس و کتاب خانه های شیعه و امثال این مسائل، قابل کمال توجه و عنایت است، بلکه از باب اشتمال بر بسیاری از

اطلاعات مربوط به امور تاریخی و اجتماعی زمان، از جمله کتب بسیار مهم و درجه اول فارسی، محسوب می شود. چنان که نظیر آن را از این حیث در میان کتب فارسی، کمتر می توان یافت.

مؤلف در این کتاب همه جا، قسمتی از قول صاحب کتاب بعض فضائح الروافض را نقل کرده و آن گاه به رد آن پرداخته است. شیوه نگارش عبد الجلیل در این کتاب هم از جمله وجوه امتیاز آن شده است؛ زیرا کتاب نقض با انشایی بسیار روان و پخته و در

ص: 102

1- آقاي محدث در مقدمه نقض و تعليقات آن تهران 1335 ش، کلیه اقوال علما و مصنفان قدیم و حدیث را با توضیحات خود در باره احوال و آثار شیخ عبد الجلیل گردآورده است. برای کسب اطلاع بیشتر، به آن کتاب و همچنین به کتاب نقض چاپ آقاي محدث (تهران، 1331 ش) که در موارد متعدد، به احوال و آثار نویسنده کتاب اشاره شده است، مراجعه شود.

عین حال عالمانه و استوار و مستدل نوشته شده است. در پاره ای از موارد این کتاب، شیوه بیان و عَاطَظ - که نثری شبیه به نثر مسجع، و یا بهتر بگوییم، از قبیل نثر موزون

است - ، به کار رفته است؛ ولی این گونه موارد، کمیاب اند. اگر چه لحن نویسنده کتاب بر اثر استدلال و استشهاد به احادیث و اخبار و روایات در برخی موارد، خشک است، اما در پاره ای موارد که در راه دفاع از همکیشان خود است، نفسی مؤثر و کلامی جالب و دل انگیز می یابد.

بر روی هم، کتاب نقض از جمله متون خوب نثر پارسی در قرن ششم و در زمره کتب درجه اول آن قرن است؛ اما به حکم عادت اهل زمان، نفوذ زبان عربی و حتی قواعد دستوری عرب از قبیل استعمال صفات مؤنث برای موصوف جمع مانند «کتب اصولیه اثنی عشریه» در این کتاب، بسیار مشهود است.

در سال 1331 ش، به مناسبت انتشار کتاب نقض به تصحیح استاد دکتر سید جلال الدین محدث، نقدی به قلم استاد دکتر زرّین کوب، در مجله سخن چاپ شده است. (1) دکتر زرّین کوب در آن جا می نویسد:

... این کتاب از چند جهت اهمیت دارد:

یکی از جهت اشمال آن بر اسمای عده ای از رجال و شعرا و علمای قرن ششم هجری که در ری خصوصا و در ایران عموما می زیسته اند و بر اسمای بلاد و محلات و قراء و اطلاعات بسیار جالبی در باره آنها؛ و دیگر از جهت تاریخ افکار و عقاید دینی آن زمان که مخصوصا برای محققین در تاریخ ایران و پیدا کردن علل زوال و انحطاط تمدن در این سرزمین، سند گران بهایی است و نشان می دهد چگونه ساکنان يك مملکت و حتی يك شهر و حتی يك محله به علل دینی با هم خصومت می ورزیده اند و چگونه تشنه مال و جان هم بوده اند.

ص: 103

1- . در مجله، نام نویسنده یادآوری نشده است؛ اما در آغاز کتاب تعلیقات نقض، در مقدمه ناشر یعنی انجمن مفاخر که آن را در 1358 چاپ کرده، نویسنده این مقاله را دکتر زرّین کوب دانسته است.

اهمیت دیگر آن، از جهت زبان فارسی است؛ زیرا این کتاب، متعلق به هشتصد سال پیش است و به نثر بسیار روان دلکشی نوشته شده است و منبع نفیسی است برای لغات و اصطلاحات و امثال و کنایات زبان فارسی.

آقای سید جلال محدث، بحق می بایستی عهده دار تصحیح و طبع این کتاب باشند؛ زیرا اطلاعات ایشان در باره مذهب شیعه و اخبار و احادیث و اصول و رجال آن به اندازه يك متخصص فن می باشد. این است که پاورقی های کتاب، مملو است از اطلاعات بسیار گران بها و نفیس که مُحَشّی فاضل پس از تحمّل رنج بسیار به دست آورده و در آن ثبت کرده است... (1).

اینک ذکر برخی از آنچه من در بازنگاشت این کتاب کرده ام:

1. در بازنویسی این کتاب به نثر امروز، کوشیده ام که نثر آن را به نثر معیارِ امروزمین برگردانم و برای آن که از نثر قدیمی آن خیلی دور نمانم، اندک چاشنی باستانگرایی در کار آن کرده ام.

2. مصحح فرزانه کتاب علامه محدث ارموی به شیوه عالمانه، در متن، نسخه اساس و در حواشی، نسخه بدل ها را ذکر فرموده است. من از میان نسخه بدل هایی که در حواشی آورده است، آن را برگزیدم که صحیح تر یا مناسب تر یافتم. بنابر این می توانم با ظن متآخم به یقین عرض کنم که این بازنوشته، معنا به اندیشه و نظر مؤلف

اصلی، نزدیک ترین است و البته هذا أيضا من برکة البرامکه، این هم از نتایج دقت علمی و کوشش شگرف مصحح ارجمند است.

3. تعلیقات روان شاد علامه محدث ارموی، خود، سه برابر اصل کتاب است که در دو مجلد حدود 1500 صفحه آمده است. من گزیده ای از آن تعلیقات را که برای

ص: 104

1- «کتاب النقص»، عبد الحسین زرّین کوب، مجله سخن، دوره چهارم، ش 3، بهمن 1331ش، ص 239 - 241، نیز، ر.ک: شناخت نامه عبد الجلیل و «نقص»، به کوشش: هادی ربّانی، قم: دار الحدیث، 1391ش، ص 49 - 53.

خواننده کتاب بازنگاشته نقض، مناسب دانستم، با تلخیص، پای هر صفحه آوردم.

حواشی و تعلیقات و توضیحات خود من، با نام من آمده است تا مسئول درستی و نادرستی آن، خود من باشم.

و سرانجام دعا کنید که تلاش ناچیز صاحب این قلم، مورد رضای حضرت حق و توجّه حضرت بقیه الله - ارواحنا فداه - قرار گیرد و دستاویزی برای برکشیدن این قلمزن از عرصات غفلت به سر منزل آشنایی ها گردد، وگرنه به قول سنایی:

اگر بودی کمال اندر نویسایی و خوانایی *** چرا آن قبله کل، نانویسا بود و ناخوانا؟

متن بازنگاشته نقض

به نام خداوند بخشنده بخشاینده

هر گوهر ستایش که غواصان دریای دین، با برهان درست، از ژرفای دریای دل، به کرانه زبان آورند، نثار درگاه خداوند واجب الوجودی باد که شناخت و معرفت او از روی خرد، واجب است و لال باد زبان آن شوربختی که می گوید: شناخت خداوند به موجب تقلید و تعلیم و شرع و حدیث است.

آن پادشاه فرازمند که دارای صفات کمال است و ازلی و بی زوال است. دادگری که چهره تابناک او از غبار تهمت جبر و شباهت و تعطیل، پاک است.

فرابرترا و پاکا که اوست از آنچه در باره او جبریان، می گویند و اهل بدعت، گمان می برند.

و صد هزار درود و آفرین، از خداوند فرازمند و از همه دوستداران، بر گروه پیامبران و فرستادگان، این سفیران عالم غیب باد که ساحت قدسی آنان از هر ننگ و عیب پاک و پالوده است؛ و به چند و چندین برابر آن، درودها و آفرین های پی در پی، بر پیکر (1) پاکیزه و روح لطیف محمد مصطفی باد.

ص: 105

1- . شخص: در قدیم به معنی پیکر و تن بوده است.

آن سروری که شریعت و شفاعت دنیا و آخرت، وابسته به بعثت اوست. و دوربادا از او که به اعتقاد جبریه، سینه او شکافته باشند تا دلش را بشویند. (1)

او از نسل های پاك و در زهدان های پاکیزه، به جهان پانهاد. کفر و بدعت و گم راهی از بیم شمشیر وی در جهان نماند.

تا فلک می چرخد و راه می پوید و تا ملک تسیح خدا می گوید، همچند آن آفرین ها و ستایش ها، از اهل زمین و آسمان، بر خاندان محمّد و پاکان و برگزیدگان و دوستان و دوستداران و همسران و اصحاب او باد.

اما بعد؛

اهل انصاف که این کتاب را می خوانند، بدانند که در ماه ربیع الأول سال 556، پس از هجرت صاحب شریعت - درود و سلام بر او - به من گفتند کتابی درست شده است که نام آن را بعض فضائح الروافض یعنی «برخی رسوایی های شیعیان» نهاده اند و در مجالس و محافل بزرگ و کوچک به طریقی بدگویی، آن را می خوانند و مردم عامی غافل، از شنیدن آن ادعاهای بی دلیل، متحیر می مانند.

تا آن که دوستی یکرنگ، نسخه ای از آن کتاب را به امیر سیّد، رئیس کبیر شیعه، جمال الدین علی بن شمس الدین حسینی داد - که برتری وی مستدام باد - .

او، آن را با بررسی کامل مطالعه کرد. سپس آن را نزد برادر بزرگ تر من، اوحد الدین حسین فرستاد که اهل فتوا و بزرگ طائفه است - و خداوند بر عمر او بیفزاید - .

او نیز خواندن آن نسخه را تمام کرد؛ ولی از من پنهان می داشتند، مبادا که من در

ص: 106

1- . اشاره به «شقی صدر» بنا به اعتقاد بسیاری از اهل سنت است که معتقدند چهار بار سه بار در کودکی و یک بار در هنگام بعثت صدر شریف پیامبر صلی الله علیه و آله را شکافتند. مرحوم محدّث در تعلیقه شماره 3 از قول ابو الفتح رازی می نویسد: «... عجب از گویندگان این معنی! خدای تعالی گفت: کافر هفتاد سال بر کفر اصرار کرده و با من همتا و انباز شریک گرفته... چون اندیشه کند و او را انتباهی باشد و ایمان آرد، حق تعالی گوید من شرح صدر او کنم... آنچه بدترین کافران را حاجت نیست، بهترین پیغمبران را چگونه حاجت باشد؟!...». برای تفصیل بیشتر، رجوع فرمایید به: تعلیقات النقص، جلد نخستین، تألیف محدّث ارموی، از انتشارات انجمن آثار ملی، تهران، اسفند 1358، ص 6.

پاسخ و رد کتاب، شتابزدگی ورزم. مدتی دراز، من طالب آن نسخه بودم و به دست نمی آمد. و نمی دانستم که گروهی از علمای هر طائفه، با بررسی کامل، اوراق آن کتاب را جستجو کرده اند و به کلمات نیک و بد آن آگاهی یافته و شگفت زده شده اند.

زیرا اصول و فروع مذاهب، بر دانشمندان پوشیده نیست و از سوی دیگر، دشنام دادن و لعنت کردن و زورگویی و بُهتان زدن هم در کتاب ها، رایج و متداول نیست، آن هم بی دلیل و بی آن که لازم باشد؛ ولی در این کتاب، مؤلف، حواله ها و اشاره هایی به

پیشینیان از امامیه اهل اصول کرده است، در حالی که بسیاری از آنها مربوط به مذهب اهل غلو و اخباری ها و حشویه (1) است و برخی نیز با ترفند، برساخته خود مؤلف است و مذهب هیچ کس نیست. این مؤلف از آن کتاب، سه نسخه درست کرده و یکی را به خزانه خواجه امیرک شیعی رازی فرستاده است. نسخه دیگر را نزد خود نگاه داشته و پنهانی برای مردم عوام می خواند و نسخه سوم را به قزوین (جایی که هرگز علمای اهل انصاف در آن جا اقامت نمی کنند) ارسال کرده است به این امید که سبب برانگیختن عوام مردم شود و ایجاد فتنه و فساد را ممکن سازد! در حالی که وزر و وبال و کیفر چنین کاری در دنیا و آخرت به گردن مؤلف می افتد؛ زیرا هر که سنت ناپسندی بنهد، وزر و وبال آن و وزر و وبال هر کس که به آن عمل کند، تا قیامت، به عهده اوست.

اتفاقاً نسخه اصل این کتاب، به دست سید امام شهاب الدین محمد بن تاج الدین کیسکی، از علمای معتبر شیعه افتاد و او آن را با صفای دل و فضل کامل و اعتقاد نیک،

مطالعه کرد و سپس به نزد من فرستاد و من چند روز در آن تأمل شافی و احتیاط کافی کردم و دیدم مؤلف، آن را از سر دوستداری مذهب جبر و هوا و هوس طبع خویش و حُب دنیا فراهم آورده است. گرچه عبارات آن، الحق درست و خوش و آسان است؛ اما کلماتی دارد لبریز از تعصب و نادانی و حواله هایی که هیچ یک، به راه حقیقت

ص: 107

1- . یعنی کسانی که در حمل به ظاهر آیات در حد افراط اند معارف و معاریف، حسینی دشتی، ج 2، ص 979، نشر آرایه، تهران، 1385.

نیست و تشبیه‌هایی است بیمارگونه و پُرشُبّهه، درگیری‌هایی نابخردانه و اشاراتی بازناگفته و ناپسند. نام‌هایی از طریق ستایش (1) پیشینیان دیده و از این گونه نقلی کرده است که هر خردمند فاضلی که این کتاب را با انصاف بخواند، بی انصافی و نادانی مؤلف کتاب را در می‌یابد و او را از خویش نمی‌داند و نمی‌خواند.

ببینید مؤلف بیچاره، چگونه با معنی این آیه که خداوند بزرگ در سوره اسراء آیه 36 فرموده، بیگانه است: «و لا تَقْفُ مَا لَيْسَ لَكَ بِهِ عِلْمٌ إِنَّ السَّمْعَ وَالْبَصَرَ وَالْفُؤَادَ كُلُّ أُولَئِكَ كَانَ عَنْهُ مَسْئُولًا»؛ یعنی آنچه را نمی‌دانی، پی‌مگیر که از هر یک از گوش و چشم و دل، خواهند پرسید.

بدین گونه با این درجه گستاخی و زیان‌مندی، قلم را در میدان ژاژخایی و هرزه‌درایی جولان داده است و کسانی را که توحید و عدل را استوار داشته و به نبوت و امامت، اقرار و از شریعت، پیروی کرده‌اند، به دروغ‌گویی متهم، و سادات بزرگوار و پیرسالاران بزرگ را بی دلیل و برهان، معیوب دانسته و مؤلفان امین و راویان مورد

اعتماد را، خائن و خطاکار پنداشته است.

متکلمان اهل تحقیق و فتوادهندگان متدین و قرآن‌آموزان عارف را زشت‌کردار گفته و نوشته است؛ به وزیران دادگر و خواجگان دیندار، گوشه‌های بد می‌زند و قاضیان دیندار و شعرای مسلمان را به بدی یاد می‌کند و از معنی این آیه نیز دور افتاده

است که در سخن آشکار قرآن در آیات 92 و 93 سوره حجر یاد شده: «فَوَرَبِّكَ لَنَسَسْنَا لَهُمُ بَنَاتِهِمْ * عَمَّا كَانُوا يَعْمَلُونَ»؛ سوگند به پروردگارت که از همه آنان خواهیم پرسید. از آنچه انجام می‌داده‌اند.

هر چند، مؤلف این کتاب، خود منکر کیفر عمل و کردار است.

با این که بر پشت کتاب، نام نویسنده نبود و تکیه‌گاه و ریشه‌اندیشگی او، از نام و

ص: 108

1- . تعریف: هم به معنی ستایش و هم شناساندن است (فرهنگ تازی به پارسی، فروزانفر، چاپ فرهنگستان، تهران، 1319).

لقب و کردار و نَسَب او ما را می آگاهاند که کیست و غرض او از نوشتن این کتاب چیست. معلوم شد که این شروع، از سَرِ بُغْض و دشمنی با امیرالمؤمنین علی علیه السلام است و آن که با وی کینه ورزد، منافق و بدبخت است که گفته اند: لا یبغضه إلا منافق شقی؛

جز منافق شوربخت، با وی دشمنی نمی ورزد.

پیش از آن که این کتاب به دست من برسد، گروهی از دانشمندان خاص شیعه، به پیشگاه مقدس مرتضای کبیر، سید شرف الدین، سالار علوی زادگان و سلطان فرزندان پاک (پیامبر صلی الله علیه و آله)، ابو الفضل محمد بن علی مرتضی - که خداوند بر شکوه او بیفزاید - رفتند و از زبان گهربار آن سرور سادات شنیدند که فرمود:

عبد الجلیل قزوینی باید در جواب این کتاب، به گونه حق، چنان دست به کار شود که کسی نتواند آن را انکار کند.

هنگامی که نسخه اصلی کتاب را به من دادند و در آن درنگ کردم، به اقتضای خرد، اندیشیدم که اگر چه در آن باید به خداوند بی عیب و عار و به احمد مختار صلی الله علیه و آله و حیدر کَرّار، تقرّب بجویم، اما دیباچه کتاب باید به نام امام روزگار و خاتم ابرار، حضرت مهدی بن حسن عسکری باشد.

بر او و پدرانش درود و سلام باد که وجود گیتی را به بقای او سپرده اند و خرد و شریعت، در انتظار حضور و دیدار اوست.

و آیه 55 سوره نور: «وَعَدَ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا مِنْكُمْ وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ...» (1) و نیز حدیث: لو لم یبق من الدنیا ... (2) بر درستی عصمت و اثبات امامت او گواه است. خداوند، دین و اسلام را به خروج و ظهور او بیارایاد و آفاق شرق و غرب را از نور او پُر کناد!

ص: 109

1- . یعنی خداوند به کسانی از شما که ایمان آورده و کارهای شایسته کرده اند، وعده داده است که آنان را بی گمان در زمین جانشین می گرداند.

2- . یعنی اگر جز یک روز از جهان باقی نماند، خداوند با ظهور حضرت مهدی، جهان را از عدل و داد می آکند، از آن پس که از ستم، پُر شده باشد.

هنگامی که این عزم، جزم شد، دلم به جان مژده و جان به زبان و زبان به سرانگشتان و سرانگشتان به بیان پیغام داد که اگر می خواهی که تألیف این کتاب را چون لعلی بدخشانی بر گُل مُهره کمر بند ایمان خود بنشانی، درست آن است که دیباچه کتاب را به نام آخرین امام کنی.

سپس بی درنگ، قدم در راه فرمان نهادم و بعد از استخاره، برای نزدیکی و تقرّب به پروردگار، و وسیله و اندوخته روز شمار، به نوشتن پاسخ، آغاز کردم و متعهد به نام

و تأیید صاحب الزمان مهدی بن حسن بن علی بن محمد بن علی بن موسی بن جعفر بن محمد بن علی بن الحسین بن علی بن ابی طالب - علیهم الصلوة والسلام - هستم. آن امامی که اطاعت از او واجب است؛ زیرا به فضل و علم و عصمت، در زمانه خویش، ویژگی دارد و وجوب اطاعت از او، از سوی خداوند تعالی، تحقق یافته است.

به اقبال آن امام همام علیه السلام این کتاب به گونه ای مرتّب شد که از خواص، شبهه ها را دور کند و برای عوام، راه نمایی باشد با عبارتی سهل و آسان، نه به شیوه نوشته های دیگر که دقت و رقتی دارد.

قبول مردم، در چنین کتابی، نه به سبب رقت عبارت آن، بلکه به سبب شرافت راه نمایی آن است تا هر خواننده که آن را بخواند، و هر نویسنده که بنویسد و هر شنونده که بشنود، از آن بهره کامل بگیرد و سود بسیار برد.

توفیق، جز از سوی خداوند نیست، بر او توکل می کنم و او مرا بسنده است که بهترین نگاهبان و یاور اوست. سپاس خداوند پروردگار عالمیان را و درود خداوند بر محمد و خاندان پاک او باد.

استاد علی صدراپی خویی

بسم الله الرحمن الرحيم. با عرض سلام خدمت حضار گرامی و کسب اجازه از هیئت رئیسه و دبیر محترم جلسه، بنده عرائضم را با عنوان «رجال ری و قم در کتاب نقض» تقدیم می‌کنم.

هر انسانی، دو کارنامه دارد: کارنامه ای دنیایی؛ کارنامه ای آخرتی. در این جلسه، ما نظری به کارنامه دنیایی مرحوم عبد الجلیل رازی داریم که کتاب نقض است. از کارهای دنیایی ایشان فقط کتاب نقض باقی مانده است. بعد از نه قرن، ما تورقی و سیری در این اثر داریم. چون وقت کم است، بیشتر به بخش ری خواهیم پرداخت. چون این اثر، هم در شهر ری تألیف شده و هم خود مؤلف، ساکن شهر ری بوده، به همین دلیل، بازتاب شخصیت های ری در کتاب نقض، پُررنگ تر است.

شهر ری، پیش از اسلام و بعد از اسلام تا پیش از حمله مغول، اهمیت فراوانی داشت. بعد از اسلام، این شهر، محل تمدن و فرهنگ اسلامی بوده و آثار دینی و فرهنگی فراوانی در آن بنا گردید و دانشمندان بسیاری از آن شهر ظهور کردند. عبد الجلیل رازی، یکی از این شخصیت هاست که کتاب نقض را در این شهر به رشته تحریر کشیده است.

ص: 111

1- . مقاله «رجال ری در کتاب نقض» و «رجال قم در کتاب نقض» - که این سخنرانی، گزارشی کوتاه از آن دو مقاله است - ، هر دو در کتاب شناخت نامه عبد الجلیل رازی، ص 251 - 339، منتشر شده اند.

آفریننده این اثر گران سنگ و سرمایه علمی عظیم، نصیر الدین بن ابو الحسین بن ابو الفضل قزوینی رازی از دانشمندان شیعی سده ششم هجری است. انگیزه عبد الجلیل در خلق این اثر، آن است که یکی از عالمان شافعی مذهب ری - که به رازی مشهور بوده - ، اقدام به نوشتن کتابی در ردّ مذهب شیعه نمود و آن را بعض فضائح الروافض نام نهاد. عبد الجلیل با مطالعه آن، متوجه عناد مؤلف و دادن نسبت های ناروا به شیعیان می گردد و به همین دلیل، اقدام به تألیف کتاب نقض می کند.

عبد الجلیل کتابش را در حدود سال 566 ق، تألیف نمود و در آن، مطالب بسیاری در باره اوضاع شیعیان، آداب و رسوم مذهبی، نسبت های ناروای مخالفان به تشیع و فشارهای روحی و روانی آنان به شیعیان گنجانید. چون عبد الجلیل، ساکن ری بوده، در لا به لای کتاب، مطالب بسیاری مربوط به آداب و رسوم، فرهنگ و اعلام جغرافیایی و اعلام تاریخی ری درج نموده که بخشی از آنها منحصر است.

ری در عصر عبد الجلیل رازی

تصویری که رازی از ری در کتابش نقض ترسیم نموده، شهری بزرگ - و به تعبیر امروزی «کلان شهر» - ، دارای آبادی و عمران بسیار است که در آن، اندیشه و مذاهب مختلف رواج داشته است. عبد الجلیل، وجود و رونق پنج مذهب: شافعی، حنفی، حنبلی، شیعه امامیه و زیدیه را در ری یادآور شده که هر کدام از آنها دارای دانشمندانی سرشناس و مساجد و مدارس متعدد در ری بوده اند. البته وسعت و توسعه شهر ری در این دوره، در کتاب های دیگر نیز بیان شده است. برای نمونه، مؤلف کتاب بحیره، در وصف شهر ری چنین می نویسد:

آبادانی ری در زمان ملك الشعرا خواجه بُنّدار رازی در آن مرتبه بوده که مدارس و خوانق 6780 عدد، مساجد 4766، قنات خانه 928، یخچاه 1725، محلات 96 محله و در هر محله، 46 کوچه و در هر کوچه، چهل هزار خانه و هزار مسجد و در هر مسجد، هزار چراغدان از طلا و نقره و

مطلب یاد شده، نشان می دهد که ری در آن دوره، شهری بسیار وسیع بوده و مورد توجه قرار داشته است.

تصحیح کتاب «نقض»

کتاب نقض، اولین بار توسط زنده یاد دکتر سید جلال الدین محدّث ارموی، تصحیح و منتشر گردید. ایشان اولین بار این کتاب را با تعلیقات مختصر در سال 1331 ش، در یک جلد وزیری در 743 صفحه منتشر نمود. پس از آن در مدت 25 سال، تعلیقات مفصّلی بر آن افزود و کتاب را مجدداً با نسخه های نویافته، تصحیح نمود و بنای انتشار مجدّد آن را داشت که اجل مهلت نداد و در سال 1358 ش، دار فانی را وداع گفت و چاپ مجدّد کتاب، به همت فرزند وی در همان سال در سه جلد - متن در یک جلد و تعلیقات در دو جلد - منتشر گردید.

ویژگی های رازی در یادکرد اشخاص

یادکرد عبد الجلیل رازی از شخصیت ها چند ویژگی دارد:

یکی این که ایشان با انصاف از اشخاص یاد کرده؛ یعنی در یاد کردش از شخصیت های مورد علاقه خود، از غلو خودداری کرده و در باره دیگران نیز اجحاف نکرده و بدگویی کسی را ننموده است. مثلاً از شخصیتی به نام ابو سعد ورامینی که شخصیت معروف شیعی در عصر وی بوده، بدون مدح و وصفی یاد می کند و می نویسد:

رضی الدین ابو سعد ورامینی را توفیق تعمیر حرم مکه معظمه و مدینه منوره حاصل شده و اموال خود را در این راه صرف نمود. فرزند وی منتجب الدین حسین نیز به تعمیر حرمین پرداخته و بدین سبب، به لقب «معمار الحرمین» ملقب گشته است.

ص: 113

1- . تعلیقات فهرست منتجب الدین، محدّث ارموی، ص 308 به نقل از: بحیره، فزونی استرآبادی، ص 626.

دومین ویژگی این که رازی، تعمّد داشته که آثار و مزارات بزرگان مانند امام زادگان را دقیق ثبت کند. نمونه اش در باره امام زاده عبدالله است. رازی از وی یاد کرده و می نویسد: «و السید ابو عبدالله الزاهد الحسنی که در جنب عبد العظیم مدفون است و

پسر زاده او سید قطب الدین عبدالله»، که این، سندی تاریخی است برای ما که قبر امام زاده عبدالله در آن جا ریشه تاریخی دارد.

در این جا شرح حال چند شخصیتی را که عبد الجلیل رازی از آنها یاد کرده، به اجمال یادآور می شویم:

ابن بطّه رازی

نام وی ابو العلاء حسّول رازی است که به ابن بطّه رازی مشهور شده است. رازی در باره وی می نویسد: «ابو العلاء حسّول، وزیر شاهنشاه بود. شیعی و معتقد بوده است و در آخر قصیده بایه، این بیت ها او راست» که يك بیت را نقل می کند. بیتش این است:

سيفع لابن بطّة يوم يُبلى *** محاسنه التراب أبو تراب. (1)

این اشعار، نشانه تشیع وی و علاقه اش به خاندان اهل بیت علیهم السلام است. (2)

ابوالفتوح رازی

شخصیت دیگری که در نقض از وی یاد شده، ابو الفتوح رازی است. با این که برای ابو الفتوح، کنگره ای پیش از این در ری برگزار گردیده، عبد الجلیل رازی، اثری از ایشان

یاد می کند که هنوز منتشر نشده است. عبد الجلیل رازی می فرماید: «و خواجه امام ابو الفتوح عالم که مصنّف بیست مجلد است از تفسیر قرآن» (3) که خوش بختانه این تفسیر، منتشر شده است. در ادامه آورده: «و مؤلف کتاب شرح شهاب نبوی که همه

ص: 114

1- . نقض، ص 217.

2- . ر.ك: «شعرای شیعی یاد شده در کتاب نقض»، حسین پورشریف، مجموعه مقالات کنگره بزرگداشت عبد الجلیل رازی قزوینی، ج

2، ص 228 - 229.

3- . نقض، ص 41.

طوائف اسلام به نوشتن و خواندن آن راغب اند». (1) عجیب است که ایشان با این که می گوید شرح شهاب را در آن دوره می نوشتند و می خوانند، ولی می بینیم که نسخه های این کتاب، بسیار اندک اند. از شرح ابو الفتح بر شهاب الأخبار - که به زبان فارسی نوشته شده و به روح الأحباب و روح الألباب موسوم است - ، فقط يك نسخه تا به حال شناسایی شده که در کتاب خانه دانشگاه تهران نگهداری می شود. این شاء الله محققان همت کنند و این اثر گران سنگ را منتشر کنند و در اختیار دیگران قرار دهند.

ابو الفتح ونکی

عبد الجلیل می فرماید: «و در ری، سادات بسیارند، از نقیبان و رئیسان که این مذهب دارند و مقبول الشهادة و العدالة بوده اند، پیش قاضی القضاة الحسن الاسترآبادی چنان که سید امام ابو الفتح ونکی». (2) یعنی از وی به عنوان ساداتی که وجیه و محترم بوده اند، یاد می کند.

ابن عمید و ابو نصر هسنجانی

رازی از ابن عمید و ابو نصر هسنجانی یاد می کند که از بزرگان ری بوده اند.

بُندار رازی

بُندار رازی، از شاعران اهل ری است که همان طور که جناب سرور عزیز دکتر اشرف صادقی نیز فرمودند، متأسفانه دیوان ایشان مفقود شده است. اطلاعات ما در باره ایشان فقط منحصر به ابیاتی است که عبد الجلیل آنها را گزارش کرده است.

ابو منصور حفده طوسی نیشابوری

وی از رجال اهل سنت بوده؛ ولی با شیعیان، سلوک بسیار خوبی داشته و رازی از ایشان به نیکی یاد می کند.

ص: 115

1- . نقض، ص 41.

2- . همان، ص 420.

وی از ساکنین ری بوده، و رازی در باره او می فرماید: «و در مدرسه شمس الاسلام، حسکا بابویه، که دارای مدرسه بوده که پیر این طائفه بوده که نزدیک سرای عیادت است و در آن جا نماز به جماعت و قرائت قرآن و تعلیم قرآن کودکان را و مجلس وعظ و طریق فتوا و تقوا ظاهر و معین بوده است»⁽¹⁾.

متأسفانه شخصیتی به این معروفی، و دارای خدماتی به این شایستگی، تاکنون مجهول مانده است.

احترام برادر

رازی در چند جای کتابش از برادر بزرگ ترش به عظمت یاد می کند، که در آن، ادب و اخلاق عبد الجلیل نیز نمایان می گردد. وی می فرماید: آن سنّی شافعی وقتی کتابش را در ردّ شیعه نوشت «و پیش برادر مهترم اوحد الدین حسین که مفتی و پیر طائفه بود فرستاد، او نیز مطالعه نسخه تمام کرد و از من پوشیده داشتند». نسخه کتاب را برادر عبد الجلیل خوانده؛ ولی نمی خواسته کتاب را به او بدهد تا نکند عبد الجلیل، تندروی کند و اقدامی عجولانه انجام دهد: «و از من پوشیده داشتند از خوف آن که مباد من در جواب کتاب و نقض آن تعجیلی بکنم».

بعد دوباره در فراز دیگری می گوید: «حدّثی الأخ الامام اوحد الدین ابو عبد الله الحسین بن ابو الحسین بن ابو الفضل قزوینی سماعاً و قرائة». هم سنّت نقل اجازه حدیثی را تأکید دارد و هم از این که پای درس برادرش نشسته و درس خوانده، با افتخار یاد می کند.

علی جاسبی رازی

رازی در باره وی نوشته: «الشیخ الفقیه ابو الحسن علی بن الحسن الجاسبی ساکن ری، وی از مردمان جاسب از قراء قم بوده و ساکن ری بوده و مدرسه مجلّلی در آن بنا کرده».

ص: 116

عبد الجلیل از برادرش نقل می کند، که گفته: «قال حدّثنا الشیخ الفقیه ابو الحسن علی بن الحسن الجاسبی نزیل ری» (1).

باز در جای دیگر می نویسد: «و مدرسه فقیه علی جاسبی به کوی اصفهانیان که خواجه امیرک فرموده است که بدان تکلف مدرسه ای در هیچ طائفه نیست» (2). یعنی مدرسه عظیمی داشته و در آن تدریس می کرده است. متأسفانه نام و یادی از این دانشمند بزرگ هنوز در دایرة المعارف ها نیامده است.

یحیی بن معاذ رازی

عبد الجلیل، ضمن تصریح بر تشیع وی، وی را از جمله زهاد و عبّاد شیعی معرفی می کند. شهید قاضی نور الله شوشتری نیز در مجالس المؤمنین، ایشان را یاد کرده و این طور آورده: «یوسف بن حسین رازی گفت که به 120 شهر رسیدم و به دیدار علما و مشایخ هیچ کس ندیدم که قادرتر باشد بر سخن از یحیی بن معاذ رازی».

شخصیت شیعی ای به این توانایی - که می گوید من صد و بیست نفر خطیب و سخنور دیدم که هیچ کدامشان به توانایی ایشان نبوده - ، جا دارد که خطابه ها و سخنانش جمع آوری و منتشر گردد. در این جا دو جمله از گفتار ایشان که در مصادر یاد شده درج می شود.

یحیی بن معاذ می گوید:

انکسار العاصین أحبّ إلى من صولة المطيعین. (3)

باز می فرماید:

«حقیقت محبّت، آن است که به بر بیفزاید»؛ یعنی اگر خیری از محب برسد، محبّت وی افزون گردد. «و به جفا نگاهد»؛ یعنی اگر جفایی از محبوب برسد، محبّتش کم نمی شود.

ص: 117

1- . نقض، ص 211.

2- . همان، ص 35.

3- . مجالس المؤمنین، ج 2، ص 25.

ابن بابویه علی بن حسین قمی، صاحب کتاب شرایع، پدر شیخ صدوق است. عبد الجلیل از ایشان به تجلیل یاد کرده است.

در مصادر از توقیعی یاد شده که حضرت صاحب الزمان به ابن بابویه نوشته است. متن این توقیع را مرحوم سید جلال الدین محدث ارموی در تعلیقات نقض، درج نموده است. نقل فرازهایی از این توقیع، آخر عرایض بنده خواهد بود.

حضرت صاحب الزمان (عج) در توقیع شریفش خطاب به ابن بابویه فرموده:

«أما بعد اوصیک یا شیخی و معتمدی» که حتما سن ابن بابویه بالا بوده که امام چنین خطاب نموده است. امام به این شخصیت مورد علاقه خود می فرماید: «اوصیک بتقوی الله و أقام الصلوة و ایتاء الزکاة فإنه لا یقبل الصلوة من مانع الزکاة و اوصیک بمغفرة الذنب و کظم الغیظ و صلة الرحم و مواساة الاخوان و السعی فی حوائجهم فی العسر و الیسر، فعلیک بصلاة اللیل».

امام علیه السلام در حالی به ابن بابویه این توصیه را می کند که به احتمال زیاد، ابن بابویه نماز شب می خوانده است؛ ولی حضرت، باز به وی توصیه می کند که «فعلیک بصلاة اللیل فإنّ النبی - صلّی الله علیه و آله و سلّم - اوصی علیّا علیه السلام فقال: علیک بصلاة اللیل علیک بصلاة اللیل و من استخف بصلاة اللیل فلیس منّا».

و السلام علیکم و رحمة الله و بركاته.

بسم الله الرحمن الرحيم. مجمع وزینی است و آن هم در بزرگداشت عالم جلیل القدر، عبد الجلیل رازی که از کسانی است که در آثار خودش جزو فارسی نویسان است و کتاب نقض، یکی از آنهاست. باید از حضرت آیه الله ری شهری و همکارانشان تشکر کنم که به بزرگداشت این مرد بزرگ، اهتمام داشتند و البته ایشان کارهای دیگری در مورد بزرگان هم داشتند که همه، قابل تقدیر است. من در مورد زندگی عبد الجلیل رازی و کتاب و افکار ایشان، به چند نکته اشاره می کنم که قاعدتاً در این جلسه هم مورد توجه قرار گرفته اند. نکته اول که از بعضی از قسمت های کتاب - که جناب آقای دکتر صادقی هم خواندند - ، برمی آید، ادبیات فاخری است که ایشان در کتاب نقض دارند. من وقتی کتاب را نگاه می کردم و در هفته اخیر، در مجالی که بود، توّرّقی داشتم، به این نکته رسیدم که آن قدر ادبیاتش جذاب است که آدم دلش نمی آید کتاب را زمین بگذارد. ادبیات فاخری دارد و در کتاب های فارسی ای که در زمینه های دینی نوشته شده، جزو مواردی است که کاملاً درخشندگی دارد.

اما در مورد محتوا باید توجه کرد که شرایط فرهنگی زمانه ای که عبد الجلیل رازی در آن زندگی می کرد، چگونه بوده است. در آن زمان - که تقریباً نیمه دوم قرن پنجم و نیمه نخست قرن ششم است - ، ری و کلاً ایران نسبت به اقران خودش از شرایط نسبتاً خوب پیشرفت و آبادانی برخوردار بود. نکته دوم این که پایگاه خلافت در جهان اسلام در فضای سیاسی آن زمان، تا حدّی سست شده بود و خلافت، آن اقتدار لازم را

نداشت. نکته سوم، رواج باطنی گری و اندیشه های حسن صباح است که همین ها هم مقداری مسئله ضدیت با گرایش شیعه را دامن زد.

نکته چهارم، اختلاف و منازعات زیاد بین شیعه و سنی است که شاید یکی از کتاب هایی که این دو تفکر را نشان می دهد، همین کتاب نقض است. نکته پنجم، این است که در مجالس دینی، بحث های کلامی و مجالس مناظره و این امور، خیلی قوت گرفته است. نکته ششم، این است که عالمانی که به هم اندیشی دینی و تفاهم توجه دارند، حضور پیدا می کنند. حالا جدای از این اختلافات، افرادی مثل عبد الجلیل رازی را می بینیم که به تعبیر امروزی ها گرایش «تقریبی» دارند.

نکته هفتم، ظهور زنادقه و دین گریزان است که کتاب می نویسند. شرایط فرهنگی آن زمان این گونه است. آثاری که از ایشان هست، مخصوصاً کتاب نقض را باید در چنین متنی دید.

به نظر می رسد که ایشان عالمی است که متناسب با شرایط زمانه، کتاب می نویسد؛ نه این که احساس بکند کتاب خوبی را می خواهد بنویسد و چاپ بکند. یعنی از طرفی، انحرافات از جنس باطنی گری را مورد توجه قرار می دهد؛ دین گریزی هایی از این جنس را، اختلافات شیعه و سنی را و مخصوصاً جریانات تندرو از هر دو جنسش را، حالا هم سنی و هم شیعه را. اینها از مواردی است که احساس می شود عبد الجلیل رازی برای خودش مأموریتی فرهنگی و دینی قائل است که باید با این جریانات تندرو و متعصب، مبارزه کند. لذا رساله ای در ردّ ملحدان می نویسد که به خاطر رواج زنادقه و مشابه اینهاست. یا همین کتاب تنزیه عایشه عن الفواحش العظیمه که به خاطر تهمت هایی که به وی می زدند. یا کتاب نقض که بیشتر مورد بحث ماست.

جدای از این بحث که شرایط تندروانه ای که از نظر فرهنگ دینی آن زمان وجود داشت و اتهاماتی که به شیعه می زدند، یکی از دلایل اصلی نوشتن این کتاب است و این که مشرب اصولی شیعه را معرفی بکنند، چند خصوصیت در اثر ایشان دیده می شود که شاید برای امروز ما هم مفید باشد. نکته نخست، آن اعتدال و انصاف

فکری ای است که در قلم ایشان مشاهده می شود. البته عالمان شیعه، با پایبندی ای که به عقاید شیعه و معارف اهل بیت علیهم السلام دارند، در رویارویی با مخالفان، آن سنت اعتدال و انصاف را همیشه رعایت می کنند. با نگاهی اجمالی به حوزه های علمی شیعه در بغداد در قرن چهارم و پنجم، حوزه ری قرن چهارم تا هفتم، حوزه حلّه در قرن هفتم و هشتم و حوزه جبل عامل در قرن هشتم و نهم، این سنت اعتدال و انصاف فکری را می توانیم مشاهده کنیم. این امر در قرن پنج و شش در حوزه ری، صورت واضح تری دارد. هم در آثار ابو الفتوح رازی و هم عبد الجیل رازی، مشرب فکری اعتدال و انصاف فکری را می بینیم. کتاب نقض بدون شك، از منظر اعتدال و انصاف مذهبی، کتاب مهم و دیده گشا و واقع بینی است. البته روشن است که با برخی آثار دیگران تفاوت هم دارد. ما بیشتر در نظر داریم که ویژگی های این کتاب را بگوییم. این اعتدال

و انصاف در فکر دینی، به معنای بی مبالاتی در مسلک مذهبی نیست؛ چون در آثار خودش بارها و آشکارا از منصوویت خلافت در مورد امام علی علیه السلام بسیار جانانه دفاع می کند. مثلاً در صفحه 530 کتاب نقض، این مشرب فکری را کاملاً می شود دید.

در واقع، کتاب نقض، یک مدرسه اعتدال و جدال احسن است، مخصوصاً با توجه به سنجشی که می توان با برخی کتاب های دیگر انجام داد. به عنوان یک مؤلفه، این مرد بیش از آن که با مذاهب مختلف اسلامی بخواهد ستیز داشته باشد، با گرایش های انحرافی متعصّبانه و تندروانه مبارزه می کند که این البته هم جنبه شیعی دارد و هم سنی. در جریان های شیعی، او فرقه های حشویه، اخباریه، غلات، بواطنه و حلولیه. را سرزنش می کند که بیشتر اینها گرایش شیعی دارند و وقتی راجع به اهل سنت می خواهد صحبت بکند، کمتر نسبت به شافعی ها و حنفی ها تند حرف می زند؛ اما در باره مجبره، مشبهه،

مجسمه، و ناصبی ها عباراتی دارد. البته کلاً مشربش به کار بردن عبارات تند نیست.

نکته دیگر، این است که او شیعه را به نوعی، به اخباری و اصولی تقسیم می کند که پیش از نقض، چندان متداول نبود و این هم باز نشان می دهد که مشرب فکری او تا حدّ زیادی عقلانی و اعتدالی است. از نظر عبد الجلیل، شیعه اصولیه، همان عقل گرایان

معتدل، همچون: شیخ مفید، سید مرتضی، شیخ طوسی، ابو الفتوح رازی و دیگران هستند. از مشخصات جریان شیعه اصولیه این هست که به تعبیر او سخن، خیلی به قاعده می گویند، به همین جهت در کتاب نقض (در صفحات 236، 286، 529، 568، 569) می شود کاملاً مسلک فکری او را در این زمینه دید که هم در مورد امامت امام علی علیه السلام اولادش معتقد است که این، به نص است و هم تا حدی خیلی آرام از کنار دیگران عبور می کند. ایشان در صفحه 254 کتاب می گوید: «امامت علی و اولادش را ما نص می دانیم و از فعل خداوند، و عاقلان دانند که این نه دشمنی با دیگران است و نه دشنام و بدگفتن به صحابه و تابعین که روش حشویه و غلات است نه بر اصولیان».

وی روش توهین به دیگران را هم مذموم می داند و در صفحه 469 کتاب می گوید: «چنانچه ما ناصبیان را سنی حقیقی نمی دانیم، سنیان نیز نباید اهل حشو و غلو را شیعه بپندارند و باورهای آنان را به ما شیعه اصولیه نسبت بدهند». این مشرب فکری در تأثیرگذاری معارف اهل بیت علیهم السلام در بین دیگران بسیار کارآمد بوده و هست. اکنون در زمان خودمان در سده اخیر که جریان وهابیت همین جنس اهل تهمت و افترا را به شیعیان می زند، درست مثل همان زمانه ای است که عبد الجلیل رازی با نوشتن کتابش دغدغه هایش را دارد بیان می کند. آن زمان، لسانشان يك طور بوده و اکنون بیان اینها به گونه دیگری است و چه مشکلی برای جهان اسلام ایجاد کردند؟! طبیعتاً تفکرات فرّق اسلامی مثل: شافعی ها، حنبلی ها، حنفی ها، و مالکی ها از این جنس نیست.

شما اکنون مواضع شیخ الأزهر را ملاحظه بکنید، با این حرف هایی که وهابی ها می زنند، چه قدر متفاوت است. ممکن است آنها با ما فاصله هایی داشته باشند. البته که با ما تفاوت ها و اختلافاتی دارند؛ اما نوع نگاه متفاوت است. با وهابی ها نمی شود

بحث کرد. اصلاً مذاکره و مباحثه تعطیل است؛ اما با دیگر فرقه ها این طور نیست. در سنت دینی فرّق اهل اسلام هم هیچ وقت مباحثات تعطیل نبوده. این مشکلی است که عبد الجلیل با آن روبه رو بود. با وجود شاخصه های اعتدال فکری و انصاف است که

دیگران منطق ما را درست تر می فهمند. اتفاقاً امروز هم ما چنین روشی را نیاز داریم. چندی پیش در نماز جمعه های مصر، بعضی از همین جنس آدم های سلفی تندرو، مطالبی می گفتند که نه با مقتضیات مصر سازگار است، نه به نفع جهان اسلام است و نه در شرایطی که خود مصر دارد به نفعشان است. حالا چه منابعی از پشت صحنه به اینها کمک می کرد، کاری نداریم؛ ولی به هر حال، همین افکار سست و تندروانه و متعصّبانه را مطرح کردند. شاید این گونه بزرگداشت ها که در باره عالمانی است که عقلانی فکر می کنند و در مشربشان اعتدال دارند و اهل انصاف فکری هستند، برای امروز، خیلی ضروری باشد.

نکته دوم، تکیه عبد الجلیل رازی بر عقلانیت است که این هم سنت مهمی است. در کتاب نقض (در صفحه 17 و 18) در این باره بحث جالبی دارد. وی می گوید: «شیعه اصولیه را استاد مذهب و طریقت در معقولات، عقل و نظر باشد و بر اثبات توحید و عدل و پاکی و یگانگی و عصمت و صدق همه انبیا و ائمه آن را حجت آورند و این طریقت خدای تعالی تقریر کرده است و عقل و عقیده بی تقلید و تعلیم فرشتگان آسمان هاست که همه این مذاهب دارند؛ اما در شرایع و فروع اگر بخواهند که بدانند واضح مکتب شیعه که بوده، اول خدای تعالی که او کتاب را به جبرئیل امین داد و به محمد صلی الله علیه و آله فرستاده است از این جانب که شریعت منصوص گویند، بعد از آن رسول صلی الله علیه و آله به امیر المؤمنین علی علیه السلام، و همه صحابه و اهل بیت بگفته». و در صفحه 88 کتاب نقض می گوید: «صد هزار لعنت خدا و انبیا و اولیا و فرشتگان بر ملحدان کشته و مرده و زنده باد که مؤثر در معرفت خدا قول پیغمبر را گویند و بر اضعاف آن رحمت خدای تعالی بر همه مؤمنان کشته و مرده و زنده باد که مؤثر در معرفت خدای تعالی عقل و نظر بر وجه دلیل باشد».

همچنین در جایی دیگری از کتاب نقض (ص 94) باطنیان را نقد می کند که چرا وجوب معرفت را از طریق سمع می دانند و می گوید: «شیعیان حقیقی و اصولی در وجوب معرفت، حواله به عقل و نظر کنند» و در عبارت دیگری (ص 173) در نقل

اهل الموت می گوید: «اهل الموت، وجوب معرفت خدای تعالی را حواله به تقلید و تعلیم کنند، حال آن که وجوب معرفت، حواله به عقل و نظر است». این روش عقلانی در اثبات صانع و صفات و عدل و اینها - که نیاز به بحث عقلی دارد - روش متکلمان اسلامی و فقهای شیعه است. این، مرزبندی ای است که بین شیعه و دیگر فرق وجود دارد، مخصوصاً فرقی که جنبه های تندرمانه دارند یا اشعری مسلک اند یا اخباری مسلک. این هم خصوصیت دیگری است، یعنی او کاملاً به روش عقلانی توجه دارد. اموری که مربوط به معرفت خالق، عصمت انبیا، عصمت اولیا، و صفات خداست، باید به وجوب عقلی ثابت بشوند؛ اما آن قسمت هایی که مربوط به شریعت است، باید منصوص باشد.

نکته سوم در دیدگاه های عبد الجلیل، پرهیز از خشونت کلامی و تأکید بر مشترکات است. در کتاب نقض، بیش از این که به اختلافات توجه بشود، ناظر به اشتراکات است. او می کوشد که فاصله شیعه را با دیگر فرق کم کند. در همین کتاب (در صفحه 147) در مقابل حربه تکفیر و تفسیق می گوید: «و جواب، جنگ نباشد». خشونت کلامی در کتاب نقض در حد این عبارات است. مثلاً: مصنف بی انصاف، یا خواجه نوستی، یا مجبّر بیچاره. یعنی روش تکفیری ندارد. در نقد کتاب فضائح که او را «نوستی» خطاب می کند، به خاطر این است که او خودش گفته که من اول رافضی بودم و بعد سنی شدم. لذا این صفت را به او داده است. در همان کتاب (صفحه 162) می گوید: «پنداری از عهد خلافت ابو بکر الی هذا الیوم، در همه اصحاب سنت از این مصنف، فاضل تر و عالم تر و متعصب تر و اینها نبوده است که کتابی بسازد و آن را بعض فضائح الروافض نام نهد. پس فرا می نماید که او عالم تر و فاضل تر از همه متقدمان و متأخران است تا چندین تشنیع و دروغ و بهتان بعد از پانصد سال جمع کند و مسلمانان را ملحد خواند و تهمت نهد».

تلاش او این است که ضمن دفاع از تفکر شیعی، بلاوجه اختلافات را با سایر فرق، زیاد نکند و اشتراکات را بیشتر روشن کند. وی معتقد است که اگر اختلافی هم وجود دارد نباید مایه تبعیض و نزاع بشود و از حاکمان هم می خواهد که این دست

اختلافات کلامی را بهانه ظلم به دیگران نکنند؛ چرا که حاکم از آن رو که حاکم است باید همه را به يك چشم ببیند و جامعه را در بستر اختلافات مذهبی نیفکند. در صفحه 75 کتاب نقض می گوید: «پادشاه راعی باشد و راعی را با آفتاب مشابَهت کرده اند که بر همه بقاع به نیک و بد تافته شود و نیک و بد را به دنیا حجت ظاهر شود و به قیامت پدید آید محق از مبطل و تقی از شقی و موافق از منافق».

البته نباید تصوّر شود که عبد الجلیل، تفکر محق بودن همه ادیان و مذاهب را آن طوری که گرایش های پرولاریستیکی امروز مطرح است، مورد توجه قرار داده باشد؛ بلکه در مقام حکومت چنین نظری دارد که حاکم باید همه فرق را مد نظر خودش قرار بدهد، اما در مقام حق و باطل، مبنا را باید مبانی ظاهر قرار داد و بر اساس اصول عقلی و احتجاجات شرعی، کار جلو برود. البته معاقب بودن، بحث دیگری است که به روز حشر مربوط است.

در این جا بیان نکته ای ضروری است و آن، این که درست است که با بررسی کتاب نقض و مشرب فکری عبد الجلیل، این چند نکته را عرض کردیم که خیلی هم جذاب است و این که وی اعتدالی است و به اصطلاح امروزی، تقریبی است و عقل گرایی اش هم واقعا ستودنی است و انصافا هم برای عالم اسلام از این جنس نظریات امروز يك الگوی مناسبی است، مخصوصا با وجود گرایش متعصبانه و هابیت که یکی از مشکلات امروز دنیای اسلام است و واقعا برای دنیای اسلام عارضه است، و شاید هم مسلمانان، بیشترین لطمه را اکنون دارند از اینها می خورند، از وجوه مختلف سیاسی و فرهنگی و انشقاق و تفرقه هایی که به وجود آمده، با این حال، در بعضی از وجوه به نظر می رسد که عبد الجلیل، بیش از حد، بساط رفاقت را پهن کرده است. حالا یا همه حقیقت را نمی خواست بگوید، یا شاید هم دلیل دیگری داشته است!

من این جا نمونه ای را عرض کنم. مثلاً در تخفیف اختلاف شیعه و سنی در صفحه 236 نقض، در باب حقانیت شیعه و پاسخ اتهام ها در جواب این سخن که گفته شده شیعیان، صحابه بزرگ و سلف صالح و زنان رسول الله را دوست ندارند و بد گویند،

این طوری می گوید: «این نه مذهب اصولیان است و نه مذهب سنّیان است. این شبهت نیست که شیعه اصولیه، مرتبت هر يك از این جماعت به اندازه گفته، گویند: علی بهتر است از ابو بکر، حسن از عمر، حسین از عثمان، فاطمه از عایشه و خدیجه از حفصه و صادق از ابو حنیفه و کاظم از شافعی. و امامت بو بکر و عمر اختیار خلق گویند و امامت علی و اولادش نص دانند از فعل خدا و عاقلان دانند این، نه دشمنی بو بکر و عمر باشد و نه دشنام و بد گفتن صحابه و تابعین و اگر به خلاف این حوالتی هست، بر حشویه و غلات است نه بر اصولیان».

در آن قسمت هایی از عبارت که واقعی و درست است، تردیدی نیست که این سنخ مطالب از يك جهت، از زیرکی نویسنده است که هم حرفش را دارد می زند که امامت امام علی علیه السلام به نص هست و خلافت آنها به رأی مردم است و تردید نیست که بد گفتن و توهین به بزرگان مذاهب در سنّت علمای شیعه، معمول نبوده و الآن هم یکی از نکاتی است که باید به آن توجه کرد، و تردید هم نیست که منصوص بودن ائمه، با انتخابی که خلفا می شوند، تفاوت دارد و ایشان هم تأکید دارد؛ اما بناست که منصفانه حرف بزنیم! یا باید بگوییم که عبد الجلیل همه حقیقت را نخواست بگوید و یا اگر همه حقیقت را گفته، تفاوت علی و ابو بکر در مذهب شیعه همین قدر نیست که دو نفر بودند و این یکی، کمی از آن یکی، بهتر است! مثل این که ما نخست وزیر بخواهیم انتخاب بکنیم، می گوییم حسن از حسین بهتر است. اگر منصفانه به عقاید شیعه بخواهیم نگاه بکنیم، در حد يك مقایسه معمولی نیست.

ما ائمه را معصوم می دانیم؛ انسان کامل می دانیم. معلوم است که اینها قابل مقایسه با دیگران نیستند. شاید به خاطر زیرکی ای که داشته، نخواسته همه حقیقت را بگوید؛ اما اگر بنایمان این باشد که منصفانه حرف بزنیم و لزومی هم ندارد ما آن جایی که اختلاف با دیگران داریم، نظرممان را تخفیف بدهیم. آنچه که شیعیان علی العموم می گویند این است که ائمه ما معصوم هستند و انسان کامل اند؛ اما در مورد دیگران چنین چیزی نداریم و تفاوت فقط به این نیست. یعنی این مقایسه ای که ایشان انجام داده، که اگر

تفاوتی هست این است که ما علی را بهتر از ابو بکر می دانیم، یا حسن را نسبت به عمر، یا حسین را نسبت به عثمان، فکر می کنم که کمی جدّی تر است. هیچ اشکالی هم ندارد در آن جاهایی که اختلاف جدّی تر است، دقیق بگوییم و دلیلش را هم بگوییم. یعنی این که منصوص است که خداوند، بی دلیل يك نفر را نصب نمی کند. چه دلیلی دارد اگر افرادی که تنها کمی با هم تفاوت دارند، خداوند یکی را نصب بکند؟! این در عالم تکوین تأثیر دارد. این طور نیست که خداوند، فردی را همین طوری انتخاب بکند. در مورد همه پیامبران این طور بوده و در مورد ائمه علیهم السلام هم همین طور است.

من نمی خواهم کتاب نقض را زیاد نقد کنم؛ ولی چون مشرب ایشان را در کتاب، مشرب اعتدالی و منصفانه و عاقلانه می بینم، برداشتم این است که این بخش شاید به خاطر شرایط و مصلحت زمانه بوده است. در آن دوران، اختلافات شیعه و سنی، جدّی بوده، و شاید به مصلحت هم بوده که همه حق را نگوید!

به هر حال، برجستگی های اثر عبد الجلیل رازی، آن قدر جدّاب و تأثیرگذار است که باید واقعا از این گونه کتاب ها در زمانه ما بیشتر استفاده بشود. شاید معرفی این کتاب در جهان اسلام امروز خیلی مهم باشد و البته که تأثیرگذار هم هست، بویژه که در شرایط امروز، نسبت به شیعه، حرف های نادرست فراوان زده می شود. این اتهامات را رسانه های گروهی و ابزارهای جدید، مرتب دارند پمپاژ می کنند. این گونه کتاب ها با این گرایش ها کمک می کنند که مسلک عقلانی و اعتدالی شیعه، به درستی معرفی بشود، نه از جنس حرف هایی که غلات و دیگران می زنند و بعضی وقت ها هم روی آن دست می گذارند.

چندی پیش سفری داشتم به یکی از کشورهای همسایه. بحثی بود در باره همین تفکراتی که اختلافاتی هم در منطقه به وجود آورده. یکی از صاحب منصبان آن جا راجع به همین علویان صحبت می کرد و می گفت: اینها افکارشان کفرآمیز است. کاری نداریم که با وی بحث شد که مبنای کفرآمیز بودن از این جنس نیست؛ ولی این نشان می دهد که بعضی از ضعف ها در بیان مطالب، مستمسکی می شود در دست سیاست مداران. البته که

آنها دنبال حق و باطل و این امور نیستند؛ اینها را مستمسکی می کنند که بیایند در شرایط سیاسی، تغییراتی را در منطقه دنبال کنند. من فکر می کنم که جدای از بحث فرهنگی موضوع، این نگاه از بُعد سیاسی برای عالم اسلام، نگاه بسیار سالم و ارتقابخشی است. یعنی باید همگان این را درك کنند که امروزه، یکی از روش هایی که غربی ها دارند دنبال می کنند، همین فتنه دعوی شیعه و سنی است. معمولاً هم نقاط و قطب های کاملاً متضاد را هدف می گیرند و برجسته می کنند.

در این میان، مکتب اصولی شیعیان، مکتبی متعادل، معقول و به اندازه است. یعنی اختلافی هم که با دیگران داریم، نباید از آنها کم گذاشت؛ بلکه با همان قواعد خودش باید مطرح بشود. من فکر می کنم اگر این نگاه دنبال بشود، خیلی آرامش دهنده است.

يك زمانی که به مصر رفته بودیم با بعضی از دوستانی که اکنون نیز در جلسه حضور دارند، با همین شیخ الأزهر هم مذاکراتی داشتیم. ایشان آدم فاضلی است. در مسائل عقلانی و مباحث شیعه غور کرده و تز دکتري اش هم در باره همین فلسفه ای است که ما دنبال می کنیم. برای من جالب بود نزدیکی و قرابتی که اینها به این گونه تفکر شیعی دارند و خیلی با وَّلَع، آثار فکری ای را که برایشان از کتب شیعیان برده بودیم، استقبال می کردند و شیخ ازهر می خواست که اینها را در دست خودش داشته باشد. پس باید به این گرایش فکری آنان كمك کرد و شیعه را به درستی به آنان معرفی نمود. اخیراً هم دیدم ایشان در مذاکراتی که داشت، اعلام کرده بود که ما شیعیان را جزو فِرَق اسلامی می دانیم. حالا این فکر را مقایسه کنید با این حرف هایی که وهابیان

و تکفیری ها می زنند که چه قدر ستم به جهان اسلام است. البته من بارها این را گفته ام که پشت این قضیه، فقط يك جنجال فرهنگی نیست؛ مقاصد اطلاعاتی و امنیتی و سیاسی ای نهفته است که این مسئله را تحريك می کنند. خب در قبال این ما باید تفکر شیعی را به درستی معرفی کنیم که حالا این جنس تفکر، خیلی به این امر كمك می کند.

به هر حال، مجدداً تشکر می کنیم از این اهمّامی که دوستان کردند برای معرفی این گونه عالمان بزرگ، و برای همه شما آرزوی توفیق می کنیم. و صلی الله علی محمد

و آله الطاهرين.

بخش سوم: سخنرانی‌ها و مقاله ارائه شده در مراسم بزرگداشت عبدالجلیل در قزوین

ص: 129

سخنرانی حجة الاسلام و المسلمین سید موسی ابراهیمی، مدیر حوزه علمیه قزوین

بسم الله الرحمن الرحيم. الحمد لله رب العالمين و صلى الله على محمد و آله الطاهرين. خير مقدم عرض می کنم به همه سروران عزیز، اساتید حوزه و دانشگاه، روحانیون محترم، طلاب عزیز و سایر اقشار دوستان و آشنایان. به کنگره بزرگداشت مرحوم عالم ربانی، شیخ عبد الجلیل قزوینی رازی خوش آمدید. از روح پُرفتوح آن مرحوم، استمداد می طلبیم که ما نیز راه مستقیم و تشیع آن جناب را بپیماییم! خداوند به ما نیز توفیق بدهد تا همچون عبد الجلیل، از دین مقدس و از مذهب شیعه دفاع بکنیم.

قزوین، جایگاه بزرگی در میان شهرهای ایران دارد. اصحاب ائمه، چند نفری قزوینی بودند. در ابتدا می خواهم چند نفر از اصحاب ائمه را که قزوینی بودند، معرفی کنم. در ادامه هم اشکالی به این عبارت «عبد الجلیل رازی قزوینی» دارم، و شواهدی دارم که اگر این گونه بنویسیم، بهتر است: «عبد الجلیل قزوینی رازی». دلایلی را هم عرض می کنم.

از اصحاب ائمه، «ابو غانم خادم» قزوینی است. ایشان از خدام ابی محمد حسن بن علی عسکری، امام هادی علیه السلام است. شیخ صدوق در کتاب اکمال الدین، با سندهایی که دارد، از ابی غانم، چندین روایت نقل کرده است. «حارث قزوینی»، هم از خدام ابی محمد حسن بن علی عسکری علیه السلام است. وی و فرزند گرامی اش «احمد بن حارث قزوینی» از کسانی هستند که با امام هادی علیه السلام ملاقاتی داشتند و احادیثی را از ایشان نقل کرده اند. محمد بن یعقوب کلینی، از هر دو بزرگوار، حدیث نقل می کند. «احمد بن

عیسی علوی» از اصحاب علی بن موسی الرضا علیه السلام است که رافعی در التدوین، وی را معرفی کرده و احادیثی از امام رضا علیه السلام و صحیفه الرضا را هم از ایشان نقل می کند.

یکی دیگر از اصحاب امام هادی علیه السلام، «خیران بن اسحاق زاکانی» است. در رجال آیه الله خوبی (ج 7، ص 83) ایشان را معرفی فرموده است. «علی بن عمرو بن عمر عطار قزوینی» از اصحاب امام هادی علیه السلام همان کسی است که لعن یکی از اصحاب قزوینی به نام فارس بن حاتم بن ماهویه قزوینی، به دست همین علی بن عمرو عطار قزوینی و به دستور امام هادی علیه السلام اعلام شده است. از اصحاب ابی جعفر محمد بن علی باقر علیه السلام می توان به «عزت الله قزوینی» اشاره کرد. در کتاب ضیافت اخوان (ص 32) وی معرفی شده است. نفر بعدی، «ابو محمد قزوینی» از اصحاب امام رضا علیه السلام است که وی نیز در ضیافت (ص 91) معرفی شده است. داوود بن سلیمان بن جعفر ابو احمد القزوینی هم که قبرش در مسجد سفته چنار واقع در خیابان نادری، موجود است، از اصحاب امام رضا و از ناقلان صحیفه الرضا است. عبدالله بن عباس قزوینی، از اصحاب امام رضاست که در جامع الرواة، وی را از اصحاب الرضا علیه السلام نام برده.

چهار برادر قزوینی هستند که دوتایشان مورد تأیید و دوتایشان ملعون هستند، احمد بن حاتم بن ماهویه قزوینی، از رجال ابی الحسن علی بن محمد، امام هادی است. طاهر بن حاتم بن ماهویه از اصحاب امام رضا علیه السلام تا امام هادی علیه السلام بوده. در ابتدا از اصحاب خوب بوده و در راه مستقیم قرار داشته؛ اما بعدها جزء غالیان می شود و غلو می کند و مورد لعن قرار می گیرد. سعید بن حاتم بن ماهویه، برادر همان احمد و طاهر، مورد تأیید است. فارس بن حاتم بن ماهویه هم مانند طاهر، ملعون و غالی و کذاب است که امام حسن عسکری علیه السلام حکم به قتلش را داده و شخصی به نام جنید، او را به قتل رسانده است.

اما اشکال به این عبارت «عبد الجلیل رازی قزوینی» که شواهدی هم دارم. مرحوم آقابزرگ تهرانی در الذریعة (ج 3، ص 78)، یکی از کتاب های مرحوم عبد الجلیل با نام البراهین فی إمامة أمير المؤمنين را معرفی می کند و کتاب را «للمولا نصیر الدین

عبد الجلیل بن ابی الحسین بن ابی الفضل القزوینی» می داند و دیگر هیچ پسوندی ندارد. در همان الذریعة (ج 3، ص 130) آورده: «بعض مثالب النواصب فی نقض بعض فضائح الروافض للشیخ المتکلم الواعظ الجلیل نصیر الدین عبد الجلیل بن ابی الحسین بن ابی الفضل القزوینی». حدود پانزده جای دیگر هم با همین عبارات و با همین سبک و سیاق ایشان را معرفی می کند؛ همه اش «قزوینی» بدون «رازی» است. من نمی گویم که ایشان رازی نیست. رازی هست؛ اما علمای ما این گونه معرفی کرده اند.

در أمل الآمل (ج 2، ص 143)، شیخ حرّ عاملی آورده: «الشیخ الواعظ نصیر الدین عبد الجلیل بن ابی الحسین بن ابی الفضل القزوینی». در ریاض العلماء آمده: «الشیخ الواعظ نصیر الدین عبد الجلیل بن ابی الحسین بن ابی الفضل القزوینی». در فهرست منتخب الدین که معاصر وی است و بایست قوی هم باشد. این گونه نوشته: «الشیخ الواعظ نصیر الدین عبد الجلیل بن ابی الحسین بن ابی الفضل القزوینی». در فوائد الرضویة (ص 223)، شیخ عباس قمی آورده: «عبد الجلیل بن ابی الحسین شیخ ابو الفضل القزوینی». در أعیان الشیعة (ج 11، ص 482) آمده: «الشیخ ابو الفضل عبد الجلیل بن ابو الحسین قزوینی». يك جا هم دارد قزوینی و رازی. ابن شهر آشوب هم در معالم العلماء (ص 13) اسم پدرش را اشتباه ذکر کرده و گفته: «شیخی الرشید عبد الجلیل بن عیسی بن عبد الوهاب». باید محمّد می نوشت؛ اما به اشتباه نوشته «عسی بن عبد الوهاب رازی». همچنین در رجال آیه الله خویی آمده «الشیخ الواعظ نصیر الدین عبد الجلیل بن ابی الحسین بن ابی الفضل القزوینی» و در جامع الرواة اردبیلی «عبد الجلیل بن ابی الحسین ابن ابی الفضل القزوینی الشیخ الواعظ».

در کشف الظنون - که از کتب اهل سنت است - آمده: «مثالب النواصب فی نقض بعض فضائح الروافض لنصیر الدین عبد الجلیل بن محمّد القزوینی الشیعی صاحب براهین». ایشان علمای شیعی را به قید شیعی آورده؛ ولی دیگر علما را به عناوین یا مذاهبشان اشاره ای نکرده است. قاضی نور الله در مجالس المؤمنین (ج 2، ص 175) - که کلی از این کتاب استفاده کرده - ، ده پانزده صفحه در شرح حال این کتاب قلم زده و فرموده:

«الشیخ الجلیل الأجل عبد الجلیل القزوینی الرازی». بنا بر این، از میان دوازده نفری که شاهد آوردیم، تنها دو نفر، قید رازی را بعد از قزوینی آورده اند و ده نفر بقیه، بدون قید رازی. همه آنها گفته اند: «قزوینی».

از میان همین افرادی که عبد الجلیل را معرفی کرده اند، کتاب هایش را هم نوشته اند که بنده همه آنها را جمع کرده ام: البراهین فی إمامة أمير المؤمنين؛ تنزیه العائشة عن الفواحش العظيمة - که منظور از آن افکی است که در قرآن هم آمده، که ایشان دامنش از فاحشگی و زنا پاک بوده و قرآن هم او را پاک دانسته است، بر خلاف خود اهل سنت که قضیه ای را مستوفی بیان کرده اند و خیلی از آن موارد را هم بعضی هایشان رد نکرده اند -؛ السؤالات و الجوابات در هفت جلد؛ مثالب النواصب فی نقض بعض فضائح الروافض که همین کتاب نقض ایشان است -؛ مفتاح التذکیر - که در باره دعاست -؛ الأیام و الأنام؛ مراتب افعال؛ مفتاح الراحة فی فنون الحکایات؛ جواب الملاحده.

در پایان، باز هم خیر مقدم عرض می کنم خدمت همه عزیزان مخصوصاً به میهمان عزیز و گرامی مان حضرت آیه الله سید محمد حسینی قزوینی و همچنین نماینده محترم ولی فقیه، حضرت آیه الله باریک بین، و سایر اساتید حوزه و دانشگاه، روحانیون، و طلاب محترم. خداوند همه ما را در راه و صراط مستقیم علمای بزرگ شیعه، مستقیم بدارد.

کتاب نقض مرحوم شیخ عبد الجلیل قزوینی رازی، از منابع معتبر تاریخ تشیع از قرن چهارم به بعد است. در رشته تاریخ، محورهای اصلی بحث در درس تاریخ تشیع از قرن چهارم به بعد، از این کتاب استخراج می گردد؛ چون عبد الجلیل قزوینی رازی، اطلاعات گسترده ای از تاریخ تشیع قبل از قرن پنجم هجری تا زمان حیاتش را به محققان ارائه کرده است.

از میان آن همه مباحث بسیار گسترده ای که عبد الجلیل در باره تشیع بیان کرده، بحث کلامی «نظریه عدالت صحابه»، انتخاب شده است که از مبانی اصلی تفاوت تشیع و اهل سنت در تاریخ اسلام است. دلیل انتخاب این موضوع، دو مطلب است.

مطلب اول این که، مهم ترین تفاوت اصلی تشیع و اهل سنت در تاریخ اسلام تا کنون، اختلاف در مرجعیت علمی دین مبین اسلام است که این، علاوه بر اختلاف و تفاوت دو مذهب در بُعد حاکمیت سیاسی اسلام است.

مطلب دوم آن که، عبد الجلیل قزوینی رازی، بحث گسترده ای از کتاب خود را به «نظریه عدالت صحابه» اختصاص داده است و به مطالبی که نویسنده کتاب بعض فضائح الروافض در باره عقیده شیعه نسبت به صحابه اظهار داشته، پاسخ داده است.

ص: 135

1- . یادآوری می شود نویسنده محترم، سخنرانی خود را به صورت مقاله، بازنویسی کرده است.

2- . عضو هیئت علمی دانشگاه بین المللی امام خمینی قدس سره قزوین.

استاد علامه طباطبایی می نویسد:

پیشوایی دینی در اسلام، از سه جهت ممکن است مورد توجه قرار گیرد:

1. از جهت حکومت اسلامی،

2. از جهت بیان معارف و احکام اسلام،

3. از جهت رهبری و ارشاد حیات معنوی.

شیعه، معتقد است: چنان که جامعه اسلامی به هر سه جهت نام برده، نیازمندی ضروری دارد، کسی که متصدی اداره جهات نام برده است و پیشوایی جماعت را در آن جهات به عهده دارد، از ناحیه خدا و رسول باید تعیین شود و البته پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله نیز به امر خدا تعیین فرموده است. (1)

ایشان برهان مرجعیت علمی ائمه علیهم السلام را همان دلیل لزوم و ضرورت ارسال انبیا به میان بشر می داند و نیز لزوم و ضرورت حضور کسانی که رسالت انبیا را حفظ و در صورت نیاز به مردم ابلاغ کنند.

وی معتقد است که از جهت عنایت خدایی، لازم است اشخاصی وظایف انسانی را از طریق وحی درک نمایند و به مردم تعلیم دهند؛ همچنین لازم است که این وظایف انسانی - آسمانی برای همیشه در جهان انسانی محفوظ بماند و در صورت لزوم، به مردم عرضه و تعلیم شود. یعنی پیوسته اشخاصی باشند که دین خدا نزدشان محفوظ بماند و در وقت لزوم، به مرحله ابلاغ برسد. (2)

بنا بر این، در اسلام و تشیع، امامت، هم به معنای ولایت، زعامت و رهبری سیاسی و هم به معنای ولایت دینی و مرجعیت علمی است. این اصل (اصل امامت) از ضروریات حیات انسانی است و حذف شدنی نیست. آنان که دستوره‌های الهی را در این اصل، نادیده گرفتند، در سقیفه، نمونه ای غیر الهی را به جای ولایت الهی (غدیر

ص: 136

1- . شیعه در اسلام، محمد حسین طباطبایی، قم: انتشارات اسلامی، تابستان 1378، ص 175 - 176.

2- . همان، ص 90.

ختم) نشاندند، و با الغای مرجعیت اهل بیت علیهم السلام، مرجعیت صحابه را رسمیت دادند. علامه طباطبایی پس از این توضیحات، در باره حذف مرجعیت علمی اهل بیت علیهم السلام می نویسد:

اما مشکل دوم که از مسئله الغای ولایت، دامنگیر عالم اسلام شد، از بین رفتن مرجعیت علمی اهل بیت و تعطیل مدرسه تعلیم و تربیت آنها بود که به موجب آیات قرآنی و احادیث متواتره (مانند حدیث ثقلین و حدیث سقیفه و غیر آنها)، پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله آنها را سرچشمه فرهنگ اسلامی و مرجع تربیت و تعلیم عمومی قرار داده بود. (1)

ایشان جانشینی نظریه «عدالت صحابه» را به جای «مرجعیت علمی اهل بیت» در ادامه توضیح می دهد که بیان خواهد شد.

مرجعیت علمی امامان شیعه، از دیدگاه برخی از دانشمندان شیعه

دیدگاه شهید مطهری

شهید مطهری در بحث ولایت، ابتدا «ولاء» را به چهار نوع تقسیم می کند: ولاء محبت، ولاء زعامت و رهبری، ولاء مرجعیت علمی و ولاء تصرف. سپس در باره ولاء مرجعیت دینی می نویسد: «ولاء امامت و پیشوایی و به عبارت دیگر مقام مرجعیت دینی، یعنی مقامی که دیگران باید از وی پیروی کنند، او را الگوی اعمال و رفتار خویش قرار دهند و دستورهای دینی را از او بیاموزند. و به عبارت دیگر، زعامت دینی چنین مقامی، مستلزم عصمت است و چنین کسی قول و عملش، سند و حجت است برای دیگران. این همان منصبی است که قرآن کریم در باره پیغمبر اکرم می فرماید:

«لَقَدْ كَانَ لَكُمْ فِي رَسُولِ اللَّهِ أُسْوَةٌ حَسَنَةٌ لِّمَن كَانَ يَرْجُوا اللَّهَ وَالْيَوْمَ الْآخِرَ وَذَكَرَ اللَّهَ كَثِيرًا»؛ (2)

ص: 137

1- . شیعه، مجموعه مذاکرات با هانری کربن، محمد حسین طباطبایی، قم: هجرت - مرکز بررسی های اسلامی، دوم، 1357، ص 36.

2- . سوره احزاب، آیه 21.

برای شما در [رفتار] فرستاده خدا، پیروی ای نیکوست برای آنان که امیدوار به خدا و روز دیگرند و خدا را بسیار یاد می کنند.

«قُلْ إِنْ كُنْتُمْ تُحِبُّونَ اللَّهَ فَاتَّبِعُونِي يُحْبِبْكُمُ اللَّهُ وَيَغْفِرْ لَكُمْ ذُنُوبَكُمْ»؛ (1)

بگو اگر خدا را دوست دارید، از من پیروی کنید تا خدا شما را دوست بدارد و گناهانتان را ببامزد.

در این آیات، پیامبر خدا را الگویی معرفی کرده که مردم باید رفتار و اخلاقشان را با اخلاق و رفتار او تطبیق دهند و او را مقتدای خویش سازند و این، خود دلیل عصمت ایشان از گناه و خطاست؛ زیرا اگر خطا و گناهی ممکن بود از او صادر گردد، دیگر جا نداشت خدای متعال او را پیشوا و مقتدا معرفی کند!

این مقام، پس از پیغمبر صلی الله علیه و آله به اهل بیت علیهم السلام رسید و طبق روایتی که بیشتر علمای اهل سنت در کتب سیره و تاریخ و کتب روایی خود، از قریب سی نفر از صحابه پیغمبر نقل کرده اند، (2) اهل بیت علیهم السلام را به پیشوایی و امامت برگزید، فرمود:

إِنِّي تَارِكٌ فِيكُمْ الثَّقَلَيْنِ كِتَابَ اللَّهِ وَعِترَتِي أَهْلَ بَيْتِي وَإِنَّهُمَا لَنْ يَفْتَرِقَا حَتَّى يَرِدَا عَلَيَّ الْحَوْضَ فَلَا تَقْدُمُوهُمَا فَتَهْلِكُوا وَلَا تَقْصُرُوا عَنْهُمَا فَتَهْلِكُوا وَلَا تَعْلَمُوهُمْ فَانْهَمِ أَعْلَمَ مِنْكُمْ؛

من در بین شما دو چیز ارزنده باقی می گذارم: کتاب خدا و اهل بیتم را. آنها جدا نمی گردند تا در حوض کوثر بر من وارد آیند. بر آنها پیشی نگیرید که تباه می شوید و از آنها کوتاهی نکنید که تباه می شوید و به آنان نیاموزید که از شما داناترند.

در این جا، پیغمبر، اهل البیت را درست، قرین و توأم کتاب خدا قرار می دهد و

ص: 138

1- .سوره آل عمران، آیه 31.

2- . شهید مطهری در پاورقی نوشته اند: «رجوع شود به رساله آقای قوام الدین جاسبی قمی که به امر آیه الله بروجردی در باره اسناد این حدیث تألیف کردند. مشخصات اثر که در اختیار این جانب است به شرح زیر است: حدیث ثقلین، قوام الدین القمی الوشتری، تهران: المجمع العالمی للتقریب بین المذاهب الاسلامیه، الطبعة الثالثة، 1428ق، ص 31 - 63».

خدا در باره کتابش می فرماید:

«لَا يَأْتِيهِ الْبَاطِلُ مِنْ بَيْنِ يَدَيْهِ وَلَا مِنْ خَلْفِهِ»؛ (1)

باطل و نادرستی، نه از پیش رو و نه از پشت سر، به آن راه نمی یابد.

و اگر اهل بیت علیهم السلام، گرد باطل و نادرستی می گشتند، این چنین قرین و توأم کتاب قرار نمی گرفتند و اگر همچون نبی اکرم از گناه و خطا معصوم و منزّه نمی بودند، این چنین به جای وی پیشوا و مقتدا نمی شدند. مضمون حدیث، حکایت می کند که مورد حدیث، افرادی معصوم باشند و به قول خواجه نصیر الدین طوسی، دیگران نه معصومی دارند و نه مدّعی عصمت برای کسی هستند. پس جز ائمه اطهار علیهم السلام مصداقی ندارد». (2)

ایشان در کتاب امامت و رهبری پس از ذکر سه نوع امامت: رهبری اجتماع، مرجعیت دینی، و ولایت، ابتدا با نقد طرح غلط مسئله «تساوی امامت با حکومت»، در باره امامت و بیان دین پس از پیغمبر صلی الله علیه و آله می نویسد:

در مورد امامت، آنچه در درجه اول اهمیت است، مسئله جانشینی پیغمبر است در توضیح و تبیین و بیان دین منهای وحی. البته بدون شك کسی که به او وحی می شد، پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله [است] و بس. و با رفتن ایشان، مسئله وحی و رسالت به کلی قطع شد. مسئله امامت، این است که آیا با رفتن پیغمبر، بیان آن تعلیمات آسمانی، در يك فرد متمرکز بود به طوری که مانند پیغمبر صلی الله علیه و آله مردم هر چه سؤال می کردند، می دانستند که پاسخ وی مُرّ حق و حقیقت است و رأی و فکر شخصی نیست که ممکن است اشتباه کرده باشد و روز بعد آن را تصحیح کند؟

... آیا بعد از پیغمبر، انسانی وجود داشت که واقعا مرجع احکام دین باشد آن طوری که ایشان مرجع و مبین و مفسّر بودند؟ آیا يك انسان کامل با این

ص: 139

1- .سوره فصلت، آیه 42.

2- . مجموعه آثار، مرتضی مطهری، تهران: انتشارات صدرا، چاپ هشتم، 1380، ج 3، ص 277 - 279.

اهل سنت می گویند چنین شخصی وجود نداشت. انکار غدیر توسط آنها فقط انکار رهبری سیاسی اهل بیت علیهم السلام نیست؛ چون در غدیر خم، مرجعیت دینی اهل بیت علیهم السلام نیز بیان شد و انکار غدیر، انکار مرجعیت اهل بیت هم هست.

در این نوشتار، در صدد تشریح پیامدهای این انکار نیستیم؛ ولی در ادامه، بیان می شود که در اسلام، مرجعیت دینی مانند زعامت سیاسی، يك ضرورت است و با حذف آن باید پدیده ای را جایگزین نمود که اهل سنت، نظریه اجتهاد و عدالت و توبه صحابه را مطرح کردند.

دیدگاه آیه الله العظمی بروجردی

آیه الله واعظ زاده خراسانی می نویسد:

آیه الله بروجردی در خلال درس ها و سخنرانی های عمومی و خصوصی خود، بحث در باره حدیث ثقلین را به گستردگی برگزار می کرد. بویژه در جلسه حدیث که برای تألیف کتاب جامع احادیث شیعه در خانه ایشان بر پا می شد. این جانب، مدت هفت سال در آن نشست ها - که به تألیف این کتاب اختصاص یافته بود -، شرکت می جستیم. از جمله موضوع هایی که حضرت آیه الله بروجردی پیش می کشید و بر آن پای می فشرد، موضوع «وحدت میان مسلمانان» بود که در راه به بار نشستن آن، تمام کوشش خود را به کار زد. او می فرمود: موضوع خلافت، موضوعی نیست که امروز مطرح باشد؛ چه این که خلافتی موجود نیست. پس در این روزگار بدان نیاز نداریم که در پیرامونش اختلاف ورزیم و ستیز کنیم. بحث و سخن راندن در این موضوع در زمان حاضر، سودمند نیست و در زمان های گذشته نیز سودمند نبوده است. ليك چیزی که اینک سودرسان است، پیش کشیدن موضوع «مرجعیت علمی امامان اهل بیت علیهم السلام» است. همان

ص: 140

موضوعی که مسلمانان امروزه بدان نیازمندند. آری این مرجعیت علمی، شاخه ای است که از درخت خلافت برآمده است. (1)

آیه الله واعظ زاده خراسانی در ادامه می نویسد:

اما در باره آثار انتشار این رساله خجسته [رساله ثقلین، علامه قمی و شنوی] در زمینه تقریب میان مذاهب اسلامی باید گفت که از زمان انتشار آن، عالمان اهل سنت بویژه آن دسته که در دارالتقرب بودند، پی بردند که شیعیان جدا از عقیده ای که در مسئله خلافت و امامت دارند در فقه، از حجتی، بر مذهب خویش بهره می برند که همان حدیث ثقلین است. این امر، راه را برای مرحوم امام شیخ شلتوت هموار کرد تا فتوای مشهور خود در باره جواز رجوع مسلمانان به مذهب شیعه امامیه را صادر کند. شیخ شلتوت با این فتوا تقلید از فقیهان مذهب شیعه را جایز دانست و این فتوا در آن روز، بازتاب گسترده ای در محافل علمی اسلامی داشت.

متن فتوای شیخ شلتوت در رساله الاسلام و در بسیاری از آثار دارالتقرب به چاپ رسیده و علامه قمی، متن فتوا را که به دست خط شیخ شلتوت بود، در مجلس باشکوهی که با حضور عالمانی در شهر مشهد بر پا شده بود و این جانب نیز در آن شرکت داشتم، به کتاب خانه امام علی بن موسی الرضا علیه السلام هدیه کرد. علامه قمی برای من نقل کرد که امام اکبر مرحوم شیخ عبدالمجید سلیم که پیش از شیخ شلتوت شیخ جامع الازهر بود، هنگامی که بر رساله حدیث ثقلین وقوف یافت، این سخن طلایی خویش را بیان کرد: مذهب امامی، دلیل و سندی بخصوص از صاحب شریعت دارد که ویژه آنان است؛ اما دیگر مذاهب این گونه نیستند و دلیلی ویژه خود ندارند. (2)

آیه الله واعظ زاده خراسانی در باره مرجعیت علمی و دینی اهل سنت می نویسد:

در کنار مسئله حکومت، بحث دیگری نیز وجود دارد که همان بحث درباره

ص: 141

1- حدیث ثقلین، سخنرانی آیه الله واعظ زاده خراسانی، ترجمه: محمد تقدّمی صابری، مشهد: بنیاد پژوهش های آستان قدس رضوی،

اول، 1389، ص 60 - 61.

2- همان، ص 89 - 90.

مرجع بیان احکام و حل مشکلات علمی است. اهل سنت در این باره به صحابیان و تابعیان رجوع می کنند و پس از آن به فقیهان. شمار این فقیهان، بسیار بوده است و هر کدام از آنها مذهبی داشته اند؛ اما از قرن چهارم به بعد، بجز مذاهب چهارگانه معروف، مذهب دیگری بر جای نماند. (1)

نظریه عدالت صحابه و مرجعیت دینی

نظریه عدالت صحابه، جایگاه خاصی در مذهب اهل سنت دارد و با توجه به اصول «وحدت اسلامی» و «تکیه بر تقریب مذاهب اسلامی»، برای خنثاسازی توطئه های دشمنان اسلام - علی الخصوص صهیونیسم و وهابیان که در راستای مواضع آنان گام بر می دارند - ، در اظهار نظرهایمان باید بسیار هوشمندانه و عالمانه عمل کنیم. در این

صورت، تبادل نظر و مبادله افکار، موجب نزاع و درگیری مذهبی نخواهد شد؛ اما بدون آگاهی از ریشه اعتقادات دیگران و بی توجهی به مبانی و اصول اعتقادی، ممکن است سخنی گفته شود و یا تحقیقی صورت گیرد که حتی علمای اهل سنت را نیز به خشم آورد.

طرح گسترده اصول نظریه عدالت صحابه، مجال بیشتری می خواهد که در این مقاله، فرصت آن نیست و نمی توان دیدگاه های دانشمندان مشهور اهل سنت را مانند: ذهبی، نووی، حافظ عراقی، قرطبی، جلال الدین سیوطی، سخاوی، محمد غزالی، شاطبی، ابن اثیر، ابو حاتم رازی، ابن حجر عسقلانی، آمدی، ابن عبد البر، و از اندیشمندان معتدلی مانند: سعد الدین تفتازانی، ابن حماد حنبلی، و از متأخران مانند:

شیخ محمد عبده، محمد بن عقیل علوی، رشید رضا، سید قطب، شیخ محمد ابوریه و محمد غزالی مطرح و نقد کرد. روشن است که تحقیقی به این گستردگی، به تألیف کتاب (یک یا چند جلد) می انجامد. آثار این دانشمندان اهل سنت، متون اصلی فقه و اصول، حدیث، رجال، تفسیر، کلام و سایر علوم اسلامی است و به عنوان متون درسی در حوزه های علمی آنان مطالعه و تدریس می شود و وسعت و گستردگی نظریه

ص: 142

عدالت صحابه را نشان می دهد. آنان می گویند: «الصحابة كلهم عدول». صحابه، همه مجتهدند، صحابه همه مغفورند. صحابه اگر با یکدیگر نزاع کردند و در فتنه ها وارد شدند، توبه کردند. باید صحابه پیامبر را بزرگ داشت. این مطلب در اصول، تفسیر، تاریخ و کلام اهل سنت فراوان مطرح شده است.

اهل سنت برای اثبات این موضوع، چهار دلیل از قرآن، سنت، اجماع و استدلال عقلی می آورند. سه دلیل اول را کسانی که معتقد به مذهب اهل سنت و جماعت هستند می پذیرند اما دلیل عقلی را می توان برای همه اقامه کرد. من در مطالعات خود، فقط يك دليل عقلی دیده ام که آن را نقل و بررسی می کنم. آن دلیل عقلی، از آن ابوزرعه است.

ابوزرعه با يك برهان، حکم تکفیر افرادی را صادر می کند که به نظریه عدالت صحابه عقیده ندارند و البته همه نویسندگان مخالف شیخ نیز با این استدلال، شیعیان را محکوم می کنند. نویسنده کتاب بعض فضائح الروافض که عبد الجلیل قزوینی رازی به او پاسخ داده است، همین تفکر عدم اعتقاد شیعیان به عدالت صحابه را از فضائح آنان می داند و مواردی را نقل می کند.

از ابوزرعه منقول است: «هرگاه دیدی کسی تنقیص شخصیت اصحاب را می کند، یقین داشته باشید که او بی دین است؛ چون پیامبر نزد ما حق است و این قرآن و سنت را اصحاب رسول الله برای ما آورده اند. و بدین خاطر است که شاهدان عینی، دین ما را

لکه دار می کنند تا کتاب و سنت را باطل و لکه دار نمایند و در واقع، تنقیص قرآن و سنت نزد آنان به طریق اولاً خوشایندتر است؛ زیرا آنان زندق و بی دین هستند» (1).

ص: 143

1- دیدگاه اهل سنت در مورد اصحاب، محمد بن عبدالله الوهیمی، ترجمه: اسحاق دبیری العوصی، عربستان: وزارت اوقاف و ارشاد، 1427ق، ص 81 به نقل از: الکفایه، خطیب بغدادی؛ نظریه عدالت صحابه، احمد حسین یعقوب، ترجمه: مسلم صاحبی، تهران: سازمان تبلیغات اسلامی، اول، 1372، ص 59 - 60 به نقل از الاصابه فی تمییز الصحابه، ابن حجر عسقلانی، ص 17-19؛ الاصابه فی تمییز الصحابه، بیروت: دار الکتب العربیه، ج 1 - 2، ص 7؛ عدالت صحابه از دیدگاه تشیع و تسنن، علی باقر شیخانی، مرکز پژوهش های اسلامی صدا و سیما، ص 155.

برهان ابوزرعه در شکل قیاس استثنایی بیان شده است. مقدمات و نتیجه قیاس، به شرح زیر است:

1. قرآن و سنت رسول الله، حق است.

2. قرآن و سنت را اصحاب به ما رسانده اند.

3. اگر اصحاب عادل نباشند، قرآن و سنت باطل می شود.

4. قرآن و سنت، باطل شدنی نیست.

5. پس اصحاب، همه عادل هستند.

شکل این برهان، البته صحیح است، اما مقدمه دوم آن، مصادره به مطلوب است. قرآن و سنت رسول الله، از طریق اهل بیت عصمت و طهارت نیز باقی ماند و کامل تر و صحیح تر حفظ شد. بنا بر این، اگر صحابه عادل نباشند، مذهب تسنن، باطل می شود و قرآن و سنت از طریق دیگری به آیندگان می رسد و کسی که معتقد به عدالت صحابه نباشد، منکر قرآن و سنت نخواهد بود. بله، اگر کسی منکر عصمت اهل بیت و عدالت صحابه، هر دو باشد، کافر است؛ چون راهی برای دستیابی به سنت پیامبر خدا ندارد.

بنا بر این، تفاوت شیعه و اهل سنت در راه دستیابی به قرآن و علی الخصوص سنت رسول الله است. در باره طریق صحابه و نظریه عدالت صحابه، سخن بسیار است. تاریخ تدوین و کتابت حدیث، تعداد احادیث، منع تدوین و کتابت حدیث و ده ها بحث دیگر، از موضوعاتی است که در علوم اسلامی و علوم حدیث، نقد و بررسی شده اند. افرادی مانند نویسنده بعض فضائح الروافض نمی توانند اصل عدالت صحابه را چماق تکفیر شیعیان قرار دهند، هر چند این کار را کرده اند و امروز نیز وهابیان، همان راه را دنبال می کنند.

اینک دیدگاه ها و روش های مقابله عبد الجلیل قزوینی رازی در این باره را بررسی می کنیم.

کتاب نقض عبد الجلیل قزوینی رازی، حاوی دو کتاب است. نخست، کتاب بعض

فضائح الروافض که 67 فضااحت شیعیان را بیان کرده است. دوم، کتاب بعض مثالب النواصب که در نقض کتاب اول نوشته شده است. عبد الجلیل، فضااحت های مورد نظر مؤلف نوستی (به تعبیر شیخ) را یک به یک تا آخر پاسخ می دهد. در این تحقیق، آن قسمت از دیدگاه های مؤلف بعض فضائح الروافض که به نظریه عدالت صحابه ارتباط دارد، بیان و بر اساس همان نظریه، نقد و بررسی می شود. نیز لا به لای آن، اصولی را که عبد الجلیل برای تبیین مرجعیت علمی ائمه معصوم و اهل بیت عصمت و طهارت بیان می کند، در حد این مقاله، بیان خواهد شد.

در اولین نقل، مشخصات کامل کتاب نقض چاپ دار الحدیث، پانوشت می شود و برای نقل های بعدی، فقط شماره صفحه مطلب در متن و داخل پرانتز ذکر می شود. همچنین، اصول فکری و اعتقادی مؤلف بعض فضائح الروافض در باره نظریه عدالت صحابه روشن می شود تا مشخص شود که چگونه وی همه را مجبور می داند که از عقاید او پیروی کنند و در غیر این صورت، مانند همه ناصبی ها، اتهام کفر و تکفیر را نثار مخالفان شخص خودش می کرد.

اصول نظریه عدالت صحابه

اصل اول: الصحابة کلهم عدول

مؤلف کتاب فضائح الروافض به این اصل عقیده دارد که همه صحابه حتی معاویه، عادل اند و مخالف عدالت معاویه را کافر و منکر قرآن و سنت پیامبر خدا قلمداد می کند. چون شیعه به چنین اصلی اعتقاد ندارد، آن را فضااحتی نابخشودنی می داند و مانند ابوزرعه، حکم تکفیر شیعه را - که به زعم وی علتش انکار قرآن و سنت رسول است -، صادر می نماید و می نویسد:

و بدان که مقصود واضعان رفض، آن بوده است تا صحابه و تابعین [را] خائن و نامعتمد بکنند، تا اعتماد از شرع برخیزد؛ زیرا که چون منافق

و

بددین و نامعتمد باشند، بر نقل ایشان و قول ایشان، اعتمادی بنماند. ... چون این معنی مقرر کرده باشی و یاران او را [یعنی یاران پیامبر را] به خائن و نامعتمد کرده باشی، مقصود خود بیابی و اعتماد از شرع او برخیزد که از ایشان بدین ها رسید، چون ایشان ظالم و خائن و منافق بوده باشند، قرآن ایشان و نقل ایشان حجّت نباشد و او خود نیز همچنان باشد که اینها که گفته اند.

عَنِ الْمَرْءِ لِأَسْأَلٍ وَأَبْصَرَ قَرِينُهُ فَإِنَّ الْقَرِينَ بِالْقَرَائِنِ يَقْتَدِي. که چون این کردی، ابطال سخن او [یعنی سخن پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله] کرده باشی؛ زیرا که چون بگفتی که شرع، خفیه است تا قائم آل محمد بیاید و شرع را قوت دهد، باطن و تقیه [را] قوت کرده باشی و تقریر کرده که امام معصوم و منصوص باید تا شرع از او بشنوی. (1)

این دلیل مؤلف، همان دلیل ابوزرعه است که «انکار اصل عدالت صحابه، انکار قرآن و سنت پیامبر خدا صلی الله علیه و آله است و انکار قرآن و سنت رسول الله، کفر است و منکر آنها کافر». از نظر مؤلف بعض فضائح الروافض، شیعه، کافر است؛ چون به اصل عدالت کل صحابه عقیده ندارد؛ لذا با چنین پیش داوری غلطی، از قبل مشخص است که تشیع را چگونه می فهمد و به دیگران می فهماند. در مقابل، شیخ عبد الجلیل می کوشد که حقیقت شیعه را برای مخاطبان روشن نماید.

اصل دوم: ممانعت از جرح و تعدیل صحابه

جرح و تعدیل، برای توثیق یا تکذیب راوی حدیث صورت می گیرد. صحابه، راویان احادیث پیامبرند، بنا بر این، برای تأیید یا نفی صلاحیت آنان، جرح و تعدیل لازم است؛ اما اهل سنت می گویند: صحابه در نقل حدیث، مانند دیگر راویان هستند به جز جرح و تعدیل؛ زیرا همه آنها عادل هستند و نیازی به جرح و تعدیل آنها نیست. این

ص: 146

1- . نقض، عبد الجلیل رازی قزوینی، تصحیح: میرجلال الدین محدث ارموی، قم: دار الحدیث، اول، 1391، ص 327، 329 و 330.

که چرا اهل سنت، مانع جرح و تعدیل صحابه شده اند، فرصت مناسبی می خواهد. شیعه، صحابه را مانند دیگر راویان، مورد جرح و تعدیل قرار می دهد، بعضی را توثیق می نماید و عده ای را ثقه نمی داند و احادیث آنان را نمی پذیرد. این امر، مطلوب اهل

سنت نیست. نویسندگان بعض فضائح الروافض به همین دلیل از پایه و اساس، با شیعیان مخالفت دارد. شیخ عبد الجلیل هم با دلایل کافی به او پاسخ می دهد و راه صحیح را باز می نماید.

اصل سوم: ممانعت از بررسی مشاجرات بین صحابه

در زمان پیامبر صلی الله علیه و آله و پس از رحلت ایشان، مشاجرات بسیاری بین صحابه واقع شد و حتی جنگ هایی چون: جمل، صفین و نهروان، میان صحابه درگرفت و موجب کشته شدن عده ای از صحابه به دست گروه دیگری از آنان شد که نظریه عدالت صحابه را مخدوش می کند. اهل سنت در برابر چنین خدشه ای، از اصل و اساس می گویند، نباید به بررسی مشاجرات بین صحابه پرداخت. مؤلف بعض فضائح الروافض، مقصّر همه این مسائل را امام علی علیه السلام می داند و به ایشان طعنه می زند و بیچاره نمی داند که با این کار، نظریه عدالت صحابه را ویران می کند؛ چون امام علی علیه السلام و یاران صحابی اش،

همه اصحاب پیامبرند و اگر يك طرف، عادل نباشند، کل نظریه، مخدوش می شود.

برخی از علمای اهل سنت برای این مشکل، اصول دیگری را مطرح کرده اند، مانند اصل اجتهاد صحابه، اصل توبه، اصل عدم طرح منازعات صحابه، و اصل واگذاری این امور به خبرگان دینی؛ اما چون این اصول در کتاب بعض فضائح الروافض مطرح نیست، در این مقاله هم اشاره نمی شود.

اصل چهارم: توقیر صحابه

در نظریه عدالت صحابه، اصلی وجود دارد به نام «توقیر (تکریم و احترام به) صحابه». آنها می گویند از لوازم توقیر پیامبر خدا صلی الله علیه و آله، توقیر اصحاب ایشان و پرهیز از توهین و تحقیر اصحاب است. نویسندگان بعض فضائح الروافض در قسمت های بسیاری از کتاب خود، شیعه را متهم می کند که اساس رفض، توهین به صحابه است.

نمونه هایی از این نظریات چنین است:

1. «شتم اجلاء صحابه و ترحم بولؤلؤ؛ ترسا، کشنده عمر و امامان دین را و بزرگان سلف را بد گفتن» (ص 18). نویسنده بعض فضائح الروافض، این امور را خبث عقیده شیعه معرفی کرده است.

2. «اینک در این عصر شاه نیکوسیرت، مظفر الدین، به قزوین، پیری را از جمله داعیان رافضیان در آویخت که نام او خلیفه بود و او معروف بود به شتم صحابه، و لوحکی که بر وی نماز کردی، در گردش کردند» (ص 208). شرح ماجرا در کتاب نقض (همین صفحه) آمده است. شاهد مثال عبارت «او معروف بود به شتم صحابه» است که آن را جرم بزرگ و وی را مستحق اعدام دانسته که اعدام هم شد.

3. «و فضیحت اولشان که ایشان بدان متفردند آن است که همه، دشمنان صحابه رسول و سلف صالح و زنان رسول باشند، و همه را اهل اسلام ترحم کنند مگر رافضیان که از همه بیزاری کنند. و گویند: سی و سه هزار صحابه و تابعین کبار و حجره های رسول و مجتهدان راه حق، چون بوحنیفه و شافعی و مالک و احمد حنبل.... به دوزخ شوند ابد الابدین که همه منافق بودند و به امامت قائم ایمان نداشتند» (ص 251 - 252).

مؤلف بعض فضائح الروافض معتقد است که فضیحت اول شیعه، آن است که همه، دشمنان صحابه رسول و سلف صالح و زنان رسول باشند، سپس بر اصل لزوم توقیر همه صحابه تکیه می کند و می نویسد: «همه را اهل اسلام ترحم کنند». لزوم ترحم به همه صحابه، همان اصل ضرورت توقیر اصحاب رسول است که البته شیعیان، نیکان از اصحاب رسول را توقیر می نمایند. اما پاسخ شیخ عبد الجلیل به این فراز از سخنان وی فوق العاده عالمانه است. ایشان می فرماید: «اما شبهت نیست که شیعه اصولیه، مرتبت هر يك از این جماعت، به اندازه گویند؛ علی بهتر است از بوبکر، و حسن از عمر، و حسین از عثمان، و فاطمه از عایشه، و خدیجه از حفصه، و صادق از ابوحنیفه، و کاظم از شافعی، و امامت بوبکر و عمر، اختیار خلق گویند و امامت علی و

اولادش، نصّ دانند از فضل خدا. و عاقلان دانند که این نه دشمنی بوبکر و عمر باشد و نه دشنام و بد گفتن صحابه و تابعین. و اگر به خلاف این حوالتی هست، بر حشویه و غلاّه است، نه بر اصولیان. و السلام علی من اتبع الهدی، لا علی من کفر و تولی (ص 253 - 254).

4. «و گویند خلفا و ائمه و شهیدان و غازیان اسلام و علما و زهاد که نه رافضی بوده باشند، همه را در دوزخ اندازند و موالیان خود را از غالیان و رافضیان، در بهشت می فرستند، اگر چه غمّاز و خمّار و بی نماز بوده باشند، از قم و کاشان و آوه و ساری و سبزوار و آرم و ری. و باید که به ولای علی و یازده امام، تولا کرده باشند و تبرّا کرده باشند، از صدیق و فاروق و از همه صحابه و ائمه دین» (ص 296).

مؤلف فضائح می گوید از نظر شیعیان و مکتب تشیع، شرط دخول در بهشت، تولای علی و یازده امام است همراه با تبری از ابوبکر، عمر، و همه صحابه و ائمه مذاهب اربعه. پاسخ این اتهام را شیخ عبد الجلیل، ذیل همین کلام بیان فرموده است؛ اما اصل مورد نظر، اشتهاار اصلی و اساسی تشیع و تستن است. عبارت فوق به این معناست که تشیع یعنی اسلام را از اهل بیت گرفتن و تستن به معنای به دست آوردن اسلام از طریق صحابه است.

5. «کینه دین می خواستند از صحابه و تابعین و غازیان اسلام؛ و در رسول، طعن نمی یارستند زدن، که کس قبول نمی کرد، در یاران و زناش طعن زدند تا بدین غمران را به خود کنند» (ص 378).

مؤلف بعض فضائح الروافض مدعی است که شیعیان با پیامبر خدا مخالف اند و چون «در رسول طعن نمی یارستند زدن، که کس قبول نمی کرد» در یارانش طعن زدند؛⁽¹⁾ اما اولاً این تهمتی به شیعیان است؛ چون در دیدگاه تشیع، بالاترین

ص: 149

1 - . مشابه این سخن را دکتر محمّد وهیبی از امام احمد حنبل نقل کرده است که می گوید: «چون نتوانستند به رسول خدا بد بگویند، یارانش را بد گفتند تا مردم، بگویند چه پیامبر بدی بوده که یارانش همه بد هستند» دیدگاه اهل سنت در باره اصحاب، ص 81.

و والا مقام ترین مخلوق خداوند، پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله است. ثانیاً عدم قبول پیروان پیامبر و بیان ضعف های آنها، به معنای توهین به آن پیامبر نیست. خداوند متعال در قرآن کریم، همه اصحاب موسی را فاسق می نامد، و این هرگز اهانت به حضرت موسی علیه السلام نیست. هنگامی که قوم بنی اسرائیل می بایست با جهاد وارد سرزمین موعود شوند، از این حکم سرپیچی نمودند. ابتدا حضرت موسی علیه السلام فرمود: «يَا قَوْمِ ادْخُلُوا الْأَرْضَ الْمُقَدَّسَةَ الَّتِي كَتَبَ اللَّهُ لَكُمْ وَلَا تَرْتَدُّوا عَلَىٰ أَدْبَارِكُمْ فَتَنْقَلِبُوا خَاسِرِينَ» (1).

آن گاه قوم موسی گفتند: «قَالُوا يَا مُوسَىٰ إِنَّ فِيهَا قَوْمًا جَبَّارِينَ وَإِنَّا لَن نَّدْخُلَهَا حَتَّىٰ يَخْرُجُوا مِنْهَا فَإِن يَخْرُجُوا مِنْهَا فَإِنَّا دَاخِلُونَ» (2).

سپس از موسی خواستند تا با خدایش برود و با آنها بجنگند: «قَالُوا يَا مُوسَىٰ إِنَّا لَن نَّدْخُلَهَا أَبَدًا مَّا دَامُوا فِيهَا فَاذْهَبْ أَنْتَ وَرَبُّكَ فَقَاتِلَا إِنَّا هَاهُنَا قَاعِدُونَ» (3).

سپس خداوند می فرماید: «قَالَ فَإِنَّهَا مُحَرَّمَةٌ عَلَيْهِمْ أَرْبَعِينَ سَنَةً يَتِيهُونَ فِي الْأَرْضِ فَلَا تَأْسَ عَلَى الْقَوْمِ الْفَاسِقِينَ» (4).

کاملاً آشکار است که خداوند، با فاسق دانستن اصحاب موسی، هیچ نوع اهانتی به حضرت موسی ننموده است؛ زیرا موسی با اختیار خود، مطیع خدا بود و اصحاب موسی نیز با اختیار، از فرمان خدا و جهاد در راه خداوند سرپیچی کردند. البته نادیده

گرفتن حکم ولایت غدیر، کمتر از سرپیچی اصحاب حضرت موسی علیه السلام نبوده است.

6. «و این همه بدیشان، خود رافضیان کردند که دعوی دوستی و پیروی ایشان می کردند و آن شیعی نامان رافضی لقبان که در سپاه علی بودند، فرمایش نمی بردند و بر او اعتراض ها می کردند و تعنت می نمودند و قولش را رد می کردند و به تقیّه و مداهنه

منسوبش می کردند» (ص 379).

نویسنده نوشتی، با این مطالب به جای نقد شیعه، مذهب خود را نقد می کند؛ چون در سپاهیان امیر مؤمنان علیه السلام جمع زیادی از صحابه بودند و حتی رئیس خوارج که در

ص: 150

1- . سوره مائده، آیه 21.

2- . سوره مائده، آیه 22.

3- . سوره مائده، آیه 24.

4- . سوره مائده، آیه 26.

نهروان کشته شد، ذو الخویصره یا ذوالثدیه بود. این شخص، از اصحاب پیامبر بود و در غزوه حنین در مورد تقسیم غنایم، به پیامبر خدا صلی الله علیه و آله اعتراض کرد که ایشان فرمود: «چگونه دیدی؟». وی گفت: عادلانه نبود. بدین ترتیب، اصل «الصحابه کُلُّهم عدول» مخدوش شده است.

7. مؤلف بعض فضائح الروافض، ده صفت مشترك ملحد و شیعه را بر می شمرد و در بند ششم می گوید: «ملحد، ذم بوبکر و عمر و همه صحابه و سلف کند و رافضی همین کند و اصل مذهب رافضی خود این است» (ص 448).

شیخ عبد الجلیل در پاسخ این تهمت می نویسد: «و اما آنچه گفته است که اصل مذهب رافضی همین است که صحابه را دشنام دارند، خطای موحش است... شیعه اصولیه اثنی عشریه، نه دشنام و بغض بوبکر و عمر و عثمان، که خواجه انتقالی به فتوای خواجگان سنتی، لقب مجبّر مذهب، به تعصب و خصومت و تهییج عوام و اوباش و رذّال الناس، در این کتاب بیان کرده است که شتم و عداوت بوبکر و عمر، پندارم نجات آخرت را بنشاید (ص 252 - 253).

شیخ عبد الجلیل در پاسخ خود، حقیقتی تاریخی را آشکار می کند و آن این که هدف مؤلف فضائح با بیان غیرعالمانه نظریه عدالت صحابه، تحریک عوام الناس اهل سنت، علیه شیعیان است تا از این طریق بتواند جنگ مذهبی به راه اندازد و مسلمانان یکدیگر را بکشند، و به همین دلیل گفت: «شیعه امامیه، نجات آخرت را در عداوت ابوبکر و عمر نمی شناسد».

سه مطلب دیگر در کتاب بعض فضائح الروافض بیان شده است که مجال شرح آنها نیست: صحابه و خلافت؛ ثروت صحابه؛ اصل مصاحبت. پاسخ های شیخ عبد الجلیل به این موارد کافی است و جایگاه این اصول در اهل سنت بحثی طولانی دارد. در پایان، در مورد پایه و اساس نقدهای شیخ عبد الجلیل به نظریه عدالت صحابه، ذکر این مطلب ضروری است که ایشان مانند سایر علمای بزرگ اسلام، تفاوت اصلی شیعه و اهل سنت را اختلاف در مرجعیت علمی و دینی می دانند که اهل سنت به اصحاب

مراجعه کرده اند و شیعیان، اهل بیت عصمت و طهارت را مرجع دینی اسلام بعد از پیامبر خدا صلی الله علیه و آله می دانند. وی در باره خاستگاه تشیع و مرجعیت اهل بیت علیهم السلامی فرماید:

شیعه اصولیه را استناد مذهب و طریقت، در معقولات با عقل و نظر باشد و بر اثبات توحید خدا و عدل و پاکی و یگانگی [او] و عصمت و صدق همه انبیا و ائمه. و این طریقت خدا تقریر کرده است، و عقل عقیده بی تقلید و تعلیم، فریشتگان آسمان ها همه این مذهب دارند و بر این اعتقادند، و انبیا را - علیهم السلام - در معقولات این مذهب و طریقت بوده است.

اما در شرایع و فروع، اگر خواهد که بداند که واضح مذهب شیعه که بوده است، اول خدای تعالی که او کتاب به جبرئیل امین داده و به محمد فرستاده. و از این جاست که شریعت منصوص گویند این طایفه؛ چنان که حق تعالی می فرماید: «وَمَا آتَاكُمُ الرَّسُولُ فَخُذُوهُ وَمَا نَهَاكُمُ عَنْهُ فَانْتَهُوا» (1) آنگه بعد از آن رسول - علیه السلام - به امیرالمؤمنین علی و همه صحابه و اهل البیت بگفته، و نقل افتاده به صحت اسانید از معتمدان به ما.

و در هر روزگاری معصومی بوده است که اگر خللی راه یابد [به دین] دفع کند، یا اگر شبهتی افتد در شرعیات، حل آن بکند. اول حسن علی پسر فاطمه زهرا - علیهم السلام - نص و معصوم از قبل خدا. بعد از وی ابو عبدالله الشّهدید الحسین بن علی، امام و مقتدا، و بعد از وی سید مجتهدان و زین عابدان علی بن الحسین، قبله اتقیا، و بعد از وی الامام محمد بن علی، باقر علم انبیا، و بعد از وی ابو عبدالله الصادق جعفر بن محمد، زین اولیا، و بعد از وی کاظم عالم، موسی بن جعفر، از همه عیب و تهمت مبرا، و بعد از وی غریب خراسان، دفین طوس، علی بن موسی الرضا، و بعد از وی محمد التقی، صاحب صدق و صفا و معدن وفا، و بعد از وی علی بن محمد التقی، زین اصفیا، و بعد از وی الحسن بن علی العسکری، امام از کیا، و امروز مهدی است باقی ائمه هدی و خاتم اوصیاء محمد مصطفی - علیه و

ص: 152

واضعان مذهب شیعه اینان اند؛ یعنی مقتدا و پیشوای این جماعت اند، و شریعت خود منصوص علیه است، و معارف عقلی خود معقول است. ابو جعفر بابویه فقیهی است مقدّم، و شیخ المفید مفتی ای محترم، و مرتضی محقّقی است، و ابو جعفر طوسی میرزی است در دین. كذلك هر يك را [که] اسامی یاد کرده است، نه واضع اند نه صاحب مذهب، نه مطاع اند نه مقتدا؛ ناقلانی اند معتمد، مستبطنانی اند امین کافی. (1)

شیخ عبد الجلیل با این بیان کافی و وافی، طریق مرجعیت دینی در شیعه را بیان فرمود و بر هر انسان عاقلی روشن و مبرهن است که تبعیت از این سبیل، مرضی خداوند و مغنی عقل است و دیگر نیاز به آن اصول عریض و طویل و مملو از توجیّحات خاصّ عدالت همه صحابه نیست. بنا بر این، اگر اهل سنّت بر طریق صحابه می روند برونند؛ ولی دلیلی وجود ندارد که شیعه را منکر قرآن و سنّت پیامبر خدا صلی الله علیه و آله بدانند و تکفیر کنند. به نظر من، این مبنایی برای وحدت مسلمانان است.

ص: 153

سخنرانی دکتر محمدتقی سبحانی نیا(1)، نماینده مؤسسه علمی - فرهنگی دار الحدیث

بسم الله الرحمن الرحيم. بنده سخنانم را در دو بخش ارائه می کنم. نخست دقایقی پیرامون شخصیت عبد الجلیل قزوینی رازی و سپس گزارشی از آنچه در کنگره بزرگداشت این شخصیت در مؤسسه علمی - فرهنگی دار الحدیث اتفاق افتاد.

اما در بخش نخست باید گفت که در باره تاریخ ولادت و وفات مرحوم عبد الجلیل قزوینی رازی در منابع تاریخی و آثاری که از ایشان به جای مانده و یا از این اندیشمند گزارش شده، چیزی نیامده است. لذا تاریخ دقیق تولد و وفات او نامعلوم است. همچنین از مکان دفن وی و آرامگاه او اطلاعی در دست نیست؛ اما سال های حیات او تا اندازه زیادی از مجموعه آثار او و زمان تألیف و انتشار آنها روشن است. عبد الجلیل، کتابی تألیف کرده است به نام تنزیه عایشه که در سال 533 ق، پایان یافته و منتشر شده است. البته انتشار به مفهوم زمان مؤلف نه به معنای امروزی. همچنین کتاب نقض او از سال 558 ق، در دسترس دیگران قرار می گیرد و تا سال 566 ق، چندین بار تغییرات و اصلاحاتی در آن اعمال شده است. بنا بر این، سال 566 ق، سال تکمیل این اثر به شمار می رود. به هر تقدیر، با توجه به آثار وی، بویژه این دو اثر که نام برده شد، به نظر می رسد که سن او در سال انتشار اولین کتابش کمتر از 30 سال نبوده است. بنا بر این می توان نتیجه گرفت که عبد الجلیل در اوایل قرن شش یا

ص: 154

سال های پایانی قرن پنجم به دنیا آمده و در اواخر قرن ششم، یعنی پس از سال 566 ق، از دنیا رفته است. یعنی او از علمای قرن ششم به شمار می رود.

اما در مورد جایگاه وی نزد عالمان زمانش، به يك نقل شاخص از اندیشمندان اشاره می کنم. شیخ منتجب الدین در الفهرست خود در باره عبد الجلیل قزوینی رازی، بعد از ذکر نام و لقبش (قزوینی) می نویسد: «عالم فصیح دین». همان گونه که مستحضرید، کتاب الفهرست شیخ منتجب الدین، یکی از منابع معتبر رجالی در نزد شیعه است. در این قبیل آثار، روات و عالمان توصیف شده، توثیق یا تضعیف شده اند. از این رو، برای توثیق و تضعیف، تنها با چند کلمه، مفهوم مورد نظر خود را رسانده و بنای بر تطویل نبوده است. لذا در باره عبد الجلیل همین سه کلمه، گویای مفهوم وسیعی خواهد بود. کلمه «عالم»، حکایت از جایگاه علمی این شخصیت جلیل القدر داشته است. کلمه «فصیح»، از جایگاه ادبی او حکایت می کند و کلمه «دین»، بیانگر دیانت و زهد و پارسایی اوست.

در برخی از آثار دیگر، او را «واعظ» نیز دانسته اند. این کلمه در قرون پیشین، معنایی متفاوت و بسیار وزین تر از آنچه که امروز از این کلمه فهمیده می شود، داشته است. در گذشته های دور، برخی بزرگان و علما مفتخر به لقب «واعظ» می شدند. این از آن رو بوده است که در امر وعظ و هدایت و ارشاد جامعه، اهتمام ویژه داشته اند و مرجعیت می یافتند. این لقب برای عبد الجلیل، حکایت از اهتمام ویژه او در پاسداری از کیان اسلام و تشیع دارد و توانمندی او را در امر وعظ و منبر و ارشاد جامعه می رساند.

از ویژگی های عبد الجلیل قزوینی رازی، اهتمام به امور کلامی، آن هم در مسائل اختلافی با اهل سنت بوده است. او با این که نسبت به اصول تشیع، سرسخت بود و اهل مصالحه و مامشات نبود، اما به دنبال ایجاد اختلاف و تشدید آن نیز نبود و تلاش داشت تا با بیان علمی و رعایت اصول اخلاقی، دیدگاه های شیعه را تبیین کند.

نخستین کتاب او - همان گونه که اشاره شد - تنزیه عایشة نام داشت. او در این

کتاب، عایشه را تنزیه کرده است؛ اما نه از اتهام مخالفت و توطئه بر علیه امام علی علیه السلام و اتهام جنگ جمل؛ بلکه تنزیه او معطوف به اتهامی است که در مورد نسبت ناروا به عایشه داده شده است. عبد الجلیل در این کتاب، عایشه را از این نسبت، تنزیه کرده و آن را ناروا دانسته است. این اقدام او رویکرد تقریبی عبد الجلیل را آشکار می سازد. به هر حال به نظر می رسد که دشمنی با افراد و مخالفان نباید باعث شود از مسیر عدالت خارج شویم.

بویژه آن جا که تشدید اختلاف و دشمنی، به سوء استفاده دشمنان مشترک می انجامد.

نکته ای که در این جا لازم می دانم در جمع اساتید بزرگوار و برادران طلبه عرض کنم، این است که به نظر بنده، پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله هرگز از وارد ساختن اتهام های ناروا به همسران خویش خشنود نخواهند شد؛ اگر چه آن همسر، عایشه باشد. از رفتارهای غرض ورزانه عایشه و دشمنی های او هیچ کس به اندازه امام علی علیه السلام آسیب ندید و هیچ کس به اندازه ایشان از او ناخرسند نبود؛ اما هیچ گاه از مسیر عدالت خارج نشد. رفتار امام علیه السلام و سخن ایشان در باره عایشه، الگوی کاملی برای ما و سرمشق خوبی برای گفتار ما در باره او خواهد بود. همان گونه که می دانید پس از جنگ جمل و کشته شدن چند هزار مسلمان - که بسیاری از آنان در زمره صحابه بودند - ، امیر المؤمنین علیه السلام عایشه را به همراه چهل سوار نقاب بر چهره - که همگی زن بودند - ، محترمانه به مدینه بازگرداند. این رفتار امام، موجب اعتراض برخی از یاران ایشان شد که امام علیه السلام در پاسخ آنها و در بیان وظیفه مسلمانان در مقابل همسران پیامبر - که امتهات المؤمنین اند - فرمود: «و لها بعد حرمتها الأولى و الحساب علی الله تعالی». (1)

این یعنی ما موظف به رعایت حرمت امتهات المؤمنین ایم و این به خاطر انتسابشان به پیامبر صلی الله علیه و آله است؛ اما خداوند از آنان حساب کشیده و به خاطر زشتی های کردارشان، آنان را مؤاخذه خواهد کرد و طبق نص صریح آیات قرآن کریم که فرمود: «یا نساء النبی من یأت منکرن بفاحشه مبینة یضاعف لها العذاب ضعفتین و کان ذلک علی الله یسیرا»، (2) خطاهای آنان نیز عذابی دو برابر به دنبال خواهد داشت.

ص: 156

1- . شرح نهج البلاغه لابن ابی الحدید، ص 218، خطبه 156.

2- . سوره احزاب، آیه 30.

به هر تقدیر، از تشدید اختلاف و دامن زدن به اختلاف بیشتر باید به شدت پرهیز کرد، آن گونه که عبد الجلیل بر آن اصرار داشت.

از مصادیق تلاش عبد الجلیل در جهت زدودن اختلافات ناروا و ایجاد تقریب بین شیعه و سنی، این است که او در کتاب نقض خود، شیعه و سنی را به گروه های هدایت شده و در مسیر صحیح و گروه های منحرف و افراطی تقسیم کرده است. او از يك سو، شیعه را به اصولی در يك طرف و اخباری و غلات و حشویه در طرف دیگر تقسیم می کند. سپس عقاید انحرافی را مربوط به این گروه های افراطی می داند و شیعه اصولی را - که اکثریت نیز با آنهاست - از دیدگاه های انحرافی، مبری می داند.

از طرفی، اهل سنت را هم به دو گروه تقسیم می کند که يك طرف را حنفی ها و شافعی ها تشکیل می دهند و طرف دیگر را ناصبی ها، مشبّهه و مجسّمه. سپس تصریح می کند همان گونه که ما دیدگاه های ناصبی ها و مشبّهه و مجسّمه را دیدگاه اهل سنت واقعی - که اکثریت با آنهاست - نمی دانیم آنان نیز دیدگاه های اخباریان، غلات و حشویه را نباید از شیعه قلمداد کنند.

از ویژگی های عبد الجلیل رازی، تسلط او بر ادبیات معاصر خویش است. همان گونه که در بیانات مقام معظم رهبری به سمع شما رسید، وی، ادیبی برجسته بود و ادبیات کتاب نقض، گویای این برجستگی عبد الجلیل است. البته نثر کتاب نقض برای زمان حال ما دشوار فهم است و همگان از آن، آن گونه که باید استفاده نمی برند. لذا خبری که باید عرض کنم این است که إن شاء الله به زودی، این اثر توسط یکی از ادیبان سرشناس کشوری (استاد موسوی گرمارودی) بازنویسی می شود و به نثر فاخر امروزی در می آید و منتشر خواهد شد.

از ویژگی های دیگر این دانشمند فرزانه، تسلط بر منطق و نیز رعایت اصول اخلاقی در مناظرات و مکاتبات است. او همواره با ادله محکم، تلاش داشته است تا استدلال های خود را بیان کند و دیدگاه های خود را مستدل ارائه نماید. لذا دیدگاه های

خویش را با استدلال منطقی به اثبات می رسانده و صرفاً اهل ادعاهای بدون دلیل

نبوده است. به تحقیق، وجود همین ویژگی اوست که اثرش را ارزشمند و تا به امروز، حائز اهمیت کرده است.

مقاله آقای دکتر حسن اسلامی که در کنگره قم ارائه شد، تلاش کرده است تا برای استدلال‌ها و براهین او نمونه‌هایی را ذکر کند که دوستان علاقه‌مند می‌توانند به این مقاله مراجعه کنند. او همچنین غالباً از عفت کلام خارج نشده و سعی کرده است از کلمات رکیک و ناسزا استفاده نکند. بیشترین تندی او به رقیب، تعبیری چون «خواجه نوستی» یا «مصنّف بی انصاف» بوده است.

از ویژگی‌های عبد الجلیل، تسلط او بر تفسیر قرآن است. بالغ بر سیصد آیه از قرآن کریم در کتاب نقض از سوی مؤلف، مورد استشهاد قرار گرفته است. او همچنین در موضوعات فقهی و احکام شرعی، صاحب نظر بوده و رقیب خود را از ورود به عرصه فتاوی فقهی باز داشته و می‌گوید: همان‌گونه که بین فقهای مختلف و مذاهب چهارگانه اهل تسنن، اختلاف فتوا بسیار است و قدحی به خاطر اختلاف فتوا به ائمه اهل سنت نیست، بین فقهای شیعه هم اختلاف فتوا وجود داشته و این اختلاف فتوا از اختلاف در مبانی و دیدگاه‌ها و فهم متون و اجتهاد آنان نشئت می‌گیرد. بنا بر این نباید در این حوزه، وارد شد و یا شیعه را به خاطر فتوای یکی از فقهایش، مورد مذمت و سرزنش قرار داد.

از ویژگی‌های عبد الجلیل، تسلط بر جغرافیا و اطلاعات از اماکن مذهبی بویژه مدارس علمی شیعیان در بلاد مختلف بوده است، از جمله مدارس علمیه قم، کاشان، ری، قزوین و شهرهای دیگر که در نوشته‌های ایشان نمود یافته است.

اما بخش دوم سخن‌هایم گزارشی است از کنگره عبد الجلیل در قم که خدمتتان عرض کنم. مؤسسه علمی - فرهنگی دار الحدیث با همکاری آستان حضرت عبد العظیم حسنی علیه السلام، از سال 1380 ش، طرحی را با عنوان «گرامیداشت بزرگان و عالمان ری» در دست اجرا دارد تا در پرتو شناساندن این چهره‌های ماندگار، برخی فعالیت‌های پژوهشی و فرهنگی را نیز سامان دهد.

البته بدیهی است که همه شخصیت‌های علمی رازی لزوماً اهل ری نبوده‌اند و هر

يك ممكن است اصالتاً اهل يكي از شهرهاى ديگر باشند. عبد الجليل هم قزوینی الأصل بوده و سال ها در قزوین زندگی کرده و تحصیل نموده است؛ اما فضای حاکم بر قزوین از يك سو و رواج فعالیت های علمی در ری از سوی دیگر، او را به ری کشاند و به دانشمندی «رازی» معروف ساخت. البته قزوینی بودن این شخصیت بزرگ در کنگره، هرگز انکار نشده و حضور شخصیت های این شهر در کنگره و برگزاری يك مراسم نیم روزه در قزوین، گواه این ادعاست. بنا بر این، برگزاری کنگره ای در تجلیل از مقام این شخصیت فرزانه، قابل تقدیر بوده و برای شهر قزوین و مردم متدین و علم دوست آن، مغتنم است.

عالمان و محدثانی که بزرگداشت آنها تا کنون در دستور کار قرار گرفته است، عبارت اند از:

1. حضرت عبد العظیم حسنی علیه السلام (م 250ق)؛

2. ابو الفتوح رازی (زنده در قرن 6)؛

3. ثقة الاسلام کلینی (م 329ق)؛

4. عبد الجلیل رازی قزوینی (زنده در 560ق)؛

5. شیخ صدوق (م 381ق)؛

6. سید مرتضی علم الهدی (م 436ق)، به مناسبت هزارمین سال وفاتش.

سه همایش نخست، به ترتیب در سال های 1382، 1384 و 1388 هجری شمسی برگزار شد. چهارمین همایش هم، به بزرگداشت عبد الجلیل قزوینی اختصاص یافت که در چهارم خرداد سال جاری، یعنی دو روز قبل در قم برگزار شد.

آغاز به کار دبیرخانه این کنگره، از ابتدای سال 1389 ش، بوده است که حاصل دو سال فعالیت آن، آماده سازی و انتشار شش عنوان کتاب (در هفت جلد) است که به عرض می رسد:

1. کتاب نقض با ویرایش علمی جدید؛

2. عبد الجلیل رازی قزوینی، روزگار و کتاب وی؛

3. شناخت نامه عبد الجلیل و «نقض»؛

4. بررسی توصیفی ساختار دستوری کتاب «نقض»؛

5. مجموعه مقالات کنگره (در دو جلد)؛

6. چکیده مقالات با ترجمه عربی و انگلیسی.

همچنین شورای علمی کنگره، برنامه های دیگری را نیز لازم و مفید تشخیص داد که از جهت اجرا متوقف بر آماده سازی کتاب نقض با ویرایش جدید بود. از این رو، انجام یافتن آنها به پس از برگزاری کنگره موکول شد. این کارها عبارت اند از:

1. بازنویسی کتاب نقض؛

2. ترجمه متن بازنویسی شده نقض به زبان انگلیسی؛

3. ترجمه متن بازنویسی شده نقض به زبان عربی.

به مجموع این کارها، عرضه مجموعه آثار در قالب DVD، انتشار دو شماره خبرنامه و رونمایی از تمبر یادبود عبد الجلیل قزوینی را نیز باید اضافه کرد.

بحمدالله، کنگره با سخنرانی حضرت آیه الله العظمی سبحانی افتتاح شد و پس از ارائه مباحث علمی مربوط از سوی برخی بزرگان و فرهیختگان، با سخنرانی جناب آقای دکتر علی لاریجانی، رئیس محترم مجلس شورای اسلامی، به کار خود پایان داد. یکی از کارهای خوب این کنگره - که به سفارش مقام معظم رهبری بود -، تجلیل از مقام علمی مرحوم محدث ارموی، مصحح کتاب نقض بود. در این مراسم، از فرزند این مرحوم دعوت به عمل آمد و سخنانی را در ویژگی های علمی و اخلاقی پدر بیان نمودند.

در پایان، پیشنهاد می کنم کمیته ای علمی در قزوین تشکیل شود و بر اساس برنامه ای مدون و دقیق، شخصیت های علمی قزوینی - که کم هم نیستند -، مورد شناسایی قرار گیرند و در کنگره های سالانه یا دوسالانه، از مقام این شخصیت ها تجلیل شود و آثارشان معرفی و در صورت نیاز، احیا شوند. این اقدام، آثار بابرکتی همچون معرفی بیش از پیش شهر قزوین به عنوان شهری عالم خیز، تشویق جوانان و ایجاد خودباوری بیشتر و شکوفایی و نشاط علمی فراوان به دنبال خواهد داشت.

و السلام علیکم ورحمة الله وبرکاته.

أعوذ بالله من الشيطان الرجيم. بسم الله الرحمن الرحيم و به نستعين و هو خير ناصر و معين. الحمد لله و الصلوة على رسول الله و على آله آل الله. لاسيما على مولانا بقية الله و اللعن الدائم على أعدائهم أعداء الله إلى يوم لقاء الله. الحمد لله الذي هدانا لهذا و ما كنا لنهتدى لولا أن هدانا الله.

خدا را بر تمام نعمت هایش بویژه نعمت ولایت، سپاس می گوئیم و سپاس دیگر که در این محفل نورانی و ولایی که به نام بزرگداشت از يك چهره مدافع حریم ولایت و پرچمدار کیان تشیع در دوره های نخستین اسلامی بودند، حضور پیدا کردیم. قبل از این که به بحث هایی نسبت به این شخصیت برجسته و درخشان قرن ششم هجری پردازم، چند نکته را خدمت سروران عرض کنم. چون این چهره ماندگار تاریخ قزوین، عبد الجلیل قزوینی رازی، متوفای 584 یا 585ق، به خاطر این درخشید که در حوزه پاسخگویی به شبهات با تمام توان، ورود پیدا کرد و جانانه از حریم اهل بیت علیهم السلام دفاع کرد. قبل از ورود به بحث اصلی، دو سه نکته ای را در باره سخنرانی هایی که قبل از برنامه بنده اجرا شد، عرض می کنم. جناب آقای ابراهیمی عزیز - که ما از سال 1347 با ایشان هم حجره و هم درس بودیم و از بهترین یادگاران دوران آغاز طلبگی ماست - و همچنین برادر عزیزم جناب آقای دکتر علیپور، بسیار شیوا و استدلالی سخن گفتند؛ ولی در باره این جمله ای که عزیزمان از قول جناب آقای واعظ زاده خراسانی به حضرت آیه الله العظمی بروجردی نسبت دادند که: «ما باید امروز بحث حدیث ثقلین و مرجعیت علمی اهل بیت را مطرح کنیم، نه خلافت

و امامت را که موجب تفرقه و اختلاف میان شیعه و سنی می شود»، (1) این نسبت، دروغ محض و افترا و تهمت است. (2) ایشان در مجله نهج البلاغه (ش 4 و 5)، مصاحبه ای داشتند و در آن جا این مطالب را مطرح کردند و حتی آن جا گفتند که ما اگر بخواهیم وحدت میان شیعه و سنی ایجاد کنیم، دو کار اساسی باید انجام بشود: کار اول، ما باید

مشروعیت خلافت شیخین را بپذیریم و از طالب حوزه های علمیه می خواهیم به دنبال ادله برای مشروعیت خلافت ابوبکر و عمر باشند و راه دوم، این که ما باید از منصوص الخلافه بودن علی دست برداریم یعنی در حقیقت، شیعه ها را تبدیل کنیم به سنی و سنی ها را با هم متحد کنیم. (3)

ص: 162

1- . عبارتی که مرحوم آیه الله محمد واعظ زاده خراسانی از حضرت آیه الله العظمی بروجردی رحمه الله نقل کرده است چنین است: «مسئله خلافت، امروز مورد نیاز مسلمانان نیست که ما با هم دعوا کنیم. امروز چه نتیجه ای به حال مسلمین دارد که بدانند چه کسی خلیفه بود؟ آنچه که امروز به حال مسلمانان مفید است، این است که: بدانند احکام و معارف اسلامی را باید از چه مأخذی أخذ کنند» چشم و چراغ مرجعیت، مصاحبه های مجله حوزه با شاگردان آیه الله بروجردی، ص 234.

2- . مطلب منتسب به حضرت آیه الله العظمی بروجردی رحمه الله، از زبان آیه الله جعفر سبحانی، یکی دیگر از شاگردان وی نیز نقل شده است. ایشان در گفتگو با مجله حوزه می گوید: «ابزار [آیه الله بروجردی] برای تقریب [میان مسلمانان] این بود که مسئله تقلین و مرجعیت اهل بیت علیهم السلام در مسائل علمی و اسلامی مطرح شود و با دلایل کافی روشن گردد که: پس از پیامبر گرامی و تاروز رستاخیز، اهل بیت پیامبر گرامی صلی الله علیه و آله رهبری فکری مسلمانان را در اختیار دارند. به دیگر سخن، اهل بیت پیامبر صلی الله علیه و آله دارای دو شأن بودند: 1. مسئله خلافت و رهبری سیاسی؛ 2. مرجعیت فکری و علمی. اگر در مسئله نخست، اختلافی هست و زمان آن نیز سپری شده است، ولی مسئله دوم، به قوت خود باقی است». مجله حوزه، ش 43 و 44، ص 180 و 181؛ چشم و چراغ مرجعیت، ص 189.

3- . آیه الله محمد واعظ زاده در مجله مورد اشاره می گوید: «این جانب پس از بررسی ممتد این قبیل مسائل، لااقل نه به طور يك عقیده قطعی، بلکه به عنوان يك نظر قابل بررسی، به خاطر رسیدن به مسئله خلافت، دارای دو مرحله و دو اولویت بوده است: اولویت اول، همان التزام به نص بر خلافت و امامت علی علیه السلام و خاندانش است که شواهد و دلایل آن، فراوان و غیر قابل انکار است؛ اولویت دوم... شورای اهل حل و عقد و انصار و مهاجر [است] که می توانست جلوی منافقان، مرتدّان و یهود و نصارا را بگیرد» (برای اطلاع بیشتر، ر.ک: مجله نهج البلاغه، ش 4 و 5، ص 176 - 182).

طبق درخواستی که بعضی از مراجع بزرگوار، حضرت آیه الله العظمی سبحانی، و حضرت آیه الله العظمی فاضل لنکرانی، از بنده داشتند، در شماره شش مجله نهج البلاغه، جواب مفصّلی به آنها دادم. در آن جا از قول بسیاری از مراجع، به آنها جواب دادم، من جمله حضرت آیه الله العظمی شبیری زنجانی، که ایشان گفته بودند: نسبتی که

به آقای بروجردی داده اند، دروغ محض است. ما با ایشان حشر و نشر داشتیم. حضرت آیه الله العظمی فاضل گفتند: این عبارت، دروغ محض است. حضرت آیه الله العظمی سبحانی گفتند: این دروغ محض است. چگونه می شود مرجعی مثل حضرت آیه الله العظمی بروجردی که از مفاخر تاریخ شیعه است، می گوید آقا ما بحث خلافت را نباید مطرح کنیم؛ چون ایجاد اختلاف می شود؟!

بله. جمله ای را که حضرت آیه الله العظمی شبیری زنجانی از قول آقای محمدتقی قمی، نماینده تام الاختیار حضرت آیه الله العظمی بروجردی در «مجمع التقریب مصر» نقل کردند، این است: «شما می روید آن جا، ابتدا مباحث مربوط به خلافت را مطرح نکنید؛ آن که موظف هستید در آن جا بحث کنید، مرجعیت علمی اهل بیت علیهم السلام است، حدیث ثقلین است که این مرجعیت علمی، مقدمه است برای آشنایی مردم مصر با مرجعیت سیاسی اهل بیت علیهم السلام». لذا خواستم تذکری داده باشم که خدای ناکرده در این جا دوستان با مشکلی مواجه نشوند!

مسئله دیگری که احساس می کنم برای طلبه های بزرگوار و دانشجویانی که در این محفل نورانی آمده اند، شاید قابل توجه باشد، این است که آنچه ما را در این محفل، دور هم جمع کرده و بزرگداشتی که در قم و قزوین برگزار شد، عمدتاً به خاطر دفاع جانانه عبد الجلیل از کیان تشیع و مبانی فکری و اعتقادی اهل بیت علیهم السلام بود. این قضایا و شبهات و هجمه ها علیه تشیع، هجمه علیه ولایت، هجمه علیه شخص شخیص امیر المؤمنین علیه السلام به عنوان نماد بارز ولایت و خلافت، از همان عصر نبی مکرم، شکل گرفته است. اگر منابع معتبر اهل سنت را به دقت مورد مطالعه قرار دهیم، می بینیم در زمان خود پیامبر صلی الله علیه و آله، امیر المؤمنین - سلام الله علیه - آماج این هجمه ها بوده که من به

اختصار به یکی دو نمونه اشاره می‌کنم.

بعد از آمدن نبی مکرم به مدینه و تأسیس مسجد جامع نبوی، هر يك از صحابه که در اطراف مسجد نبوی بودند، دری از منزلشان به مسجد گشوده بود. نبی مکرم، دستور داد تمام درها بسته شد، غیر از دری که متعلق به امیر المؤمنین علیه السلام بود. شما تاریخ را ببینید، صحابه چه سر و صدایی کردند؛ همان صحابه ای که یکی از عزیزان، بحث عدالت آنها را مطرح کردند. ظاهراً برادرمان جناب آقای دکتر علیپور بودند که فرمودند یکی از اساسی ترین اختلاف شیعه و سنی، بحث صحابه است. آقای هیشمی از علمای بزرگ اهل سنت، کتابی دارد به نام مجمع الزوائد. در جلد نهم صفحه 114 نقل می‌کند که پس از بسته شدن درهای صحابه به مسجد و گشوده ماندن درب منزل امیر المؤمنین علیه السلام، غوغایی علیه شخص نبی مکرم در مدینه ایجاد شد. پیامبر صلی الله علیه و آله آمدند بر بالای منبر و فرمودند: «ای مردم! به خدا سوگند، من پیغمبر نبودم که درهای

شما را بستم. من از طرف خدای عالم مأموریت داشتم». این گونه غائله خواهید.

نمونه دوم، قضیه صدیقه طاهره است که بزرگان قریش به خواستگاری ایشان آمدند و در رأس این خواستگاران، خلیفه اول و دوم است. نبی مکرم، دست رد به سینه تمام خواستگاران می‌زند. آقایان به کتاب الصواعق المحرقة ابن حجر هیشمی (م 974ق) (چاپ جدید، ج 2، ص 471) مراجعه کنند. همچنین یعقوبی در تاریخش (ج 2، ص 41)، وقتی به این قضیه می‌رسد، می‌نویسد: بار رد کردن یاران، و ازدواج صدیقه طاهره - سلام الله علیها - با امیر المؤمنین، باز غوغایی در مدینه ایجاد شد و هجمه‌ها علیه نبی مکرم و امیر المؤمنین علیه السلام آغاز گردید. باز نبی گرامی بر بالای منبر قرار می‌گیرد و می‌فرماید: «ای مردم! این من نبودم که زهرا را به عقد علی در آوردم؛ بلکه این خدا بود که زهرا را به عقد علی در آورد».

سومین نمونه، نمونه خیلی شاخصی است. در سال هشتم هجری، امیر المؤمنین علیه السلام، برای فتح یمن، مأموریت پیدا می‌کند. البته داستان مفصّلی دارد. با این که خالد بن ولید چهار ماه بود در یمن بود، اما کاری از پیش نبرد. با ورود امیر

المؤمنین علیه السلام، یمن به روی سربازان اسلام گشوده شد. این، باعث شعله ور شدن کینه ها و حقدها علیه امیر المؤمنین علیه السلام شد. فردی به نام بریده را به مدینه فرستادند تا این که از علی بن ابی طالب نزد پیغمبر صلی الله علیه و آله سعایت کند. تعبیری که احمد بن حنبل در مسندش دارد و آقای طبرانی در معجم الأوسط (ج 7، ص 49) دارد، این گونه است: «تعاهد أربعة من الصحابة». چهار تن از صحابه با يك دیگر هم پیمان شدند که از علی بن ابی طالب نزد پیغمبر بدگویی کنند تا این که علی را از چشم پیغمبر بیندازند. آنها کنار زن و بچه خود آرمیده اند، علی بن ابی طالب رفته فتوحات بزرگ و غنائم برای مسلمانان آورده. البته داستان مفصّلی دارد که خود احمد بن حنبل و همچنین طبرانی آورده اند. پیغمبر از حجره اش بیرون آمد و فرمود: «از جان علی چه می خواهید؟!».

مشخص است که این قضیه سابقه داشته، این هجمه ها سابقه داشته است. جالب این است که همین قضیه را حاجب نیشابوری از استوانه های علمی اهل سنت در مستدرکشان (ج 3، ص 110) نقل می کند که همه شرایط صحیح مسلم را دارد. از این قضیه می گذریم؛ چون اگر بخواهیم از این نمونه ها ذکر کنیم، شاید بیش از پنجاه - شصت مورد از این هجمه ها و حمله ها و ترورهای شخصیتی در عصر نبی مکرم نسبت به امیر المؤمنین علیه السلام صورت گرفته است.

هیثمی روایت جالب دیگری نیز دارد؛ همان روایت سدّ ابواب را که عرض کردم (ج 9، ص 114). اگر چهار صفحه ورق بزیند (ص 118)، باز مطلب دیگری وجود دارد. مجمع الزوائد از نبی مکرم نقل می کند که فرمود: «اینها در زمان من و در حیات من، جرئت ابراز این کینه ها را نداشتند و بعد از من این کینه و دشمنی ها بروز پیدا می کند».

من نمی خواهم در این زمینه وارد شوم. اگر وارد شوم، دیگر می ترسم رشته سخن از دستم برود! ولی نشانی ای می دهم برای عزیزان، تا در ذهن مبارکشان داشته باشند. زمخشری از علمای بزرگ اهل سنت، کتابی دارد به نام ربیع الأبرار، در باره قضایایی که در اسلام اتفاق افتاده. وی در جلد دوم، صفحه 186 می گوید: در زمان بنی امیه، در

طول هشتاد سال، بالای بیش از هفتاد هزار منبر، علی بن ابی طالب را لعن و سب می کردند. همان طوری که یکی از عزیزان اشاره کردند، ما دو تا شهر در ایران داریم که در این زمینه، افتخار آفریدند: یکی زابل بود که وقتی سنیان دستور دادند علی را سب کنید، مردم ناسزا نگفتند. سپس گفتند اگر کسی ناسزا نگوید، باید مالیات کلان بدهد. مردم حاضر شدند مالیات کلان بدهند؛ اما به علی ناسزا نگویند. آن وقت گفتند هر کس بخواهد به علی ناسزا نگوید، باید حاضر باشد ناموسش را بدهد!

هر وقت امام صادق علیه السلام هشام بن حکم را می دید، گل از گلش شکفته می شد و آغوش باز می کرد می گفت: هشام، هشام! همین هشام بن حکم، در يك مجلسی طوفانی به پا کرد و يك گرد و خاکی ایجاد کرد که حتی توان فرو بردن آب دهان را از آن مرد شامی گرفت. حالا چه کرد نمی دانیم. امام صادق علیه السلام فرمود: خب مرد شامی! دوست های ما را چه طور دیدی؟ گفت یا بن رسول الله! خواستی با این کازت به رخ من بکشی که ما نیروهایی را تربیت کرده ایم؟ فرمود: «بله، بله! خواستم به رُخت بکشم. برو به دوست هایت بگو که امام صادق در مدینه بیکار نشسته که شما شبانه روز شبیه کنید؛ هجمه کنید؛ ذهن جوان ها را آلوده کنید. جعفر صادق همین طوری راحت در خانه اش نشسته باشد و مشغول عبادت و خورد و خوراک باشد. نه! به دوستانتان بگویید ما نیروهای توانمند و قدرتمندی را تربیت کرده ایم که تك تك اينها كافي هستند که بزرگ ترین بزرگان شما را در مناظرات غلبه کنند و بر آنها پیروز شوند». این هم نکته ای بود که ائمه علیهم السلام برای تربیت نیرو در این حوزه تلاش می کردند.

نکته آخر این مقدمه من، این که بزرگان و شخصیت های علمی ما هم در طول تاریخ در حوزه زمان از کیان تشیع و پاسخگویی به شبهات در خطّ مقدم بودند و به مجرد این که احساس خطر می کردند، در صف اول این جبهه حق علیه باطل، حضور پیدا می کردند و به شبهات مخالفان و معاندان یا نواصب پاسخ می گفتند. بنده با حدود سی سال تجربه در حوزه مناظره و دفاع، توفیق داشتم که بیش از دویست جلسه بحث مناظره در خاک عربستان سعودی داشته باشم. در خیلی از ماهواره های و هابی ها هم

برنامه داشتیم که اخیراً مجموعه آن مناظرات و مکاتبات، دو سال پیش، تحت عنوان قصه الإمام الحاضر چاپ شد. امسال هم إن شاء الله در سه جلد چاپ خواهد شد. آنچه بنده اطلاع دارم، این است که اولین کتابی که به صورت يك مؤلفه و کتاب علیه شیعه نوشته شد، کتاب العثمانية جاحظ، متوفای 255 یا 256 هجری بود، یعنی سال ولادت آقا ولی عصر. وی در این کتاب، کلیه عقاید شیعه را مورد هجمه قرار داد. حتی شجاعت امیر المؤمنین را زیر سوال بُرد. می بینیم که مرحوم شیخ مفید - رضوان الله تعالی علیه - قیام کرد و کتاب مفصّله‌ای تحت عنوان نقض العثمانية نوشت.

در ادامه، نوبت به قاضی عبد الجبّار معتزلی رسید که از استوانه های شبهه افکن اهل سنت است. ایشان متوفای 415 هجری است. کتابی دارد به نام المغنی که شاید مفصل ترین کتابی باشد که عقاید شیعه را در همان قرن های نخستین، مورد هجمه گسترده علمی قرار داد. البته به صورت مؤدبانه. همین کتاب قاضی عبد الجبّار - که معتزلی است - ، دست مایه ای برای وهابیت شد. کسانی مثل ابن تیمیه حرّانی و حتی غالب وهابیون که کتاب علیه شیعه می نویسند، دست مایه اصلی شان همین کتاب المغنی عبد الجبّار معتزلی است.

سید مرتضی (م 436ق) کتابی نوشت به نام الشافی فی الإمامة که به قاطعیت عرض می کنم، این کتاب، به کرامت، بلکه به معجزه بیشتر شبیه است تا به تألیف يك کتاب عادی. ما الآن با این که امکاناتی چون: کامپیوتر و اینترنت در اختیارمان هست، وقتی يك شبهه جدیدی پیش می آید، کاملاً مشخص است به تکاپو می افیم، به این طرف و آن طرف می رویم. از دوستان و محققان، کمک می گیریم تا يك جواب محکم، متین و مستند تهیه کنیم. مرحوم سید مرتضی در آن عصر، با نداشتن امکانات، نبودن کتاب و... این چنین جوابی می دهد. یعنی به حق باید گفت که این اثر، حدّ اقلش کرامت و حدّ اکثرش معجزه است.

بنده بارها خدمت آیه الله مؤمن هم گفته ام اگر بحث های متون درسی حوزه های علمیه با بنده باشد، کتاب الشافی فی الإمامة را کتاب درسی حوزه ها می کنم و نمره

قبولی را هم بالاتر از 18 قرار می‌دهم. این کتاب را دوستان باید مطالعه کنند. حالا اگر خودش را هم نمی‌توانید مطالعه کنید، تلخیصش را که شاگرد برومند این سید، شیخ الطائفه، مرحوم شیخ طوسی (م 460ق) نوشته، مطالعه کنید، آن وقت ببینید که ایشان چه خدمات ارزنده‌ای، چه نوآوری‌هایی و چه ابداعاتی در خصوص پاسخگویی به شبهات قاضی عبد الجبار معتزلی دارد.

به قرن هفتم و هشتم هجری که می‌رسیم، این پرچم به دست علامه حلّی (م 726ق) می‌رسد که در آن عصر، ابن تیمیه حرّانی، بزرگ تئوریسین وهابیت (م 728ق) کتاب منهاج السنّة را نوشت. به حق که علامه حلّی در این حوزه، به آن وظیفه‌ای که داشت، به خوبی عمل کرد و شبهات معاصر را پاسخ داد. مقداری که جلو می‌آیم، می‌بینیم ابن حجر هیثمی، الصواعق المحرقة را می‌نویسد و در جواب او مرحوم قاضی نور الله شوشتری (م 1019ق) کتاب الصوارم المهرقة را می‌نویسد. یا آقای فضل بن روزبهان، إبطال الباطل را در ردّ نظریات علامه حلّی می‌نویسد. باز قاضی نور الله شوشتری إحقاق الحق را می‌نویسد که اخیراً در سی و سه جلد منتشر شد. سپس نوبت به دهلوی هندی می‌رسد که کتاب تحفة إثنی عشریّة را بنویسد. وی

همان حرف‌های ابن تیمیه را با مقداری فحش و ناسزا، و حرف‌های عبد الجبار معتزلی را با کمی مقداری اهانت و تهمت، بازگو می‌کند. در ادامه، مرحوم میرحامد حسین (م 1306ق) از دیار هند بر می‌خیزد و آنچه‌ان جواب کوبنده‌ای می‌دهد که تا به امروز که حدود 150 سال از کتابت آن می‌گذرد، بزرگان وهابیت و اهل سنّت، یک صفحه پاسخ هم به عبات الأَنوار سید نداده‌اند.

در این اواخر نیز وهابی‌هایی همانند احسان الهی ظهیر و امثال او برخاستند و شبهاتی علیه شیعه مطرح کردند که مرحوم علامه امینی با نوشتن الغدیر، اینها را بایکوت کرد و پاسخ‌های مفصلی داد. باز اینها تا کنون جوابی بر کتاب علامه امینی نداده‌اند و من در ذهنم هست که حدود پنج یا شش سال قبل که در مکه بودیم، یکی از دوستان نقل می‌کرد که در خود مکه، نزدیک دانشگاه أمّ القری، مؤسسه بزرگی است

که از دانشگاه تهران ما هم مفصّل تر است. تعداد زیادی از شخصیت های برجسته را از داخل عربستان سعودی و بیرون از عربستان آورده اند و حقوق کلانی به آنها می دهند. یعنی سر ماه، چک سفید امضا به آنها می دهند و می گویند هر چه قدر نیاز دارید بنویسید. غلام و کنیز و ماشین و خدمه و امثال این هم در اختیار دارند. این افراد، شبانه روز مشغول نوشتن پاسخ به کتاب الغدیر هستند. حالا با توجه به این که ما ارتباط تنگاتنگ هم داریم، چه آقایان وهابی هایشان، چه شیعه هایشان مرتّب هر هفته با ما تماس تلفنی دارند یا ما داریم. تا کنون از این کارشان يك سطر هم منتشر نکردند و یقین داریم هم نمی توانند منتشر کنند. اینها مقدّمه طولانی تر از ذی المقدمه ما.

اما در باره مرحوم عبد الجلیل قزوینی که یکی از پرچمداران دفاع از کیان تشیّع در قرن ششم هجری است، باید گفت اطلاعاتی که نشان دهد ایشان در چه سالی از دنیا رفته و در چه سالی به دنیا آمده، دقیق نیست؛ ولی آنچه ما به دست آوردیم این است که در سال 584 ق، ایشان در قید حیات بوده اند. اولین کسی هم که قلم روی کاغذ برده و شرح حال عبد الجلیل قزوینی را به رشته تحریر در آورده، مرحوم شیخ منتجب الدین در کتاب الفهرست است. خود منتجب الدین، (م 585 ق) است، و ظاهرا عبد الجلیل هم در همین سال یا يك سال جلوتر و عقب تر از دنیا رفته است.

دوستان، مفصّل نسبت به کتاب هایی که شرح حال عبد الجلیل قزوینی را آورده اند، مطالبی را مطرح کردند و من به آنها نمی پردازم؛ ولی نکته ای که جایش خالی بود و دوستان هم تذکر ندادند، این است که اضافه بر این که معاصرین عبد الجلیل مثل منتجب الدین، ابن شهر آشوب مازندرانی و بعد از آن مرحوم اردبیلی (در جامع الرواة)، مرحوم شیخ حرّ عاملی (در أمل الآمل)، سیّد حسن امین (در اعلام الشیعة)، آیه الله العظمی خویی (در معجم الرجال) و غیره که آورده اند، بعضی از فقهای بزرگ ما مثل فاضل هندی (در کشف اللسان، ج 4، ص 144) و شاگرد برومند وی صاحب جواهر - رضوان الله تعالی علیه - (در جواهر، ج 10، ص 409) از این مرد بزرگ یاد می کنند، و روایتی را در باره تکبیر ثلاثه - که منحصرأ مرحوم عبد الجلیل قزوینی

آورده - ، مطرح می کنند و طبق آن هم فتوا می دهند. در آن جا آمده که نبی گرامی وقتی نماز خواندند، تکبیر گفتند، از آن طرف، جعفر که از حبشه برگشت، تکبیر دوم را گفتند و پس از دریافت خبر ولادت امام حسین علیه السلام تکبیر سوم را. این سه تکبیر، سرمایه اولیه استحباب سه تکبیر بعد از نماز است که وهابی ها می گویند شیعه ها بعد از نماز، سه مرتبه دستشان را بلند می کنند و می گویند: خان الامین، خان الامین، خان الامین. بله. آن امین ها و دست های امانتداری که در تاریخ بودند و تلاش کردند فضایل علی بن ابی طالب را محو کنند، تلاش کردند روایات مربوط به خلافت و ولایت را از کتاب ها بردارند، وقتی تحقیقات و تصحیحات ناجوان مردانه انجام بدهند، این می شود. در سال 1354ش که در کرمانشاه منبر می رفتیم، بعد از ماه رمضان رفتیم و حدود چهارصد - پانصد جلد کتاب خریدم من جمله، همین کتاب اُسد الغابه ابن اثیر جزری که در شرح حال امیر مؤمنان علی علیه السلام است. الآن جلد و صفحه اش یادم نیست؛ اما دیدم که یکی از فضایل امیر المؤمنین - سلام الله علیه - این است که «بات علی فی فراش رسول الله». شبی که پیغمبر به غار ثور رفت، امیر المؤمنین در رخت خواب پیغمبر خوابیدند. دیدم این نواصب امانتدار، برداشته اند کلمه «بات» را به کلمه «بال» تبدیل کردند، یعنی «بال علی بن ابیطالب فی فراش رسول الله». از ترجمه اش دیگر عذر می خواهم! بله. شیعه می گوید خان الامین. این دسته های امانتدار شما، در طول تاریخ، خیانت های زیادی کردند.

من در فرصت کوتاهی که داشتم، شرح حال مرحوم عبد الجلیل قزوینی را که نگاه کردم، دیدم مفصل ترین شرح حال بر عبد الجلیل قزوینی، به قلم یکی از مراجع بزرگوار حضرت آیه الله العظمی سید محمد هادی میلانی است. به حق من ندیده ام کسی همانند ایشان، در باره عبد الجلیل قزوینی، قلم زده باشد. با اجازه، گوشه هایی از سخنان این مرجع بزرگوار را می خوانم و رد می شوم. ایشان وقتی کتاب نقض را می آورد، می گوید: «الشیخ نصیر الدین ابی الرشید عبد الجلیل ابن ابی الحسن القزوینی الرازی». ایشان قزوین را جلو انداخته است. حالا اگر بعضی ها فقط رازی

می گویند و قزوینی را حذف می کنند، واقعا کم لطفی است. اگر قزوین را بگویند و رازی را حذف کنند، این هم کم محبتی است. ایشان بخشی از عمرشان را در قزوین گذرانده و بخشی از عمرشان را در ری؛ ولی آنچه مهم است، این که مصدر الرأس هر انسانی مطرح است؛ یعنی محلّ ولادت همواره مقدّم بر محلّ زندگی است. ایشان در ادامه می گوید: «من أعلام القرن السادس ولد و نشع بدار العلم قزوین». ایشان از قزوین به «دار العلم» تعبیر می کند.

در ادامه می گوید: «و أحد من شیوخها»؛ از اساتید حوزه علمیه قزوین، تلمذ کرد. «حتی أصبح من أعلام المتکلمین»، نه متکلم خالی؛ بلکه از اعلام متکلم، و از شخصیت های برجسته متکلمان عصر خود بوده. «و من کبار المشایخ و المؤلفین فی علمی الکلام و الإمامة»؛ از کبار اساتید و مؤلفان در دو علم. «یؤخذ عنه و یرهد إليه»؛ مردم برای استفاده از فیوضات درس او، به محضر او از شهرهای دوردست می شتافتند. «اثنی علیه الأئمة الأعلام»؛ بزرگان و پیشوایان دینی ما و علمای طراز اول بر او ثنا گفته اند. تا آن جایی که می گوید: «و کان من أکباء العلماء الأعلام و من أتقیاء المشایخ الکرام و کان فی عصره مشهورا بعلو الفطرة، و جودة الطبع، ممتازا بین اقرانه»؛ از شخصیت های برجسته و از مشایخ متدین که در عصر خود، شهرت او بر دیگران غالب بود. سپس می گوید: «و قد اتقن علماء الشیعة بالری بالاتفاق علی أن الأولی بالتصدی للجواب و نقضه هو الشیخ عبد الجلیل»؛ تمام علمای شیعه در ری به اتفاق نظر قطع داشتند که تنها کسی که صلاحیت پاسخ دادن به آن ناصبی را دارد، عبد الجلیل قزوینی رازی بوده است. یعنی در میان علمای ری هم ایشان پُرآوازه بوده است. وی در حوزه پاسخگویی به شبهات، جزء سران عصر خویش بوده است. (1)

علمای اهل سنت، وقتی شرح حال این مرد بزرگ را نوشته اند، با عبارت های خیلی ادیبانه، زیبا و متینی از وی نام برده اند. عبد الکریم رافعی (م 623 ق)، در کتاب التدوین فی أخبار قزوین (ج 3، ص 131)، عبارتی را در شرح حال مرحوم عبد الجلیل

ص: 171

1- . برای آگاهی بیشتر، ر.ک: قادتنا کیف نعرفهم، ج 5، ص 557.

رازی آورده است. ایشان معتقد است که عبد الجلیل «واعظُ أصولی له کلام عذب فی الوعظ» و سخنان گوارایی در موعظه بیان می کردند. همچنین می گوید: «و مصنفات فی الأصول، توطن الری و کان من الشیعة».

همچنین عمر رضا کحّاله، از علمای مشهور و پرآوازه اهل سنت، در کتاب معجم المؤلفین (ج 5، ص 83) شرح حال این بزرگ مرد را آورده است. اسماعیل پاشا بغدادی در ایضاح المکنون (ج 2، ص 427) به تفصیل در باره عبد الجلیل صحبت کرده است.

در باره این که بعضی فضائح الروافض، مربوط به چه کسی است، مرحوم شیخ آقا بزرگ تهرانی و دیگران، مفصّل بحث کرده اند. البته بعضی بزرگان مثل مرحوم آقا سید عبد العزیز طباطبایی (نوه دختری صاحب عروه، سید محمدکاظم یزدی) که از متخصصان فن تراجم عصر ما بودند، کتابی دارد به نام موقف الشیعة من هجمات الخصوم. در صفحات نخستین کتاب (ص 6) می گوید: نویسنده بعضی فضائح الروافض، از ترس شیعه ها، اسم خودش را در کتاب نوشت و مطالب این کتاب هم در جلسات سّری مطرح می شد. از وی، دو کتاب به دست مرحوم عبد الجلیل قزوینی رسید که یکی همین بود که بلافاصله به پاسخ آن پرداخت؛ ولی مرحوم افندی صاحب ریاض العلماء به صراحت می نویسد که نویسنده این کتاب، شهاب الدین تواریخی شافعی رازی بوده است.

مطلب دیگر در باره گفته یکی از عزیزانمان بود مبنی بر این که عبد الجلیل در این کتاب، ادبیات خاصی را به کار برده و تلاش کرده مطالبش تند نباشد. ببینید دوستان عزیز! ما در تعاملمان با اهل سنت باید مواضعی را رعایت کنیم. همان گونه که دوست نداریم آنها به مقدّسات ما توهین کنند، ما هم نباید به مقدّسات آنها توهین کنیم. اصلاً یکی از شرایط مناظره، این است که احترام متقابل بین دو متحاور و مناظر، برقرار بشود. وقتی من می خواهم با یک فرد سنی یا یک وهابی مناظره کنم، وقتی مقدّسات وی را به باد فحش می گیرم، نباید انتظار داشته باشم که از من، سخن بشنود. در زندگی با اهل سنت هم، ائمه علیهم السلام مقرّراتی را معین کرده اند.

سرور عزیز و استاد گرامی ام حضرت آیه الله باریک بین که روزی تشریف آورده بودند قم، همین صحبت شد. گفتم بهترین دلیل، همین روایت امام صادق علیه السلام در کافی (ج 2، ص 636، ح 4 و 5) است. در آن جا وقتی معاویه بن وهب از امام صادق علیه السلام سؤال می کند که تعامل ما با اهل سنت چگونه باید باشد، امام می فرماید: «شما امامی دارید که واجب است از آن امامتان اقتدا کنید. امام شما که من هستم، قسم می خورم که اگر یکی از اهل سنت بیمار شود، به عیادت او می روم؛ اگر از دنیا برود، در تشییع جنازه اش شرکت می کنم؛ اگر به من امانت بسپارند، امانتداری می کنم. اگر شیعه من هستید، این طوری باشید» (1).

این، روشی است در برخوردها و تعامل با اهل سنت، و این که ما نباید فحش بدهیم. خب امیر المؤمنین - سلام الله علیه - هم در نهج البلاغه، خطاب به یارانش می گوید: «إِنِّي أَكْرَهُ لَكُمْ أَنْ تَكُونُوا سَبَّائِينَ» (2) مرحوم شیخ صدوق در کتاب معتقدات (ص 107)، از امام صادق علیه السلام نقل می کند: «قيل للصادق عليه السلام: إننا نرى في المسجد رجلاً يعلن بسب أعدائكم ويسبهم». امام صادق علیه السلام نگفت دستش درد نکند که دشمنان ما را فحش می دهد! امام صادق علیه السلام فرمود: «ما له لعنه الله تعرض بنا». این دوست ما چه اش است؟ خدا لعنت کند، متعرض ما می شود.

همین روایت را مرحوم علامه مجلسی در بحار الأنوار (ج 71، ص 217) نقل می کند. وقتی انسان با يك ناصبي هتاك مواجه می شود، قضیه فرق می کند. همین امیر المؤمنینی که می گوید: «إِنِّي أَكْرَهُ لَكُمْ أَنْ تَكُونُوا سَبَّائِينَ»، هنگامی که اشعث بن قیس

ص: 173

1- . محمد بن يحيى عن أحمد بن محمد بن محمد بن علي بن الحكم عن معاوية بن وهب قال: قلت لأبي عبد الله كيف ينبغي لنا أن نصنع فيما بيننا وبين قوما وفيما بيننا وبين خلطانا من الناس قال فقال... مُحَمَّدُ بْنُ إِسْمَاعِيلَ عَنِ الْفَضْلِ بْنِ شاذَانَ وَأَبُو عَلِيٍّ الْأَشْعَرِيُّ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَبْدِ الْجَبَّارِ جَمِيعاً عَنْ صَمَوَانَ بْنِ يَحْيَى عَنْ مُعَاوِيَةَ بْنِ وَهَبٍ قَالَ قُلْتُ لِأَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ كَيْفَ يَنْبَغِي لَنَا أَنْ نَصْنَعَ فِي مَا بَيْنَنَا وَبَيْنَ قَوْمٍ مَا فِي مَا بَيْنَنَا وَبَيْنَ خُلَطَائِنَا مِنَ النَّاسِ قَالَ فَقَالَ تُؤَدُّونَ الْأَمَانَةَ إِلَيْهِمْ وَتُقِيمُونَ الشَّهَادَةَ لَهُمْ وَعَلَيْهِمْ وَتَعُوذُونَ مَرْضَاهُمْ وَتَشْهَدُونَ جَنَائِزَهُمْ الكافي، ج 635، ح 2.

2- . نهج البلاغه، خطبه 206؛ بحار الأنوار، ج 32، ص 561، ح 466.

فتنه گر (از سران فتنه عصر امیر المؤمنین در دوران خلافت) در پایین منبر علی علیه السلام فتنه گری می کند، امیر المؤمنین علیه السلام بر بالای منبر می گوید: «علیک لعنة الله و لعنة اللاعنین، حانک ابن حانک، منافق ابن کافر».⁽¹⁾ علی علیه السلام متعابیر تندی را پشت سر هم، نثار این مرد فتنه گر و منافق می کند. مثل معروفی است که می گوید: «هر سخن جایی و هر نکته مکانی دارد».

مرحوم عبد الجلیل قزوینی در باره این ناصبی هم از الفاظی استفاده کرده است. با گشتی در کتاب نقض، دیدم که ایشان یازده - دوازده مورد (ص 31، 109، 175 و 176) از تعبیر: «خاکش بر دهان» استفاده کرده است. مرحوم عبد الجلیل قزوینی، وقتی به عبارت های رکیک، تهمت های ناروا، و افتراهای بی اساس آن ناصبی می رسد، دیگر عنان قلم از دستش خارج می شود. دیگر آن جا که همان عبارت «یا حانک بن حانک، یا منافق ابن کافر» است که امیر المؤمنین مطرح می کند. یا در صفحاتی (96، 98، 110، 111، 131 و 132)، وقتی يك منافق و ناصبی می آید و این چنین ناجوان مردانه قداست های شیعه را زیر سؤال می برد، با تعبیر «خاک بر سر»، جوابش را می دهد. در بعضی از موارد، شرایط به گونه ای است که تعابیر باید عوض بشوند؛ عبارت ها باید تغییر کنند. البته من نمی خواهم بگویم که این روش مرحوم علامه عبد الجلیل قزوینی تا چه اندازه مورد تأیید است. آن، بحث جداگانه ای است. قرآن هم می تواند بهترین الگو برای ما باشد. قرآن می فرماید: «قُولُوا لِلنَّاسِ حُسْنًا»؛⁽²⁾ ولی وقتی به بلعم باعورا می رسد، می گوید: «فَمَثَلُهُ كَمَثَلِ الْكَلْبِ إِنْ تَحْمِلْ عَلَيْهِ يَلْهَثْ أَوْ تَتْرُكْهُ يَلْهَثْ».⁽³⁾ نسبت به علمای فتنه گر یهود هم می گوید: «كمثل الحمار».⁽⁴⁾

بعضی وقت ها انسان ها احساس يك شخصیت کاذب می کنند و می خواهند که از این شخصیت کاذب، سوء استفاده کنند؛ اذهان مردم را مشوش کنند؛ در زیر سایه این شخصیت کاذب، شبهاتی را در جامعه مطرح کنند. در این جا این شخصیت، باید

ص: 174

1- . موسوعة الإمام علی بن أبي طالب، ج 12، ص 59.

2- . سورة بقره، آیه 83.

3- . سورة اعراف، آیه 176.

4- . ر.ك: سورة جمعه، آیه 5.

کوبیده شود، مانند همان جایی است که امیر المؤمنین علیه السلام در باره اشعث سخن می گوید. لذا در بحث ها و مناظرات، بعضی وقت ها عبارت هایی برای شکستن شخصیت طرف مقابل لازم است، نه مقدّسات مذهب او. يك دفعه ما با فردی روبه رو هستیم که دارد از شخصیت کاذبش سوء استفاده می کند. در این جا ما شخصیت این فرد فتنه گر را له می کنیم، نه مقدّسات و معتقدات او که دیگر اهل سنت یا وهابیت هم در آن معتقدات، با او سهیم هستند. حریم اعتقادی، باید حفظ شود؛ ولی حریم شخصیت آن فرد، خیر!

من البته نکاتی را در باره بعضی از پاسخ های این بزرگوار آماده کرده بودم؛ اما چون وقت گذشته است، فقط به جمله ای، بسنده می کنم. ایشان در صفحه 179 و 180 در باره آیه «يا أَيُّهَا الرَّسُولُ بَلِّغْ مَا أُنزِلَ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ»، (1) - که یکی از بهترین ادلّه خلافت امیر المؤمنین علیه السلام است - سخنانی را مطرح می کند؛ ولی به ذهنم می رسد که در این مسئله، جا داشت که عبد الجلیل بیش از این دفاع کند. البته باید گفت که امکاناتی که امروز در اختیار ما هست، آن روز در اختیار آن بزرگواران نبود. در جایی، این ناصبی می آید و می گوید: شما شیعیان، معتقدید که در آیه «بَلِّغْ مَا أُنزِلَ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ»، نام علی بن ابی طالب علیه السلام آمده، و این آیه در باره ایشان نازل شده است. پاسخ عبد الجلیل، این گونه است: «اما جواب آنچه که گفته است، فی علی نه از قرآن است و نه اگر کسی اعتقاد بورزد که از قرآن است، اعتقاد کفری باشد، و لفظی در کلام خدا آورده باشد، که نه از قرآن باشد». (2)

بعد ایشان مفصّل این مسئله را مطرح می کند. با توجه به این که ابن مردویه، قبل از ایشان بوده و از اعیان قرن سوم هجری است، در مناقب امیر المؤمنین (ص 163) از عبدالله بن مسعود صحابه پیغمبر این گونه نقل می کند که: ما در زمان پیغمبر صلی الله علیه و آله این آیه را این چنین می خواندیم. این مطالب را آقای آلوسی وهابی و سلفی در تفسیر روح المعانی (ج 6، ص 193) نقل می کند و رد می شود و هیچ مناقشه ای هم ندارد. آقای

ص: 175

1- . سوره مائده، آیه 67.

2- . نقض، ص 195.

رشید رضا (ناشر تفکر سلفی در شمال افریقا)، در تفسیر المنار (ج 6، ص 463) و آقای سیوطی در الدر المنثور (ج 2، ص 298) هم این مطلب را نقل می کنند. قضیه چیست؟

ابن عباس می گوید: «كُنَّا نَقْرَأُ عَلَى أَهْلِ رَسُولِ اللَّهِ يَا أَيُّهَا الرَّسُولُ بَلِّغْ مَا أُنزِلَ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ أَنْ عَلِيًّا وَلِيَّ الْمُؤْمِنِينَ وَإِنْ لَمْ تَفْعَلْ فَمَا بَلَّغْتَ رِسَالَتَكَ». عبارت آلوسی، «ولی المؤمنین» است. عبارت رشید رضا و شوکانی در فتح الغدیر، و سیوطی در در المنثور، «مولی المؤمنین» است. شما باید ببینید به ما جواب بدهید. البته مرحوم عبد الجلیل قزوینی غالباً از جواب های نقضی استفاده کرده است؛ ولی در این جا متأسفانه ایشان به جواب نقضی نپرداخته است.

در پایان، لازم می دانم که از همه عزیزانی که در تشکیل و تأسیس این همایش تلاش کردند و بزرگوارانی که در این همایش حضور پیدا کردند، مخصوصاً اساتید بزرگوارم حضرت آیه الله محمدی تاکندی، حضرت آیه الله باریک بین و دیگر عزیزان سپاس گزاری کنم. همه شما عزیزان و بزرگواران را به خدای منان می سپارم، با این جمله: خدا را قسم می دهیم به آبروی امام هادی علیه السلام هر چه سریع تر لباس فرج بر اندام ملکوتی مولایمان بپوشاند و ما را از یاران ویژه آن بزرگوار قرار بدهد؛ انقلاب ما را با انقلاب جهانی اش متصل کند؛ و ما را پیرو راه ائمه و احیاکننده راه شخصیت هایی همانند: امینی ها، میر حامد حسین ها، علامه حلی ها و عبد الجلیل قزوینی ها قرار بدهد!

گفتگو با استاد میر هاشم محدّث، فرزند مرحوم محدّث ارموی

اشاره: در آستانه برگزاری کنگره عبد الجلیل رازی هستیم. همان طور که خوانندگان محترم مستحضرند، تنها کتابی که از این دانشمند بزرگ بر جای مانده، کتاب نقض است که با همت عالمانه استاد فقید دکتر میر جلال الدین محدّث ارموی، دو بار چاپ شده است. دریغ که آن مرحوم زنده نیستند تا عبد الجلیل رازی و کتابش را - که انیس و مونس چهل ساله شان بود - بیشتر به ما معرفی کنند. اما خوشبختانه فرزندان فاضل آن مرحوم که در مراحل چاپ این کتاب، دستیار پدرشان بودند، در قید حیات هستند.

به پاس تلاش های استاد محدّث ارموی رحمه الله برای کتاب نقض، گفتگویی را با یکی از فرزندان ایشان، جناب میر هاشم محدّث انجام دادیم که در پی می آید. ایشان متولّد تهران در سال 1331 ش، است و در حال حاضر، عضو هیئت علمی مؤسسه لغت نامه دهخداست. وی تاکنون بیش از پنجاه جلد از کتب خطی فارسی را در زمینه تاریخ ایران و تاریخ اسلام، تصحیح نموده و به چاپ رسانده است. با تشکر از ایشان که در این گفتگو، شرکت نمودند.

مختصری از شرح حال مرحوم محدّث را بیان فرمایید.

مرحوم محدّث در سال 1283 ش، در ارومیه به دنیا آمد. تحصیلات مقدمات دینی را در همان شهر فرا گرفت و برای تکمیل تحصیلات، به حوزه مشهد مقدّس رفت. چهار سال هم در آن شهر به تحصیل ادامه داد تا این که واقعه مسجد گوهرشاد اتفاق

افتاد. سپس به تهران آمد و تصمیم گرفت به نجف برود؛ اما این نیت وی عملی نشد. بنابر این به استخدام وزارت معارف درآمد و برای تدریس در دبیرستان نظام تبریز، به آن شهر فرستاده شد. پس از چند سال، به تهران بازگشت و رئیس بخش خطی کتابخانه ملی تهران شد. آشنایی آن مرحوم با بسیاری از محققان، از آن مکان شروع شد. پس از آن بنا به دعوت های مکرر دانشکده معقول و منقول که آن زمان به «مؤسسه وعظ و خطابه» و امروز به «دانشکده الهیات» موسوم است به آن دانشکده رفت و تا هنگام بازنشستگی (یعنی سال 1348 ش) در آن دانشکده به تدریس مشغول بود. ایشان سرانجام در سال 1358 ش، درگذشت.

علت علاقه مندی آن مرحوم به تحقیق و تصحیح متون کهن بویژه کتاب نقض را در چه می دانید؟

علت اصلی روی آوردن ایشان به تصحیح متون اسلامی، مهجور بودن نسخه های خطی بود. تبلیغات شدید استعمار بر این که این آثار، متعلق به گذشته است و ارزش چاپ ندارند و بی اعتنایی دولت ها به این کار، باعث شد که مرحوم محدث و عده ای دیگر از دانشمندان این مملکت، تصمیم جزم کردند که با چاپ این آثار، نشان دهند که ایران و اسلام، چه گنجینه های پُر باری داشته اند.

البته این بی اعتنایی نسبت به چاپ آثار اسلامی و ایرانی، هنوز هم ادامه دارد. شاهدیم که به کتاب های کودک و نوجوان یا به ترجمه های مبتذل نویسنده های دست چندم فرنگی، بیشتر بها داده می شود تا به متون فاخر. به طوری که حضرت آقای خامنه ای هم چندین بار به ترجمه علوم انسانی وابسته ایراد گرفته اند. البته پدرم وظیفه اصلی زندگی خود می دانستند که این آثار را به زیباترین شکل ممکن تصحیح کنند و در اختیار عموم قرار دهند. یادم هست يك بار برادر ارشدم آقای دکتر علی محدث به پدر گفت: شما چرا کتاب های الایضاح یا الغارات را که به زبان عربی است و خودتان آنها را تصحیح کرده اید، به زبان فارسی ترجمه نمی کنید؟ ایشان فرمود: «وظیفه من تصحیح و چاپ آنهاست؛ ترجمه اش را دیگران می کنند».

درباره ارتباط ایشان با اساتید بزرگی چون محمد قزوینی و عباس اقبال آشتیانی و دیگر پژوهشگران، کمی صحبت بفرمایید.

آشنایی ایشان با مرحوم قزوینی و استاد اقبال آشتیانی هم در جریان تصحیح کتاب نقض بود. در آن زمان، هر دوی آن بزرگواران در پاریس بودند و چون مرحوم علی اصغر حکمت در کتاب خانه شجاع الملك شیرازی، نسخه ای بی سر و ته از کتاب نقض پیدا کرده بود، برای یافتن هویت کتاب و مؤلفش مقداری از کتاب را رونویس کرد و برای مرحوم قزوینی فرستاد. ایشان متوجه شده بود که آن کتاب، کتاب نقض است و در نامه ای به مرحوم حکمت نوشت که این کتاب به هر وضعی هست، بایستی در ایران چاپ شود. مرحوم اقبال هم نسخه ای در پاریس یافته بودند و مشغول تصحیح آن بودند. زمانی که هر دوی آن مرحومین به ایران بازگشتند، پدرم به دیدنشان رفت و تا آخر عمر آن هر دو عزیز، با آنان محشور بود.

از سوی دیگر، مرحوم محدث، روزهای جمعه به مجلس مرحوم نصر الله تقوی می رفت که مجمع علما و فضلا بود. در سال های اول دهه پنجاه، پدرم می گفت: «وقتی من به مجالس مرحوم تقوی می رفتم، جزو جوان های مجلس بودم. اکنون با گذشت چند سال که به منزله چشم به هم زدنی گذشت، وقتی به مجلس پسر ایشان یعنی آقا جمال اخوی می روم، جزو پیران مجلس هستم».

قسمتی دیگر از آشنایی ایشان با علما، به محل کارشان یعنی دانشکده الهیات برمی گردد که همه همکاران ایشان از فضلا بودند. شکوفاترین دوره دانشگاه تهران در همان سال ها بود.

سبک کار ایشان در تصحیح و تحقیق آثار کهن چگونه بوده است؟

ایشان وقتی کتابی را برای تصحیح به دست می گرفت، از جان خود مایه می گذاشت. در مقدمه و تعلیقات تا می توانست خواننده را بی نیاز می کرد. زیادی این تعلیقات بعضی اوقات حتی باعث انتقاد به ایشان می شد؛ اما آن مرحوم معتقد بود که خواننده، دیگر نیازی نداشته باشد که به منبع دیگری مراجعه کند.

خود ایشان بارها تعریف می کرد که مرحوم حسن تقی زاده، روزی به کتاب خانه ملی آمد و من در آن زمان مشغول نوشتن مقدمه بر چاپ اول نقض بودم. در باره آن کتاب و مؤلفش از ایشان راه نمایی خواستم. تقی زاده چند کتاب را معرفی کرد. نام هر مأخذی را که می بُرد، پدرم می گفت آن کتاب را دیده ام. در آخر هم به مرحوم تقی زاده گفت: علاوه بر کتاب هایی که شما گفتید، فلان کتاب و فلان کتاب را هم دیده ام. آقای تقی زاده از کنجکاوای ایشان تعجب کرده می پرسد: کجایی هستی؟ پدرم می گوید: ترک و اهل ارومیه ام. تقی زاده می گوید: پس چرا تا به حال به من مراجعه نکرده بودید؟

به یاد دارم سر کلمه «سختیان» که کاتبین آن را «سجستان» نقاشی کرده بودند و اصلاً با متن جور در نمی آمد، روزها وقت صرف کرد و با کلافگی به این و آن تلفن می کرد. وقتی به نتیجه رسید، خیلی خوش حال شد. مقصودم این است که مثل بعضی مصحح نماها با گذاشتن چند نقطه یا حتی حذف آن کلمه از متن، کار را رفع و رجوع نمی کرد.

استاد بزرگوار جناب آقای دکتر مهدی محقق - که خداوند وجودشان را حفظ کند - می فرماید: آن زمان که من رئیس انتشارات دانشگاه تهران بودم، حروف چین ها از تغییر دادن جملات و افزودن مطالب به دست نوشته - که رسم ایشان بود - از آن مرحوم شکایت کردند. يك روز این درد دل را به مرحوم محدث منتقل کردم. ایشان به جای توجیه کارشان با حالتی حق به جانب به من فرمود: «آقای دکتر! امروز بعد از نماز صبح یادم افتاد که مطلبی در مصباح کفعمی هست که خیلی به درد خوانندگان می خورد. شما می فرمایید که من این مطلب را نیاورم؟».

کار تحقیق نقض از چه سالی آغاز و چند سال به طول انجامید؟ لطفا سیر این کار را بیان فرمایید.

چاپ اول کتاب نقض در سال 1331 ش، منتشر شد. بنابر این از سال های 1326 و 1327 ش، مسلماً ایشان مشغول تصحیح آن بوده اند و چون نقض، تنها کتابی بود که پس از چاپ، پرونده اش بسته نشد و چاپ منقح آن در سال 1358 ش، منتشر شد، بنا بر این، بیش از سی و دو سه سال مشغول تحقیق بر روی آن کتاب بودند. به همین

خاطر، چندین کتاب دیگر را هم که حدس می زدند چاپ آنها برای فهم نقض، مهم باشد (مثلاً سماء الرجال، دیوان قوامی رازی، دیوان راوندی) تصحیح و چاپ کردند.

آیا کسانی هم در کار تحقیق و تصحیح نقض به ایشان کمک کرده اند؟

به هیچ وجه کسی در چاپ این کتاب کمک فکری ایشان نبود. البته مقصود مشارکت در تصحیح است؛ وگرنه در استنساخ و استخراج فهارس و یادداشت برداری، بنده و برادر بزرگ ترم آقای دکتر علی محدّث و برادران دیگرم، وردست ایشان بودیم.

آن طور که در مقدمه تصحیح نقض گفته شده، مرحوم محدّث در تصحیح این اثر از هشت نسخه بهره برده اند. می خواستم بپرسم که آن مرحوم بعد از آخرین چاپ این کتاب، آیا به نسخه های دیگری هم دسترسی پیدا کردند؟

در چاپ اول نقض، آن مرحوم به پنج نسخه خطی دست یافته بود و در فاصله چاپ اول و دوم هم سه نسخه دیگر یافتند و چاپ دوم در نیمه راه بود که ایشان درگذشتند.

با توجه به زمان قابل توجهی که مرحوم والد، صرف تحقیق و تصحیح نقض نموده اند، لابد خاطراتی هم در این خصوص داشته اند. اگر جناب عالی موردی را به یاد دارید، بیان فرمایید.

ایشان تعریف می کردند که در مجلس دامادی برادر خانمشان (یعنی دایی ما) مرحوم جلال آل احمد، وقتی با کیف دستی همیشگی وارد مجلس شدند، مرحوم علی اصغر حکمت - که از منسوبان عروس خانم یعنی خانم سیمین دانشور بوده اند - به محض دیدنشان اظهار خوش حالی می کنند و به شوخی می گویند: «آقای محدّث! می دانم که در این کیف، چیزهایی بهتر از پول هست. می توانم بپرسم چه چیزی در کیفتان است؟». پدرم دست نوشته های آماده چاپ کتاب نقض را به مرحوم حکمت نشان می دهند که باعث خوش حالی ایشان می شود.

اکنون که در آستانه برگزاری کنگره عبد الجلیل صاحب کتاب نقض هستیم، به نظر شما چه کارها و تحقیقاتی می توان در مورد عبد الجلیل و کتابش انجام داد؟

پیش از پیروزی انقلاب اسلامی، کتاب نقض - که یکی از مهم ترین پایه ها و

استوانه های شیعه است - دو بار به آن شکل زیبا چاپ شد؛ اما اکنون که سی سال است اسلام در این کشور حاکم است و چاپ افست يك كتاب هم همان طور که می دانید، بیش از يك ماه وقت نمی خواهد، متأسفانه انجمن آثار و مفاخر فرهنگی، هر اثری (!) را چاپ کرد؛ ولی به بهانه های مختلف، تجدید چاپ این کتاب تا کنون انجام نشده؛ آن هم مؤسسه ای که ده سال ریاست آن را شخص دانشمندی چون دکتر مهدی محقق داشته اند. خود ایشان قبل از این که تصدی آن انجمن را قبول بفرمایند، هرگاه خدمتشان می رسید، می گفتند که در پی تجدید چاپ نقض باشید و وقتی خودشان رئیس آن انجمن شدند، من خوش حال شدم که لااقل در زمان ریاست ایشان این کار انجام می گیرد. اما افسوس!

مسئولان جدید را هم که من نمی شناسم. پیشنهاد بنده این است حالا که تصمیم گرفته اید برای این دانشمند، بزرگداشت بگیرید، لااقل به هر طریق که صلاح می دانید، این کتاب چاپ شود تا مراسم، مثل قاب خالی از عکس نباشد!

آخرین پرسش این که در حوزه تصحیح و احیای متون، آیا اثری چاپ نشده از والد گرامی تان وجود دارد؟

بله. از پدرم کتابی بازمانده که بیش از شصت سال بر روی آن کار کرد، به نام کشف الکریة فی شرح دعاء الندبة. آن مرحوم، عاشق این دعا بود. بنابر این، تمام تلاش خود را برای تألیف این کتاب انجام داد که متأسفانه هنوز چاپ نشده و منتظریم تا شاید شرایطی برای انتشار آن فراهم شود. (1)

ص: 184

1- . گفتنی است بخشی از این اثر، به تصحیح سید صادق حسینی اشکوری، به چاپ رسیده است (ر.ک: میراث محدث ارموی: آثاری چند در باره دعای ندبه، به کوشش: سید جعفر اشکوری، قم، دار الحدیث، 1385 ش، ص 211 - 362).

جستاری در «رفض» و «رافضی» و نسبت بین «رافضه» و «امامیه» با تأکید بر دیدگاه های عبد الجلیل رازی در کتاب «النقض»

حسین مّتقی (1)

درآمد

برخی از واژه ها، مفاهیم و اصطلاحات استفاده شده در میان متون کهن، از نظر لغوی و اصطلاحی، آن گونه که شایسته است، تبیین نشده اند؛ از آن جمله است، مفاهیم «رفض» و «رافضی». در طول تاریخ پرفراز و نشیبِ فرق اسلامی، گروه های رقیب، برای کوییدن و از صحنه خارج کردن گروه مخالف خود، همواره از القاب ناپسند و ناشایست استفاده می کرده اند و متأسفانه عدم آگاهی توده های مردم، بخصوص در عصر اموی و وجود سیاست های خاص حاکمان آن دوره، بر این مسئله، دامن زده است. با آن که مخالفان شیعه و عمدتاً فرقه نویسان، «تشیّع» را همواره به خاطر «رفض» سرزنش کرده اند، با این حال، بر سر مفاد این واژه و حدود کاربرد آن، میان ارباب ملل و نحل، وفاقی وجود ندارد. از نظر زمان پیدایش، يك نقل شایع، پدید آمدن آن را مربوط به سال خروج زید بن علی بر هشام بن عبدالملک، خلیفه اموی می داند که در جریان آن، زید، گروهی از یاران شیعه خود را که پیمان شکنی کرده، از او کناره گرفتند، با عبارت «رفضتمونی»، شماتت کرد. (2) اگر چه نمی توان به دیدگاه کاملاً

ص: 185

1- . دانشجوی دکتری مطالعات شیعی دانشگاه ادیان و مذاهب قم. hosseinmottaghi@yahoo.com

2- . مقالات الاسلامیین، ص 65.

مشخصی در باره مفاد، مصادیق و گستره واژه «رفض» دست یافت، لیکن می توان گفت که استعمال این واژه به مرور، از خاستگاه نخست و اصلی خویش به سختی فاصله گرفته و در تداول مخالفان شیعه به اصطلاحی فراگیر در معنای ترك خلافت خلفا، انتقاد و سرزنش صحابه به جهت بی اعتنایی به نص پیامبر صلی الله علیه و آله و بیعت با خلفا، اعتقاد به نص بر امامت امام علی علیه السلام و سایر امامان و حتی گاهی در معنای دوستی اهل بیت و دشمنی با کسانی همچون معاویه بدل شده است. بر این پایه، وجه حقیقی اطلاق «رافضه، روافض و رافضی» بر «شیعیان» از سوی مخالفان، آشکار می شود.

نتیجه مهم این نام گذاری به نظر می رسد به دست آمدن حربه ای برای تحقیر شیعیان بوده است. باید توجه داشت که حتی اگر در آغاز، همه شیعیان به رفض، متهم نمی شدند، پس از این، وضع کاملاً تغییر کرده و هر نوع تشییعی با عنوان رفض، تعبیر شده است. از این رو در سده های متأخر، شیعیان در منابع و قاموس های خود، علی رغم وجود روایاتی در مدح واژه رافضه در سده های نخستین از سوی اولیای دین، چندان به این واژه، روی خوش نشان ندادند. البته در مقابل آن، گویا واژه «ناصبی» که در اصل از سوی شیعیان بر دشمنان اهل بیت علیهم السلام، اطلاق می شده است، در برابر واژه «رافضی»، بر کسانی اطلاق گردیده باشد که شیعیان را به چوب رافضی همواره می رانده اند. نمونه های روشنی از این تقابل را می توان در کتاب نقض، اثر کم نظیر و پُرآوازه عبدالجلیل قزوینی رازی (زنده 560ق)، مشاهده کرد؛ چنان که عبد الجلیل، در متن کتاب، بارها با واژه ناصبی، شهاب الدین رازی، نویسنده بعض فضائح الروافض را نکوهش کرده است.⁽¹⁾

باید دانست که اطلاق رافضی به شیعه، در روند تاریخی، يك دست نبوده و به لحاظ کارکرد، همواره متفاوت بوده است. اطلاق اصطلاح رافضه، عمدتاً از جانب حکومت های مستبد وقت (به خصوص بنی امیه) و بعضی از رهبران اهل سنت انجام

ص: 186

می گرفته، تا دستشان در تزییقات آنان باز باشد. نیز ترویج این فکر بوده است که رافضی بودن، مساوی با انحراف از اسلام است. از این رو، وقتی شیعیان را با لقب رافضی می خواندند و منظورشان آن بوده است که شیعیان عموماً از دین اسلام خارج هستند، یعنی «رفضوا السنّة و الدین». از این رو می بینیم در کتاب های ملل و نحل و منابع تاریخی اهل سنّت، آشکارا عقاید شیعیان را با افکار باطل غالیان، خوارج و مخالفان اسلام، در هم آمیخته اند و سپس به عنوان «اعتقادات شیعه»، به خود مسلمانان عرضه کرده اند.⁽¹⁾

به هر تقدیر، از مجموع عبارات مصادر، در وجه تسمیه شیعیان به «روافض» و علّت حقیقی این نسبت، می توان گفت از آن جا که شیعه در طول تاریخ، همواره نه به تزویر حاکمان جور فریب خورده، نه تسلیم زور و تهدیدهای طاغوت ها شده و نه تن به تطمیع های آنان داده است؛ در عین حال، پیروی سران ستم خلفای اموی و عباسی را نیز ترك کرده است، به «رافضه» نسبت داده شده است. البته دشمنان شیعه برای این تسمیه، جوهی ناروا مطرح کرده اند که در این نوشتار به برخی موارد، اشاره ای گذرا، شده است.

باید دانست که بدون تردید، تعبیر رفض همواره، توأم با نوعی تحقیر و استخفاف خطابی نسبت به شیعه، نزد اهل سنّت و جماعت، بخصوص سلفیه، به کار رفته است و همچنین نباید از نظر دور داشت که دست های تفرقه افکن در میان امت اسلامی، به تدریج این گونه القاب را ترویج کرده تا چهره مکتب اصیل اهل بیت علیهم السلام را دگرگون و خدشه دار نماید و امروزه به روشنی می بینیم که وهابیت، به این مسئله اختلاف برانگیز، به سختی دامن می زند. از نکات قابل توجه این است که در زمان ما، در يك صیوررت تاریخی تدریجی، مذهب متّهم به رفض، تنها مذهب شیعه امامی یا همان شیعه اثنا عشری است! چنان که ابن تیمیه نیز در منهاج السنّة - که آن را در ردّ منهاج الکرامه، تألیف علامه حلّی نوشته است - ، بارها به صورتی طعن آمیز از علامه،

ص: 187

1- . دائرة المعارف تشیع، ج 8، ص 101.

به عنوان «امامی رافضی» یاد کرده است⁽¹⁾ و حتی جالب است در مواقعی که خود اذعان دارند که فلان اعتقاد، به امامیه ربطی ندارد و متعلق به عُلاتِ شیعه یا دیگر فرق منحرفِ شیعی است، باز از روی عمد و عناد، و با هدفِ تخریب، آن عقاید را به امامیه نسبت می دهند! چنان که نویسنده کتابِ بعض فضائح الروافض، به نحو گسترده ای، از روی عمد و عناد، چنین عمل کرده است و این رویکرد، از حقیقت دیگری در سیر تطوّر واژه «رفض» و «رافضی» نیز پرده برمی دارد، و آن این که «رافضی» و «امامی»، که گویا در ابتدا در موارد متعددی در مقابل هم قرار داشتند، در تداول مخالفان شیعه، سرانجام، به تدریج، به دو واژه تقریباً مترادف تبدیل شده اند!

نکته حسّاس دیگر، این است که اهل سنّت با این که خود اذعان دارند که اصطلاح شیعه و سنی بعدها پدید آمده است، با این حال به ویژه در منابع روایی آنان، به سختی تلاش شده تا پیدایش شیعه را هرچه بیشتر تأخیر بیندازند⁽²⁾ و این تأخیر، گاه تا حدّ آل بویه، و حتی گاه تا صفویه مطرح شده است!

در این نوشتار، برآنیم موضوع مهمّ رفض، با تأکید بر دیدگاه های علامه عبد الجلیل رازی در کتاب نقض، و برخی زوایای پنهان بحثِ رفض را به نحو مقدّماتی، رمزگشایی نماییم. امید که دوستان جوان پژوهشگر و علاقه مند مطالعات شیعی، با بررسی دقیق تر موضوع، بر غنای این نوع مباحث کلامی تاریخی، بیفزایند؛ چنین باد!

1. مفهوم لغوی «رفض» از منظر لغت نامه های کهن

رفض در لغت به معنای «ترك» و «رها کردن» چیزی است؛ «رفضته» یعنی «ترکته» و رها کننده چیزی را «رافضی» گویند. برای مثال، هنگامی که کسی جایی را ترك کند، می گویند: «رفض فلان موضع کذا». پراکنده شدن، منهزم شدن يك جماعت و از هم گسیختگی يك گروه نیز معنای دیگر رفض است.⁽³⁾ یاء در رافضی نیز، یای نسبت

ص: 188

1- . ر.ك: منهاج السنة النبویة، ج 1، ص 30.

2- . ر.ك: مجمع الزوائد، ج 1، ص 189؛ كنز العمال، ح 1057 - 1058؛ تاریخ بغداد، ج 13، ص 310.

3- . الزینة فی الكلمات الاسلامی، ج 3، ص 46.

است، (1) که حاکی از نسبت دارنده وصف رفض، به مسلك یا جماعت رافضی هاست. در ضمن به کسی که نسبت به چیزی تعصب و جمود بورزد نیز رافضی گفته شده است. (2) «روافض» که جمع «رافضه» است، به لشکریانی گفته می شود که فرمانده خود را ترك کنند و از او روی گردان شوند. (3) به هر گروه و طایفه ای از این لشکر نیز رافضه گفته می شود. (4) همچنین جماعتی که میان آنان اختلاف و نزاع باشد، روافض نامیده می شوند. (5) همچنین به نقل از زمخشری، به معنای «مردمان حق گذارنده» است و رافضی و رافضیه نیز منسوب به رافضه اند که آنان جماعتی از شیعیان هستند. (6)

2. تعاریف اصطلاحی «رفض»، وجوه تسمیه «رافضی» و بیان تاریخچه کاربرد آن

در اصطلاح نویسندگان تاریخ و عقاید در مورد وجوه کاربرد این واژه، اختلاف است. برخی می گویند: «رفض» یعنی رها کردن وحی و برگشت به افسانه ها و خرافات بت پرستی و طاغوت پرستی. «رافضه» در اصطلاح کلامی عالمان اهل سنت، به فرقه ای از مسلمانان اطلاق می شود که «از پذیرش امامت و خلافت ابوبکر و عمر سرباز زده و آنان را ترك نموده اند. بر این پایه، آنان معتقدند که در مورد خلافت و جانشینی علی بن ابی طالب از طرف پیامبر صلی الله علیه و آله، نصّی خاص رسیده است». به مرور زمان، این لقب در باره شیعه امامیه نیز به کار برده شد و در کتاب های فرق و مذاهب نوشته شد، چنان که ابو الحسن اشعری می نویسد: «و إنما سمّوا الإمامية رافضة لرفضهم إمامة أبي بكر و عمر». (7) قلعه چی نیز می نویسد: «الرافضة جمع الروافض، فرقة من الشيعة تستحلّ الطعن في الصحابة و سمّوا بالرافضة لأنهم رفضوا إمامهم زيد بن علي، لما نهاهم عن سبّ أبي بكر و عمر بن الخطاب». (8)

ص: 189

1- . العين، تحقيق، ج 2، ص 29.

2- . المنجد في اللغة، ص 568.

3- . الصحاح، ص 1078.

4- . العين، تحقيق، ج 2، ص 29.

5- . همان جا.

6- . رك: لغت نامه دهخدا، ماده های: رفض، رافضه، روافض و رافضی.

7- . مقالات الاسلاميين، ص 27.

8- . معجم لغة الفقهاء، ص 218.

بر اساس این تعاریفات، شیعیان و فریق منتسب به آنها، بدون هیچ تمایزی، عمدتاً رافضی، خوانده می شوند و در بسیاری از منابع کهن، همچون عیون الأخبار و مانند آن، بدون تمایز جدی، «رافضه» و «رافضی» مترادف با «شیعه» دانسته شده است. در وجه تسمیه شیعیان به رافضی و این که چه کسی یا چه کسانی یا چه جریانی شیعیان امیر مؤمنان علی علیه السلام را به رفض متهم ساختند، چند نظر و قول مطرح است که به اجمال، برخی از آنها را مرور می کنیم:

الف. فخر الدین رازی در کتاب فرق خویش با عنوان الاعتقادات (ص 52)، می نویسد: «و إنما سموا بالروافض لأن زید بن علی بن الحسین خرج علی هشام بن عبدالملك فطعن عسکره فی أبی بکر فمنعهم من ذلك فرفضوه و لم یبق معه إلاّ مائتا فارس، فقال لهم: رفضتمونی؟ قالوا: نعم! فبقی علیهم هذا الاسم» (1).

ب. مرحوم مشکور در ترجمه و توضیح آن عبارات می نویسد: «شیعه را از آن جهت روافض گفته اند که چون زید بن علی بن حسین بر هشام بن عبدالملك [در سال 122 ق] خروج کرد، شیعیانی که با وی بودند، از او خواستند که شیخین را لعن و طعن کند. زید از این کار امتناع کرد، از این جهت از یاری زید خودداری کردند و جز دوست سوار با او نماند. زید به ایشان خطاب کرده گفت: رفضتمونی؛ آیا مرا ترك می کنید؟ ایشان گفتند: آری! از آن تاریخ، شیعیان را رافضی یا رافضه خوانده اند» (2).

همو در مقدمه ترجمه کتاب فرق الشیعه نوبختی می نویسد: «زیدیه، قائل به لعن ابوبکر و عمر و عثمان نیستند و امامت مفضول را با وجود فاضل جایز می دانند. شیعیان کوفه چون او را مخالف لعن شیخین دیدند، وی را ترك کردند؛ از این جهت، معروف به رافضه گشتند که به معنی ترك کننده است» (3). وی در جای دیگری از همین اثر آورده است: «رافضه، در آغاز، فرقه ای از شیعیان کوفه و از پیروان زید بن علی بن حسین بودند که چون او به امامت مفضول قائل

ص: 190

- 1- . تعلیقات المقالات و الفرق للأشعری القمی، ص 209.
- 2- . ترجمه فرق الشیعه نوبختی، ص 95 - 96 .
- 3- . همان، ص 89.

گشت، از وی دور شدند و او را رفض و ترك نمودند و به همین جهت، رافضه خوانده می شوند. اهل سنت و جماعت، فرق شیعه را به سبب این که خلفای سه گانه را رفض و ترك نموده اند، رافضه می خوانند»⁽¹⁾ ناگفته نماند که اکنون نیز زیدیان، بر نظر و دیدگاه زید بن علی، امام چهارم خویش، پایبندند و شیخین را تفسیق نمی کنند.

ج. مرحوم فخر الدین طریحی در مجمع البحرین ذیل ماده «رفض»، در سبب اطلاق «رافضه»، به دو نکته جالب، یعنی نهی زید از طعن صحابه و اطلاق رافضی به غلات شیعه و مجوزان لعن صحابه، اشاره کرده است. در مصباح المنیر نیز نزدیک به همین مطلب آمده است.

د. سید مرتضی رازی در تبصرة العوام (ص 32 - 35)، در باره وجه تسمیه «رافضه» و حقیقت سخن زید بن علی در اطلاق رافضه به ترك کنندگان شیعی پیکار با هشام بن عبدالملک، می گوید: «اما شیعه از خصم پرسند که به رافضی و رفض چه می خواهی؟ لازم بود که گوید: رفض در لغت، انداختن و ترك بود و در عرف اصطلاح رفت که رافضی آن کس بود که گوید: ابوبکر نه امام بود بعد از رسول الله و امام امیر المؤمنین علی بود. گوییم: بدان طریق که معنی رفض، انداختن بود، روا باشد که ایشان را رافضی خوانند، یعنی ترك باطل کردند و از پی حق رفتند؟ و اگر آن خواهی که حق را ترك کردند و باطل گرفتند، تو را بر این دلیل به کار باید و هرگز نیایی و ممکن نبود اگر سخن به انصاف گویی؛ و اگر به رفض، رفض اصطلاحی خواهی، یعنی ایشان به امامت ابوبکر نگریدند، این درست باشد و مدح است و نه ذم ... پس درست شد که اسم سنت و جماعت یا نصب و اسم شیعت و مؤمن و رافضی، بعد از رسول، در زمان ما اصطلاحی است نه حقیقی و چون ایشان را از بهر آن بر ما می بندید که ایشان گویند:

امام بعد از رسول علی بود، ابوبکر نبود، لازم آید که این پنجاه و دو فرقت از شما باشند؛ زیرا که ایشان را اعتقاد آن است که بعد از رسول، امام ابوبکر بود نه علی، و

ص: 191

1- . همان، ص 178. و نیز، ر.ک: مقالات الاسلامیین للأشعری، ج 1، ص 157، 230، 438، 491 و 611؛ منهاج السنّة، ج 1، ص 6؛ 9؛ خاندان نوبختی، ص 256.

چون ایشان که دعوی سنت کنند، پنجاه و سه فرقت اند، چه عیب اگر ایشان که دعوی شیعت کنند، بیست فرقت باشند؟ اما دلیل بر آن که اسما و القاب فریقین اصطلاحی است، آن است که اصحاب و ارباب مقالات متفق اند که اسم رفض از آن روز ظاهر شد که زید بن علی خروج کرد بر هشام بن عبد الملك و با وی پانزده هزار سوار بودند و بیست هزار پیاده. جماعتی گویند که: بعضی از لشکر تبرّی کردند از شیوخ؛ زید ایشان را منع کرد، از ایشان قومی زید را ترك کردند؛ زید گفت: رَفْضُونِي؛ یعنی ترك من کردند. از آن وقت باز این قوم را رافضی خوانند. بدان که این سخن خصم است و حال به خلاف این بود که ایشان می گویند؛ دلیل بر این آن است که اصحاب تواریخ نقل کرده اند که چون زید بن علی را تیر زدند و از پشت اسب جدا شد، گفت: أَيْنَ سَائِلِي عَنْ أَبِي بَكْرٍ وَعَمْرُ هُمَا أَقَامَانِي هَذَا الْمَقَامَ؛ مگر کسی پیش از او پرسیده بود که چه گویی در حق شیخان؟ او در حال آن که تیری به وی رسید این بگفت و معنیش آن بود که: کجاست آن که ابوبکر و عمر از من می پرسیدند؟ ایشان مرا بدین جایگه رسانیدند و این لفظ عبدالرحمان همدانی در کتاب الفاظ یاد کرده است. پس قول اول باطل شد. بدان که چون زید بن علی خواست قومی از شیعه بر وی جمع شدند؛ ظنّ ایشان چنان بود که خروج زید به اذن امام است، چون معلوم شد ایشان را که صادق علیه السلام وی را منع می کند از خروج، از وی بگردیدند؛ زید گفت: رَفْضُونِي؛ مرا ترك کردند و آن قوم که با زید بمانند آن قوم را رافضه لقب نهادند. پس درست شد که اصل دو بیش نیست و باقی فرق فروع این دو اصل اند. (1)

ه. برخی گفته اند که پیدایش واژه رافضه مربوط به زمانی است که مغیره بن سعید عجلّی، که در آغاز از اصحاب امام باقر علیه السلام بود، پس از فوت ایشان به دلیل غالی گری، مطرود واقع شد و شیعیان از او کناره گرفتند و وی آنان را بدین جهت رافضه نامید. (2) مرحوم مشکور نیز در مقدمه ارزشمند خویش بر ترجمه خود از فرق الشیعة نوبختی چنین آورده است: «رافضه، دیگر پیروان اولیه مغیره بن سعید بودند که چون رأی

ص: 192

1- . تعلیقات النقض، ج 1 ص 48 - 50.

2- . الزینة فی الکلمات الاسلامی، ج 3، ص 46،

خود را در باب امامت محمد بن عبدالله بن حسن اظهار داشت، شیعه از او روی گردانیدند و وی و طرفدارانش را رافضه خواندند» (1). نکته ای که حائز اهمیت است، این که با توجه به عبارات ذیل، اطلاق عبارت رافضه به این گروه (فرقه مغیره بن سعید عجللی) شاید اندکی محلّ تأمل باشد!

و. نوبختی نیز با تفاوت هایی، داستان مغیره بن سعید عجللی را گزارش کرده و گفته است: پس از آن که وی به دلیل ادّعی مهدویت در مورد محمد بن عبدالله بن حسن بن حسن بن علی بن ابی طالب، مطرود اصحاب امام صادق واقع شد، او آنان را رافضه نامید. به اعتقاد نوبختی، اوست که رافضه را به این اسم نامید. (2)

ز. عبد الجلیل رازی در کتاب نقض، در جواب مصتّف نامنصف کتاب بعض فضائح الروافض، که گفته است: «اجماع مهاجر و انصار که ایشان حکام بودند بر خلق و صدر اوّل بودند و ناقدان حضرت نبوت بودند» در باره اجماع ادّعی مصتّف در بیعت مسلمانان با ابوبکر، به نکات جالبی اشاره نموده که در ضمن آن به عبارت «رافضیان اوّل» اشاره می کند که نکته مهمی می تواند باشد: «شیعه اصولیه [پیرو مکتب بغداد] اجماع را منکر نباشند و یکی از چهار حجّت خود اجماع طایفه محقّه است ... ابوالحسن قرشی روایت می کند از نافع از زهری از عروة از عایشه که گفت: إنّ علیا لم یبایع إلاّ بعد ستّة أشهر؛ و این حدیث در فتوح اعثم است که تصنیف احمد بن اعثم است که شافعی مذهب است و سخنش به نزدیک خواجه مقبول باشد که رافضی نیست و در جمع بین الصحیحین که ابن [ابی] انصر حمیدی جمع کرده است، هست؛ و به نزدیک شیعه چنان است که علی (هرگز بر ابوبکر و غیر ابوبکر به امامت بیعت نکرد و نه عبید جراح که به نزدیک خواجه یکی است از عشره ناجیه [و او] بعد از سه روز پیش علی آمده و می گوید: یا علی! أنت أولى بهذا المكان بفضلک و سابقتک و قرابتک و لکن أرضی بما رضی المسلمون، و سخن دوازده بزرگ از مهاجر و انصار به انکار بیعت بر ابوبکر و فصول غزای ایشان در فصول مفرد مشبّع بیان کرده ایم در این

ص: 193

1- . ترجمه فرق الشیعه نوبختی، ص 187.

2- . فرق الشیعة، ص 63 64.

کتاب، چو بخوانند بدانند. پس رافضیان اول، ایشان بودند که انکار [این] اجماع و این بیعت کردند و اگر این لعنت و این تشنیع که این مصنف مجبر کرده است و زده، به حق است باید که اول در آن جماعت رسد که کبار مهاجر و انصار بودند، آنگه در این جماعت که بعد از پانصد و اند سال انکار امامت و بیعت اختیار می کنند».

ح. اشعری قمی همچنین ضمن پرداختن به مسئله مرگ اسماعیل و کلام امام صادق علیه السلام در خصوص بدا نسبت به امامت اسماعیل، در کتاب المقالات و الفرق خویش، می افزاید: «و أما الفرقة الأخرى من أصحاب أبي جعفر محمد بن علي فنزلت إلى القول [بإمامة أبي عبد الله جعفر] بن محمد فلم يزل يأتيه على إمامته أيام حياته... فإتهم لما أشار جعفر بن محمد إلى إمامة ابنه اسمعيل بن [جعفر] ثم مات اسمعيل في حياة أبيه، رجع بعضهم عن إمامته... حكوا عن جعفر أنه قال: إن الله بدا له في إمامة اسمعيل فأنكروا البداء و المشية من الله و قالوا هذا باطل لا يجوز و مالوا إلى مقالة البترية و مقالة سليمان بن جرير و... هو الذي قال لأصحابه لهذا السبب إن أئمة الرافضة وضعوا لشيعتهم مقالاتين و لم يظهروا معها من أئمتهم على كذب أبدا و هما القول بالبداء و إجابة التقيّة» (1).

ط. ابو الحسن اشعری در کتاب المقالات الاسلاميين می گوید: «و إنما سمّوا الرافضة لرفضهم إمامة أبي بكر و عمر و هم مجمعون على أنّ النبي نصّ على استخلاف علي بن أبي طالب باسمه» (2) اشعری با این که خود ماجرای زید را گزارش کرده، در آغاز کتاب خود، وجه تسمیه دیگری برای «رافضه» ذکر کرده است. از نظر وی سبب نام گذاری روافض به این نام، «رفض» و ردّ امامت و خلافت شیخین، و اعتقاد به نصّ پیامبر بر امامت و خلافت علی و گم راهی بیشتر صحابه به سبب اقدام بر خلاف نصّ پیامبر است (3).

ص: 194

- 1- . المقالات و الفرق، ص 77 - 79؛ مجمع البحرين و مطلع النيرين، ج 4، ص 206؛ فرق الشيعة، ص 62 - 63.
- 2- . المقالات و الفرق، ص 209 - 210. نیز ر.ك: التبصير، ص 75؛ منهاج السنّة، ج 1، ص 6 - 9؛ تبصرة العوام، ص 35؛ تلبیس ابلیس، ص 103؛ الفرق بين الفرق، ص 25؛ الخطط المقريزية، ج 2، ص 351.
- 3- . مقالات الاسلاميين، ص 15 - 16.

ی. ابن عبد ربّه اندلسی در کتاب العقد الفرید، در سبب تسمیه رافضه ضمن اشاره به نکاتی ارزنده و تقریق «رافضه» از «شیعه» آورده است: «إِنَّمَا قِيلَ لَهُمْ رَافِضَةٌ، لِأَنَّهُمْ رَفَضُوا أَبَا بَكْرٍ وَعُمَرَ وَلَمْ يَرْفُضْهُمَا أَحْمَدُ مِنْ أَهْلِ الْأَهْوَاءِ غَيْرِهِمْ، وَ الشَّيْعَةُ دُونَهُمْ وَ هُمُ الَّذِينَ يَفْضَلُونَ عَلِيًّا عَلَى عَثْمَانَ وَ يَتَوَلَّوْنَ أَبَا بَكْرٍ وَعُمَرَ؛ فَأَمَّا الرَّافِضَةُ غَلَوْ شَدِيدٌ فِي

علي، ذهب بعضهم مذهب النصارى في المسيح و هم السبئية أصحاب عبد الله بن سبأ، عليهم لعنة الله و فيهم يقول السيد الحميري:

قوم غلوا في علي لا أبالهم *** وأجشموا أنفسا في حبه تعباً

قالوا هو الله، جلّ الله خالقنا *** من أن يكون ابن شيء أو يكون أباً

وقد أحرقتهم علي رضي الله عنه بالنار». (1)

نوبختی و سعد اشعری قمی نیز قول جماعتی را گزارش کرده اند که گفته اند این ابن سبای یهودی بود که نخستین بار بر قیاس اعتقاد یهودیان به وصایت یوشع بن نون از حضرت موسی، به وجوب امامت امام علی علیه السلام و برائت از مخالفان او و کافر شماردن آنان رأی داده است. این دو فرقه نویس امامی مذهب، معتقدند از همین جاست که مخالفان شیعه، اصل رفض را برگرفته از یهود دانسته اند. (2)

ك. در وجه تسمیه شیعیان به روافض، يك نظریه افراطی نزد برخی اهل سنت است: «إِنَّمَا سَمُّوا الرِّوَاظِصَ لِكَوْنِهِمْ رَفَضُوا الدِّينَ»؛ بدین جهت به شیعیان، رافضی گفته اند که دین را رها کردند! چنان که در تذکرة الموضوعات فتنی (ص 93) روایتی «موضوعه» منسوب به پیامبر نقل شده است و در آن، «رفض دین» از سوی رافضیان مطرح است: «أخبرني جبرئيل عليه السلام أن قوما ينتقصون صاحبي ويذكرونهما بالقبيح ما لهم في الإسلام نصيب ولا عند الله من خلاق؛ فقيل: يا رسول الله يصومون كما نصوم و يصلون كما نصلي؟ قال: نعم والذي بعثني إنيهم ليصلون و يصومون و يزكون و يحجون ذلك وبال عليهم فإن أدركتهم فلا تشاهدوهم ولا تجالسوهم ولا تباعوهم

ص: 195

1- . العقد الفرید، ج2، ص 405 - 404.

2- . فرق الشيعة، ص22؛ المقالات و الفرق، ص20.

ولا تصلّوا معهم فإنّ العذاب ينزل في مجالستهم لا يؤمنون أبدا سبق فيهم علم ربّي؛ قلنا: يا رسول الله ما أسماؤها؟ قال: الرافضة الذين رفضوا ديني و لم يرضوا بخيرة ربّي في أصحابي!».

3. موارد به کارگیری ماده «رفض» در روایات پیامبر صلی الله علیه و آله و احادیث اهل بیت علیهم السلام

در پاسخ به این پرسش که: «آیا ماده رفض در قرآن کریم، روایات نبوی و احادیث اهل بیت علیهم السلام به کار رفته است؟»، باید گفت که در قرآن کریم، این واژه استفاده نشده است؛ اما در روایات منسوب به پیامبر صلی الله علیه و آله و نیز روایات منسوب به اهل بیت علیهم السلام، مواردی به کار رفته است.

الف. در کتب حدیثی اهل سنت، در چند حدیث از پیامبر صلی الله علیه و آله، واژگانی از ماده «رَفَضَ» به کار رفته است که در معنای اصلی لغوی آن، یعنی «تَرَكَ» و فرعی آن، همچون «سأل» نیز به همراه دیگر مشتقات آن آمده است. گزارشی از موارد استفاده واژه رفض و مشتقات آن در روایات منسوب به پیامبر صلی الله علیه و آله در المعجم المفهرس لألفاظ الحدیث النبوی، تألیف ای. ی. ونسنگ آمده است. (1) به نظر می رسد که تنها يك روایت منسوب به پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله باشد که با معنای اصطلاحی واژه رفض، مرتبط است و متن آن در منابع حدیثی اهل سنت همچون: مسند ابن حنبل (ج 1، ص 103) و الصواعق المحرقة (مقدمه اولی) به طرق مختلف، به نقل از ابن عباس (مرفوعا) گزارش گردیده است. برخی از نویسندگان اهل سنت در توجیه و اطلاق لقب رافضی به این روایت تمسک کرده اند. این روایت، حتی از نظر بسیاری از متخصصان علم حدیث اهل سنت، مجعول و به اصطلاح، موضوع است. ابن حجر هیثمی مکی در مقدمه نخستین خود بر کتابش الصواعق المحرقة فی ردّ اهل الزيغ و الأهواء و الزندقة، چنین آورده است: «أخرج الذهبی عن ابن عباس مرفوعا: یكون فی آخر الزمان قوم یسمون الرافضة یرفضون الإسلام فاقتلوهم فإتّهم مشرکون». بر اساس این روایت، در آخر زمان،

ص: 196

1- . المعجم المفهرس لألفاظ الحدیث النبوی، ج 2، ص 278.

قومی آشکار می شوند که نام آنان رافضی است و اسلام را رفض می کنند.

در نقد موارد یاد شده، با تکیه بر نظر بزرگان امامیه، به بررسی سندی و دلالتی این روایات موضوعه می پردازیم:

يك. عبد الجليل رازی در کتاب نقض، به این حدیث موضوعه پرداخته و پس از نقل عباراتی از کتاب بعض فضائح الروافض، تألیف شهاب الدین شافعی (1) می نویسد: «آنکه دگر باره گفته است که: "بدان که این جماعت رافضیان که خود را شیعه می خوانند و رسول خدا محمد مصطفی صلی الله علیه و آله از ایشان خبر داده است و امیر مؤمنان علی ابوطالب را رضی الله عنه گفته که: ای علی! جماعتی خواهند بودن در این امت که دعوی دوستی تو کنند، ایشان را لقبی باشد که بدان باز خوانندشان [و آن رافضه است و از نشانشان آن باشد که] این دو وزیر مرا بوبکر و عمر را دشمن دارند، یا علی، چون دریابی ایشان را بکش که ایشان از جمله مشرکان باشند و چون زید علی خروج کرد و روافض او را بفریفتند و به دست تیغ باز دادند، او هم چنین گفت که: ایشان این رافضیان اند که رسول خدای از ایشان خبر داده و در خزی و نکال آخرت اند". اما جواب، اشتقاق رفض به موضعش که لایق تر است برود ان شاء الله تعالی و اما آنچه گفته است که: "رسول علیه السلام علی را خبر داد که جماعتی رافضیان خواهند بودن"، به مراد دل خواجه و موافق مذهب خواجه می بایست که گفته بودی که: ای علی! جماعتی باشند که خدای تعالی به قهر اعتقاد رفض در ایشان آفریند و ایشان قادر نباشند بر ترك و منع و رد آن و مجبر و مکره باشند. آنکه گفته که: "دشمن آن دو وزیر من باشند، اگر ایشان را دریابی بکش"، تا ظلمی خدای کرده باشد و یکی من و یکی تو، حاشا عن الله و عن رسوله و عن الأئمة الطاهرين، و چون علی در نیابد پیغمبر دروغ گفته باشد و اگر دریافت و نکشت، علی خیانت کرده باشد و اگر بکشت، آن حوالت که در آخر این کتاب خواجه کرده است که: "عبدالرحمان رافضی بود"،

ص: 197

بایستی که علی به متابعتِ فرمانِ مصطفیٰ او را کشته بودی که چند بار پیش علی آمد و تن بدو سپرد، علی او را نکشت و نه غیر او را که خواجه گفته است، و بنگر که در این فصل چند سخن متناقض است؛ اول دروغ بر رسول خدا نهادن، دوم بی فرمانی، علی مصطفیٰ را ظاهر بکردن، سیوم بوبکر و عمر را با خدای تعالی مشارکت و برابری دادن که به اتفاق مسلمانان مشرک آن باشد که خدای را انباز گوید و انکار وحدانیت کند، نه آن که مخالفتِ خلافتِ بوبکر و عمر کند، و هر عاقل کامل که در چنین فصل اندیشه کند، بداند که بر چه طریقت ایراد کرده است و آن کلمه که در حقّ زید علی بن الحسین علیه السلام گفته، در میانه این مجموعه فصلی گفته است در خروج او و خذلان قوم او را و ما آن را جوابی شافی کافی گفته ایم و تکرار و تطویل ملال افزاید به موضعش مستقصی برود ان شاء الله تعالی!». (1)

دو. مرحوم محدث ارموی در ذیل عبارات متقن کتاب ایضاح الدلائل، در ضمن تعلیقات ارزشمند خویش بر کتاب نقضِ رازی، افزوده است: «پس با این بیان روشن شد که عبارت منسوب به پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله، نظر به منافاتش با مسلمات ثابت در دین اسلام، موضوع و ساخته و بی اساس است و نیازی نیست به آنچه قاضی نورالله رحمه الله در صوارم مهرقه (ص 18) گفته: «لو صحّ الحدیث کان المراد بالرفضة المذكورة فيه الغلاة من الشيعة و جعله شاملاً للشيعة الإمامية، تعنتت من مخالفيهم»، یعنی اگر صحّت حدیث مذکور مسلم شود، مراد از رافضیان در آن همانا غالیان از شیعه خواهند بود که خود امیر المؤمنین در حقّ ایشان فرموده: هلك في محبّ غالٍ؛ اما شامل بودن آن شیعیان امامی مذهب را مکابره و لجاجت از طرف مخالفان ایشان است و بر پایه عدل و انصاف استوار نیست». (2)

باید دانست که مؤلف کتاب بعض فضائح الرافض، روایت موضوعه دیگری به پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله نسبت داده است و عبد الجلیل رازی در کتاب نقض این گونه به آن

ص: 198

1- . نقض، ص 12 - 14.

2- . تعلیقات نقض، ج 1، ص 45 - 47.

پاسخ داده است: «أما آنچه گفته است و دروغ بر رسول صلی الله علیه و آله نهاده است: یهود هذه الأمة الرافضة، بیرون از آن که خدای تعالی داند که رسول منزّه است از مانند این گفتن، و در هیچ کتابی مسطور نیست و از هیچ محدّثی مذکور نیست و بیچاره خود را نصیب کرده است از آن خبر بی شبهت که رسول صلی الله علیه و آله گفته است: من کذب علی متعمداً فلیتبوأ مقعده من النار، و معارضه کرده اند این خبر را که از اخبار آحاد است به خبری متواتر که در حقّ مذهب مصتّف در آخر این فصل بیاید ان شاء الله تعالی و اگر درست شود آن خبر که آورده است در حقّ روافض باشد نه در حقّ شیعت که قائلان عدل و توحید و مقرّان به نبوت و امامت و معترفان به کتاب و سنّت و شریعت اند و رافضی نه آن باشد که خوانندش، آن باشد که باشد که ترك ماه روی را بسی زنگی خوانند و سیاه را بسی کافور و ما توفیقی إلا بالله علیه توکلت». (1)

البته، این که گفته شد، در باره «روافض» (2) در کلام حضرت ختمی مرتبت محمّد مصطفی صلی الله علیه و آله، روایتی صحیح نقل نشده، همان گونه که گذشت، منظور از طریق اهل سنّت است؛ وگرنه از طریق ائمه معصوم علیهم السلام، از پیامبر صلی الله علیه و آله در تأیید روافض، به عنوان «شیعیان خاصّ امیر المؤمنین علی علیه السلام»، روایاتی چند، وارد شده است. ابن رستم طبری، محمّد بن جریر طبری شیعی و بیاضی، روایتی را نقل کرده اند مبنی بر این که بر طبق آن، افتخار رافضی بودن، به همه شیعیان نمی رسد؛ بلکه فقط مختص «شیعه امامیه اثنی عشریه» است: «و أخبرنی أبو الحسین محمّد بن هارون قال حدّثنا أبي هارون بن موسى قال حدّثنا أبوالمفضل محمّد بن أحمد بن عبد الله بن أحمد الهاشمی المنصوری بسرّ من رأى من لفظه قال حدّثنا أبو موسى عيسى بن أحمد بن عيسى بن المنصور الهاشمی قال حدّثنا الحسن بن علی بن محمّد بن علی بن موسى عن علی بن

ص: 199

1- . نقض، ص 406.

2- . بر اساس نوشته سید محمّد طباطبایی، در فهرست مختصر کتاب خانه مجلس ص 306 در ضمن نسخه شماره 15825/15 بین برگ های «267 آ 268ب» روایتی با عنوان «حدیث فی معنی الرفض» به نقل از رسول الله صلی الله علیه و آله آمده است که باید مورد بررسی قرار گیرد.

موسى عن موسى بن جعفر عن أبيه جعفر بن محمد قال حدثني محمد بن علي قال حدثني أبي علي بن الحسين قال حدثني أبي الحسين بن علي قال قال أمير المؤمنين قال لي رسول الله صلى الله عليه وآله: رأيت ليلة أسرى بي إلى قصور من ياقوت أحمر وزبرجد أخضر و در و مرجان و عقيقا بلاطها المسك الأذفر و ترابها الزعفران و فيها فاكهة و نخل و رمان و حور و خيرات حسان و أنهار من لبن و أنهار من غسل تجرى على الدر و الجواهر و قباب على حافتي تلك الأنهار و غرف و خيام و خدم و ولدان و فرشها الإستبرق و السندس و الحرير و فيها أطيار فقلت: يا حبيبي جبرئيل لمن هذه القصور و ما شأنها؟ فقال لي جبرئيل: هذه القصور و ما فيها خلقها الله كذا و أعدّ فيها ما ترى و مثلها أضعاف مضاعفة لشيعة أخيك علي و خليفتك من بعدك علي أمتك يدعون في آخر الزمان باسم يراد به غيرهم يسمون الرافضة وإنما هوزين لهم لأنهم رفضوا الباطل و تمسّكوا بالحقّ و هم السواد الأعظم و لشيعة ابنه الحسن من بعده و لشيعة الحسين من بعده و لشيعة علي بن الحسين(1) و لشيعة ابنه محمد بن علي من بعده و لشيعة ابنه جعفر بن محمد من بعده و لشيعة ابنه موسى بن جعفر من بعده و لشيعة ابنه علي بن موسى من بعده و لشيعة ابنه محمد بن علي من بعده و لشيعة ابنه الحسن بن علي من بعده و لشيعة ابنه محمد المهدى من بعده يا محمد فهؤلاء الأئمة من بعدك أعلام الهدى و مصباح الدجى شيعتهم و شيعة جميع ولدك و محبيهم شيعة الحق و موالى رسوله الذين رفضوا الباطل و اجتنبوه و قصدوا الحقّ و اتبعوه يتولّونهم في حياتهم و يزورونهم من بعد وفاتهم متناصرين لهم قاصدين علي محبتهم - رحمة الله عليهم - إنّه غفور رحيم». (2)

در این حدیث طولانی - که این جا به اختصار، معنی و مفهوم آن بیان می گردد - ، از قول امیر مؤمنان علیه السلام، از پیامبر صلی الله علیه و آله آمده است که ایشان در شب اسری قصرها و باغ ها و

ص: 200

1- . این حدیث در طریق ابن رستم طبری، نام «علی بن الحسین»، امام چهارم شیعیان اثنی عشری، حذف یا نیامده است، که جای بررسی دارد!

2- . دلایل الإمامة، ص 255؛ نوادر المعجزات، ص 77؛ الصراط المستقیم، ج 2، ص 150 - 151.

نهرها و نعمات بسیاری را مشاهده می کنند که از جبریل علیه السلام می پرسند که اینها برای چه کسی است که جبریل علیه السلام پاسخ می دهد: اینها برای شیعه برادرت و خلیفه بعد از توست که در آخر الزمان به اسم «رافضه» خوانده می شوند و آن اسم، زینتی برای آنهاست؛ زیرا باطل را رفض کردند و به حق متمسک شدند و آنها سواد اعظم هستند و اسم رافضه، زینتی برای شیعه پسرش حسن بعد از او و برای شیعه حسین بعد از او و برای شیعه علی بن حسین بعد از او، و برای پسرش محمد بن علی بعد از او و برای شیعه پسرش جعفر بن محمد بعد از او و برای شیعه پسرش موسی بن جعفر بعد از او و برای شیعه پسرش علی بن موسی بعد از او و برای شیعه پسرش محمد بن علی بعد از او و برای شیعه علی بن محمد بعد از او و برای شیعه پسرش حسن بن علی بعد از او و برای شیعه پسرش محمد المهدی بعد از اوست. به هر تقدیر، این حدیث نشان می دهد که طبق اعتقادات شیعیان امامیه اثنی عشریه، از بین تمامی کسان و گروه هایی که «شیعی» نامیده می شوند، فقط و فقط «شیعه امامیه اثنی عشریه»، رافضی محسوب می گردد و نه شیعه دیگر!

ب. اما در روایات اهل بیت علیهم السلام نیز به مانند روایات نبوی صلی الله علیه و آله در مواردی از ماده «رَفَضَ» بهره گرفته شده است که در معنی اصلی لغوی آن، یعنی «تَرَكَ» و فرعی آن، همچون «سَال» نیز به همراه دیگر مشتقات آن آمده است. البته مواردی از به کارگیری واژه «رفض» و مشتقات آن که با معنای اصطلاحی واژه «رفض» مرتبط است، چند گزارش در برخی منابع آمده است.

يك. عبد الجلیل رازی در کتاب نقض، در جواب تعریضی مصنف نامنصف بعض فضائح الروافض، ضمن تبیین ریشه های تاریخی و استعمال واژه رافضی برای «مؤمنان» و «یاران انبیا» از سوی دشمنان کافر آنان، به حدیثی اشاره نموده و می نویسد:

«در این امت بنی سفیان و بنی امیه، شیعت علی را و آل علی را علیهم السلام بدین لقب [رافضی]

خواندند، اقتدا بدان مبطلان؛ و کلام العدی ضرب من الهذیان و از بعضی از ائمه معصومین روایت کرده اند که گفت: لقبوهم رافضه کما لقبت قرناؤهم فی الأمم

دو. مرحوم ابوجعفر كلینی (م 329ق) در کتاب الکافی، خطبه ای با نام «الخطبة الطالوتية» با این عبارات روایت کرده است: «عِدَّةٌ مِنْ أَصْحَابِنَا عَنْ سَهْلِ بْنِ زِيَادٍ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ سُلَيْمَانَ عَنْ أَبِيهِ قَالَ: كُنْتُ عِنْدَ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ إِذْ دَخَلَ عَلَيْهِ أَبُو بَصِيرٍ ... قَالَ قُلْتُ: جُعِلْتُ فِدَاكَ فَإِنَّا قَدْ نُبْرِنَا نَبْرًا انْكَسَرَتْ لَهُ ظُهُورُنَا وَ مَاتَتْ لَهُ أَفْئِدَتُنَا وَ اسْتَحَلَّتْ لَهُ الْوَلَاةُ دِمَاءَنَا فِي حَدِيثٍ رَوَاهُ لَهُمْ فَقَهَاؤُهُمْ قَالَ فَقَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ: الرَّافِضَةُ؟ قَالَ قُلْتُ: نَعَمْ قَالَ: لَا وَ اللَّهُ مَا هُمْ سَمُوكُمْ وَ لَكِنَّ اللَّهَ سَمَّاكُمْ بِهِ أَمَا عَلِمْتَ يَا أَبَا مُحَمَّدٍ أَنَّ سَبْعِينَ رَجُلًا مِنْ بَنِي إِسْرَائِيلَ رَفَضُوا فِرْعَوْنَ وَ قَوْمَهُ لَمَّا اسْتَبَانَ لَهُمْ صَدْلَهُمْ فَلَحِقُوا بِمُوسَى لَمَّا اسْتَبَانَ لَهُمْ هُدَاهُ فَسَمُّوا فِي عَسْكَرِ مُوسَى الرَّافِضَةَ لِأَنَّهُمْ رَفَضُوا فِرْعَوْنَ وَ كَانُوا أَشَدَّ أَهْلَ ذَلِكَ الْعَسْكَرِ عِبَادَةً وَ أَشَدَّهُمْ حُبًّا لِمُوسَى وَ هَارُونَ وَ ذُرِّيَّتِهِمَا فَأَوْحَى اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ إِلَى مُوسَى أَنْ أَثْبِتْ لَهُمْ هَذَا الْإِسْمَ فِي التَّوْرَةِ فَإِنِّي قَدْ سَمَّيْتُهُمْ بِهِ وَ نَحَلْتُهُمْ إِيَّاهُ فَأَثْبِتْ مُوسَى الْإِسْمَ لَهُمْ ثُمَّ ذَخَرَ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ لَكُمْ هَذَا الْإِسْمَ حَتَّى نَحْلِكُمُوهُ يَا أَبَا مُحَمَّدٍ رَفَضُوا الْخَيْرَ وَ رَفَضْتُمْ الشَّرَّ افْتَرَقَ النَّاسُ كُلَّ فِرْقَةٍ وَ تَشَّعَّبُوا كُلُّ شُعْبَةٍ فَأَنْشَدْتُمْ مَعَ أَهْلِ بَيْتِ نَبِيِّكُمْ وَ ذَهَبْتُمْ حَيْثُ ذَهَبُوا وَ اخْتَرْتُمْ مَنْ اخْتَارَ اللَّهُ لَكُمْ وَ أَرَدْتُمْ مَنْ أَرَادَ اللَّهُ فَابْشِرُوا ثُمَّ أَبْشِرُوا ...» (2)

باید افزود که این حدیث، با اندکی اختلاف در فضائل الشیعه شیخ صدوق و الجواهر السنیه حرّ عاملی نیز روایت شده است. (3)

بنا بر این حدیث، اسم رافضه، اسمی است که «اللّه» برای «امامیه اثنی عشریه»، انتخاب کرده است و آنها باید به این اسم مفتخر باشند. برخی از محققان بر این باورند که اکنون شیعه، لقب رافضی را نمی پسندد؛ چرا که آن به تدریج، از معنای اصلی اش

ص: 202

1- . نقض، ص 541.

2- . الکافی، ج 8، ص 33 34. نیز، ر.ک: بحار الأنوار، ج 65، ص 97.

3- . ر.ک: فضائل الشیعه، ص 20 21؛ الجواهر السنیه، ص 46.

سه. شیخ صدوق رحمه الله نیز روایتی با این عبارات نقل می کند: «عن أبي جعفر محمد بن علي الباقر عليه السلام، قال: كان بدء نبوة إدریس علیه السلام أنه كان في زمانه ملك جبّار و أنه ركب ذات يوم في بعض نزهه، فمرّ بأرض خضرة نضرة لعبد مؤمن من الرافضة [الذين تركوا مذهب سلطانهم أو رفضوا الشرك و المعاصی أو مذهب الملك أو الدنيا] فأعجبته فسأل وزراءه لمن هذه الأرض؟ قالوا: لعبد مؤمن من عبید الملك فلان الرافضی، فدعا به فقال له: أمتعنی بأرضك هذه، فقال: عیالی أحوج إليها منك، قال: فسمّنی [أی یعنی] أئمن لك، قال: لا أمتعك بها و لا أسومك، دع عنك ذكرها، فغضب الملك عند ذلك و أسف و انصرف إلى أهله و هو مغموم متفكر في أمره و كانت له امرأة من الأزارقة و كان بها معجبا يشاورها في الامر إذا نزل به، فلما استقرّ في مجلسه بعث إليها ليشاورها في أمر صاحب الأرض، فخرجت إليه فرأت في وجهه الغضب فقالت: أيها الملك ما الذي دهاك حتّى بدا الغضب في وجهك قبل فعلك؟ فأخبرها بخبر الأرض و ما كان من قوله لصاحبها و من قول صاحبها له...؛ ثم أرسل إلى امرأته فأخبرها بما جاء به إدریس، فقال: لا تهولنك رسالة إله إدریس أنا أكفيك أمر إدریس، أرسل إليه من يقتله فتبطل رسالة إلهه و كلّما جاءك به، قال: فافعلی، و كان لإدریس أصحاب من الرافضة مؤمنون يجتمعون إليه في مجلس له فيأنسون به و يأنس بهم، فأخبرهم إدریس بما كان من وحی اللّٰه عزّ و جلّ إليه و رسالته إلى الجبار، و ما كان من تبليغه رسالة اللّٰه عزّ و جلّ إلى الجبّار، فأشفقوا على إدریس و أصحابه...» (1).

این روایت نشان می دهد که اطلاق و به کارگیری لفظ «رافضی»، مسبوق به سابقه بوده است و نیز این نکته ای مهم و حائز اهمیت است که عمده استعمال رفض، نسبت به چه توده ای از مردم بوده است: اصحاب حق یا باطل؟ باید دانست که این روایت، با اندکی اختلاف در بحار الأنوار علامه مجلسی و مستدرک سفینة البحار شیخ علی نمازی

چهار. برقی در المحاسن، روایتی از امام باقر علیه السلام آورده است: «عن يعقوب بن يزيد عن صفوان بن يحيى عن أبي أسامة زيد الشحام عن أبي الجارود، قال: أصم الله أذنيه كما أعمى عينيه إن لم يكن سمع أبا جعفر، يقول إن فلانا ستمانا باسم قال و ما ذاك الاسم؟»

قال: ستمانا الرافضة، فقال أبو جعفر بيده إلى صدره وأنا من الرافضة وهو مني قالها ثلاثاً؛ (2) یعنی از ابو جارود روایت شده است که به امام محمدباقر علیه السلام، گفت: فلانی، ما را به اسمی صدا می کند. امام محمدباقر علیه السلام فرمود: «به چه اسمی؟». گفت: ما را رافضه می خوانند. امام باقر علیه السلام، در حالی که دستش بر سینه اش بود فرمود: «من [هم] از رافضه هستم و او از من است»، و این جمله را سه بار تکرار نمودند.

4. اطلاق لفظ «رافضی» از سوی چه کسانی و به کدامیک از طوایف اسلامی؟

الف. اشعری قمی در کتاب المقالات و الفرق می نویسد: «فرقة منها (الشيعة) إنّ علياً لم يقتل ولم يموت ولا يموت حتى يملك الأرض و يسوق العرب بعصاه و يملأ الأرض قسطاً و عدلاً... و هي أول فرقة قالت في الإسلام بالوقف بعد النبي من هذه الأمة و أول من قال بينهما بالغلو و هذه الفرقة تسمى السبائية أصحاب عبدالله بن سبأ... و كان أول من أظهر الطعن على ابي بكر و عمر و عثمان و الصحابة و تبرأ منهم و ادعى أنّ علياً عليه السلام أمره بذلك...؛ إنّ عبدالله بن سبأ كان يهودياً فأسلم و والى علياً و كان يقول و هو على يهوديته في يوشع بن نون وصى موسى [في رجال الكشي (ص 71): ... وصى موسى، بالغلو] بهذه المقالة، فقال في إسلامه بعد وفاة رسول الله صلى الله عليه و آله في علي بمثل ذلك و هو أول من شهد بالقول بفرض إمامة علي بن أبي طالب و أظهر البرائة من أعدائه و كاشف مخالفيه و أكفرهم فمن هاهنا قال من خالف الشيعة "إنّ أصل الرفض [في رجال الكشي (ص 71): ... أصل الرافضة] مأخوذ من اليهودية"». (3)

ص: 204

1- ر.ك: بحار الأنوار، ج 11، ص 271 - 272؛ مستدرک سفينة البحار، ج 4، ص 170 - 172.

2- المحاسن، ج 1، ص 157 باب الرافضة.

3- المقالات و الفرق، ص 19 - 20 و 163.

ب. محمّد جواد مشکور در مقدمه ترجمه کتاب فرق الشیعه نوبختی می نویسد:

«غالب فرقه هایی که در کتب فرق و مذاهب اسلامی، از جمله آنها الفرق بین الفرق بغدادی آمده، ساختگی و بی اصل است و پیروان اکثر آن فرق، مردمان آزادفکری بودند و در مقابل عقیده دولتی اشعری که از طرف بنی عباس تأیید می شده، مقاومت و ایستادگی می کردند. علمای ظاهری و اشعری کوشیده اند مخالفان خود را تا آن جا که بتوانند به کفر و زندقه منسوب نمایند و نام های مستهجنی برایشان بگذارند؛ چنان که شیعه را رافضه خوانده و پیروان هشام بن حکم را از روی دشمنی، از مجسمه شمرده اند»⁽¹⁾.

مرحوم مشکور در جای دیگری از مقدمه ارزشمند خویش، به نقل از جوینی در تاریخ جهانگشا (ج 3، ص 145 - 146) در باره اسماعیلیه، آورده است: «شیعه گفتند:

امام معصوم، جعفر است و او نصّ بر پسر خود اسماعیل کرد ... نقلی دیگر است که فرمود: بدا لله فی أمر اسمعیل، بر پسر دیگر، موسی نصّ کرد. قوم مذکور از کیسانیان به روافض نقل کرده بودند، خود را به اسماعیل بستند و از روافض جدا شدند و گفتند: اصل اول نصّ است و بدا بر خدا روا نیست ... و ایشان را اسماعیلی نام نهادند»⁽²⁾ اما بر خلاف وی، ابن تیمیه، اسماعیلیه را افزون بر اندراج آن فرقه تحت «روافض»، از نظر رافضی گری و شدت رفض، بالاتر از امامیه می داند و حتی آنان را کافرتر از یهود و نصارا و مشرکان می شمارد: «و الرافضة تجعل الأئمة الاثني عشر أفضل من السابقين الأولين من المهاجرين والأنصار و غالبيتهم يقولون إنهم أفضل من الأنبياء لأنهم يعتقدون فيهم الإلهية كما اعتقدته النصراني في المسيح و النصراني يقولون إن الدين مسلم للأخبار و الرهبان فالحلال ما حلّوه و الحرام ما حرّموه و الدين ما شرعوه و الرافضة تزعم أن الدين مسلم إلى الأئمة فالحلال ما حلّوه و الدين ما شرعوه و أما من دخل في غلو الشيعة كالإسماعيلية الذين يقولون بالهية الحاكم و نحوه من أئمتهم و يقولون إن محمّد بن إسماعيل نسخ شريعة محمّد بن عبد الله و غير ذلك من مقالات

الغالية من الرافضة فهؤلاء شرّ من أكثر الكفار من اليهود والنصارى والمشرکين و هم

ص: 205

1- . ترجمه فرق الشیعه نوبختی، ص 50.

2- . همان، ص 220.

ج. ابن قتیبه، در کتاب المعارف، فرقه های مختلف شیعه همچون: خشویه (پیروان ابراهیم بن اشتر)، کیسانیه (پیروان مختار بن ابی عبید)، سبئی (پیروان عبدالله بن سبأ)، مغیره (پیروان مغیره بن سعید)، منصوریه (پیروان ابومنصور کسف)، خطاییه (پیروان ابوالخطاب)، غراییه، و زیدیه (پیروان زید بن علی) را تحت عنوان «رافضه» مطرح کرده است؛ اما جالب این که نسبت به زیدیان افزوده است: «هم أقلّ الرافضة غلوا غیر أنهم یرون الخروج مع کلّ من خرج»؛ کما این که بغدادی نیز در اصل رافضی بودن زیدیه، با ابن قتیبه، هم نظر است و فرقه زیدیه را رافضی می داند.

ابن قتیبه سپس در ادامه، به اسامی غالیان شیعه با عنوان «أسماء الغالية من الرافضة» پرداخته که در میان آنان، اسامی ده ها شخصیت برجسته و مشهور شیعه همچون: صعصعة بن صوحان، ابراهیم نخعی، جابر جعفی، زرارۃ بن أعین، اصبع بن نباته و ... دیده می شود. (2)

د. برخی از اصحاب ملل و نحل، از جمله ابوحاتم رازی، گفته اند که جماعتی از شیعیان که پیش از شهادت زید، با هم متفق القول بودند، پس از شهادت او دچار اختلاف شدند. دسته ای از آنان به امامت امام باقر علیه السلام معتقد شدند. دسته دیگر که بر امامت زید باقی ماندند، آن گروه نخست را به جهت ترك زید، «رافضه» نامیدند. (3)

ه. ابن عبد ربّه اندلسی، پس از بیانی در تعریف و وجه تسمیه رافضه و تفریق مختصر بین «شیعه» و «رافضه»، گروه ها و افرادی را تحت عنوان مشترك «روافض» درج نموده است. از این جا می توان این استفاده را نمود که وی میزان و شدت رفض را در گروه های مختلف «شیعه» یکسان نمی بیند و جالب این که وی افزون بر امامیه اثنی عشریه، تمامی گروه های شیعی همچون: زیدیه، کیسانیه و اسماعیلیه را نیز در شمول تعریف روافض می داند، گرچه برای مثال، میزان رفض در گروه زیدیه را در

ص: 206

1- . دقائق التفسیر، ج 2، ص 151 - 152.

2- . ر.ك: المعارف، ص 622 - 625.

3- . الزینة فی الكلمات الاسلامی، ج 3، ص 46.

پایین ترین نقطه حدّ خود می داند! وی ضمن بیان برخی اعتقادات روافض، به معرفی چند گروه و شخصیت «شیعی» یا «رافضی» پرداخته است. (1)

و. باید دانست که بغدادی در الفرق بین الفرق، پس از این که سبئی را به عنوان رافضی معرفی می کند، به مانند ابن عبد ربّه، چند گروه دیگر مانند امامیه و زیدیه را به نام روافض یاد می نماید و می افزاید: «أما فرق الزيدية و فرق الامامية فمعدودون في

فرق الأمة و الفرقة السبئية ليست من فرق أمة الإسلام لتسميتهم عليا إلهيا»؛ (2) فرقه های زیدیه و امامیه از گروه هایی هستند که داخل امت اسلامی می باشند و اما فرقه سبئی از فرقه های امت اسلامی نیستند، زیرا آنان بر این باور بوده اند که علی خداست.

البته هوشمندانه می توان از این بیان بغدادی، حُسن استفاده نمود، که نسبت «رفضی»، حداقل به دو گروه بزرگ اسلامی، یعنی «امامیه» و «زیدیه»، مطلقاً صحیح نیست؛ زیرا آنان جزو مسلمانان اند و طبق تعریف بغدادی، رافضی کسی است که از اسلام و امت اسلامی، خارج باشد!

ز. عبد الجلیل رازی در کتاب نقض، در جواب مصنّف بعض فضائح الروافض، به نحو مبسوطی به تبیین ریشه تاریخی واژه «رافضی» پرداخته است، ضمن این که نشان می دهد استعمال و انتساب واژه «رفض» به شیعیان، مسبوق به سابقه ای تاریخی بس دور و درازی بوده است. واژه رفض در صدر اسلام، نخستین بار از سوی بنی أمیه برای شیعیان علی علیه السلام به کار رفته است؛ چنان که رازی می نویسد: «أما جواب آنچه گفته است که: "أول رافضیشان خوانند"، پنداری بندانسته است که این لقب این طایفه را چون افتاده است؛ اولاً روز اول که نوح علیه السلام در سفینه می رفت، آن هفتاد نفس که متابعت او کردند، آن قوم کفار، ایشان را رافضی خواندند و این لقب بر مؤمنان آن روز افتاد و بعد از آن در عهد پیغمبری اعدای آن پیغمبر شیعت و پیروان او را رافضی خواندند که به ذکر همه، کتاب مطوّل شود. و در این امت بنی سفیان و بنی امیه، شیعت علی را و آل

علی را علیهم السلام بدین لقب خواندند، اقتدا بدان مبطلان؛ و کلام العدی ضرب من الهذیان و

ص: 207

1- . ر.ك: العقد الفرید، ج2، ص 404 - 409.

2- . الفرق بین الفرق، ص 8.

از بعضی از ائمه معصومین روایت کرده اند که گفت: لقبوهم رافضة كما لقبت قرناؤهم في الأمم الماضية و الأسلاف الخالية [بها] و هم حوارى الأمة الذين رفضوا الشرّ و أهله و اتبعوا الخير و أهله؛ و آمده است که چون در عهد منصور خلیفه قاضی سوار مجبر، گواهی سید حمیری شیعی قبول نکرد و گفت: تو رافضی ای! سید حمیری این بیت ها در هجای او بگفت:

أبوک ابن سارق عنز النبى *** و أنت ابن بنت أبى الجحدر.

و نحن على رغمك الرافضون *** لأهل الضلالة و المنکر.

قاضی شکایت با منصور کرد، حمیری را خبر دادند که این قصیده تا آخر در این معنی بر منصور خواند:

یا آمین الله یا منصور یا خیرالولاء *** إن سوار بن عبدالله من شرّ القضاة.

و بیان کرده شد در این کتاب که شافعی مطلبی به چنین رافضی ای تفاخر کرده است آن جا که گفت:

لو کان رفضاً حبّ آل محمّد *** فلیشهد الثقلان أنّی رافضی.

پس شیعت بحمد الله و منه از چنین رافضی عیبی و عاری نیست». (1)

ح. جمعی از مسلمانان (عمدتاً شیعیان) پس از ماجرای سقیفه، به جهت این که بر این باور بودند که در مورد خلافت و جانشینی علی بن ابی طالب علیه السلام از طرف پیامبر صلی الله علیه و آله نصّ خاصی رسیده، لذا از پذیرش امامت و خلافت ابوبکر و عمر سرباز زده و آنان را ترک نمودند. به مرور زمان این لقب در باره شیعه امامیه نیز به کار برده شد و در کتاب های فرق و مذاهب درج شد، چنان که ابو الحسن اشعری می نویسد: «و إنّما سمّوا الامامیة رافضة لرفضهم إمامة ابی بکر و عمر».

ط. مقریزی در کتاب الخطط خویش، تعریف جالبی از رفض اصطلاحی ارائه کرده که تا اندازه ای با دیگران متفاوت است. وی می نویسد: «روافض کسانی هستند که در حبّ علی، دشمنی با خلفای سه گانه، عایشه، و معاویه غلو می کنند»؛ (2) چرا که بسیاری،

ص: 208

1- . نقض، ص 417 - 415.

2- . الخطط، ص 405.

«رفض» را غلو در محبت و دوستی نسبت به مقام امیر المؤمنین علیه السلام دانسته اند؛ لیکن در این تعریف، غلو در دشمنی نسبت به دشمنان علی علیه السلام مورد توجه بوده است که به نظر می رسد نکته ای پُراهمیت بوده باشد.

5. انواع، و کیفیت تقسیم بندی و مراتب رفض و نسبت آن با تشیع و امامیه

الف. شمس الدین محمد ذهبی، در میزان الاعتدال، و حافظ در تهذیب، در وجه تفریق رافضی با شیعی، رافضی را به کسانی اطلاق کرده اند که شیخین را مورد طعن قرار داده اند؛ با این حال خود ذهبی، برای مثال، حاکم نیشابوری را شیعی و نه رافضی می داند و می نویسد: «كان يظهر التسنن في التقديم والخلافة و كان منحرفا عن معاوية و آله متظاهرا بذلك و لا يتعدّر منه. قلت: أمّا انحرافه عن خصوم علی فظاهر و أمّا أمر الشیخین فمعظم لهما، بكلّ حال فهو شیعی لا رافضی». (1) همچنین ابن حجر عسقلانی می نویسد: «التشیع هو محبة علی و تفضیله علی الصحابة فمن قدّمه علی أبی بکر و عمر فهو رافضی غالٍ فی التشیع و من لم یقدمه علیهما فهو شیعی»؛ یعنی کسی که علی را بر ابوبکر و عمر مقدّم بدارد، رافضی است و کسی که علاقه مند به علی باشد و او را از صحابه، افضل و برتر بداند، شیعه است. (2)

ب. ابن عبد ربّه اندلسی در کتاب العقد الفرید، پس از بیانی در تعریف و وجه تسمیه رافضه و تفریق مختصر بین شیعه و رافضه، از گروه ها و افرادی در ضمن روافض یاد می کند و از عبارات وی می توان استفاده نمود که وی مراتب و میزان رفض را در گروه های مختلف شیعه، متفاوت می داند؛ چنان که وی میزان و شدت رفض را در فرقه سبئیه، به صورت «فأمّا الرافضة فلها غلوّ شدید فی علی، ذهب بعضهم مذهب النصارى فی المسيح و هم السبئية» آورده؛ امّا نسبت به زیدیان به صورت: «هم أقلّ الرافضة غلوّاً» تعبیر می نماید. (3)

البته باید دانست که پیش از ابن عبد ربّه، از ابن قتیبّه نیز شبیه آن عبارت نیز نقل

ص: 209

1- . تذکرة الحقاظ، ج 3، ص 1045.

2- . هدی الساری: مقدمة فتح الباری، ص 460.

3- . العقد الفرید، ج 2، ص 404 - 405 و 409.

شده است. همو در ادامه به «أسماء الغالية من الرافضة» نیز پرداخته و از ده ها شخصیت برجسته و مشهور شیعه همچون: صعصعة بن صوحان، ابراهیم نخعی، جابر جعفی، زرارة بن أعین، اصبع بن نباته و... یاد نموده است که به نظر می رسد، از نظر ابن عبد ربّه، میزان و شدت «رفض» در اینها بیشتر است.⁽¹⁾ ناگفته نماند که ابن تیمیة نیز ضمن تقبیح امامیه، همراه خارج نمودن زیدیه از اندراج تحت عنوان «رافضه»، نظر مثبتش را نسبت به زیدیه نیز مخفی ننموده، می نویسد: «فسألته الشيعة عن أبي بكر وعمر فترحم عليهم، فرفضه قوم، فقال رفضتموني رفضتموني؟ فسموا رافضة وتولاه قوم فسموا زيدية، لانتسابهم إليه و من حينئذ انقسمت الشيعة إلى "رافضة إمامية"، وزيدية وكلما زادوا في البدعة زادوا في الشر فالزيدية خير من الرافضة!».⁽²⁾

ج. در منابع و مصادر تاریخی، گاهی واژه رافضی به کسانی از اهل سنت، که به اهل بیت علیهم السلام محبت و عشق می ورزیده اند نیز اطلاق شده و این ابراز دوستی، رفض دانسته شده است.⁽³⁾ از جمله این کسان، پیشوای مذهب شافعی، ابو عبدالله محمد بن ادریس بن عباس معروف به «امام شافعی» است. وی از طرف پدر و مادر قرشی و نوه خواهر حضرت فاطمه بنت اسد، مادر امیر المؤمنین علیه السلام است. ربیع بن سلیمان مصری (م 270ق) می گوید: «با شافعی در سفر حج بودیم. او بر هیچ تپه ای بالا نرفت و به هیچ وادی ای سرازیر نشد، جز این که می گریست و این اشعار را زمزمه می کرد:

يا راکبا قف بالمحصب من منى *** و اهتف بقاعد خيفها و الناهض

سحرا إذا فاض الحجيج إلى منى *** فيضا كملتطم الغرات الفائض

إن كان رفضا حُبُّ آلِ محمدٍ *** فليشهد الثقلانَ إنِّي رافضی

و أخبرهم أني من النفر الذي *** لولاء اهل البيت ليس بناقض.

البته بجز شافعی، موارد زیادی نیز از اهل سنت در دوستی خاندان محمد صلی الله علیه و آله در منابع تاریخی نقل شده که از آن جمله، رازی از قول بدیع همدانی نقل کرده که وی بر

ص: 210

1- . المعارف، ص 622 - 625.

2- . دقائق التفسیر، ج 2، ص 64.

3- . تاریخ تشیع در ایران، ج 1، ص 27 - 29.

سر مزار امام رضا علیه السلام گفت:

أنا مع اعتقادی فی التسنن رافضی فی ولائک *** وإلا اشتغلت بهؤلاء فلست اغفل اولئک.

و این مطالب، حاکی از آن است که در طول تاریخ، هر کس نسبت به اهل بیت پیامبر صلی الله علیه و آله، محبت و عشق و ارادت ورزیده، هر چند که افزون بر سنی بودن، حتی شیخین را نیز مقدم بدارد، باز ملقب به رافضی شده است. (1)

6. رفض از دیدگاه برخی فرق شیعی (امامیه، زیدیه، اسماعیلیه)

به نظر می رسد که در طول تاریخ اسلامی، همواره از سوی بدخواهان، دست هایی در دست بوده است که افزون بر فرقه سازی در بین شیعیان، اختلافات جزئی بین آنان را نیز تشدید نموده، تا سر حد تکفیر یکدیگر به اوج ببرند؛ چنان که عضد الدین ایجی آورده است: «الشیعة و هم اثنتان و عشرون فرقة یکفر بعضهم بعضا، أصولهم ثلاث فرق غلاة و زیدية و إمامية». (2)

در منابع اختصاصی، دست کم در سه فرقه اساسی شیعه (امامیه، زیدیه، اسماعیلیه)، نسبت به موضوع رفض، گه گاهی دیدگاه هایی مطرح شده که اشاره به برخی از آنها خالی از لطف نیست. همان گونه که پیش تر در مقدمه نیز از نظر گذشت، قصد راقم از ایراد این نوشتار، نخست، آگاهی از میزان سهم امامیه اثنی عشریه از رفض ادعایی است و دوم، دسترسی به نظر اجماع عالمان امامیه اثنی عشریه نسبت به موضوع رفض است، به خصوص که با آثاری همچون کتاب الرد علی الرافضة - بر فرض ضبط صحیح نام اثر در منابع کتاب شناختی - تألیف شیخ ابو عبدالله حسین بن علی بن حسین بن موسی بن بابویه قمی (3) (برادر شیخ صدوق)، نیز مواجه هستیم!

ص: 211

- 1- . برای مطالعات بیشتر در باره وجوب دوستی اهل بیت پیامبر صلی الله علیه و آله، از دیدگاه اهل سنت، ر.ک: کنز العمال، ح 3991 - 4014، 20983، 21016 و 21019؛ سنن النسائی، کتاب السهو، باب 49؛ سنن ابی داوود، ص 978؛ الجامع الصحیح البخاری، ج 1، ص 159 و ج 6، ص 108؛ مسند ابن حنبل، ج 3، ص 354.
- 2- . المواقف، ج 3، ص 675.
- 3- . کشف الحجب والأستار، ص 441 - 442.

الف. عبد الجلیل رازی در کتاب نقض، در جواب روایتی موضوعه به پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله می گوید: «اما آنچه گفته است و دروغ بر رسول صلی الله علیه و آله نهاده است: یهود هذه الأمة الرافضة، بیرون از آن که خدای تعالی داند که رسول، منزّه است از مانند این گفتن، و در هیچ کتابی مسطور نیست و از هیچ محدّثی مذکور نیست... و اگر درست شود آن خبر که آورده است، در حقّ روافض باشد نه در حقّ شیعت که قائلان عدل و توحید و مقرّان به نبوت و امامت و معترفان به کتاب و سنت و شریعت اند و رافضی نه آن باشد که خوانندش، آن باشد که باشد؛ که ترك ماه روی را بسی زنگی خوانند و سیاه را بسی کافور و ما توفیقی إلاّ باللّه علیه توکلت» (1) از عبارات رازی چنین استفاده می شود که رافضی، بجز شیعه است.

همو در جای دیگر از کتاب نقض در نقد کلام نویسنده کتاب بعض فضائح الروافض که گفته است: «اصل مذهب رافضی همین است که صحابه را دشمن دارند»، ضمن بیان تلویحی تفاوت میان رافضی و امامیه اثنی عشریه آورده است: اولاً، اصل مذهب رافضی، نمی دانم خواجه بهتر داند که بیست و پنج سال به اعتراف خود، رافضی بوده است؛ اما اصل مذهب شیعه اصولیه امامیه اثنی عشریه، آن است که آسمان و زمین و هر چه در میان آسمان و زمین است از جمادات و حیوانات، هیچ نبوده است، از اجسام عالم و از اعراض مخصوصه، همه خدای تعالی آفریده است و صانع عالم خداست و قدیم است و لا قدیم سواه و ما کان معه من إله، موصوف است به صفات کمال، لم یزل و لا یزال، مخالف همه ایشان از معلومات و معدومات و موجودات، تبارک و تعالی، قادری است بی آلت و عالمی است بی علت. حیّی است بی آفت، موجودی بی بدایت. سمیع و بصیر و مدرك جمله مدركات. غنی است و حاجت بر او روا نه. مرید همه طاعات، کاره از همه مقبّحات. مثل و مانند و شبیه ندارد. جا و مکان و شهوت و نفرت بر وی روا نباشد. قرآن، کلام اوست، از اول تا آخر همه صدق و حقّ است. خدای تعالی [را] بدین چشم سر چنان که چیزها [را] بینند بنشاید دیدن نه به

ص: 212

دنیا و نه به آخرت و هر چه جز از ذات اوست و موجود است همه محدث است و او قدیم و باقی هست و ازلی است. کفر و ظلم و طغیان و معصیت نخواهد و نیافریند و دوست ندارد، از او و از فاعلش راضی نباشد. پیغمبران او از آدم تا به محمد صلی الله علیه و علیهم همه صادق و امین، قولش همه حجت است، فعلش همه حق و بعد از وی امام نص و معصوم علی مرتضی است. نص از قبل خدای، معصوم از همه خطا و بعد از وی به قیامت امام آن باشد که موصوف باشد بر این صفت و بعث و نشور و وعد و وعید و ثواب و عقاب و تفضل و اعواض حق است و سؤال گور درست، و تکلیف ما لایطاق قبیح است و جزای مکلفان بر اعمال ایشان است. این مجملی است از اصول مذهب شیعت امامیه اصولیه اثنی عشریه، نه دشنام و بغض بوبکر و عمر و عثمان که خواجه انتقالی به فتوای خواجهگان سنی، لقب مجتبر مذهب به تعصب و خصومت و تهییج عوام و اوباش و ردّال الناس در این کتاب بیان کرده است که شتم و عداوت بوبکر و عمر پندارم نجات آخرت را بنشاید» (1).

ب. همو در جای دیگری از اثر گران سنگ خویش، در باره لقب انتسابی خصم، به مطلق شیعه با عنوان کلی تعریضی «رافضی»، مقلد متا می گوید: «بایستی دانستی که عقل و عرف که لقب بدتقصان مرتبه و خلل دین و اعتقاد نکند که قول دشمنان را بس اثری نباشد بدان حجت که به اجماع مسلمانان، بهترین مخلوقان محمد مصطفی صلی الله علیه و آله است او را صنادید قریش و کفار مکه لقب های بد نهادند، چون شاعرش خواندند و کاهن و ساحر و کذاب و یتیم بو طالب و درویش و مجنون و مانند این تا آیات آمد که این نه چنین است که شما می گوئید، محمد امین است و صادق و رسول و نبی و بشیر و نذیر و سراج منیر و طهر و طاهر و حاشر و شفیع و طه و یس و حم و مزمل و مدثر و نور و هدی و مرسل و حامد و محمود و احمد و امثال این که لقب مصطفی آن باشد که خدای تعالی نهد نه آن که کفار و اعدای اسلام. پس اگر چه ناصبیا این طایفه را لقب بد دهند اقتدائا به صنادید مکه، چنان که بر شمرده است دین و اعتقاد و مذهب ایشان را

ص: 213

خللی نکند؛ لقب این طایفه آن باشد که خدای تعالی نهاده است در قرآن، هشتاد و اند جا مؤمنان می خواند و به مؤمنی خطاب می کند و لقب دومشان مثل مصطفی نهاده است آن روز که علی را بشارت داد و گفت: أنا شجرة الهدى و علی أصلها و فاطمة فرعها و الحسن و الحسين ثمرها و شیعتنا أوراقها، به دگر وقت گفت: یا علی! أنت و شیعتک هم الفائزون، امیر المؤمنین گفت: أولئك شیعتی حقاً. حسین علی روز طفّ گفت: و شیعتنا فی الناس أکرم شیعة و از هر یک از ائمه مانند این مذکور است و موحد و معتقد و مانند این القاب. پس لقب شیعت آن باشد که خدا و مصطفی و امامان نهند، نه آن که ناصبیان و خارجیان نهند». (1)

ج. عبد الجلیل رازی سپس در جواب مصتّف نامنصفِ بعض فضائح الروافض، به نحو مبسوط و جالبی به تبیین ریشه تاریخی واژه «رافضی» پرداخته و می نویسد: «اما جواب آنچه گفته است که: "اول رافضیشان خوانند"؛ پنداری بندانسته است که این

لقب، این طایفه را چون افتاده است؛ اولاً- روز اول که نوح علیه السلام در سفینه می رفت، آن هفتاد نفس که متابعت او کردند، آن قوم کفار، ایشان را رافضی خواندند و این لقب بر مؤمنان آن روز افتاد و بعد از آن در عهد پیغمبری اعدای آن پیغمبر، شیعت و پیروان او را رافضی خواندند که به ذکر همه، کتاب مطوّل شود. و در این امت بنی سفیان و بنی امیه، شیعت علی را و آل علی را علیه السلام بدین لقب خواندند، اقتدا بدان مبطلان؛ و کلام العدی ضرب من الهذیان و از بعضی از ائمه معصومین روایت کرده اند که گفت: لقبوهم رافضة کما لقبت قرناؤهم فی الأمم الماضیة و الأسلاف الخالیة [بها] و هم حواری الأمة الذین رفضوا الشرّ و أهله و اتبعوا الخیر و أهله». (2)

د. برخی از اصحاب ملل و نحل، از جمله همین ابوحاتم رازی اسماعیلی، گفته اند که جماعتی از شیعیان که پیش از شهادت زید، با هم متفق القول بودند، پس از شهادت او دچار اختلاف شدند؛ دسته ای از آنان به امامت امام باقر علیه السلام معتقد شدند. دسته دیگر که بر امامت زید باقی ماندند، آن گروه نخست را به جهت ترك زید، «رافضه» نامیدند. (3)

ص: 214

1- . نقض، ص 539 - 540.

2- . همان، ص 417 - 415.

3- . الزینة فی الکلمات الاسلامی، ج3، ص 46.

7. اعتقادات «روافضی» در نگاه نواصبِ اهل سنت و ادبیاتِ گفتاری آنان

نکته ای که به خوبی، ناروایی نسبتِ رفض به شیعه را روشن می کند، عقایدی است که در کتب فِرَق و مذاهب به عنوان عقاید رافضیان بیان شده است. به تعبیر دیگر، در بسیاری از کتب کلامی اهل سنت و ملل و نحل و مانند آن، مجموعه اعتقادات پراکنده ای که برخی به اسماعیلیه و قرامطه، برخی به زیدیان، برخی به کیسانیان، برخی به امامیان و برخی نیز به غالیان، منتسب و متعلق است، به صورت درهم و بدون تمایز، جملگی، از اعتقادات و اعمال کلّ «روافضی» دانسته شده است.⁽¹⁾

در این بخش از نوشتار، به فهرستی از اعتقادات روافض در منابع اهل سنت، اشاره می نمایم تا با دقت و تأمل در آنها، برای پژوهشگران معلوم گردد که حقیقتاً چه مقدار از این عقاید ادّعایی ناروا (بر فرض ثبوت)، منحصر به امامیه اثنی عشریه، تطبیق می گردد. به تعبیر دیگر، سهم امامیه اثنی عشریه از رفض ادّعایی نویسندگان آنان، چه مقدار و میزان است! البته نباید فراموش کرد که دست کم، شیعه امامیه اثنی عشریه، به بسیاری از این عقاید باور ندارد و بلکه آنها را از عقاید باطل نیز به شمار می آورد و در کتب کلامی شیعه، بیشتر این اعتقادات ادّعایی، از سوی بزرگانی چون عبد الجلیل رازی، به شکل زیبا، نغز، مستدل، مستوفی و کامل، جواب داده شده اند.

الف. بغدادی در الفرق بین الفِرَق، در بیان عقاید رافضیان، از جمله موارد اتّهامی می گوید: «نسبت پیغمبری به علی و نسبتِ خطا در رساندن وحی توسط جبرئیل، غلو در باره علی بن ابی طالب، تا جایی که در مرگ ایشان شبهه کردند و گفتند علی مخفی شده و مانند عیسی بن مریم، به آسمان عروج نموده و گمان برده اند که او خداست و این عقیده به برخی دیگر مانند کیسانیه و خطاییه سرایت نموده و محمّد بن حنفیه و امام صادق را خدا دانستند. دیگر اعتقادات باطله نیز تحریم گوشت شتر از سوی رافضیان است».⁽²⁾

ص: 215

1- . برای نمونه، ر.ک: بعض فضائح الروافض، فضیحت بیستم.

2- . العقد الفرید، ج 2، ص 404 - 409.

ب. ابو بکر محمد بن علی بن سلیمان راوندی - که در نیمه دوم قرن ششم هجری می زیسته - ، در باره رافضیه می نویسد: «و دعاگوی را خویشی بود، گفته است همچنان که مار کهن شود، اژدها گردد، رافضی که کهن شود، ملحد و باطنی گردد و شرح فضایح و قبایح رافضیان و خبث عقیدت ایشان در کتابی مفرد آورده ام و شمس الدین لاغری این بیت ها خوش گفت:

خسروا هست جای باطنیان *** قم و کاشان و آبه و طبرش

آبروی چهار یار بدار *** و اندر این چار جای زن آتش

پس فراهان بسوز و مصلحگاه *** تا چهارت ثواب گردد شش». (1)

ج. در کتاب بعض فضائح الروافض، بعضی اعتقاداتِ اعجاب آوری به روافض نسبت داده شده است که در مقدمه نقض، بدان اشارت رفته است: «در اثنای آن (بعض فضائح الروافض)، حوالاتی و اشاراتی به متقدمان امامیه اصولیه کرده که پُری (انبوهی) از آن مذهب غلاۀ و اخباریه و حشویه است علی اختلاف آرائهم، و نفی و تبرّاً از آن و از ایشان در کتب اصولیان اثنی عشریه، ظاهر است و بعضی خود وضع و تمویه [تلبیس] که مذهب کسی نبوده است». (2)

همچنین همو در جای دیگری، ذیل برخی انتسابات ناروای اعتقادی «ملاحده اسماعیلی» به رافضیان می نویسد: «اما عجب است که این مصنف چون کتاب را بعض فضائح الروافض نام نهاده است، اسامی و القاب ملاحده در وی بیان کردن، نه از غایت نامنصفی و نامعتمدی و بداعتقادی و بی امامتی باشد؟ تا جُهال و عوام و اوباش و کم علمان که بر خوانند، ایشان را پسندیده آید و همه وزر و وبال آن به گردن این بیچاره باشد که چنین تصنیف سازد و اگر در این مجموعه همه ذکر مذهب شیعه کرده بودی، در نقض آن ممکن که شروع نیفتادی، اما به ضرورت نقضی کرده آمد که هم خواص بر خوانند و هم عوام بدانند». (3) باید دانست که در کتاب بعض فضائح الروافض (فضیحت بیستم)، مجموعه

ص: 216

1- . نقض، ص 68 مقدمه.

2- . همان، ص 3.

3- . همان، ص 100.

اعتقادات پراکنده ای که برخی به اسماعیلیه و قرامطه، برخی به زیدیان، برخی به کیسانیان، برخی به امامیان و برخی نیز به غالیان منتسب و متعلق است، به صورت درهم و بدون تمایز، جملگی به «روافض» نسبت دانسته شده است که فرد فرد این اعتقادات انتسابی و ادعایی، از سوی عبد الجلیل رازی، در کتاب نقض، به شکل بسیار زیبا، دقیق، نغز، مستدل و به صورت مستوفی و کامل، جواب داده شده است. (1)

8. جایگاه «روافض» در فقه چهارگانه اهل سنت و خوارج

در فقه چهارگانه اهل سنت (حنفی، شافعی، حنبلی و مالکی) و حتی در فقه اباضی، فراوان نسبت به روافض، تعریضات، تبعیضات و تضییقاتی از نظر فقهی، صورت گرفته است که موارد ذیل، برای نمونه و مشتق از خروار است:

تسنیم القبور أفضل من التسطیح مخالفة لشعار الروافض. (2)

أن السنة تسطیح القبور ولما صار شعار الرافضة كان الأولى مخافتهم إلى التسنیم. (3)

أن التسطیح من شعار الرافضة ولا یصح لأن السنة قد صحّت فيه فلا یعفر بمواقفة الرافضة. (4)

9. نتیجه گیری

از مجموع نظریات و اقوال یاد شده، دانستیم که «رافضی» تقریباً نمی تواند مترادف

ص: 217

1- . همان: ص 16 - 18، 38، 70 - 71، 73 - 74، 77، 95، 97، 100، 102، 114، 116 - 117، 194، 207، 234، 247، 252، 317، 346 - 347، 349، 352، 389، 392 - 393، 396، 404 - 407، 411 - 412، 462، 485، 494، 499، 501، 503 - 510، 519 - 520، 525، 527 - 528، 530 - 531، 534، 538 - 539، 551، 553، 556 - 557، 559، 561 - 563، 565، 567 - 574، 576، 582، 584 - 588، 590، 593، 597، 610 - 611، 613، 616 - 621، 633، 635، 639، 644 - 645.

2- . الوجیز، غزالی، ج 1، ص 47.

3- . المیزان، شعرانی، ج 1، ص 88.

4- . المهذیب، شیرازی، ج 1، ص 27. نیز، ر.ك: تفسیر القرطبی، ج 5، ص 133؛ تفسیر الرازی، ج 10، ص 49؛ تفسیر النیسابوری، ج 5، ص 16؛ القدیر، ج 6، ص 222؛ الجامع الصحیح، ج 3، ص 430؛ فتح الباری، ج 9، ص 150؛ نیل الأوطار، ج 6، ص 271؛ أوجز المسالك، ج 9، ص 404؛ شرح الموطأ، زرقانی، ج 4، ص 49؛ تحريم المتعة في الكتاب والسنة، ص 50؛ السيل الجرار، ج 2، ص 268.

«شیعه اثنی عشری» باشد و به تعبیر دیگر، نمی توان به جزمیت حکم کرد که رافضی، همان امامیه است و البته آن، کارکرد «شیعه» را همواره داشته و دارد. در این نوشتار، سهم «امامیه اثنی عشریه» از «رفضی» ادعایی بررسی شد و تا حدودی روشن گردید که آن مسئله بر فرض وجود، چه مقدار است. نیز نظر امامیه اثنی عشریه نسبت به رفض و این که از نظر کارکرد سیاسی رافضه، بیشترین کاربرد آن در «غلاة شیعه» بوده است، مشخص شد. این در حالی است که خود غلاة نیز، به شدت مورد انتقاد شیعه امامی اثنی عشری هستند. وجود آثاری همچون کتاب الرد علی الرافضة (بر فرض پذیرش عدم تصحیف) تألیف شیخ ابو عبدالله حسین بن علی بن حسین بن موسی بن بابویه قمی (برادر شیخ صدوق) و کتاب الرد علی الرافضة تألیف شیخ حسین بن علی بن سفیان بزوفری (1) (هر دو از بزرگان امامیه)، شواهدی روشن بر این مدعا هستند که در اطلاق رافضی، از سوی اهل سنت و نواصب، بخش عمده ای از هجمات آنان، متوجه امامیه، به عنوان اسلام راستین نیست و در منابع کهن، جز اطلاقات تحقیرآمیز معاندی چون ابن تیمیه، ردّ پای از این انطباق، دیده نشده است.

انجامین سخن این که نبایستی هر جا سخن از «ردّ روافض» مطرح باشد، آن را - به تعبیر عبد الجلیل رازی در نقض - نقد و ردّی بر «امامیه اصولیه اثنی عشریه» ارزیابی نمود و بدوا بر آشفت؛ چه، بسیاری از این هجمات، اتهامات و حملات، نه بر امامیه اثنی عشریه، بلکه بیشتر متوجه اسماعیلیان، کیسانیان، غلات شیعه و حتی خود زیدیان است و چه بسا اعمال و اعتقادات ناشایست برخی از آن گروه ها در طول تاریخ، همواره، ابزاری برای هجمه و تخریب مرکز و متن تمامی گرایش های شیعی، یعنی «شیعه امامیه اثنی عشری»، به عنوان تنها نماینده اسلام اصیل و راستین و مکتب اهل بیت علیهم السلام، به کار گرفته شده است.

ص: 218

1. الاغانى، ابوالفرج اصفهاني، قاهره، دارالكتب، 1935، جلد 7.
2. الأوقيانوس البسيط فى ترجمة القاموس المحيط، ابوالكمال احمد عاصم عيتابى قسطنطينى، بولاق، 1250هـ، جلد 2.
3. انساب الاشراف، احمد بن يحيى بلاذرى، تحقيق و تقديم، سهيل زكار و رياض زركلى، بيروت، دارالفكر، 1407هـ، بلگرامى زييدى، محمّد مرتضى: تاج العروس من جواهر القاموس، بيروت، دارمكتبة الحياة، جلد 5 و 18.
4. بحار الأنوار، محمّدباقر مجلسى، تهران، انتشارات اسلامية، جلد 65.
5. تاريخ تشيع در ايران، رسول جعفریان، قم، 1375ش، چاپ اول، جلد 1.
6. تاريخ فرق اسلامى، حسين صابرى، تهران، انتشارات سمت، چاپ چهارم، 1387ش، جلد 2.
7. تبصرة العوام، مرتضى رازى.
8. التبصير فى الدين، ابوالمظفر اسفراينى، تحقيق، كمال يوسف الحوت، بيروت، عالم الكتب، 1403هـ، چاپ اول.
9. تذكرة الحفاظ، شمس الدين محمّد ذهبى، جلد 3.
10. ترجمان اللغة، محمّد يحيى بن محمّد شفيح قزوينى، تهران، 1273هـ. (چاپ سنگى)، «ماده رفض».
11. ترجمه فرق الشيعه نوبختى، محمّد جواد مشكور، تهران، بنياد فرهنگ ايران، 1353ش.
12. تعليقات المقالات و الفرق للأشعرى القمى، محمّد جواد مشكور، تهران، 1969.

13. تعليقات النقض، جلال الدين محدث ارموى، تهران، انجمن آثار ملی، 1358ش.
14. التنبيه و الردّ، محمّد بن احمد ملطی، بیروت، 1388هـ.
15. جامع أحاديث الشيعة، حسين الطباطبائي البروجردی، قم 1410هـ، جلد 1.
16. خاستگاه تشیع، علی آقانوری، قم پژوهشگاه علوم و فرهنگ اسلامی، 1385ش.
17. خلاصة عبقات الأنوار، حامد حسين نيشابوري، جلد 1.
18. دائره المعارف تشيع، كامران فاني، بهاءالدين خرمشاهي، حسن يوسفی اشكوري، زير نظر احمد صدر حاج سيد جوادى، تهران، نشر محبى، 1386ش (چاپ اول)، جلد 8.
19. دراسات فى الفرق و العقائد الاسلاميّة، عرفان عبدالحميد، بغداد، بى تاريخ.
20. ديوان الإمام الشافعى، محمّد (مصحّح) عبدالرحيم، بيروت، دارالفكر، 1415هـ.
21. الزينة فى الكلمات الاسلامى، ابوحاتم احمد بن حمدان رازى، قاهره، 1956م، جلد 3.
22. الصراط المستقيم، على بن يونس بياضى عاملى، جلد 3.
23. العين، خليل بن احمد فراهيدى، تحقيق، مهدي المخزومى و ابراهيم السامرائى، قم، دارالهجرة، بى تا، جلد 2.
24. غاية الأختصار فى البيوتان و العلويّة المحفوظة من الغبار، تاج الدين شريف بن محمّد بن حمزة بن زهرة حسيني حلبى، النجف الأشرف، المطبعة الحيدرية، 1382هـ.
25. فرق الشيعة، حسن بن موسى نوبختى، تصحيح و تعليق، محمّد صادق آل بحرالعلوم، نجف اشرف، مكتبة المرتضويه، 1355هـ.
26. الفرق بين الفرق، ابو منصور عبدالقاهر بغدادى، قاهره، بى تا.
27. فهرست مختصر نسخه هاى خطى كتابخانه مجلس شوراى اسلامى، محمّد طباطبايى، تهران مجلس، 1388ش.
28. فهرستواره كتاب هاى فارسى، احمد منزوى، تهران، 1383ش، جلد 9.
29. القاموس المحيط، مجدالدين محمّد بن يعقوب فيروزآبادى، بيروت، دارالفكر،

30. كتاب الاستقصا لأخبار دول المغرب الأقصى، احمد بن خالد النصارى، الدار البيضاء، وزارة الثقافة و الاتصال، 2001م، جلد 2.
31. كتاب العقد الفريد، ابو عمرو احمد بن محمد مشهور به «ابن عبد ربّه» اندلسى، بغداد، مكتبة المثنى، 1967م، چاپ دوم، جلد 2.
32. كتاب المقالات و الفرق، سعد بن عبدالله ابى خلف اشعري قمى، تهران، مؤسسه مطبوعاتى عطايى، 1963.
33. كشف الحجب والأستار، سيد اعجاز حسين كنتورى، قم، رافست قم كتابخانه آيت الله مرعشى، 1409 هـ .
34. كنز العمال فى سنن الأقوال و الأفعال، متقى هندی (- 975ق)، به تصحيح: بكرى حيانى و صفوه السقاء، بيروت، مكتبة التراث الاسلامى، 1397ق.
35. لسان العرب، جمال الدين محمد بن مكرم «ابن منظور» افريقى مصرى، بولاق، المطبعة الأميرية، 1301هـ، جلد 9.
36. لغتنامه دهخدا، على اكبر دهخدا، ماده هاى «رفض، رافضه، روافض و رافضى».
37. مجمع البحرين و مطلع النيرين، فخرالدين احمد بن محمد طريحي رماحى نجفى، تهران، 1293هـ، (چاپ سنگى).
38. المعارف، ابو محمد عبدالله بن مسلم «ابن قتيبه» دينورى، قاهره، دارالمعارف، 1969، چاپ دوم.
39. المعجم المفهرس لألفاظ الحديث النبوى، ا.ى. ونسك، ى. پ. منسنگ، ليدن، مطبعة بريل، 1943، جلد 2.
40. معجم لغة الفقهاء، محمد قلجى.
41. معجم مقاييس اللغة، ابوالحسين احمد بن فارس نحوى، قاهره، مطبعة مصطفى البابى الحلبي، 1390هـ، چاپ دوم.
42. مقالات الاسلاميين، ابوالحسن اشعري، تصحيح، هلموت ريتز، بيروت، دارالنشر

43. الملل والنحل، عبدالكريم شهرستاني، تحقيق، محمد سيد گيلاني، بيروت، دارالمعرفة، 1402هـ، جلد 1.
44. المنتظم في تاريخ الأمم والملوك، أبو الفرج عبدالرحمان بن علي بن محمد بن الجوزي، تحقيق: محمد عبد القادر عطا و مصطفى عبد القادر عطا، بيروت: دار الكتب العلمية، 1412 ق.
45. منتهى الكلام، حيدر علي بن محمد حسن دهلوي فيض آبادي، چاپ هند، 1257هـ (چاپ سنگي)
46. المنجد في اللغة، گروهی از نویسندگان، بيروت، دارالمشرق، 2000م، چاپ اول.
47. منهاج السنة النبوية، تقى الدين احمد ابن تيميه، بيروت، دارالكتاب، بی تا، جلد 1.
48. المنية و الأمل في شرح الملل والنحل، احمد بن يحيى ابن مرتضى، محمد جواد مشكور، مؤسسة الكتاب الثقافية، 1988.
49. ميزان الاعتدال، شمس الدين محمد ذهبي، جلد 2.
50. نقض معروف به بعض مثالب النواصب في نقض بعض فضائح الروافض، نصيرالدين عبدالجيل؛ با تصحيح جلال الدين محدث ارموى قزوینی رازی، تهران، انجمن آثار ملی، 1358 ش.
51. Ivanow, W: "Early Shiite Movements" in Royal Asiatic Society, Vol. 1491, 7.

تاریخیت و گفتمان «نقض»: با توجه ویژه به پیش زمینه و انگیزه نویسنده ناشناس «بعض فضائح الروافض»

تاریخیت و گفتمان «نقض»: با توجه ویژه به پیش زمینه و انگیزه نویسنده ناشناس «بعض فضائح الروافض» (1)

توموکو شیمویاما (2)

(Tomoko Shimoyama)

چکیده

کتاب نقض، به عنوان يك منبع تاریخی ارزنده شامل اطلاعات بسیار گسترده ای در باره زندگی اجتماعی، مذهبی، تاریخی، سیاسی و ... مربوط به جامعه شیعیان و دیگر مذاهب و کلّ جامعه اسلامی شناخته شده است. خصوصیت جدلی این کتاب - که این همه اطلاعات را با سخن پردازی (rhetoric)، گفتمان (discourse) و سیاست (politics) برای بحث خود به کار برده است -، استفاده تاریخی از آن را بسیار دشوار ساخته است و به نقد جدی نیاز دارد؛ ولی تا کنون پژوهشی نظام مند در این زمینه صورت نگرفته است تا از این دیدگاه به نقد جدی و ارزشیابی این کتاب بپردازد و به خاطر این فقدان نقد کتاب، تاریخ نگاری با استفاده از اطلاعات ارزنده نقض، هنوز دشوار مانده است. در این مقاله، با توجه به این خصوصیات ساختاری نقض، انگیزه و تاریخیت (historicity) نویسنده بعض فضائح الروافض توسط نویسنده سنی ناشناس و ردیه عبد الجلیل قزوینی رازی

ص: 223

1- این مقاله به طور خلاصه، بخش کوچکی از کتاب انگلیسی در حال ویرایش نویسنده است. (shimoyamatomoko@gmail.com).

2- تاریخ نگار و ایران شناس ژاپنی.

علیه این کتاب ضدّ شیعه در بعضی مثال‌ها نواصب فی نقض «بعض فضائح الروافض» را روشن می‌کنیم و بخصوص، با توجه به این که پیچیدگی مطالب نقض، ناشی از ناشناس بودن نویسنده بعضی فضائح الروافض است، از نظر تاریخی، پیش زمینه و هویت و انگیزه او و سفارش دهنده اصلی این کتاب را مشخص می‌کنیم. در نتیجه، تاریخت متن نقض مشخص می‌کند که بحث‌های جدلی و سیاسی در بعضی فضائح الروافض و نقض، نمایانگر تضاد اصلی بین ایدئولوژی حاکم در خلافت عباسی و گفتمان ایرانی شیعه در قرن ششم هجری، بوده و نقض، نمونه بارز و گسترش یافته این گفتمان تاریخی بوده است.

مقدمه

از وقتی که ایران شناسان بزرگی مانند علامه قزوینی، عباس اقبال آشتیانی، زرین کوب، ذبیح‌الله صفا و هانری کربن و ... به اهمیت نقض با نگارش عبدالجلیل قزوینی رازی در آن شرایط تاریخی ویژه پی بردند و میر جلال‌الدین محدّث ارموی به تصحیح و تعلیق و معرفی آن پرداخت، این کتاب ارزنده، به عنوان اولین کتاب شیعی به زبان فارسی و منحصر به فردترین منبع تاریخی جامعه اسلامی به ویژه وضعیت شیعه در دوره سلجوقی شهرت دارد و در خارج از کشور ایران، بیشتر مورد علاقه و استفاده محققان قرار گرفته است. ولی با این حال، غیر از دیدگاه نسبتاً انتقادی ژان کالمار،⁽¹⁾ پژوهشگران تا کنون در مطالعات پیشین خود، اغلب از جمع‌آوری ساده‌داده‌های مختلف و پراکنده نقض خرسند بوده‌اند و هنوز پژوهشی نظام‌مند صورت نگرفته است تا به نقد جدی این کتاب پردازد و به نظر می‌رسد که به خاطر این فقدان نقد کتاب، استفاده اطلاعات ارزنده نقض، هنوز نامکشوف و ناتمام مانده است.

برگزاری اولین کنگره بزرگداشت عبدالجلیل قزوینی رازی، خبر بسیار خوش‌آیندی بود که امید است باعث پیشرفت مطالعات نقض در سطح بین‌المللی

ص: 224

1-1. "Le Chiisme Imamite en Iran a l' époque Seldjoukide: d'après le Kitāb al-Naqd".

شود و این منبع تاریخی بسیار مهم، بیشتر مورد بررسی تاریخی و میان رشته ای قرار گیرد. وقتی سال ها پیش در ژاپن، مطالعه نقض را شروع کردم و در ایران، تحقیقات را ادامه دادم، با تمام توجه و تأکید استادان بزرگ پیشین، مبنی بر کلامی و جدلی شیعی بودن این کتاب، در نظرم اهمیت تاریخی آن، هر روز پُررنگ تر می شد. در حقیقت، همین ویژگی جدلی کتاب نقض، برای تاریخ نگاران، دو جنبه متضاد دارد؛ یعنی هم جذاب و پر از اطلاعات است و هم، پیچیده و مانع. با این که خصوصیت جدلی نقض، اطلاعات بسیار گسترده ای در باره زندگی اجتماعی و مذهبی مربوط به جامعه شیعیان و دیگر مذاهب و کلّ جامعه اسلامی در آن زمان (مثل اطلاعات مذهبی، کلامی، فلسفی، فقهی، جغرافیایی، تاریخی، فرهنگی، ادبی، سیاسی و ...) را به ما ارائه می دهد و به همین دلیل، نقض به عنوان يك منبع تاریخی ارزنده شهرت یافته است؛ ولی باید پیچیدگی ها و موانعی را که باعث غیر قابل استفاده شدن این منبع تاریخی شده، از میان برداشت؛ چون عبد الجلیل قزوینی رازی این همه اطلاعات را با سخن پردازی (rhetoric)، گفتمان (discourse) و سیاست (politics) برای بحث خود به کار برده است و به همین دلیل، استفاده تاریخی از این کتاب، بسیار پیچیده و دشوار شده است و به ارزیابی و نقد جدی نیاز دارد.

علاوه بر این، بحث جدلی نقض با ادبیات ویژه واعظان قرن ششم هجری نوشته شده است و علیرغم جذابیت ویژه آن، درک ما را از منظور کلی نویسنده، گم راه می سازد. این ویژگی ساختاری جدلی کتاب مورد نظر برای تاریخ نگاری، بسیار اساسی است و باید به ویژگی های ساختاری آن کاملاً آشنا شویم. با توجه به این نکته، این مقاله سعی می کند که انگیزه و تاریخیت (historicity) نویسنده بعضی فضائح الروافض توسط نویسنده سنی ناشناس و ردیه عبد الجلیل قزوینی رازی علیه این کتاب ضد شیعه در بعضی مثالب النواصب فی نقض «بعض فضائح الروافض» را روشن کند. در ضمن، منظور از تاریخیت متن، ویژگی تاریخی متن و چگونگی تأثیر محیط تاریخی در نویسنده آن و بازتابش محیط تاریخی «واقعی» خارج از ذهن نویسنده در متن است.

آنچه مفهوم متن نقض را دشوار و پیچیده و جذّاب ساخته است، ناشناس بودن مؤلف بعض فضائح الروافض است. یادآور می شود که حتی نسخه مستقل این کتاب موجود نیست و متن آن فقط با نقل قول در نقض به دست ما رسیده است. چنان که عبد الجلیل قزوینی رازی نوشته است که: «و چون بر پشت مجموعه نام مصنف نبود و اصل معتمد از نام و لقب و فعل و نسب او اعلام گوید که کیست و غرضش از جمع این کتاب چیست»،⁽¹⁾ ناشناس بودن مؤلف بعض فضائح الروافض و محتوای توهین آمیز و متعصّبانه و غرض آلوده و فتنه برانگیز این کتاب، مشخص ترین شناسنامه مؤلف است و گویا عبد الجلیل قزوینی رازی، متوجه هویت مؤلف بوده و آگاهانه از آشکار ساختن نام او پرهیز کرده است. دلیل ناشناس بودن این نویسنده و سکوت عبد الجلیل قزوینی رازی برای تأمل تاریخت متن نقض، یکی از مهم ترین کلیدهاست که لازم است به این موضوع با دقت بیشتری بپردازیم.

1. تعریف مذهب نویسنده ناشناس توسط خودش و توسط عبد الجلیل قزوینی رازی

نویسنده بعض فضائح الروافض اظهار می دارد که: «چه ما از گاه طفولیت تا بیست و پنج سالگی بر مذهب رفض بودیم، و نشوء و تربیت ما با ایشان بود، چون از خبث عقیدت ایشان آگاه شدیم...»⁽²⁾ و به همین شرح با انگیزه قوی مدعی می شود برای آگاهی مردم، شرح هر يك را به تفصیل بدهد. بنابر رسم فضائح نویسی در فضای مناقشات مذهبی آن دوره تاریخی، در سطح و گستره وسیع دینی و کلامی و فقهی و تاریخی و اجتماعی و فرهنگی و... «(رسوایی های شیعه)» را معرفی کرده است. بنابر نقض، او دو نسخه کتاب خود را به کتاب خانه «امیرك شیعی رازی» و به قزوین - که عبد الجلیل آن را یکی از مهم ترین مراکز شافعیان اشعری شمرده است -⁽³⁾ فرستاده و نسخه اصلی را در ری با

ص: 226

1- . نقض، ص 5.

2- . همان، ص 14.

3- . همان، ص 459.

خود نگه داشته و «در خفیه بر عوام الناس می خواند» و بنابر سنت نسخه برداری، در سطح وسیع توزیع شده بود.

عبد الجلیل قزوینی رازی، نگرانی شیعیان و علمای شیعه را در مورد این کتاب ضد شیعه بیان کرده است و در نتیجه، سید شرف الدین، تقیب النقبای ری - که صاحب کتاب خانه بزرگ در ری و مدرسه معروف در قم بوده است - (1) عبد الجلیل را به ردیه نویسی جامع و کامل آن، تشویق و سفارش کرد. (2) جالب این است که مؤلف ناشناس، خود را فقط سنی معرفی کرده و هیچ وقت مذهب خود را روشن نکرده، ولی هنگامی که به عقیده شیعه در باره صفات خدا حمله می کند، بر اساس نقطه نظر کلامی ماتریدی - که اغلب کلام حنفی مذهببان بوده است - بحث خود را علیه شیعه مطرح کرده است. (3)

بر خلاف سیاست سکوت و گمراه کننده مؤلف بعضی فضائح الروافض که در باره مذهب واقعی خود دارد، عبد الجلیل، مذهب او را مکرراً با عناوین مختلف اشاره کرده و به باد انتقاد و تمسخر گرفته است؛ چون او را در ری یعنی شهری که عبد الجلیل در آن واعظ نامدار و صاحب مدرسه بود، می شناخت. عبد الجلیل، مکرراً از کلمه «مجبّر»، «ناصبی»، «مشبهه» و «خواجه انتقالی» خطاب به نویسنده ناشناس استفاده کرده است و به تمسخر، او را فردی «اشعری» که از ترس ترکان سلجوقی به تقیه تظاهر می کند حنفی است، دانسته است، (4) و در جای دیگر، با تمسخر به «خواجه مصنّف» ناشناس حمله می کند و او را چون زغن می داند که اول رافضی بوده، آن گه زیدی شده، اکنون مجبّر شده و نزدیک است که مشرک شود و در جای دیگر چون شتر مرغ می داند؛ چراکه مذهب شافعی دارد، اما طریقت اشعری گوید، ولی خودش را حنفی سنی می خواند. (5)

ص: 227

1- . نقض، ص 195؛ دیوان قوام الدین رازی، ص. 193 - 206.

2- . همان، ص 2 - 6.

3- 1. "Maturidiya" Encyclopedia of Islam, 2nd; The Formative Period of Islamic Thought, p.316.

4- . نقض، ص 20، 137 و 461.

5- . همان، ص 455.

ولی واعظ طنّاز در جاهای دیگر به طور جدّی او را حنبلی می داند و به طور مثال می گوید: «یکی از فقها که خواجه آورده است از مجتهدان احمد حنبل است که به عداوت امیر المؤمنین تظاهر کرده است ... و سبب عداوت احمد حنبل با امیر المؤمنین آن بود که جدّش ذوالثدیة را در غزات نهروان کشته بود»،⁽¹⁾ و نیز، «و اما حدیث مجتهدان که در مواضع این کتاب بر شیعت، تشنیع زده است نزد ایشان یکی احمد حنبل است از ایشان که مجتهدی مصیب است به مذهب خواجه ستّی ... پس شبهت نیست که شیعت، مجتهدان چنین را دوست ندارند. پس اگر مجتهد دوست علی باشد دوستش دارند چنان که بوحنیفه و شافعی؛ و گرنه ندارندش، تا این جمله بدانی بی شبهت. و اما اتفاق است از هفتاد و دو گروه از اّمّت مصطفی - علیه السلام - دشمن تر امیر المؤمنین علی را خارجیان و ناصبیان و مجبّرانند که او را قتّال و مسلمان کش و خمر خواره و بی حمیت خوانند، و فاطمه را بد گویند و حقّ فرزندان او را منکر باشند، و شیعت، هر کس را که این مذهب دارد، دشمن دارند و لعنت کنند، و هر کس که این کتاب من اوله إلى آخره برخواند، بداند که این مصتّف از آن قوم است که مبالغت ها کرده است در عداوت علی مرتضی و خصومت آتش ائمه هدی، و السلام علی من اتبع الهدی».⁽²⁾

عبد الجلیل قزوینی رازی به طور جدی با استدلال، مذهب واقعی نویسنده ناشناس را آشکار می سازد. یعنی از نظر وی، «مجبّر» به اشعری بودن و «ناصری» و «مشبّه» به حنبلی بودن او بر می گردد و «انتقالی» یعنی نویسنده بعض فضائح الروافض از مذهب اشعری به حنبلی انتقال یافته است.

از طرف دیگر، عبد الجلیل به گرایش و ارتباط نزدیک او به خلافت عبّاسی نیز اشاره کرده است، مثلاً: «چگونه مجبّر خلیفتان بغداد را در مصر و گیلان و دگر بقاع که متغلبان و مدّعیان دارند، [آیا] حقی هست یا نه؟ اگر در هیچ جای حقی ندارند، پس امام بغداد باشند نه امام همه عالم، و مذهب خواجه در این وجه بر این قسمت قبای

ص: 228

1- . نقض، ص 237.

2- . همان، ص 481.

تنگ می آید»⁽¹⁾. چنان که محدث ارموی اشاره کرده است، بنابر برهان قاطع، «قبای تنگ آمدن»، کنایه از بی طاقت شدن و تنگی معاش است و این جمله، علاوه بر این که انتقاد به خلافت عباسی از دیدگاه شیعه است، اشاره کنایه آمیز به مؤلف بعض فضائح الروافض است که اولاً با دستگاه خلافت عباسی، رابطه نزدیک دارد و ثانياً حتی احتمال دارد از دستگاه خلافت، پول و رشوه گرفته است که بعداً در این مورد صحبت خواهیم کرد. ولی تمام این اشاره های گوناگون عبد الجلیل قزوینی رازی در باره مذهب و هویت مؤلف ناشناس بعض فضائح الروافض - که در بالا تنها چند نمونه آورده شده است -، فقط به صورت اشاره و کنایه و غیر مستقیم بیان شده است و منظور کلی عبد الجلیل - که برای ما جذابیت و حس تعلیق دارد - هنوز مشخص نیست و ما باید پرسسیم که وی در باره مذهب و هویت و انگیزه و هدف مؤلف ناشناس، دقیقاً چه منظوری داشته است؟ گرچه می دانیم که او را به خوبی می شناسد و از این طریق، معنای سکوت مؤلف نوشتی در باره مذهب خود - که در ظاهر، نشانی از حنفی ماتریدی بودن او دارد و از نظر عبد الجلیل قزوینی رازی تقیه است -، روشن می شود. همین طور باید منظور عبد الجلیل در افشا نکردن نام او مشخص شود. تاکنون دریافتیم بنابر متن نقض، هویت و انگیزه نویسنده ناشناس چیست که این موضوع، نیازمند بررسی تاریخی است.

2. شرایط تاریخی بعد از سیاست مَحَنه سلطان مسعود

پاسخ ما در شرایط تاریخی دوره تألیف بعض فضائح الروافض و نقض یافت می شود؛

اواخر دوره سلجوقی که در آن، دو جریان سیاسی مخالف وجود داشت. جریان اول، تلاش سلطان مسعود برای کسب قدرت کامل در مقابل خلافت عباسی است و به همین دلیل، سیاست مَحَنه (تفتیش عقاید) با شعار پاك سازى مذهبی علیه اشعریان [مجبور از نظر عبد الجیل قزوینی رازی] در سال 537 ق. در ری شروع شد و به

ص: 229

شهرهای دیگر از جمله بغداد انتقال یافت. جریان دوم، عکس العمل خلافت عباسی و تلاش برای احیای دوباره قدرت تضعیف شده دستگاه خلافت عباسی یعنی حنبلی ها در بغداد و عراق بعد از مرگ سلطان مسعود است. باید یادآوری کنیم که این تعارضات و تنش های شدید میان خلافت عباسی و سلطنت سلجوقی در اواخر دوره سلجوقی، بر نگارش بعضی فضائح الروافض و نقض، مستقیماً تأثیر گذاشته است و حتی انگیزه اصلی برای نگارش بعضی فضائح الروافض شده است.

در اواخر دوره سلجوقی، به خاطر اغتشاش و جنگ های فرقه ای گزارش شده در تاریخ و بی ثباتی مداوم در حکومت سلجوقی بعد از مرگ خواجه نظام الملک و سلطان ملکشاه و همین طور تضعیف و فروپاشی اقتدار خلافت عباسی، قدرت واقعی حکمرانی در دست امیران و اتابکان سلجوقی بود که بعضی از آنها حتی سلسله های متعدّد محلی داشتند و در سیاست و دیوان سالاری دستگاه سلطنت سلجوقی، دخالت می کردند و نفوذ بسیار داشتند. چنان که در جای دیگر به تفصیل اشاره کرده ایم، سیاست «تفرقه بینداز و حکومت کن»، سیاست اصلی خلافت عباسی بوده است (1) و تفرقه و بی ثباتی در قلمرو حکومت سلجوقی، ناشی از این استراتژی (راهبرد) خلافت عباسی بوده است. خلفای عباسی، دائماً سعی داشتند با فتنه و توطئه چینی، جنگ های داخلی جامعه دوره سلجوقی را بیشتر کنند و از این طریق، قدرت سلطنت سلجوقی را تضعیف کنند و قدرت و اقتدار خود را افزایش دهند؛ ولی در طول تاریخ سلجوقی و حتی در طول تاریخ عباسیان، این استراتژی همیشگی خلافت، اغلب ناموفق بود و هر گاه این سیاست تشدید می یافت، تفرقه و بی ثباتی سیاسی در قلمرو سلجوقی شدت می گرفت و همین طور باعث زوال و تضعیف خلافت نیز می شد. در آن زمان، اقتدار متعالی خلیفه که ماوردی ترسیم کرده بود، در حدّ قدرت یکی از امیران محلی کاسته شده بود که برای حفظ قدرت خود دائماً در

ص: 230

1- Makdisi . نیز به صورت ناکامل درباره سیاست تفرقه خلافت عباسی اشاره کرده است: 73 - 70 .Ibn Aqil, pp.

حال جنگ با دیگران بود و چنان که لامبتون اشاره کرده است، در دوره سلجوقی، قدرت سلطنت سلجوقیان بر خلافت عباسی، برتری داشت. (1)

در این شرایط تاریخی، سلطان مسعود در کنار درگیری با امیران و اتابکان رقیب و بانفوذ، سعی داشت در مقابل خلافت عباسی، قدرت و اقتدار سلطنت را افزایش دهد؛ زیرا به خاطر سیاست خلافت عباسی مبنی بر «تفرقه بینداز و حکومت کن»، امیران سلجوقی و خلیفه هر کدام برای کسب قدرت خود، دائماً علیه سلطان مسعود، اتحاد موقتی تشکیل می دادند و بنا بر این کسب پیروزی سیاسی و ایدئولوژیک علیه خلافت عباسی برای پیروزی سلطان مسعود، استراتژی مهم و اساسی و مؤثر بوده است.

به عبارت دیگر، هدف سیاست محنه سلطان مسعود، تحکیم پیوند ایدئولوژیک ترکان سلجوقی و از بین بردن اختلاف بین آنها، علیه خلافت عباسی بوده است. سیاست واقعی محنه سلطان مسعود، تنها در این شرایط تاریخی، قابل درک است. به نظر می رسد که سیاست محنه سلطان مسعود، نوعی ابزار سیاسی برای برخورد ایدئولوژیک (عقیدتی) با خلافت عباسی بوده است. او قصد داشت در کنار هرژمونی (اقتدار) نظامی بر دستگاه خلافت عباسی، از طریق سیاست محنه، خلافت عباسی را از نظر ایدئولوژیک نیز تضعیف کند و در مقابل، قدرت ایدئولوژیک سلطنت خود را افزایش دهد. در این باره بعداً بیشتر توضیح داده می شود.

درباره سیاست محنه سلطان مسعود، نقض، بارها گزارش مفصل داده است، مثلاً: «در آن عهد که سلطان سعید مسعود بن محمد - انارالله برهانه - به ری آمد، در عهد امیر غازی عباس - رحمه الله - رؤسای اصحاب سنت و ائمه آن طایفه [اشعری مذهب] را که مفتی و مقتدای اهل سنت و جماعت بودند و ایشان رئیس الائمه بوسعد وزان (2)

ص: 231

1-1. "The internal structure of the Saljuq empire", p.211.

2- . بوسعد وزان، رئیس شافعی مذهب در ری بوده است. این خاندان، یکی از ثروتمندترین خاندان های شافعی در ری بوده است. تعلیقات نقض، ج 2، ص 1104-1106.

و بلفضاییل مشاط و شرف ائمه بو نصر هسنجانی، اسرار مذهب خواجه بر سلطان و امرا و وزیر و خواجهگان و خادمان ظاهر گردانیدند و در سرای امیر عباس، آن دو معروف را محبوس کردند و سنیان و اشاعره، غوغا کردند و در آن حادثه، دو سه مفتن و غوغایی را در آویختند و بعد از سه ماه حبس و رنج و خرج، رئیس سادات [و] شیعه سید فخرالدین - رحمة الله علیه - به مکاری ایشان سعی ها کرد و شفقت ها نمود؛ و قاضی القضاة کبیر حسن استرآبادی - رضی الله عنه - منزوی بود، تا به آخر کار خواجه بو نصر هسنجانی به حضور سادات و علما و قضاة و رؤسا و معتمدان طوایف در حضرت سلطان و امرا حاضر شدند و مسائلی که خلاف مذهب اهل عدل است و ایشان بدان منفرد بودند چون وجوب معرفت به نظر، و عصمت انبیا، و قبح تکلیف مالایطاق، و جزا بر عمل و مانند این بنوشتند و بر ایشان عرض کردند و رجوع کردند و به خط خویش بطلان مذهب خویش بنوشتند بر وجهی که شرم می دارم شرح آن دادن، و نسخت اصل برگرفتند و به دار الخلافه و به شهرهای بزرگ فرستادند و آن حادثه معروف است.

عجب است که خواجه مصنف فراموش کرده است و تشنیع می زند بر علمای شیعه در عهد ملکشاهی و چون این حادثه معروف قیاس کند با آن حادثه مجهول، باشد که شرمی بدارد و در مذهب مسلمانان طعن نزند. اکنون حال این خط و رجوع از مذهب و معتقد را یا راست گفتند یا از بیم خون و مال، و تقیه کردند، محال است که رجوع کردند ظاهرا و باطنا که هنوز تقریر مذهب بلحسن اشعر می کنند و این معنی ظاهر است، بنماند، الا آن که تقیه کردند...» (1).

البته عبد الجلیل قزوینی رازی این گزارش را برای بحث جدلی خود استفاده کرده است و برای درک مطلب و اهمیت این گزارش در کل نقض، باید به سخن پردازی، گفتمان و سیاست این گزارش توجه کنیم که بعدا به این موضوع می پردازیم؛ ولی در این جا اول به تاریخیت (historicity) این متن و شرایط تاریخی سیاست محنه می پردازیم.

ص: 232

در سال 538 ق که سلطان مسعود برای حکومت وارد ری شد، این حادثه اتفاق افتاد. عبد الجلیل قزوینی رازی، در جمله یاد شده، نقش سلطان مسعود را عنوان نکرده است؛ ولی در جای دیگر به حمایت و رهبری سلطان مسعود و دولت سلجوقی در این محنه اشاره شده است: «در عهد سلطان سعید مسعود بن محمد بن ملکشاه - رحمة الله علیه - به شهر ری با حضور رایت سلطان در این مسئله و در مسائلی دگر که مجبران بدان منفرد است؛ ماجراهای بسیار رفت در پیش تخت سلطان و به حضور ارکان دولت و به حضور ائمه عراق و خراسان و از مذهب خواجه این معنی درست شد و علما و رؤسای آن طایفه به خط خویش بنوشتند و تبراً کردند از مذهب به تقیّه و خوف سلطان رجوع کردند و گواه گرفتند و نسخت های آن در عالم منتشر شده ... و سه غوغایی قزوینی را در آویختند و ... و ائمه خراسان و ماوراءالنهر حنیفیان، همه بخواندند و این خبر، فاش و منتشر شد...» (1).

بنا بر گزارش ابن جوزی، در 538 ق، سلطان مسعود با همراه حسن بن ابوبکر نیسابوری، واعظ حنفی، وارد بغداد شد و آن واعظ حنفی در مساجد خلیفه، به اشعریان لعنت فرستاد و مشبهه و معتزله را نیز شدیداً کوبید، (2) که حمایت و نقش اساسی سلطان مسعود و سیاست سرکوب اشاعره و حنابله در این محنه، کاملاً مشخص است که در ادامه، توضیح خواهیم داد.

عماد کاتب، نویسنده نصره الفطرة این محنه را فشار امیران متعصب حنفی مذهب در دربار سلطان مسعود، علیه شافعیان ری و بغداد و اصفهان دانسته است و نوشته است که به هر بهانه ای که می توانستند علمای شافعی را مخذول و منکوب می ساختند و به تبعید ایشان می پرداختند و می خواستند که مذهب امام شافعی را از رونق و عظمت بیندازند. این حادثه، حتی باعث شد که جماعتی از شافعیان به مذهب حنفی در آمدند و مذهب شافعی را ترک کردند. (3)

ص: 233

1- . نقض، ص 449.

2- . المنتظم، ج 18، ص 31-33.

3- . تاریخ سلسله سلجوقی، ص 29-30.

در این جا باید یادآوری شود که در آن شرایط تاریخی، اتهام اشعری بودن يك فرد به عنوان «بددینی»، بهانه ای مذهبی برای فشار سیاسی بر شافعیان بود و در بسیاری موارد با اعتقاد واقعی کلامی آن فرد متهم، ربطی نداشت و بیشتر برچسب سیاسی بوده است. حتی ماندلونگ اشاره کرده است که «بو سعد وزان» رئیس شافعی مذهب در ری که بنا بر گفته عبد الجلیل در نقض در محنه سلطان مسعود، متهم به اشعری شد و راوندی نیز این اتهام را تکرار کرده است، فقط شافعی بوده و به کلام اشعری گرایش نداشت. (1) به همین دلیل، عماد کاتب - که خودش از شافعی مذهببان اصفهان بوده است - ، منازعات فرقه ای ناشی از محنه سلطان مسعود را درگیری های میان حنفیان و شافعیان توضیح داده و شافعیان را اشعری خطاب نکرده است.

در تاریخ ایران، به طور کلی شافعیان از نظر کلامی، معمولاً گرایش اشعری داشتند؛ ولی رابطه این دو مذهب فقهی و کلامی، قطعی نیست و مخصوصاً در دوران محنه سلطان مسعود، برچسب سیاسی «اشعری» افراد متهم باید مورد بررسی دقیق قرار گیرد. با توجه ویژه به این نکته، در این مقاله برای آسان کردن بحث، به جای وارد شدن در بحث های پیچیده کلامی و فقهی، جامعه شافعیان را - که اغلب گرایش اشعری داشتند و به همین اتهام سیاسی، مورد فشار سیاسی و اجتماعی قرار گرفته بودند - ، «شافعیان اشعری» خطاب می کنیم؛ چون با برچسب سیاسی بددینی اشعری، تمام شافعیان را تحت فشار قرار داده بودند. همین طور، جامعه حنفیان را - که اغلب گرایش کلام ماتریدی داشتند - ، در صورت لزوم، با نام «حنفیان ماتریدی» و حنبلیان را «حنبلی مشبّه» معرفی می کنیم.

با توجه به ورود سلطان مسعود به ری برای حکومت و شروع محنه - که هر دو در سال 537 ق، بود - ، به نظر می رسد که یکی از هدف های سلطان مسعود در این محنه، پایه ریزی پایگاه سیاسی و ایدئولوژیک خود در پیوند محکم با جامعه حنفیان ماتریدی در ری بود و او از رقابت دیرین میان جامعه حنفی و شافعی برای تحکیم

ص: 234

موقعیت سیاسی خود استفاده کرد. بنا بر شهادت عماد کاتب که خود نیز به خاطر این نزاع های میان حنفیان و شافعیان، زادگاه خود یعنی اصفهان را ترک می کند و به بغداد می رود، این محنه با فشار امیران متعصب حنفی مذهب، علیه شافعیان شروع شد و به نظر می رسد که سلطان مسعود در شروع حکمرانی خود در ری، می بایست با قدرت و نفوذ امیران سلجوقی کنار بیاید و آنها را با خود همراه کند.

در حقیقت، سلطان مسعود، تحت فشار امیران سلجوقی و به خاطر همراهی با ایشان سیاست محنه را پیش گرفت؛ ولی آن را مدیریت و کامل تر نمود. بنا بر نقض، امیر عباس، حکمران واقعی ری نیز در این محنه، نقش اساسی داشت و با این که بعداً او با امیر بوزابه، رقیب سرسخت سلطان مسعود متحد می شود،⁽¹⁾ در آن زمان

مشخص، گویا سلطان مسعود ترجیح داده است به جای برخورد نظامی با حکمران واقعی ری در این محنه، با امیر عباس همکاری کند و از این طریق در ری، موقعیت سیاسی خود را تحکیم کند. چون که ری در آن زمان، یکی از مهم ترین شهرها بوده است. محنه سلطان مسعود، ادامه سیاست ضد شافعیان اشعری در نیشابور و خراسان توسط عمید الملک کندی، وزیر سلطان طغرل بک بوده است؛ ولی تفاوت های اساسی با آن داشت. باید یادآور شد که کندی نیز بنا بر سنت های سیاسی غزنویان و سامانیان و سیمجوریان، تحت تأثیر سیاست خلفای عباسی مبنی بر استراتژی «تفرقه بینداز و حکومت کن»، با سوء استفاده از مناقشات فرقه ای موجود در شهرهای ایران، از جامعه حنفیان پشتیبانی می کرد و از این طریق برای گسترش پایگاه سیاسی خود می کوشید.⁽²⁾

ولی محنه سلطان مسعود با محنه کندی، تفاوت اساسی دارد: اولاً، به عکس محنه کندی - که تحت تأثیر مستقیم اعلامیه خلیفه قادر به عنوان عقیده رسمی حنبلی توسط دیوان خلیفه، اشعریان عقل گرا مورد فشار قرار گرفته بودند - ، محنه سلطان

ص: 235

1- . تاریخ سلسله سلجوقی، ص 235.

2- Builiet نیز به شکلی دیگر به این موضوع اشاره کرده است. ر.ک: Patricians of Nishapur, pp.71 - 72; "Political and religious history of Nishapur", pp. 71 - 91.

مسعود با رهبری حنفیان - که گرایش عقل‌گرایانه ماتریدی و حتی معتزله داشتند - صورت گرفت و اشعریان سنت‌گرا را مورد فشار قرار دادند که به نظر می‌رسد، تمامی اینها برچسب‌های سیاسی مانند «رافضی» بودند. بنا بر نقض، اعتقادات حنفی ماتریدی، که در محنه سلطان مسعود به عنوان درست‌کیشی اعلام شد، «وجوب معرفت به نظر»، «عصمت انبیا»، «قیح تکلیف مالایطاق»، و «جزا بر عمل» بوده است. چنان‌که عبد الجلیل قزوینی رازی اینها را اعتقادات «مذهب عدل» یعنی معتزله و شیعه دانسته است که جزو اعتقادات معتزله و شیعه در باره «عدل خدا» است و انتقاد به سنت‌گرایی اشاعره است؛⁽¹⁾ زیرا در اعتقاد معتزله و شیعه، بر خلاف اعتقادات جبرگرا، انسان، با قدرت ادراک (عقل)، در افعال خیر و شر خود، اختیار دارد و افعال شرّ او را نمی‌توان به خدای عادل نسبت داد. بنا بر این، انسان نسبت به افعال خیر و شر خود مسئولیت دارد و خدا برای آن، ثواب و جزا می‌دهد.

حنفی‌مذهب‌ها از نظر کلامی، کلام ماتریدی را قبول داشتند که در مورد بحث «عدل خدا» با معتزله هم عقیده بودند.⁽²⁾ بنا بر این، گرایش عقل‌گرایانه حنفیان ماتریدی، اساسی بوده و در محنه سلطان مسعود، حضور اساسی داشت و محنه‌کنندگی بر خلاف کلام ماتریدی، تحت تأثیر ایدئولوژی خلافت عبّاسی حنبلی مذهب، جبرگرایانه و سنت‌گرایانه بوده است. آنچه باید تأکید شود، تضاد کامل دو محنه‌کنندگی و سلطان مسعود است؛ یعنی خصوصیت ظاهری متضاد سنت‌گرایی و عقل‌گرایی دو محنه متفاوت در دو دوره سلطنت سلجوقی. به نظر می‌رسد که این تضاد، ناشی از تفاوت استراتژیک با تظاهرهای مختلف در ایدئولوژی‌کنندگی و سلطان مسعود نسبت به خلافت عبّاسی بوده است.

نکته دوم در تفاوت اساسی محنه‌کنندگی و سلطان مسعود، همانندی عقیدتی

ص: 236

1-1 .The Spread of Matur'dism and the Turks" n.67 .1

2-2 . Matur'idiyya", Encyclopedia of Islam, 2nd ed.; The Formative Period of Islamic Thought , pp.314-316 .2

سلجوقیانِ حنفی با خلافتِ عبّاسیِ حنبلی است. به عبارت دیگر، سیاست وارداتی، از بغداد (مرکز دستگاه خلافتِ عبّاسی) به خراسان و سایر شهرها بوده است. محنه سلطان مسعود، کاملاً حنفی ماتریدی و علیه خلافتِ عبّاسیِ حنبلی و اشاعره بوده است و یک سال بعد از شروع محنه در ری، به بغداد انتقال یافت و حتی با زور، خلیفه را وادار کردند تا در ظاهر با این محنه همراهی کند، چون که حنبلی ها در این زمان، شدیداً اعتراض کردند.⁽¹⁾

به نظر می رسد که این دو نکته، یعنی گرایش حنفی ماتریدی محنه سلطان مسعود و انتقال آن به بغداد، نشان دهنده تلاش سلطان مسعود برای ایجاد اقتدار سیاسی و دینی خود در مقابل خلیفه، از طریق محنه است. سلطان مسعود پس از هژمونی (اقتدار) نظامی بر بغداد و تضعیف سیاسی خلیفه،⁽²⁾ و اعمال سیاست محنه، می خواست تمام ارکان قدرت را در اختیار خود بگیرد. بر این اساس «سنّی گری حنفی مذهب عقل گرا» را به عنوان مذهب درست کیش در مقابل «سنّی گری شافعی اشعری جبرگرا» (مجبّر از نظر عبد الجلیل قزوینی رازی) و «سنّی گری حنبلی مذهب جبرگرا» (ناصری و مشبّه از نظر عبد الجلیل قزوینی رازی) یعنی عقیده رسمی خلافت عبّاسی قرار داد. بدین معنا، محنه سلطان مسعود، استراتژی دستگاه سلطنت برای کسب اقتدار دینی در مقابل دستگاه خلافت بوده است.

چنان که پیش از این بیان شد، این محنه در قلمرو سلجوقی، برای سلطان مسعود، ابزار سیاسی جهت تحکیم و حفظ موقعیت سیاسی خود در مقابل خلیفه و همچنین برای راضی کردن امیران سلجوقی معترض و جامعه حنفیان و همراه کردن ایشان با خود بوده است؛ چون این محنه برای امیران و علمای سلجوقی حنفی متعصّب و بانفوذ در دیوان سلطان، ابزاری برای افزایش موقعیت سیاسی و اجتماعی خود در مقابل جامعه شافعیان اشعری بوده است.

ص: 237

1- . المنتظم، ج 18، ص 31-33.

2- 1. "The Political and Dynastic History of the Iranian World (A.D. 1000- 1217)", pp.128f.

علاوه بر این، باید گفت که این دو جناح سلجوقیان حنفی مذهب (سلطان مسعود و امیران و علما) هدف دیگری داشتند که در بغداد در مقابل خلافت و حنبلی ها نفوذ و قدرت خود را افزایش دهند. بدین صورت، اعلام درست کیشی «سنّی گری حنفی مذهب عقل گرا» در قلمرو سلجوقی - که ظاهراً به عنوان محنه ضد اشعری مذهب مطرح شد -، در بغداد (دستگاه خلافت عباسی) به ابزار سیاسی و ایدئولوژیک علیه خلافت و حنبلی مذهب ها تبدیل شد. عکس العمل های شدید حنبلی های طرفدار دستگاه خلافت در بغداد به این محنه و عکس العمل خلیفه مقتفی بلا فاصله پس از مرگ سلطان مسعود با فشار آوردن به واعظ معروف حنفی - که در محنه یاد شده نقش اساسی داشت -، (1) نشان دهنده صحّت این نظر است. جالباین است که بعد از محنه سلطان مسعود، شافعیان اشعری بعضی مواقع، با خلیفه عباسی و رقیب سیاسی سلطان مسعود (مانند امیر بوزابه) ارتباطی نزدیک برقرار کردند و به آنها پناه بردند و علیه سلطان مسعود با آنها متحد شدند. مثلاً عماد کاتب به خاطر این محنه و منازعات، از اصفهان به بغداد فرار کرد و بعداً تحت حمایت وزیر خلیفه ابن هبیره به سر می برد. (2) عماد کاتب در باره اتحاد شافعیان با امیر بوزابه علیه سلطان مسعود نیز گزارش داده است. (3)

این پدیده سیاسی، یعنی اتحاد شافعیان اشعری و خلافت، نتیجه سیاست محنه سلطان مسعود بود. اتحاد موقّتی آنها مبنی بر اصول سیاست اصلی خلافت عباسی و استراتژی «تفرقه بینداز و حکومت کن» بوده است؛ چراکه خلافت عباسی تضعیف شده، با هدف تشدید تفرقه و بی ثباتی در قلمرو حکومت سلجوقی و احیای دوباره قدرت خود، سیاست اتحاد با شافعیان اشعری سرکوب شده را پیش گرفت؛ ولی این سیاست، دقیقاً نشان دهنده ضعف و زوال کامل اقتدار سیاسی و دینی خلافت عباسی در برابر رشد اقتدار سیاسی و دینی سلطنت سلجوقی است.

ص: 238

1-1 .The Spread of M?tur?dism and the Turks" n.61 .

2- . تاریخ سلسله سلجوقی، ص 306.

3- . همان، ص 261.

در این جنگ قدرت آشکار، گفتمان ایرانی شیعه در نقض بر خلاف سیاست خلفای عباسی عمل می کند که بعداً توضیح خواهیم داد. وقتی عبد الجلیل قزوینی رازی، نویسنده مجهول بعض فضائح الروافض را با این عبارت، انتقاد می کند: «اکنون به تقیه، خود را حنفی سنی می خواند و گر در بازار یا در لشکرگاه گویند: خواجه اشعری؟، گوید: من سنی ام یا حنفی، و تقیه همین باشد که به وقت خوف و نزول مضرت، از مذهب خود تبراً یا انکار کند»،⁽¹⁾ منظور وی تشریح اوضاع سیاسی و اجتماعی بعد از محنه سلطان مسعود است و درست فهمیدن این شرایط تاریخی برای درک بحث جدلی بین فضائح الروافض و نقض، بسیار مهم است.

مرگ سلطان مسعود، باعث عکس العمل شدید خلافت عباسی شد و خلیفه مقتفی به عنوان نماینده خلافت عباسی، قدرت بی سابقه ای پس از قدرت رسیدن آل بویه به دست آورد. مدافع اصلی این جریان سیاسی - که دنبال احیای خلافت عباسی حنبلی مذهب بود -، همان وزیر متعصب حنبلی مذهب خلیفه مقتفی و مستنجد، «عون الدین یحیی بن هبیره» و نیز پسرش «عز الدین» بودند.⁽²⁾ بنابر گزارش ابن خلکان، ابن هبیره وقتی در 542 ق، منشی خاندان خلیفه شد، کوشید و موفق شد برای دفع شحنة بغداد، مسعود بلال را - که به عنوان نماینده سلجوقی در بغداد قدرت و نفوذ عظیمی داشت - از طریق خلیفه، از بغداد اخراج کند و به خاطر همین موفقیت سیاسی، وی در 444 ق، به منصب وزارت خلیفه رسید.⁽³⁾

پس از مرگ سلطان مسعود در 547 ق، ابن هبیره تمام ثروت و املاکی را که سابقاً توسط مأموران و حامیان سلطان به دست آمده بود، به صورت اقطاع، مصادره کرد و بین هواداران حنبلی خلیفه تقسیم کرد. این وزیر به خاطر فعالیت های نظامی علیه امرای سلجوقی، حتی به لقب بی سابقه «سلطان العراق» و «ملك الجیوش» ملقب

ص: 239

1- . نقض، ص 461.

2- 1. "The Political and Dynastic History of the Iranian World (A.D. 1000 - 1217)", pp. 167f.

3- . دیوان سالاری در عهد سلجوقی، ص 81.

گشت. (1) علاوه بر این، در این ایام، با سیاست ابن هبیره، مسئله خراج اراضی برای شیعیان، سخت تر و سنگین تر شده بود و شیعیان به ملامت ابن هبیره پرداختند. (2)

فرضیه ای که در این جا مطرح می شود، هویت نویسنده ناشناس بعض فضائح الروافض است. این نویسنده، ارتباط مستقیم با ابن هبیره داشته است و با سفارش ابن وزیر و تبلیغات ضد شیعه او، بعض فضائح الروافض را به فارسی نوشت و از این طریق، بنا بر سنت همیشگی حنبلی ها، برای ایجاد فتنه و منازعه و تفرقه میان سنیان و شیعیان کوشید تا سیاست محنه سلجوقیان علیه حنبلی ها را منحرف کند و از این طریق، قصد داشت با يك تیر، دو نشانه را هدف بگیرد؛ یعنی از يك طرف، شیعیان را که دشمن دیرینه و اساسی خود می دانست، حذف کند و از طرف دیگر، سلطنت سلجوقی قدرتمند را که در مقابل خلافت ایستاده بود، تضعیف کند.

بنا بر این فرضیه، انتشار مخفیانه بعض فضائح الروافض و تبلیغات ضد شیعه در این کتاب و کتاب های مشابه دیگر، جزو سیاست های ابن هبیره وزیر خلیفه عباسی برای احیای حکومت بلا منازع خلافت عباسی و مذهب حنبلی - که ایدئولوژی اصلی و تاریخی خلافت بود - ، پس از مرگ سلطان مسعود بوده است. با این نگاه تاریخی، پیچیدگی و ابهام در نوع جدل نقض و ادبیات تدافعی و محتاط ولی انتقادی و تمسخر آمیز و طنز آلود عبد الجلیل قزوینی رازی علیه نویسنده ناشناس بعض فضائح الروافض، بسیار ساده و قابل پذیرش و عقلانی می شود. در ادامه، صحت این فرضیه را مورد آزمایش قرار می دهیم.

3. فرضیه: ارتباط نویسنده ناشناس «بعض فضائح الروافض» با دستگاه خلافت عباسی

برای آزمایش صحت فرضیه بالا، در آغاز باید به مسئله تاریخ تألیف و انتشار بعض فضائح الروافض و نقض بپردازیم. تألیف بعض فضائح الروافض در دوره مبارزه سیاسی

ص: 240

1- . الکامل، ج 11، ص 196.

2- . المنتظم، ج 18، ص 148، "The Political and Dynastic History of the Iranian World (A.D. 1000 - 1217)", p.168.

خلیفه مقتفی و سلطان محمد بن محمود بن ملک‌شاه است و بنا بر این، بعد از سال 547 ق (سال جلوس سلطان محمد) بوده است و بعد از اتمام این کتاب در سال 555 ق، (1) حدّ اقل تا بعد از سال 556 ق، تکمیل شده است. (2) بنا بر این، تألیف بعض فضائح الروافض در دوره وزارت ابن هبیره (544 - 560 ق) بوده است. تاریخ تألیف نقض بین سال 556 ق، تا 566 ق است. به طور دقیق تر، عبد الجلیل قزوینی رازی در ربیع الأوّل سال 556 ق، خبر انتشار (نسخه تکمیل نشده) بعض فضائح الروافض را دریافت (3) و در همان سال،

تألیف نقض را آغاز کرده است؛ (4) ولی اتمام و انتشار نقض - که از نسخه تکمیل شده بعض فضائح الروافض استفاده کرده است - ، قبل از سال 559 ق، نیست و اتمام آن بین سال 559 ق، تا 566 ق، یعنی سال وفات سید شرف الدین نقیب النقبای ری - که به عبد الجلیل، سفارش ردّیه نویسی بعض فضایح الروافض را داده بود - است. (5)

بنا بر این، بعد از آگاه شدن عبد الجلیل قزوینی رازی به انتشار نسخه اولیه بعض

فضائح الروافض در سال 556 ق، حداقل سه سال گذشته بود تا او نسخه تکمیل شده آن بعض فضائح الروافض به دستش برسد و پس از آن دوباره بر اساس نسخه تکمیل شده آن کتاب بعض فضائح الروافض، نوشتن مجدد کتاب نقض را آغاز کرده است و برخلاف نویسنده بعض فضائح الروافض که در سال 556 ق، نسخه اولیه کتاب خود را منتشر و توزیع کرده است، عبد الجلیل تا بعد از سال 559 ق، نقض را بنا بر دلایلی که بعداً توضیح خواهیم داد، منتشر و توزیع نمی کند.

ص: 241

-
- 1- . نقض، ص 646.
 - 2- . در متن بعض فضائح الروافض به حمله سلجوقیان به شهر حارم در سال 559 ق اشاره شده است. ر.ک: نقض، ص 343؛ تعلیقات نقض، ص 1074-1078.
 - 3- . نقض، ص 2.
 - 4- . با توجه به جمله نقض که: «در شهر سنه خمسّمئه که پنجاه و شش سال است که در قزوین فتنه [ای] پدید آمد و شهر جنگی بود ...» نقض، ص 36، گمان می رود که عبد الجلیل قزوینی، این جمله را در سال 556 ق نوشته است.
 - 5- . همان، ص 5-6؛ دیوان قوامی رازی، ص 198.

در مقدمه نقض نوشته است که علمای شیعه اطراف وی و همین طور برادرش - که نسخه اولیه این کتاب ضد شیعه را مطالعه کرده بودند - ، از ترس این که عبد الجلیل با شتاب و عجله ردیه ننویسد، آن نسخه را مدتی از وی پنهان نگه داشته بودند و «مدتی دراز شد که من طالب آن نسخه بودم میسر نمی شد و خود ندانستم که گروهی از علمای هر طایفه به استقضای تمام تفحص اوراق آن کتاب نموده اند و بر کلمات نیک و بدش وقوفی یافته اند و استبعاد و تعجب نموده که اصول و فروع مذاهب بر علما و فضلا پوشیده نباشد و شتم و لعن و زور و بهتان در کتب معتاد و معهود نبوده است»⁽¹⁾ در ادامه آن نیز، وی اضافه کرده است که در آخر با سفارش نقیب النقبای ری، «نسخه اصلی» یعنی نسخه تکمیل شده کتاب به دست وی رسید و مطالعه آن را شروع کرد.⁽²⁾

با توجه به این که عبد الجلیل در همان سال 556 ق، از انتشار نسخه اولیه بعض فضائح الروافض خبردار شده و ردیه نویسی آن را شروع کرده است، به نظر می رسد که وی این مطلب را به طور رسمی پنهان داشته است. گویا این توضیحات، توجیهی است برای دیر انتشار یافتن نقض که حد اقل بعد از سال 559 ق، یا 560 ق، بوده است. از طرف دیگر، حد اکثر از سال 556 ق تا 566 ق، مدت ده سال در انتشار و توزیع کتاب نقض تأخیر افتاده است. بنا بر این، به نظر می رسد که علت مهم و اساسی تأخیر در انتشار کتاب نقض، دلیل سیاسی بوده است و عبد الجلیل قزوینی رازی می خواست این موضوع را پنهان کند. دلیل این فرضیه، آن است که عبد الجلیل قزوینی رازی، بعد از مرگ ابن هبیره در سال 560 ق، نقض را منتشر و توزیع نمود؛ زیرا وی سفارش دهنده اصلی کتاب بعض فضائح الروافض را می شناخت و به خاطر مصلحت سیاسی، کتاب نقض را تا پس از مرگ ابن هبیره، وزیر خلیفه منتشر نکرد، چون به نقش اصلی و اساسی وزیر خلیفه و برنامه سیاسی پنهان و دشمنی آشکار و سیاست های توطئه آمیز و منافقانه و فتنه انگیز او علیه شیعیان آگاه بوده است.

بر اساس این فرضیه، ناشناس بودن هویت نویسنده بعض فضائح الروافض و

ص: 242

1- . نقض، ص 3.

2- . ر.ك: همان، ص 2-7.

عناوین و اسامی مختلف و ظاهراً متناقضی که عبد الجلیل قزوینی رازی در جاهای مختلف مکرراً او را با آنها خطاب می کند، برای ما معنا و مفهوم پیدا می کند. خلاصه آنچه وی در باره هویت نویسنده ناشناس «انتقالی» و «مشبّه» و «ناصری» و «مجبّر» در جاهای مختلف مطرح کرده است، نشانگر این است که او اصلاً یکی از اعضای جامعه شافعیان اشعری بوده است و اکنون با مدیریت و سفارش ابن هبیره، وزیر دستگاه خلافت عباسی - که در آن حنبلی ها قدرت اصلی را داشتند -، نویسنده بعضی فضائح الروافض با هویت مخفی و تظاهر به حنفی ماتریدی بودن، تبلیغات ضد شیعه را به راه انداخته است تا سنّیان (بویژه حنفیان متعصب سلجوقی) را علیه شیعیان برانگیزد و فتنه و آشوب جدیدی - که خارج از برنامه سیاسی محنه سلجوقیان بود -، به راه بیندازد و از این طریق، سلطنت سلجوقی را درگیر فتنه و آشوب اجتماعی دیگری بکند تا از سیاست محنه، علیه حنبلی مذهب و اشعری مذهب دست بردارد و فشار سیاسی و نظامی و مذهبی سلطنت علیه خلافت، کمتر شود.

ساختار و پی رنگ (زمینه) (plot) این برنامه سیاسی مخفیانه دیوان خلیفه علیه شیعیان، از نظر تاریخی، به شرح زیر است: همان طور که گفته شد، سیاست محنه سلطان مسعود علیه اشعریان، نه تنها جامعه شافعیان اشعری را مورد فشار قرار داد، بلکه با هدف سیاسی فراتر از آن، یعنی پایه ریزی اقتدار دینی و سیاسی سلطنت سلجوقی در مقابل خلافت بر اساس اعلام درست کیشی «سنّی گری حنفی مذهب عقل گرا»، موقعیت خلافت عباسی را تهدید و به خطر انداخت و بعد از مرگ سلطان مسعود، عکس العمل های خلیفه عباسی بسیار فعال شد و شدت گرفت که ابن هبیره در این جریان، مدیریت و نقش اساسی داشت.

در این زمان، مؤثرترین سیاست فوری برای احیای اقتدار دینی و سیاسی خلیفه، تبلیغات درست کیشی سنّی گری خلافت عباسی علیه شیعیان، یعنی درست کیشی حنبلی مذهب و تبلیغات مقام خلیفه به عنوان نماینده کل جامعه سنّیان با اتحاد صوری با تمام مذاهب سنّی، زیر پرچم مذهب حنبلی (یعنی مذهب رسمی دستگاه

خلافت) بود و این تبلیغات ضد شیعه همراه با تبلیغات ضدّ الحاد بوده و این دو، به عنوان تنها دشمن اصلی ایدئولوژیک برای خلافت عبّاسی و سنی گری، با تعصّب بسیار تبلیغ می شدند. بنا بر سیاست اصلی خلافت عبّاسی، مبنی بر استراتژی «تفرقه بینداز و خلافت کن»، دستگاه خلافت ترجیح می داد بدون درد سر و به جای این که آشکارا دست به چنین تبلیغاتی بزند، به طور ناشناس مثلاً از شخصی شافعی اشعری، یعنی نویسنده بعض فضائح الروافض استفاده کند و چه بهتر که این شخص، ناشناس بماند و تظاهر به حنفی بودن بکند. بنا بر این، تبلیغات ضدّ شیعه را به عهده او می گذارند.

در حقیقت، طبق اصل «دشمن دشمن، دوست محسوب می شود» دو تضعیف شده با هم علیه قدرت برتر، یعنی سلطنت سلجوقی متحد می شوند و از شیعه به عنوان قربانی استفاده می کنند. هدف این طرح پنهان خلافت عبّاسی، ایجاد تفرقه و آشفتگی و بی نظمی در قلمرو سلجوقی و بهره برداری سیاسی و تضعیف شیعه، یعنی گفتمان ایرانی و دامنه نفوذ ایرانیان در حکومت آینده بوده است. این طرح با زیرکی طراحی شده بود و باعث ایجاد خصومت بین شیعیان و حنفیان می شد و در مرحله دوم، در صورت افشای هویت نویسنده ناشناس بعض فضائح الروافض به عنوان شافعی اشعری، می توانست خصومت شیعیان و حنفیان علیه شافعیان اشعری را برانگیزد. بدین صورت، دستگاه خلافت عبّاسی بر اساس استراتژی «تفرقه بینداز و خلافت کن»، بدون هیچ خطر و نگرانی ای از عکس العمل سیاسی و نظامی سلطنت سلجوقی، می توانست باعث تضعیف حکومت سلجوقی و زوال اقتدار دینی و سیاسی سلطنت سلجوقی بشود. با همین انگیزه سیاسی مبتنی بر ایدئولوژی خلافت عبّاسی، نویسنده بعض فضائح الروافض، نام و مذهب خود را مخفی نگه می دارد و خود را نماینده «مذهب سنت و جماعت»⁽¹⁾ علیه «رافضیان» می داند. در این جا نویسنده ناشناس، از سر نادانی، اشتباه می کند و پروپاگاندای (تبلیغات) اصلی دستگاه

ص: 244

حنبل‌ی مذهب خلافت عباسی را - که خود را نماینده کلّ سنّیان می‌داند و علیه شیعه و الحاد تبلیغ می‌کند، - تکرار کرده است. نویسنده ناشناس در بحث کلامی دیگری، سعی دارد خود را حنفی ماتریدی نشان دهد. (1)

4. آزمایش فرضیه: حکایت «گرگ و روباه و مُردار» در «نقض»

الف. اهمیت و ویژگی حکایت

در کنار اشارات فراوان و گاه تمسخرآمیز و کوتاه به هویت اصلی نویسنده بعض فضائح الروافض، عبد الجلیل قزوینی رازی با بازنویسی و تغییر حکایت معروف «شیر و خرگوش» در کلیله و دمنه، وجود ابن هبیره در پشت پرده تبلیغات ضدّ شیعه و سفارش نوشتن و انتشار کتاب بعض فضائح الروافض به نویسنده ناشناس را به صورت کنایه، تصویر کرده است. در این حکایت، وی نویسنده ناشناس را به گرگ گرسنه ای که در بیابان دنبال غذا می‌گردد، تشبیه کرده است.

«در حکایت هست که گرگی گرسنه چند شبان روز با معده خالی به طلب مأکولی بیابان می‌پیمود و چیزی می‌نجست که نفس اماره بدان بینبازد. برکنار دریا مرداری بیافت و حوش صحرا و طیور هوا بهری ازو خرج کردند و بیشتر مانده. گرگ گرسنه خرم شد و گفت: ذخیره يك ماه حاصل است. روباهی ناگاهی از راهی بر آمد؛ توبره حیلت بر فتراک تمنا بسته. چون نظرش بر گرگ حریص و مردار مرغوب افتاد، با خود گفت: دریغا که این خرف، این کشته تنها بخورد و من محروم مانم. آهسته بیامد و از دور بایستاد و به زبان رزانت بر گرگ ثنایی بگفت و می‌گوید: عجب آید که کاکا با بزرگی خطر و پاکی خاطر بندانسته است که آن مطعموم که در میانه آن آب افتاده است و فربه تر و نیکوتر است و ماهیان دریا همین ساعت که بدانند بر خود به تعجیل قسمت کنند. اگر امیر مصلحت ببیند، اول از آن فارغ شود که این خود مدّخر است و من به حکم بندگی تا به وقت فراغ تو از آن، این را حراست می‌کنم. گرگ چون مراد مثنئی

ص: 245

یافت، به طمع، سر برداشت. روباه خیال همان مردار که بر ساحل بحر افتاده بود، به عکس به گرگ نمود. گرگ می گوید: پنداشته ام که این بیچاره منافق است. چون باز دیدم یاری مشفق و دوستی موافق است. روباه را می گوید: تو با این باش و تصرف مکن تا من از کار [آن] بپردازم که مبادا که ماهیان بیگاهند و بر ما راه زنند. این بگفت و در کشتی نشست و به دریای بنان قرین شد. نشیب و بالایی چند اتفاق افتاد نه بر مراد، و خیال در ادراک محال گشت. روباه بر کنار به همه دهن گوشت فربه می خورد. گرگ دولت برگشته، به زبان تصریح روباه را می گوید: ای برادر! فریادم رس که به جان بر خطرم. روباه گفت: جان می کن! دیر است که تو را همین در خور است که گفته اند: طلبُ الفاتئِ شومٌ [دنبال کردن چیزی که از دست رفته، شوم است و باعث مرگ است]. گرگ هلاک شد و روباه سر به سلامت افتاد». (1)

عبد الجلیل قزوینی رازی با تغییر حکایت «خرگوش و شیر» در کلیله و دمنه، داستان «گرگ و روباه و مردار» را با هدف ویژه، ساخته و پرداخته می کند تا از این طریق بتواند منظور خود را به طور غیر مستقیم، طبق سنت ایرانیان از زبان حیوانات به صورت داستان و مثل بیان کند، همان طور که راوندی در راحة الصدور گفته است: «بعضی بزرگان کلمات حکم به واسطه قلم از زبان حیوانات و بهایم به اسماع رسانیده اند». (2) می دانیم که عبد الجلیل، واعظ است و تخصص در ادبیات فارسی و پندنامه نویسی و داستان نویسی به سبک کلیله و دمنه ندارد و این را می توان از نثر مصنوع و شبه مسجع و ناهموار کتاب نقض که حتی درکش برای متخصصان ایرانی دشوار است، فهمید. نکته در این جاست که وی وسواس و انرژی بسیاری در این قسمت مهم به خرج داده است و آشکار است این حکایت که جنس و نوع و لحن و شیوه نگارش آن با کل کتاب کاملاً تفاوت دارد، به منظور خاصی در شرایط سخت سیاسی آن دوره علیه شیعیان بیان شده است که نه تنها تحت فشار دستگاه

ص: 246

1- . نقض، ص 202 - 205.

2- . راحة الصدور، ص 407.

خلافت عباسی (حنبللی مذهب) بوده اند، بلکه احتمال داشت زیر تیغ شمشیر حکومت سلجوقی حنفی مذهب بروند و نابودی تشیع - که آرزوی حنبلی ها بوده -، محقق شود.

عبد الجلیل، خلاف سنت ادبی فارسی، پس از اتمام حکایت، منظور از گرگ و مردار را به صورت واضح همان طور که در زیر ملاحظه می شود، معرفی می کند:

«كذلك همچنین افتاده است کار این مصتّف رافضی بده سنی شده که گرسنه لقمه حق بده است در بدو بیابان تکلیف سرگردان. مردار رخص بر کنار دریا به دیده تقلید بدیده است و بدان مغرور شده. ناگاه روباه شبهت بیامده است و در گرداب تیه خیال جبر بدو نموده. این بگذاشته و از آن خود بهره برنذاشته است، تا به ضرورت گوید:

اکنون که به دست ما نه آن ماند و نه این *** چون کافر درویش نه دنیا و نه دین

مذبذبین بین ذلك لا إلى هؤلاء و لا إلى هؤلاء» (1). (2)

عبد الجلیل قزوینی رازی در این جا می خواست فتنه انگیز و فریبکار اصلی را که به نویسندگان بعضی فضائح الروافض سفارش نوشتن آن کتاب را داده است، به خواننده معرفی کند و به همین دلیل است که خلاف سنت ادبی فارسی، گرگ گرسنه، یعنی نویسندگان بعضی فضائح الروافض و مردار «رخص» را مستقیماً معرفی می کند تا خواننده به راحتی بتواند روباه مکار و فتان را بدون این که نامی از او برده شود، بشناسد.

در این جا نویسندگان بعضی فضائح الروافض به عنوان گرگ گرسنه و نادان معرفی می شود. «مردار رخص» به طور کلی شباهت با اوضاع شیعه پس از فروپاشی آل بویه توسط ترکان سلجوقی دارد که به دعوت خلیفه عباسی برای نجات اسلام و خلافت به ایران و عراق حمله می کردند و حکومت شیعی آل بویه را شکست دادند، (3) و پس از

ص: 247

1- . صدر آیه 143 سوره مبارکه نساء.

2- . نقض، ص 205.

3- . یادآوری می شود که خلیفه قائم (القائم بالله) وقتی اسیر بساسیری شد، به سلطان طغرل، نامه فرستاده بود و در آن نوشته بود: «اللّه اللّه مسلمانی را دریاب که دشمن لعین مستولی شد» (راحة الصدور، ص 108).

آن، قتل خواجه نظام الملك حامی قدرتمند و پنهان و ناشناس شیعیان اتفاق می افتد(1)

که ادامه سیاست محنه سلطان مسعود، علیه دیگر مذاهب و نشان دهنده وضعیت شیعیان در حالتی بسیار ضعیف پس از آل بویه است.

در نتیجه، منظور از روباه همان ابن هبیره وزیر خلیفه است که به همین نام در آن دوره، معروف و مشهور بوده است؛ ولی این تفسیر بسیار ساده و معرفی عبد الجلیل در باره هویت گرگ و روباه و مردار، بر اساس پی رنگ حکایت، مفهوم بیشتری پیدا می کند و ارزش تاریخی دارد که در باره این نکته در ادامه سخن می گوئیم.

پیش از این، بررسی شد که تأخیر انتشار عمومی نقض تا مرگ ابن هبیره در 560 ق، نشان از ارتباط مستقیم حیات ابن هبیره و توزیع نشدن کتاب نقض دارد، در صورتی که جامعه شیعیان، نیاز فوری به ردیه نویسی بر بعض فضائح الروافض و جلوگیری از آشوب های مذهبی و فرقه ای علیه شیعیان داشت؛ با این حال به نظر می رسد که هر چند نقض قبل از انتشار عمومی، در محافل خصوصی شیعیان مطالعه می شد، اما در انتشار گسترده آن، تأخیر انداخته شد؛ چون اگر در زمان حیات ابن هبیره منتشر می شد، امکان عکس العمل متعصبانه دستگاه خلافت و فتنه و آشوب علیه شیعیان وجود داشت؛ چراکه ابن هبیره بلا فاصله متوجه نقش و هویت خودش در این داستان می شد و چون این وزیر خلیفه عباسی از نام انتسابی ای که در جامعه بدان معروف شده بود، اطلاع داشت (چنان که ابن طقطقی از توطئه چینی های مکارانه و شخصیت بی رحم و کینه توز ابن هبیره روایات مختلف بیان کرده است)،(2) به همین دلیل، عبد الجلیل نمی توانست مستقیماً هویت روباه را آشکار سازد؛ چون کینه توزی های او را به خوبی می شناخت و از طرف دیگر، نمی خواست نام گرگ گرسنه، نویسنده بعض

ص: 248

-
- 1- . در کتاب انگلیسی نگارنده این موضوع به تفصیل بررسی شده است که هنوز چاپ نشده است. در ضمن در کتاب نقض، گزارش های بسیاری از ارتباط نزدیک خواجه نظام الملك و شیعیان موجود است ر.ك: نقض، ص 145، 224، 399 و....
- 2- . تاریخ الفخری، ص 419-424.

فضائح الروافض را - که همشهری وی بوده و شاید هر روز او را در شهر ری می دیده است، زیرا کتابش را در «خفیه بر عوام الناس می خواند» - (1) بر ملا کند؛ چون حس تعلیق و جذّابیت و ناشناس بودن نویسنده بعض فضائح الروافض از بین می رفت و عبد الجلیل نمی توانست خوانندگان خاص و عام خود را تا پایان کتاب جدلی نقض نگه دارد. یعنی وی با استفاده آگاهانه از فنّ «در تعلیق نگه داشتن خواننده»، حجم بسیاری از اطلاعات تاریخی، اجتماعی، سیاسی، مذهبی و گفتمان شیعه و جنگ قدرت و ... را به خواننده ارائه می دهد.

ب. تاریخیت حکایت

گرسنگی گرگ و روباه، شباهت بسیاری با شرایط خفقان آور محنه، علیه شافعیان اشعری (مجبور) و حنبلیان دستگاه خلافت عباسی (ناصری) دارد که هر دو قصد دارند از مُردار رفض، به عنوان گوشت قربانی استفاده کنند تا گرسنگی شان برطرف شود. به معنای دیگر، از فشار سیاست محنه سلطان مسعود سلجوقی رها شوند. روباه فریبکار از مکر خود استفاده می کند و برای گرگ «مغرور» و «گرسنه»، «شبهت» ایجاد می کند و از «خیال جبر» گرگ - که همان مذهب اصلی نویسنده ناشناس یعنی شافعی اشعری است - استفاده می کند و عکس «مردار رفض» را بر دریا به وی نشان می دهد و گرگ، «مغرور» می شود و نادانی می کند و به دیده «تقلید» و اطاعت از روباه گرسنه، ولی مگّار، سخن روباه را می پذیرد و به او اعتماد می کند و «منافق» را - که دشمن تاریخی و همیشگی خود بوده - «دوست» و «موافق» و «مشفق» و «همدرد» خود می پندارد و سرانجام با شیرجه زدن در میان امواج دریا غرق می شود.

جالب تر این جاست که عبد الجلیل برای تأیید صحّت کلام خود در آخر از شعر فارسی و آیات قرآن مثال می آورد تا هیچ جای شک و شبهه ای برای خوانندگان نمآند که این کار در تخصّص واعظان بوده است. وقتی گرگ به خود می گوید: «پنداشته ام که

ص: 249

این بیچاره منافق است؛ چون بازیدم یاری مشفق و موافق است»،⁽¹⁾ منظور گرگ - که همان نویسنده بعض فضائح الروافض است و مذهبش به قول عبد الجلیل، جبر یا اشعری سنت گراست -، این است که تا قبل از سیاست محنه سلطان مسعود علیه شافعیان اشعری، آنها تصوّر می کردند که دستگاه خلافت عبّاسی دشمنشان است؛⁽²⁾ ولی پس از محنه سلطان مسعود و تضعیف شدن شدید شافعیان اشعری، خلافت عبّاسی را دوست خود می پندارند و به آن پناه می برند. سیاست محنه یا انکیزسیون (تقتیش عقاید) در دوره سلطان مسعود برای از بین بردن شافعی ها و حنبلی ها و به خاطر تجدید قدرت بلا منازع ترکان حنفی سلجوقی اجرا می شد. در این جا طبیعی بود که علیرغم تضاد شدید و تاریخی بین شافعیان اشعری با حنبلی ها - که دستگاه خلافت، نماد آنها بود -، در این زمان دو نیروی تضعیف شده به خاطر دشمن مشترك خودشان (یعنی سلجوقیان حنفی)، به همدیگر نزدیک شوند و با یکدیگر همکاری و همفکری داشته باشند. در حقیقت، در این جا عبد الجلیل قزوینی رازی از نظر تاریخی، به ارتباط بین نویسنده بعض فضائح الروافض و ابن هبیره، یکبار دیگر اشاره کرده است.

به خاطر این که هدف اصلی نقض و این حکایت، بیشتر آگاه ساختن خوانندگان عام و خاص است، نتیجه داستان از همه مهم تر است که با مرگ گرگ و به سلامت افتادن رویاه تمام شده است. اولاً در این حکایت، ابن هبیره معروف به سیاستمدار توطئه گر و مکار، از نویسنده بعض فضائح الروافض سوء استفاده می کند و قصد دارد با هدف نابود کردن رافضیان و تضعیف سلطنت سلجوقی، قدرت کامل را به دست آورد و جای شك نیست که این حیلہ گری، به سیاست منافقانه خلافت عبّاسی در نقش «منافق» مبنی بر استراتژی «تفرقه بینداز و حکومت کن» اشاره دارد که برای

ص: 250

1- . نقض، 204.

2- . تضاد دیرین شافعیان اشعری و حنبلی ها در «عقیده خلیفه قادر» و درگیری های متعدد بین این دو مذهب به صورت روشن در تاریخ گزارش شده است. (ر.ک: Ibn Aqil, ch.4).

احیای قدرت خلافت عبّاسی پس از مرگ سلطان مسعود، شدت گرفته بود.

بنا بر این، پی‌رنگ حکایت، با فرضیه ما در باره برنامه سیاسی پنهان خلافت عبّاسی با انتشار بعض فضائح الروافض، کاملاً هماهنگی دارد. این هماهنگی، درستی فرضیه ما را تأیید می‌کند و نیز نشان می‌دهد که هدف اصلی عبد الجلیل واعظ هشیار و

مجموعه علمای شیعیان ری در نقض، آگاه‌سازی خوانندگان عام و خاص به طرح پنهان و آشوب‌گرانه ابن هبیره وزیر خلیفه عبّاسی بوده است.

ثانیا، مرگ‌گرگ در این حکایت، آشکارا جنبه انتقادی و پندآمیز و آگاه‌ساختن نویسنده فریب‌خورده و دیگر «انتقالی»ها و خوانندگان عام و خاص و جلوگیری از اشتباهات و فریب‌خوردن‌های مشابه را دارد. در این جا یادآوری این نکته، ضرور است که عماد کاتب، نویسنده نصره الفطره بعد از منازعات میان حنفیان و شافعیان در اصفهان - که ناشی از محنه سلطان مسعود بود - ، زادگاه خود را ترك کرد و پس از مدتی تحصیل در نظامیه بغداد، در دیوان خلیفه تحت حمایت ابن هبیره به سر بُرد و پس از مرگ وزیر در دودمان ایّوبی به منصب وزارت رسید. (1) ابو جعفر محمد بن سعد مشاط، پسر ابو الفضایل مشاط که در محنه سلطان مسعود در ری در سال 537 ق، مورد فشار قرار گرفت، پس از مرگ سلطان مسعود، در سال 537 ق، با اجازه خلیفه به بغداد آمد و در مسجد خلیفه به وعظ در باره کلام اشعری پرداخت. (2) بنا بر این به نظر می‌رسد که سیاست دستگاه خلافت عبّاسی، جذب شافعیان اشعری ای بوده است که تحت فشار سیاست حنفیان سلجوقی (یعنی محنه سلطان مسعود)، مجبور به تقیه یا تغییر مذهب شده بودند.

با توجه به این که احتمال می‌رود نویسنده بعض فضائح الروافض نیز یکی از خاندان مشاط بوده است (و افندی در ریاض العلماء او را «شهاب الدین تواریخی رازی از

ص: 251

1- . تاریخ سلسله سلجوقی، مقدمه، ص 16-17 و 306.

2- . المنتظم، ج 18، ص 141.

بنی مشاط» دانسته است)،⁽¹⁾ گمان می رود که نویسنده بعض فضائح الروافض نیز مثل عماد کاتب و ابو جعفر محمد بن سعد مشاط، با سیاست جذب شافعیان اشعری در دستگاه خلافت عباسی، مورد حمایت مستقیم ابن هبیره قرار گرفته است و این امر، به تألیف بعض فضائح الروافض انجامیده است و او به احتمال زیاد از دستگاه خلافت، پول و رشوه گرفته بود. این سیاست جذب شافعیان اشعری در دستگاه خلافت عباسی، دقیقاً پیش زمینه تاریخی حکایت است که با فریب خوردن گرگ (یعنی نویسنده ناشناس مجبر یا همان شافعی اشعری جبرگرا) از روباه (یعنی ابن هبیره) تمام شده است. به همین دلیل، برای عبد الجلیل قزوینی رازی، آگاه ساختن شافعیان اشعری در باره سیاست منافقانه خلافت عباسی مبنی بر استراتژی «تفرقه بینداز و خلافت کن» بسیار مهم بوده است.

در ادامه باید گفت که در حکایت یاد شده، «خیال جبر» (شافعی اشعری جبرگرا) تصویر «رفض» (شیعیان) است و در این جا عبد الجلیل قزوینی رازی به نویسنده ناشناس و شافعیان اشعری، یادآوری می کند و اندرز می دهد که تصویر بددینی «رافضیان» در بعض فضائح الروافض - که کاملاً تحت تأثیر ایدئولوژی ضدّ شیعه خلافت عباسی یعنی حنبلی مذهب هاست و با ادّعی ریاست بر تمام سنی ها تبلیغ شده است -، فریبکارانه است و از نظر سیاسی، شبیه تصویر بددینی مجبری است که در محنه سلطان مسعود، تبلیغ شده است.

دیدگاه وی به ما یادآوری می کند که هر دو تصویر رافضی و مجبر (شافعیان اشعری) به عنوان بدکیشی، ساخته قدرت حاکم سلطنت سلجوقی و دستگاه خلافت عباسی بوده است و این دو در رقابت سیاسی بین خود، برای کسب قدرت کامل، تبلیغات درست کیشی خود را به عنوان ابزار ایدئولوژیک استفاده می کنند و نیاز به دشمن خیالی دارند و ایدئولوژی پاک هر دو، ناپاک است. در حقیقت، برچسب سیاسی - اجتماعی - مذهبی رفض و مجبر، کاملاً ساختگی و سیاسی بوده است.

ص: 252

می توان یادآوری کرد که راوندی معروف به تعصب حنفی، کمی بعد از تألیف نقض و در تشدید مناظرات فرقه ای در آخر دوره سلجوقی، رافضی و اشعری را «بددین» می دانست و در *راحة الصدور* (تألیف در سال 599 ق) علیه این دو مذهب، تبلیغ کرده است.⁽¹⁾ در این تبلیغات سیاسی توسط قدرت حاکم، یعنی خلافت عباسی حنبلی مذهب و سلطنت سلجوقی حنفی مذهب، هر دو جریان رافضی و مجبّر، ضعیف هستند و موقعیت آنها شبیه به هم است.

عبد الجلیل قزوینی رازی در این جا با ریشخند انتقاد می کند که: «این مصنف که از رافضی ای در ناصبی ای گریخته است و بدان می ماند که از همه سنّیان، عالم تر و فاضل تر و متعصب تر است»⁽²⁾ و نادانی و ناآگاهی نویسنده بعض فضاءح الروافض را که در سیاست خلافت عباسی، جذب و مورد سوء استفاده قرار گرفته و تلف شده، بسیار تأسف بار می داند. بنا بر این، عبد الجلیل قزوینی رازی در ادامه سیاست آگاه سازی شافعیان اشعری در این حکایت، هدف دیگری هم دارد و آن، سیاست جذب شافعیان اشعری به درست کیشی شیعه است که بعداً به آن خواهیم پرداخت.

فقط در این جا یادآور می شویم که ابن هبیره پس از این که «سلطان العراق و ملک الجیوش» می شود، ادامه سیاست عربی سنّتی خلفا یعنی ادعای ریاست بر کلّ جامعه سنّیان را در پیش می گیرد و در این شرایط، با تبلیغ درست کیشی خود علیه رافضیان (گفتمان ایرانی شیعه) و سلطنت سلجوقی (ایدئولوژی ترکی سنّی) برای کسب هژمونی (اقتدار) مجدّد اعراب وارداتی در بغداد و عراق تلاش می کند که این، سیاست همیشگی و غالباً ناموفقّ عباسیان در طول تاریخ بوده است. حال در این شرایط، بعض فضایح الروافض نوشته شده است. در اوّل دوره سلجوقی، ماوردی گزارش جالبی در باره سرزمین های ایرانی مورد حمله توسط اعراب در روزگار عمر بن خطاب به اراضی سرسبز خسرو در منطقه بین النهرین (یعنی عراق در مجاورت جزیره العرب که خود بدون گیاه و درخت است) می دهد که چون عرب ها از آن جا به

ص: 253

1- . راحة الصدور، ص 30 و 421.

2- . نقض، ص 262.

این سرزمین در آمدند، سرسبزی درخت و گیاه در برابرشان رخ نمود و در نتیجه، آن سرزمین را «سواد» یعنی سرزمین سیاه نامیدند. عرب‌ها بر رنگ‌های سیاه و سبز، نامی یکسان می‌نهادند و هر دو را به اشتراک به نام‌های اخضر و یا اسود می‌خواندند.⁽¹⁾ به نظر می‌رسد که تضاد اصلی بین شیعه (گفتمان ایرانی) و حنبلی (ایدئولوژی عربی) در سر تا سر تاریخ خلافت، مشهود است و این تضاد در جدل بعض فضائح الروافض و بعض مثالب النواصب فی نقض «بعض فضائح الروافض»، کاملاً مشخص است.

بدین صورت، حکایت «گرگ و روباه و مردار» - که تقلید از کلیله و دمنه است - دارای نکات مهمی چون: افشای سفارش دهنده کتاب بعض فضائح الروافض (یعنی ابن هبیره) و برنامه مخفیانه سیاسی خلافت عباسی، علیه شیعه و حکومت سلجوقی و انتقاد و آگاه‌سازی شافعیان اشعری در مورد سیاست «تفرقه بینداز و خلافت کن» در خلافت عباسی، و در نتیجه، آگاه‌سازی خواننده‌های خاص و عام نقض و جلوگیری از موفقیت سیاست تفرقه افکنانه و منافقانه خلافت عباسی است. ولی این متن پُر معنا و دارای اهمیت ویژه، به خاطر شرایط تاریخی آن زمان، به زبان کنایه و به صورت حکایت نوشته شده است و طبق سنت ادب فارسی، به خاطر پرهیز از آشوب به زبان حیوانات نوشته شده است و تنها هنگامی که با دید تاریخی بازخوانی می‌شود، از پیچیدگی‌ها و کنایه‌های ظاهری آزاد می‌شود و مفهوم تاریخی پیدا می‌کند. این خصوصیت کنایه‌ای و اشاره‌ای و همچنین سخن‌پردازی، گفتمان و سیاست، برای کلّ متن نقض نیز صدق می‌کند و برای خوانش تاریخی این کتاب، بسیار اساسی است و باید تأکید کنیم که ارتباط تنگاتنگ متن و شرایط تاریخی آن، عین تاریخت متن است - که در بالا نشان داده شد - .

5. نام نویسنده «بعض فضائح الروافض»

پیش از این گفتیم که عبد الجلیل قزوینی رازی به خاطر ایجاد حسّ تعلیق و جذّابیت برای خوانندگان عام و خاص، از نام بردن نویسنده بعض فضائح الروافض، پرهیز کرده

ص: 254

1- . آیین حکمرانی الأحكام السلطانية، ص 345.

است؛ ولی مکرراً و غیر مستقیم گاهی با غیظ، گاهی با تمسخر، گاهی با طنز، گاهی با توهین، گاهی با دلیل و گاهی با پند و دلسوزی، او را معرفی کرده است.

استاد عباس اقبال آشتیانی، با توجه به مطلب ریاض العلما - که نویسنده بعض فضائح الروافض را شهاب الدین تواریخی مشاط معرفی کرده است -، گفته است: «شهاب مشاط که صاحب مجلس یعنی مذکر و واعظ آن مجلس بوده، غیر از مؤلف بعض فضائح الروافض است و این احتمال که شاید مؤلف کتاب نیز ملقب به «شهاب الدین تواریخی» بوده و یکی دیگر از افراد خاندان بنی مشاط بوده است، محتاج به ذکر شاهد و قرینه و دلیل و برهان است که در دست نیست. پس حق مطلب و لباب تحقیق آن است که بگوییم: مؤلف بعض فضائح الروافض برای ما معلوم نیست که چه کسی بوده؟ و اگر شیخ عبد الجلیل رحمه الله هم می دانسته است چنان که از مطاوی برخی از بیاناتش استشمام می شود، صلاح ندانسته است که او را معرفی کند. پس امر بر ما مجهول است»⁽¹⁾.

در مورد این که استاد عباس اقبال، متوجه صلاح ندانستن معرفی نویسنده بعض فضائح الروافض از مطالب نقض شده است، به دلایلی که قبلاً گفتیم، صحیح است. چون برای عبد الجلیل اصلاً مهم نبوده که چه کسی فریب ابن هبیره را خورده و تقلید و اطاعت کرده و دشمن منافق خود را موافق و مشفق یافته است؛ زیرا در آخر به سرنوشت شومی دچار و هلاک می شود. مهم این است که بعض فضائح الروافض، چرا و چگونه و در چه شرایطی و به سفارش چه کسی نوشته شده است؟ و مهم تر از همه، پی رنگ اصلی چیست؟ و چه کسانی از آن سود می برند و چه کسانی از آن زیان می بینند؟ و در آخر، چه باید کرد و چگونه باید با این برنامه سیاسی راهبردی منافقانه آشوب برانگیز، مقابله کرد؟

به هر حال، فرض استاد عباس اقبال آشتیانی می تواند اشتباه باشد؛ چون از نظر ما شهاب مشاط و شهاب الدین تواریخی، دو نفر نیستند، بلکه يك نفر است و تواریخی، لقب شهاب الدین رازی مشاط بوده است و گزارش صاحب ریاض العلما صحیح

ص: 255

است و برای اثبات بیشتر، نیاز به بررسی در منابع رجال بنی مشاط دارد؛ ولی در این جا به چند نکته اشاره می‌کنیم:

1. کلمه تواریخی: این کلمه، لقب بوده که عبد الجلیل قزوینی رازی به طنز، تحریف کردن تاریخ توسط شهاب الدین رازی مشاط در بعض فضائح الروافض را به طعنه و کنایه و گاه به صورت نیش به باد انتقاد گرفته است و در جاهای مختلف گفته است که نویسنده کتاب ضدّ شیعی، از تاریخ اطلاعاتی ندارد؛ ولی ادّعی تاریخدانی و دعوی علم تواریخ می‌کند. (1)

2. شانه تراش (مشاط): با تحقیر و کنایه بدون دلیل و ارتباط به موضوع و متن در جاهای مختلف به شانه تراش ها، یعنی به خاندان مشاط، نیش می‌زند و در حقیقت، قصد عبد الجلیل قزوینی رازی، این است که بدون نام بردن نویسنده بعض فضائح

الروافض، به خواننده بفهماند که او از خاندان مشاط است. (2)

3. سوابق ضدّ شیعی خاندان نویسنده «بعض فضائح الروافض»: در خود متن نقض آورده شده است: «از خوف شمشیر سلطان بود که کتابی بزرگ که آن را زلّة الانبیاء خوانند، ابو الفضایل مشاط کرده است [که] ردّ بر کتاب تنزیة الانبیاء سیّد علم الهدی مرتضی کرده است» (3) و در ریاض العلماء نیز به این کتاب اشاره شده است. (4)

4. تکنیک تجاهل العارف و حسّ تعلیق: پرهیز عمدی عبد الجلیل قزوینی رازی از بردن نام او برای ایجاد حسّ تعلیق - که پیش تر توضیح داده شده - و از طرز جدل کردن و خطاب کردن او در مطالب نقض، این طور دریافت می‌شود که وی نویسنده بعض فضائح الروافض و دست خطّ و انشایش را دقیقاً می‌شناخته و به همین دلیل با اعتراض، او را دروغگو می‌نامد و برای مثال، بارها بیست و پنج سال رافضی بودن او را دروغ می‌خواند. (5) از طرف دیگر، افشای نام او اهمیتی برای عبد الجلیل قزوینی

ص: 256

1- . نقض، ص 27، 335، 355، 376 و 456.

2- . همان، ص 30 و 149.

3- . همان، ص 11 و 244.

4- . تعلیقات نقض، ج 2، ص 1269.

5- . نقض، ص 15، 282، 283، 422، 455، 504 و

رازی نداشته و به عکس، افشا نکردن نام او برای عبد الجلیل اهمیت داشته است؛ ولی وی به دلیل سابقه مذهبی شافعی که همیشه طرفدار اهل بیت علیهم السلام بوده اند و مذهب واقعی نویسنده است و هر سال در روز عاشورا مجلس عزاداری برگزار می کردند، تجاهل العارف کرده و با لحنی پندآمیز و با طنز و کنایه می گوید که مگر به مجلس خودت در روز عاشورا نرفته ای؟! (1) و به نویسنده بعضی فضائل الروافض پیغام داده است که حداقل به خودت و مذهب اصلی خودت وفادار بمان و اصل مذهب و اعتقادات او را یادآور می شود.

تجاهل العارف، تکنیکی است که ایرانیان در ادبیات و عرفان برای چشم پوشی عمدی از خطای دیگران از آن استفاده می کرده اند و هدف از این کار برای تشویق خطاکار و گناهکار به ترك خطا و گناه بوده است. در حقیقت، کسی که تجاهل العارف می کند، امیدوار است خطاکار یا گناهکار، جایی و فرصتی برای اظهار پشیمانی داشته باشد و به اصل خود و اعتقادات انسانی و اخلاقی خود بازگردد و ایمانش را نفروشد و به باد فنا ندهد و در ادامه می گوید: «وإلاّ در بلاد خوارج و مشبّهه که روا ندارند کردن دگر همه حنفیان و شفعویان و شیعت این سنت را متابعت کنند، پس خواجه پنداری از این هر سه مذهب بیزار است...» (2) می توان دلیل دیگری هم بیان کرد که به خاطر همان برگزاری سالانه مجالس عزاداری روز عاشورا توسط شهاب مشاط از بردن نام او پرهیز کرده است؛ ولی شدیداً به حنبلی ها (مشبّهه و ناصبی) حمله کرده است و آنها را با خوارج یکی دانسته و قصد دارد با تصویرسازی نوستالژیک، او را به درست کیشی و حداقل به اصل اعتقادات و مذهب خود دعوت کند. به نظر می رسد که لحن تجاهل العارف عبد الجلیل در این قسمت به خوبی احساس می شود؛ همین طور از تصویرسازی دقیق و نوستالژیک وی از خاک پاشیدن و سر برهنه کردن و جامه چاک کردن و ... که قصد یادآوری مجلس یاد شده را دارد. این خصوصیت

ص: 257

1- . نقض، ص 373.

2- . همان جا.

تجاهل العارف و حکایاتی چون «گرگ و روباه و مُردار» و کنایه و اشاره و مثل و طنز در نقض را اصلاً نمی توان با روش پوزیتیویستی (اثبات گرایی) مورد بازخوانی و استفاده تاریخی قرار داد و باید چارچوب سخن پردازی (rhetoric) این کتاب را کاملاً درک کنیم.

5. احتمال پرداخت رشوه: پیش تر در مورد محنه سلطان مسعود و پی رنگِ ابن هبیره برای ایجاد فتنه و آشوب و تفاق در جامعه عصر سلجوقی پس از مرگ سلطان مسعود و بهره برداری سیاسی و کسب قدرت کامل، سخن گفتیم و احتمال پرداخت رشوه به شهاب الدین رازی مشاط - که بارها در نقض با کنایه و تمسخر و طنز و با آوردن نمونه به صورت مستقیم - ، عنوان شده است: «ما پنداشتیم که دانشمندان مجبّر اکنون است که نامعتمدند، و فتوی به دروغ کنند، و رشوت ستانند. پس به قول ابن مجبّر معلوم شد که همیشه این سیرت داشته اند، و از سَلَف به خَلَف رسیده است. مبارک باد و تا باد چنین باد که همه دشمنان علی مرتضی خائن و نامعتمد و حرام خواره و دروغ زن باشند!» (1).

در این جا مستقیماً از اعتراف و گفته نویسنده بعض فضائح الروافض علیه خودش استفاده می کند که عالمان سنی، رشوه می گرفتند تا فتوای دروغ بدهند و رافضیان را سنی یا حنفی معرفی کنند. در ضمن در همین جا اطلاعاتی در مورد فشار مضاعف بر جامعه شیعیان می دهد؛ چون آنها ناچار بودند به خاطر حفظ جان خود، پول و رشوه به علمای حنفی و شافعی پرداخت کنند تا به حاکمان ترك در مورد رافضی نبودن ایشان، شهادت دروغ بدهند.

گرچه نمی توانیم بدون نقد و بررسی به ادّعی عبد الجلیل قزوینی رازی تکیه کنیم، ولی از نظر تاریخی، در آن شرایطی که شیعیان، شدیداً تحت فشار دوچندان بودند و حتّی اعتقادات خود را پنهان می کردند و آزادی بیان و کلام نداشتند و شدیداً

ص: 258

تقیه می کردند(1) و همین طور از خودِ سخن پردازى و سیاستِ متنِ نقض - که شدیداً محتاط و تقیه ای و تدافعی است - می توان صحّت ادعای عبد الجلیل را تأیید کرد.

وی در جای دیگری می گوید: «این خواجه بر بازارها مناقب خوانان را می بیند که مناقب می خوانند و فضایل خوانان را نمی بیند که بی کار و خاموش نباشند و هر کجا قَمّاری خَمّاری باشد که در جهانش بهره ای نباشد و به حقیقت، نه فضل بوبکر داند نه درجه علی شناسد، برای دام نان، بیّتی چند در دشنام رافضیان از بر بکرده و در سرمایه گرفته و مسلمانان را دشنام می دهد و لعنت ناوَجّه می کند و آنچه می ستاند، به خرابات می برد و به غنا و زنا می دهد و بر سبّلت قدریان و مجبّران می خندد. و این قاعده نویست که فضاییلی و مناقبی در بازارها فضایل و مناقب خوانند؛ اما ایشان همه توحید و عدل و نبوّت و امامت و شریعت خوانند و اینان همه جبر و تشبیه و لعنت؛ «مَنْ عَمِلَ صَالِحًا فَلِنَفْسِهِ وَ مَنْ أَسَاءَ فَعَلَيْهَا(2)». (3)

همان طور که پیش از این احتمال رشوه و پول گرفتن نویسنده بعض فضائح الروافض را اشاره کردیم، عبد الجلیل قزوینی رازی در این جا مستقیماً به پول گرفتن نویسنده اشاره کرده است. فعالیت مناقب خوانان از جمله رسوم شیعی رایج از دوره آل بویه بوده است که مردم را به اعتقادات شیعی دعوت می کردند و فضایل خوانان در رقابت با آنها برای تبلیغات اهل سنّت، تحت رهبری حنبلی ها استفاده می شد؛ چراکه این سنّت اعراب در اشعار جاهلی قبل از اسلام بوده است، ولی وقتی عبد الجلیل قزوینی رازی، انگیزه فضایل خوانان را که «برای دام نان، بیّتی چند در دشنام رافضیان از بر بکرده و در سرمایه گرفته و مسلمانان را دشنام می دهد و لعنت ناوَجّه می کند و آنچه می ستاند به خرابات می برد و غنا و زنا می دهد» مسخره می کند و به باد انتقاد می گیرد، منظور وی فقط فضایل خوانان نیست؛ بلکه به نظر می رسد بیشتر به نویسنده بعض فضائح الروافض اشاره می کند و به صورت کنایه، سوابق پول گرفتن و به خرابات

ص: 259

1-1 . Some Imāmī-Shīī Views on taqiyya", pp.401 - 2 .

2- . ذیل آیه 46 سوره فصّلت.

3- . نقض، ص 65.

بردن و دشنام دادن به رافضی و فضایل خوانی و فضایح نویسی به خاطر دام نان را بیان می کند و با غیظ به مجبران و مشبهان، لعنت می فرستد.

در قسمت بعدی، مستقیماً به حبّ جاه و مال نویسنده بعض فضائح الروافض اشاره می کند و می گوید: «اولاً اگر عالم و گوینده غریب که در شهر آید، اگر نفاق نکند و به طمع سیم دنیا و مجامله خواجگان شیعی و امید قبول به حضور عوام و خواصّ شیعه در مذهب خود به مدهانه نکند، و تعصّب سرد نکند، و علی را بر عمر فضیلت نهد، و اهل البیت را بر اصحاب ترجیح نهد، لابدّ شیعه مجلس او را مایل باشند، و اگر مذهب خود روی راست بگوید، به مجلس وی چندان شوند که به مجلس مقیمان شهر، تا معلوم شود که مدهانه و نفاق و تقیّه و ریا و حبّ جاه و مال به عالم خواجه عایدتر است که به عوام شیعه؛ تا نیک بدانند این معنی»⁽¹⁾.

نتیجه: انگیزه و گفتمان عبد الجلیل قزوینی رازی، سیاست «یک گام به پس، دو گام به پیش!»

همان گونه که پیش تر بیان شد، در شرایط آن دوره برای جامعه شیعیان دوره سلجوقی، برنامه سیاسی ابن هبیره این گونه طراحی شده بود: تقوّق سیاسی و کسب قدرت بلامنازع برای دستگاه خلافت عبّاسی حنبلی مذهب از طریق ایجاد فتنه و آشوب و جنگ های فرقه ای - مذهبی بین حنفیان و شافعیان و شیعیان و حذف کامل شیعیان و تسریع فروپاشی سلطنت ترکان حنفی مذهب سلجوقی که از نظر دستگاه خلافت عبّاسی آنها باید در خدمت خلفای عبّاسی باشند نه آن که بر ایشان حکومت کنند و سیاست جذب شافعیان اشعری تحت فشار محنه سلجوقی. ابن هبیره در این راه، تلاش بسیار کرده بود و تا حدودی نیز موفق شده بود؛ چون او به لقب بی سابقه «سلطان العراق و ملک الجیوش» ملقب گشته بود و در این شرایط، دار العلم شیعه و شیعیان، با هشیاری، تصمیم به مقابله و ردّیه نویسی می گیرند که به نظر می رسد به صورت گروهی، زیر نظر عبد الجلیل قزوینی رازی، نقض را پس از مرگ ابن هبیره

ص: 260

منتشر می کنند که در آن، ضمن پرهیز از هر گونه تفرقه و فتنه و آشوب - که در گفتمان و هویت ایرانی جایی نداشت -، (1) متقابلاً پی رنگی ضد پی رنگ ابن هبیره به شرح زیر طراحی می کنند.

واعظ سیاستمدار - که سخنگوی عالمان شیعی بوده - در نقض، ابتدا تبری (2) را - که از اصول اعتقادی شیعه بوده - رد می کند و آن را مربوط به شیعیان «غلاة» و «حشویه» و «اخباریه» می داند و ادعا می کند که اصلاً شیعیان اخباری، منقرض شده اند و در باره آنها اطلاعاتی نمی دهد؛ ولی جالب است که در ادامه می گوید اگر تعداد کمی از ایشان وجود داشته باشند، توانایی مقابله با شیعیان «اصولی» را ندارند و مجبر و مشبّهی و غالی و اخباری و حشوی را یکی می داند. (3)

در این جا باید اشاره کرد که شیعیان دوره صفوی، کناره گیری عبد الجلیل از سنت تبرّاً را تقیّه می دانستند. (4) در حقیقت، عبد الجلیل قزوینی رازی با بزرگ نمایی و حتی ساختن کلمه «اخباریه» یا «شیعیان اخباری» و یکی دانستن آنها با غلاة و حشویه و منقرض شدن آنها در مقابل «شیعیان اصولی»، جامعه شیعه را از برخی اتهامات وارده «رافضی» مبرا می کند و از این طریق، در جامعه اسلامی آن دوره، حساسیت زدایی می کند. (5) وی همین طور با ردّ اسماعیلیه، آنها را ملحد و از دیار مجبران و مشبّهیان می داند. (6)

ص: 261

1- . نگارنده در کتاب خود، مفصل این موضوع را شرح داده است.

2- . در باره تاریخ تبرّاً در شیعه، ر.ك: Les rituels Shiite et le pouvoir; L'imposition du shiism safavide, eulogies et "maledictionscanoniques"

3- . نقض، ص 3، 235-236، 282، 285، 529، و 568-569. عبد الجلیل قزوینی رازی در این مسئله در سال 533 ق، کتاب تنزیه عایشه را نوشته و آن را به کتاب خانه حکمران ری، امیر عباسی فرستاده است. ر.ك: نقض، ص 115.

4- . در دوره صفوی، تألیف تنزیه عایشه توسط عبد الجلیل را تقیّه می دانستند. ر.ك: کلید نقض، ص 24؛ Imāmism and Mu tazilite Theology", p.21

5- . نقض، ص 529 و 568.

6- . همان، ص 317.

بنا بر این عبد الجلیل به خاطر حساسیت زدایی از جامعه شیعیان، یک گام اساسی به پس می رود؛ ولی در مقابل، ضمن چشم پوشی از اشتباهات سلجوقیان حنفی علیه شیعه،⁽¹⁾ در گام اول به جلو، خواستار اتحاد حنفی ها و شافعی های عقل گرا علیه حنبلی های ناصبی و مشبّه و اشاعره حدیث گرا و سنت گرای مجبّر می شود و از هفتاد و سه مذهب و فرقه اسلامی، تنها سه مذهب حنفی عقل گرا و شافعی عقل گرا و شیعه اصولی را صحیح و معروف و درست کیش می شمرد و به ناصبیان و مجبّران و خارجیان، لعنت می فرستد.⁽²⁾

در گام دوم به جلو، ضمن حمایت چاپلوسانه از حاکمان ترك حنفی سلجوقی شمشیر به دست و با حملات مداوم علیه ناصبی، مشبّه (حنبلی مذهب) و مجبّر (شافعی اشعری حدیث گرا و سنت گرا)، موافقت و حمایت غیر مستقیم خود را از محنه سلطان مسعود علیه مشبّه (حنبلی) و مجبّر (شافعی اشعری) - که امکان «انتقال» آنها به مذهب حنبلی دستگاه خلافت عباسی می رفت -، اعلام می دارد. بنا بر نظر ابن جوزی، شعار محنه سلطان مسعود، «شافعی باش، ولی اشعری مباش، حنفی باش، ولی معتزله مباش، حنبلی باش، ولی مشبّه مباش» بوده است.⁽³⁾ بنا بر این در این جا متوجه تکرار بیش از حدّ عبد الجلیل قزوینی رازی در استفاده از کلمات مجبّر و مشبّه می شویم. به همین دلیل، وی با وجود شباهت اساسی در کلام معتزله و شیعه، در جاهای گوناگون نقض، از معتزله، کناره گیری کرده است.⁽⁴⁾

عبد الجلیل با همین سیاست در سراسر نقض به مشبّه، ناصبی، مجبّر، و انتقالی در بحث جدلی خود، حمله می کند که با محنه سلطان مسعود هماهنگی دارد و در همان زمان، از حنفیان عقل گرا و شافعیان عقل گرا و شیعیان اصولی، به عنوان «درست کیش»

تعریف و طرفداری می کند؛ چراکه حنفیان و شافعیان، عکس حنبلی ها طرفدار اهل بیت علیهم السلام بودند؛ ولی حنبلی ها دشمنی خود را نسبت به آنها به صورت آشکار و

ص: 262

1- . نقض، ص 121 و 142.

2- . همان، ص 457، 482 و 483.

3- . المنتظم، ج 18، ص 31.

4- . نقض، ص 483.

توهین آمیز اعلام می کردند و دشمن اصلی شیعیان و گفتمان ایرانی محسوب می شدند. (1)

سیاست ابن هبیره، همان مدیریت سنّیان یعنی حنفیان و شافعیان توسط خلافت عبّاسی حنبلی مذهب، علیه شیعیان (رافضیان) در کنار کافران و ملحدان است. متقابلاً در نقض، سیاست عبد الجلیل قزوینی رازی در این گام، در مقابل سیاست ابن هبیره قرار می گیرد و خواستار اتحاد حنفیان عقل گرا و شافعیان عقل گرای طرفدار اهل بیت علیهم السلام و شیعیان اصولی علیه حنبلیان ناصبی و مشبّه و مجبّر در کنار ملحدان و کافران است.

جالب است که عبد الجلیل، ادّعاهای نویسنده بعضی فضائح الروافض را ریشه در ایدئولوژی و ادّعاهای بنی امیّه و مروانیان می داند که اکنون در عبّاسیان است و همه آنها را ملحد می شمرد؛ یعنی از نظر وی، خلافت عبّاسی - که در این زمان، ادامه دهنده راه خلافت امویان شده است -، اسلام راستین پیامبر صلی الله علیه و آله را درک نکرده و از درست کیشی، منحرف شده است و آنها را ملحد می داند؛ (2) ولی از طرف دیگر، سادات بنی عبّاس خلافت عبّاسیان را اندرز می دهد که فریب ناصبیان (حنبلیان دستگاه خلافت عبّاسی که در این جا منظورش همان ابن هبیره معروف است) را نخورند و یادآوری می کند که: «اکنون چون نگاه کنی هرچه بر خلفا و سادات بنی عبّاس رفته است، خود سر و بن آن همه از ناصبیان خاسته است که ایشان را مغرور می کرده اند و به وقت مدد و نصرت می گریخته اند...» (3) وی در جای دیگر می گوید: «العدل و التوحید علویان و الجبر و التشبیه امویان»؛ (4) یعنی از تضاد بین علوی و اموی یاد می کند تا خلیفه عبّاسی، فریب تبلیغات ضدّ رافضی توسط ناصبیان باقی مانده اموی در دیوان خلافت عبّاسی را نخورد؛ چراکه عبّاسیان با کمک لشکر ابو مسلم خراسانی توانستند خلافت اموی را در شام شکست دهند و دشمنی تاریخی امویان با شیعیان (رافضی) کاملاً طبیعی است. عبد الجلیل نیز بدین صورت، حنبلی های دستگاه خلافت عبّاسی را ادامه دهنده راه امویان (ناصریان) دانسته است.

ص: 263

1- . نقض، ص 237، 431 - 432، 481 - 482.

2- . همان، ص 427.

3- . همان، ص 392.

4- . همان، ص 393.

از نظر تاریخی، کاملاً مشخص است که عباسیان و امویان با هم جنگیدند و دشمن همدیگر بودند و عباسیان با کمک ایرانیان توانستند بر خلافت اموی پیروز شوند. لذا عبد الجلیل قزوینی رازی، قصد دارد با اندرز به خلیفه عباسی، هشجاری و آگاهی بدهد که دشمن اصلی و مشترکشان، مذهب حنبلی یعنی ادامه دهنده امویان (ناصری) است و نه رافضی. در این جا وی یادآور می شود که شیعیان، دوست و حامی اصلی و بنیان گذار خلافت عباسی بوده اند و در جاهای دیگر نقض، از وزارت و همکاری نزدیک وزرای مشهور ایرانی دستگاه خلافت عباسی یاد می کند. (1)

شیعه امامیه (گفتمان ایرانی) بنا به ماهیت همیشگی خود از صدر اسلام تاکنون، گفتمان مقاومتی داشته و هیچ گاه جنبه تهاجمی نداشته است و همواره به خاطر حفظ جان و موقعیت خود تقیه می کرده است و گویا تقیه در طی قرون در این جامعه صلح طلب، نهادینه شده است. این را از گفتمان محتاط و تقیه ای نقض می توان احساس کرد؛ چراکه در اوایل قرن هفتم هجری، کتاب تبصرة العوام با نگارش محمد بن حسین رازی بر خلاف نقض به صراحت، عقاید اهل سنت را رد می کند و خلفا را به باد انتقاد می گیرد و طبق سنت گذشته شیعه، مواضع ضد سنتی به خود می گیرد، (2) در صورتی که نقض، خود را موافق سنتی نشان می دهد و کاملاً مشخص است که تقیه می کند. همان طور که شیعه شناس مشهور، کلبرگ نیز به تقیه عبد الجلیل اشاره کرده و از ارائه شیعه میانه رو در نقض، صحبت کرده است. (3)

در این جا باید گفت که تقیه عبد الجلیل قزوینی رازی، همان يك گام به پس است که در بالا توضیح دادیم و به طور خلاصه تکرار می کنیم که به خاطر حفظ جان و موقعیت شیعیان و پرهیز از فتنه و آشوب علیه شیعیان (جنگ شیعه و سنتی) و دادن آگاهی و پند و اندرز به ترکان حنفی مذهب سلجوقی و خلفای عباسی و افشا کردن پی رنگ منافقانه و مکارانه حنبلیانِ ناصبی درون دستگاه خلافت عباسی بوده است.

ص: 264

1- . نقض، ص 23 - 24 و 216-217.

2- . تبصرة العوام، ص 212-222.

3- 1. "Some Imāmī-Shī'ī Views on taqiyya", pp.401 - 2".

در این مقاله، با توجه ویژه به تاریختِ نقض، یعنی ویژگی تاریخی متن و چگونگی تأثیر محیط تاریخی در تألیف آن و بازتابش محیط تاریخی واقعی خارج از ذهن نویسنده، از نظر تاریخی، چارچوب سخن پردازی، گفتمان، و سیاست و انگیزه و هدف این کتاب را روشن کردیم. در این فرایند، ابتدا به سخن پردازی و امکان تقیّه کردن عبد الجلیل در این کتاب جدلی در آن شرایط بسیار سخت برای اقلیت شیعیان، کاملاً آگاه بوده ایم و به جای این که به سادگی، اطلاعات و مطالب موجود در جدل های وی را جدا از منظور متن (context) به عنوان داده های تاریخی استفاده کنیم و بدون ارزیابی و نقد بپذیریم، در چگونگی سخن پردازی و طرز نویسندگی و گفتمان و سیاست در جدل های عبد الجلیل قزوینی رازی، تاریخت و اصالت کتاب را مدّ نظر قرار داریم. بنا بر این، سخن پردازی و حتّی امکان تقیّه وی نیز برایمان جزو سیاست و تاریخت این کتاب بوده است و تقیّه وی، مانع درك صحیح تاریخت این کتاب نیست؛ بلکه آن را اثبات می کند.

از طرف دیگر، تاریخت نقض در فضای تقیّه ای آن زمان، معنا و مفهوم پیدا می کند و صحّت تاریخی خود را اثبات می کند؛ چراکه عبد الجلیل، واعظ سیاستمدار در آن شرایط و فضای ضدّ شیعه حاکم و جنگ های فرقه ای و مذهبی و ادامه سیاست محنه سلطان مسعود و قدرتمندتر شدن حنبلی های درون دستگاه خلافت عبّاسی و امکان به راه افتادن جنگ شیعه و سنّی، تحت فشار دو لبه قیچی سلطنت حنفی مذهب متعصب سلجوقی و دشمن اصلی خود یعنی حنبلی مذهب های دیوان خلافت عبّاسی قرار داشت و باید بسیار محتاط و میانه رو و مراقب درستی و صحّت در سخن و گفتار خود در نقض می بود تا سرش را از دست ندهد و در «خزانة الرئوس»⁽¹⁾ قرار نگیرد. همین طور باید استدلال و بحث جدلی اش را بر اساس واقعیات و حقایق

ص: 265

1- . محلّی که در دوران خلافت، سرهای بریده شده در آن نگهداری می شد تاریخ ابن الوردی، ج 1، ص 374.

تاریخی و حتی با مصداق آوردن آیات قرآنی و اطلاعات گسترده در نقض ارائه می داد؛ زیرا با کوچک ترین دروغ و تحریفی، ممکن بود زیر شمشیر ترکان حنفی مذهب متعصب سلجوقی برود.

از طرف دیگر باید در حین دفاع از جان شیعیان و موجودیت شیعه، از بروز آشوب و جنگ فرقه ای سنی علیه شیعه پرهیز و جلوگیری کند و روشن است که با دروغگویی و داستان پردازی نمی توانست به اهدافش برسد. در این جاست که سخن پردازی و چگونگی نویسندگی در تاریخیت متن، آشکار می شود و همین طور تاریخیت متن در سخن پردازی و چگونگی نویسندگی درك می شود؛ در ضمن، چرایی و چه هنگامی متن نیز از عناصر غیر قابل تفکیک تاریخیت متن است که پیش تر به آنها پرداختیم.

در حقیقت، شرایط تقیه ای حاکم بر عبد الجلیل قزوینی رازی، به عنوان سخنگوی شیعیان در آن زمان، وی را مجبور به عقب نشینی فقط در يك گام می کرد و تقیه، تا همین حد مجاز بود که حساسیت زدایی بکند؛ ولی به خاطر دفاع از گفتمان و موجودیت شیعه، ناچار بود محتاط باشد و اطلاعات دروغ ندهد؛ چون مخاطبان بسیارش - که عبارت بودند از: ترکان حنفی متعصب سلجوقی شمشیر به دست، حنبلیان ناصبی دستگاه خلافت عباسی، اشعریان مجبر کینه توز و جامعه شیعیان و فرقه های متعدد بسیار -، شدیداً مراقب گفتمان شیعه رافضی بودند.

در نتیجه باید تأکید کنیم که بستر تاریخی گفتمان ایرانی شیعه، در قرون وسطا از صدر اسلام تا قرن ششم هجری، در مقابل هژمونی اعراب یعنی خلفای اموی و عباسی، و هژمونی ترکان شمشیر به دست، به تدریج شکل گرفته است و انقراض خلافت اموی و عباسی، از نتایج این تلاش تاریخی گفتمان ایرانی بوده است که سرانجام، به تثبیت و رسمیت یافتن شیعه در جامعه عصر صفوی انجامید و یورش مغول در اوایل قرن هفتم هجری با نابود کردن آخرین خلیفه عباسی با مشورت خواجه نصیر الدین طوسی، فقط سرعت آن را بیشتر کرد. تاریخیت نقض - که در این مقاله نشان داده شد -، مشخصه بارز تکامل این گفتمان تاریخی در قرن ششم هجری است.

1. الأحكام السلطانية والولايات الدينية (آيين حكمرانی)، علی بن محمد ماوردی، ترجمه و تحقیق: حسین صابری، تهران: علمی و فرهنگی، 1383.
2. تاریخ ابن وردی، زین الدین عمر بن مظفر ابن وردی، نجف: مطبعة الحیدریة، 1356 ق.
3. تاریخ الفخری: در آداب مُلكداری و دولت های اسلامی، محمدعلی بن طباطبا (ابن طقطقی)، ترجمه: محمد وحید گلبایگانی، تهران: علمی و فرهنگی، 1367 ش.
4. تبصرة العوام فی معرفة مقالات الانام، محمد بن حسین رازی، تصحیح: عباس اقبال، تهران: اساطیر، 1364 ش.
5. تعلیقات نقض، میر جلال الدین محدث ارموی، تهران: انجمن آثار ملی، 1358 ش.
6. دیوانسالاری در عهد سلجوقی، کارلا کلوزنر، ترجمه: یعقوب آژند، تهران: امیر کبیر، 1363 ش.
7. دیوان قوامی رازی، بدر الدین قوامی رازی، تصحیح: میر جلال الدین محدث ارموی، تهران: چاپ خانه سپهر، 1334 ش.
8. راحة الصدور و آية السرور در تاریخ آل سلجوق، محمد بن علی بن سلیمان راوندی، تصحیح: محمد اقبال، تهران: امیرکبیر، 1364 ش.
9. زبدة النصره و نخبة العصره (تاریخ سلسله سلجوقی)، فتح بن علی بنداری اصفهانی، ترجمه: محمدحسن جلیلی، تهران: بنیاد فرهنگ ایران، 1356 ش.
10. الكامل فی التاریخ، علی بن ابی الکریم الشیبانی (ابن اثیر)، بیروت: دار صادر، 1965 م.

11. كليلد نقض، مير جلال الدين محدث أرموى، تهران: كتاب فروشى حيدرى، 1335ش.

12. المنتظم فى تاريخ الأمم و الملوك، أبو الفرج عبدالرحمان بن على بن محمد بن الجوزى، تحقيق: محمد عبد القادر عطا و مصطفى عبد القادر عطا، بيروت: دار الكتب العلمية، 1412 ق.

13. نقض (بعض مثالب النواصب فى نقض «بعض فضايح الروافض)، عبد الجليل قزوینی رازى، تصحيح: مير جلال الدين محدث أرموى، تهران: انجمن آثار ملی، 1358ش.

Bosworth, C.E. (1968) "The Political and Dynastic History of the Iranian World (A.D. 1000 – 1217)", J. . 14
.A. Boyle (ed.) The Cambridge History of Iran, vol.5, Cambridge (Cambridge University Press), pp.1–202

al Islamic Social History. Cambridge, Massachusetts (Harvard University Press) Bulliet, Richard. . 15
(1972) Patricians of Nishapur: A Study in Medieval

Bulliet, Richard. (1973) "Political and religious history of Nishapur", ed. D.S. Richards, Islamic . 16
.Civilization, 950–1150, Oxford (Bruno Cassirer), pp.71–91

Calmard, Jean (1971) "Le Chiisme Imamite en Iran a l'époque Seldjoukide: d'après le Kitāb al-Naqd", . 17
.Le mode iranien, et l'islam, 1, pp.43–67

Calmard, Jean. (1993) "Les rituels Shiite et le pouvoir; L'imposition du shiism safavide, eulogies et . 18
. maledictions canoniques", ed. Jean Calmard, Etudes Safavides, Paris, pp.109 – 150

Kohrberg, Etan. (1975) "Some Immā–Shī taqiyya", Journal of the American Oriental Society, 95, (Belief . 19
,and Law in Imāmī–Shī ism

.variorum reprints, (1991), pp.395–402

Lambton, A.K.S., (1968) "The internal structure of the Saljuq empire", *The Cambridge History of Iran*, .20
.vol.5, Cambridge (Cambridge University Press), pp.203–282

Madelung, Wilfred. (1971) "The Spread of Muslim and Turks", *Actas do IV Congresso de Estudos
.Arabes e the Islmicos*, Coimbra–Lisboa, 1968, Leiden, pp. 109–168

Madelung, Wilfred. (1979) "Imāmism and Mu tazilite Theology", *Le Shī'ism imāmīte*, ed. T. Fahd, .22
.Paris, (Religious Schools and Sects in Medieval Islam, variorum reprints, 1985), pp.13–29

Makdisi, George. (1963) *Ibn Aqil: et la resurgence de l'Islam traditionaliste au XIe siècle*, Damascus- .23
(Paris, (Institu aise de Damas

Watt, Montgomery. (1973) *The Formative Period of Islamic Thought*, Edinburgh (Oxford: Oneworld, .24
(1998, 2nd printing

.diyya", *Encyclopedia of Islam*, 2nd edition, "M" .25

ص: 269

بخش پنجم: گزارش های تصویری

بخش پنجم

گزارش های تصویری

ص: 271

دیدار دست اندر کاران کنگره با حضرات آیات: ...

ص: 273

فهرست ها

فهرست ها

ص: 299

(1)

فهرست آیات

متن آیه شماره آیه صفحه

بقره (2)

«فُولُوا لِلنَّاسِ حُسْنًا» 174

آل عمران (3)

«قُلْ إِنْ كُنْتُمْ تُحِبُّونَ اللَّهَ فَاتَّبِعُونِي يُحْبِبْكُمُ اللَّهُ...» 138

مائده (5)

«يَا قَوْمِ ادْخُلُوا الْأَرْضَ الْمُقَدَّسَةَ الَّتِي كَتَبَ اللَّهُ...» 150

«قَالُوا يَا مُوسَى إِنَّ فِيهَا قَوْمًا جَبَّارِينَ وَإِنَّا لَنْ نَدْخُلَهَا...» 150

«قَالُوا يَا مُوسَى إِنَّا لَنْ نَدْخُلَهَا أَبَدًا مَا دَامُوا...» 150

«قَالَ فَإِنَّهَا مُحَرَّمَةٌ عَلَيْهِمْ أَرْبَعِينَ سَنَةً يَتِيهُونَ...» 150

«يَا أَيُّهَا الرَّسُولُ بَلِّغْ مَا أُنزِلَ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ» 175

اعراف (7)

«فَمَثَلُهُ كَمَثَلِ الْكَلْبِ إِنْ تَحْمِلْ عَلَيْهِ يَلْهَثْ أَوْ...» 174

ص: 301

حجر (15)

«فَوَرَّبُّكَ لَنَسْتَأْتَنَّهُمْ أَجْمَعِينَ» 108

«عَمَّا كَانُوا يَعْمَلُونَ» 108

اسراء (17)

«وَلَا تَقْفُ مَا لَيْسَ لَكَ بِهِ عِلْمٌ إِنَّ السَّمْعَ وَالْبَصَرَ وَالْفُؤَادَ...» 108

نور (24)

«وَعَدَ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا مِنكُمْ وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ...» 109

احزاب (33)

«لَقَدْ كَانَ لَكُمْ فِي رَسُولِ اللَّهِ أُسْوَةٌ حَسَنَةٌ...» 137

«يَا نِسَاءَ النَّبِيِّ مَنْ يَأْتِ مِنْكُنَّ بِفَاحِشَةٍ مُبِينَةٍ...» 156

فصّلت (41)

«لَا يَأْتِيهِ الْبَاطِلُ مِنْ بَيْنِ يَدَيْهِ وَلَا مِنْ خَلْفِهِ» 139

«مَنْ عَمِلَ صَالِحًا فَلِنَفْسِهِ وَمَنْ أَسَاءَ فَعَلَيْهَا» 259

زخرف (43)

«فَجَعَلْنَاهُمْ سَلَفًا وَمَثَلًا لِّلْآخِرِينَ» 30

حشر (59)

«وَمَا آتَاكُمُ الرَّسُولُ فَخُذُوهُ وَمَا نَهَاكُمْ عَنْهُ فَانْتَهُوا» 152

ص: 302

فهرست احاديث

امام صادق عليه السلام: الرَّافِضَةُ؟ قَالَ قُلْتُ: نَعَمْ قَالَ: لَا وَاللَّهِ مَا هُمْ سَمَّوْكُمْ وَ لَكِنَّ اللَّهَ سَمَّاكُمْ بِهِ...202

رسول خدا صلى الله عليه وآله: أنا شجرة الهدى و على أصلها و فاطمة فرعها و الحسن و الحسين ثمرها...214

امام على عليه السلام: إِنِّي أَكْرَهُ لَكُمْ أَنْ تَكُونُوا سَبَّابِينَ 173

رسول خدا صلى الله عليه وآله: إِنِّي تَارِكٌ فِيكُمْ التَّقْلِينَ كِتَابَ اللَّهِ وَ عَتَرْتِي أَهْلَ بَيْتِي وَ إِنَّهُمَا...138

امام مهدي عليه السلام: اوصيك بتقوى الله و أقام الصلوة و ايتاء الزكاة فإنه لا يقبل الصلوة...118

رسول خدا صلى الله عليه وآله: رأيت ليلة أسرى بي إلى قصور من ياقوت أحمر و زبرجد أخضر...200

امام على عليه السلام: عليك لعنة الله و لعنة اللاعنين، حائك ابن حائك، منافق ابن كافر 174

رسول خدا صلى الله عليه وآله: عِنْدَ ذِكْرِ الصَّالِحِينَ تَنْزِلُ الرَّحْمَةُ 41

رسول خدا صلى الله عليه وآله: فعليك بصلاة الليل فإن النبي - صلى الله عليه وآله وسلم - اوصى عليًا عليه السلام...118

امام باقر عليه السلام: كان بدء نبوة إدريس عليه السلام أنه كان في زمانه ملك جبّار و أنّه...203

امام صادق عليه السلام: ما له لعنه الله تعرّض بنا 173

رسول خدا صلى الله عليه وآله: من سنّ سنّة حسنة فله أجرها و أجر من عمل بها...33

رسول خدا صلى الله عليه وآله: مَنْ كُنْتُ مَوْلَاهُ فَهَذَا عَلَى مَوْلَاهُ 20، 61

امام باقر عليه السلام: و أنا من الرافضة و هو منى قالها ثلاثا 204

امام على عليه السلام: و لها بعد حرمتها الأولى و الحساب على الله تعالى 156

امام على عليه السلام: يا كميل! مات خزان المال و هم أحياء و العلماء باقون ما بقى الدهر...81

(3)

فهرست اشعار

اشعار فارسی

اگر بودی کمال اندر نویسایی و خوانایی *** چرا آن قبله کل، نانویسا بود و ناخوانا؟

105

خسرو هست جای باطنیان *** قم و کاشان و آبه و طبرش

216

تورنجه مشو، برون میا از درِ خویش *** من خود چو قلم همی دوم بر سرِ خویش

97

اکنون که به دست ما نه آن ماند و نه این *** چون کافر درویش نه دنیا و نه دین

247

ای مگس عرصه سیمرخ نه جولانگه توست *** عرض خود می ببری و زحمت ما می داری!

57

که پدید است در جهان، باری *** کار هر مرد و مرد هر کاری

98

حبذا شهری که سالار است در وی سروری *** عدل پرور شهریاری، دادگستر داوری

77

تا تاج ولایت علی بر سر می *** هر روز ز روز رفته نیکوتر می

34

بماند سال ها این نظم و ترتیب *** ز ما هر ذره خاك افتاده جایی

قوم غلوا فى على لا أبالهم *** وأجشمرا أنفسا فى حبه تعباً

195

قل لمن لا يرى المعاصر شيئاً *** ويرى للأوائل التقديماً

49

سيشفع لابن بطة يوم يُبلى *** محاسنه التراب ابو تراب

114

ابوك ابن سارق عنز النبى *** وأنت ابن بنت ابو الجحدر

208

يا راكبا قف بالمحصب من منى *** واهتف بقاعد خيفها و الناهض

210

أنا مع اعتقادى فى التسنن رافضى فى ولائك *** وإلا اشتغلت بهؤلاء فلست اغفل اولئك

211

يا أمين الله يا منصور يا خير الولاة *** إن سوار بن عبد الله من شر القضاة

208

لو كان رفضاً حب آل محمد *** فليشهد الثقلان أنى رافضى

208

ص: 305

الف. معصومان عليهم السلام

محمد، محمد بن عبدالله، احمد، مصطفى، نبى، پیامبر، پیغمبر، رسول، رسول الله صلى الله عليه وآله، 31، 41، 50، 55، 92، 93، 101، 109، 118، 123، 123، 136، 137، 138، 139، 146، 147، 150، 151، 152، 153، 156، 163، 164، 165، 170، 175، 186، 189، 191، 196، 197، 198، 199، 200، 204، 205، 208، 211، 212، 213، 228، 263

على، امير المؤمنين، امير مؤمنان عليه السلام، 52، 53،

81، 92، 93، 101، 109، 118، 121، 122، 123، 126، 127، 147، 148، 150، 152، 156، 163، 164، 165، 166، 170، 173، 174، 175، 186، 189، 190، 191، 194، 195، 197، 198، 199، 200، 204، 207، 208، 209، 210، 214، 215، 228

فاطمه عليها السلام، 56، 63، 126، 148، 152، 228

حسن عليه السلام، 88، 126، 127، 148، 152، 201

حسين، ابو عبدالله الشهيد الحسين بن على عليه السلام، 126، 127، 148، 152، 170، 200، 201، 214

على بن الحسين، امام زين العابدين عليه السلام، 56، 152، 200، 201

باقر، ابو جعفر محمد بن على باقر، محمد بن على عليه السلام، 36، 132، 152، 192، 201، 203، 204، 206، 214

صادق عليه السلام، ابو عبدالله الصادق جعفر بن محمد عليه السلام، 20، 36، 61، 94، 126، 148، 152، 166، 173، 192، 193، 194، 215

كاظم عليه السلام، موسى بن جعفر عليه السلام، 78، 88، 126، 148، 152، 200، 201، 205

على بن موسى الرضا عليه السلام، 83، 132، 141، 152، 200، 201

على بن محمد التقي عليه السلام، 152، 201

هادى عليه السلام، 44، 57، 67، 131، 132، 176

حسن عسكرى، ابو محمد حسن بن على عسكرى عليه السلام، 35، 36، 131، 132، 152، 200

امام زمان، مهدی بن حسن عسکری، ولی عصر علیه السلام، 66، 109، 110، 118، 152، 167، 201

ص: 306

إدريس عليه السلام، 203

جبرئيل عليه السلام، 93، 123، 152، 195، 200، 201، 215

عيسى بن مريم عليه السلام، 215

موسى عليه السلام، 150، 195، 204

نوح عليه السلام، 207، 214

يوشع بن نون عليه السلام، 195، 204

ب. اشخاص

آقازرگ تهرانى، 76، 132، 172

آلوسى، 176

آمدى، 79، 142

ابان بن عبد الحميد لاحقى، 97

ابراهيم بن اشتر، 206، 210

ابراهيمى، سيد موسى، 22، 131، 161

ابن ابينصر حميدى، 193

ابن اثير جزرى، 142، 170

ابن بابويه على بن حسين قمى، 118

ابن بطه رازى، 114

ابن تيميه، 187، 167، 168، 205، 210، 218

ابن جوزى، 233، 262

ابن حجر عسقلانى، 142، 209

ابن حجر هيثمى مكى، 164، 168، 196

ابن حماد حنبلي، 142

ابن خلکان، 239

ابن رستم طبري، 199

ابن زهره، 69

ابن سبای يهودی، 195

ابن شهر آشوب مازندرانی، 133، 169

ابن طقطقي، 248

ابن عبّاس، 176، 196

ابن عبد البر، 142

ابن عبد ربّه اندلسی، 195، 206، 207، 209، 210

ابن عميد، 115

ابن فارس رازی، 16، 42

ابن قبه رازی، 16، 42

ابن قتیبه، 206، 209

ابن مردويه، 175

ابن مسكويه، 16، 42

ابن هبیره، 238، 239، 240، 241، 242، 243، 245، 248، 250، 251، 252، 253، 255، 258، 260، 261، 263

ابو أسامة زيد الشّحّام، 204

ابو اسماعيل حمداني، 88

ابو الجارود، 204

ابو الحسن اشعري، 189، 194، 208

ابو الحسن على بن الحسن الجاسي، 116، 117

ابوالحسن قرشي، 193

ابو الحسن كميح، 56

ابو الحسين محمد بن هارون، 199

ابو الخطاب، 206

ابو الفتح ونكي، 115

ابو الفضائل مشاط، 232، 251، 256

ابو الفضل محمد بن علي مرتضى، 109

ابو المفضل محمد بن أحمد بن عبدالله بن أحمد الهاشمي المنصوري، 199

ص: 307

ابو بکر، 126، 127، 148، 149، 151، 162، 189، 190، 191، 192، 193، 194، 195، 197، 198، 204، 208، 209، 213،
259

ابو بکر محمد بن علی بن سلیمان راوندی، 216

ابو جعفر بابویه، 153

ابو جعفر طوسی، 153

ابو جعفر کلینی، 202

ابو جعفر محمد بن سعد مشاط، 251، 252

ابو جعفر منصور، 36

ابو حاتم رازی اسماعیلی، 16، 42، 142، 206، 214

ابو حنیفه، 126، 148، 228

ابوزرعہ، 143، 144، 145، 146

ابو سعد ورامینی، 113

ابو سعد وزان، 231، 234

ابو طاہر وزیر قمی، 93

ابو عبداللہ الزاہد الحسنی، 114

ابو عبداللہ حسین بن علی بن حسین بن موسی بن بابویہ قمی، 211، 218

ابو عبداللہ محمد بن ادیس بن عباس، 210

ابو غانم خادم، 131

ابو محمد قزوینی، 132

ابو مسلم خراسانی، 263

ابو منصور حفده طوسی نیشابوری، 115

ابو منصور كسف، 206

ابو موسى عيسى بن أحمد بن عيسى بن المنصور الهاشمي، 199

ابو نصر كاشي، 94

ابو نصر هسنجاني، 94، 115، 232

ابو هارون بن موسى، 199

اثير الملك، 56

احمد بن اعثم، 193

احمد بن حاتم بن ماهويه قزويني، 132

احمد بن حارث قزويني، 131

احمد بن حنبل، 148، 165، 228

احمد بن عيسى علوي، 131

اختری، محمد حسن، 15، 21

اردبيلي، 133، 169

استادي، رضا، 15، 19، 58

استرآبادي، 64

اسلامي، سيد حسن، 21، 158

اسماعيل، 194، 205

اسماعيل پاشا بغدادی، 206، 207، 172، 215

اشعث، 88

اشعث بن قيس، 173

اشعري قمی، 194، 204

اصبغ بن نباته، 206، 210

اصفهد علی، 93

افضل الدين ابو حامد احمد بن حامد کرمانی، 99

افندی، 172، 251

اقبال آشتیانی، عبّاس، 57، 80، 84، 181، 224،

255

أمّ سلمه، 92

امیر بوزابه، 235، 238

ص: 308

امیر عباس، 232، 235

امیر غازی عباس، 231

امیرك شیعی رازی، 107، 117، 226

امینی (علامه)، 168

اوحد الدین ابو عبدالله الحسین بن ابو الحسین

بن ابو الفضل قزوینی، 116، 50، 51، 106

ایسونیه، 88

ای. ی. ونسنگ، 196

بارفتی، 81

باریک بین، 22، 134، 173، 176

باغستانی، محمد، 21

بذیع همدانی، 210

برقی، 204

بروجردی، 140، 161، 163

برهانی، 85

بُلهسن اشعر، 232

بلعم باعورا، 174

بُندار رازی، 34، 112، 115

بولؤلؤ، 148

تسخیری، محمدعلی، 19

تقلیسی، 87

تقوى، نصر الله، 181

تقى زاده، حسن، 182

جابر جُعفى، 206، 210

جاحظ، 167

جاسبى رازى، على، 116

جعده بنت اشعث، 88

جعفر بن مشهدى، 37

جعفریان، رسول، 20، 21، 68

جلال آل احمد، 28، 183

جلال الدين سيوطى، 142، 176

جلال الدين محمود، 51

جمال اخوى، 181

جمال الدين على بن شمس الدين حسيني، 50، 106

جمال الدين مسعود، 51

جنيد، 132

جوادى، قاسم، 21

جوينى، 205

حاجب نيشابورى، 165

حاجى خليفه، 49

حارث قزوينى، 131

حافظ عراقى، 142

حاکم نیشابوری، 209

حجاج بن أرطاة النخعی الکوفی، 36

حجاج بن یوسف الثقفی، 92

حرّ عاملی، 133، 169، 202

الحسن الاسترآبادی، 115، 232

حسن امین (سید)، 169

حسن بصری، 93

حسن بن ابو بکر نیشابوری، 233

حسن شیعی سبزواری، 69

حسن صبّاح، 54، 120

حسین بن علی بن سفیان بزوفری، 218

حسین کردمانی، 89

حسینی قزوینی، سید محمّد، 23، 134، 161

ص: 309

حضرتی، محمدجواد، 22

حفصه، 126، 148

حکمت، علی اصغر، 80، 181، 183

حلی (علامه)، 32، 59، 168، 187

حمیری (سیّد)، 195، 208

خاتون سلقم، 93

خالد بن ولید، 164

خامنه ای، سیّد علی، 27، 180

خدیجه، 126، 148

خمینی (امام)، 22، 44

خویی (آیة الله)، 132، 133، 169

خیران بن اسحاق زاکانی، 132

دانشور، سیمین، 183

داوود بن سلیمان بن جعفر ابو احمد القزوینی، 132

دهلوی ہندی، 168

ذو الثدیة، 228

ذو الخویصره، 151

ذہبی، 142، 196

رابعه عدویّہ، 93

رافعی قزوینی، 50، 102، 132

راوندی، 234، 246

ربيع بن سليمان مصرى، 210

رشيد رضا، 142، 176

رودكى، 85

زرارة بن أعين، 206، 210

زرّين كوب، 103، 224

زكرياى رازى، 16، 42

زواره اى، 64

زهري، 193

زيد بن على، 191، 192، 206

زيد بن على بر هشام بن عبدالملك، 185

زيد بن على بن الحسين، 190، 197، 198

ژان كالمار، 224

سبحانى، جعفر، 15، 18، 19، 41، 44، 48، 59، 66، 160، 163

سبحانى نيا، محمّد تقى، 22، 154

سناوى، 142

سدید الدین حمیص رازى، 53

سدید الدین رازى، 16، 42

سعد اشعري قمى، 195

سعد الدین تفتازانى، 142

سعد صلب، 56

سعدى شیرازى، 84

سعید بن حاتم بن ماهویہ، 132

شہید سعید عزّ الدین مرتضیٰ، 56

سلطان سعید مسعود بن محمّد، 231

سلطان سنجر، 92، 93

سلطان محمّد بن محمود سلجوقی، 100، 241

سلطان محمود، 34

سلطان مسعود، 229، 230، 231، 233، 234، 235، 236، 237، 238، 239، 243، 248، 249، 250، 251، 252، 258، 262

سلطان ملکشاہ، 230

سلیمان رشدی، 57

سندی بن شاہک، 88

ص: 310

شاطبي، 142

شافعي، 126، 148، 208، 228، 233

شبيرى زنجانى، سيّد موسى، 35، 163

شرف الدين (سيّد)، 227، 241

شريك اعور حارثي، 93

شعاع شيرازي، 80

شلتوت (شيخ)، 141

شمس الدين حسكا بابويه، 116

شمس الدين لاغري، 216

شمس الدين محمد ذهبي، 209

شمس الدين مرتضي، 56

شوكاني، 176

شهاب الدين تواريخي شافعي رازي، 100، 172

شهاب الدين تواريخي مشاط، 255

شهاب الدين رازي، 52

شهاب الدين رازي مشاط، 255، 256، 258

شهاب الدين شافعي، 197

شهاب الدين محمد بن تاج الدين كيسكي، 107

شهاب مشاط، 255، 257

شهرستاني، 65

شيموياما، توموكو، 223

صادقی، علی اشرف، 21، 42، 85، 115، 119

صادقی، هادی، 21

صافی گلپایگانی، لطف الله، 30، 33

صدرایی خویی، علی، 21، 111

صدوق (شیخ)، 16، 33، 42، 43، 53، 59، 118، 131، 159، 173، 202، 203، 211، 218

صدیقہ طاہرہ، 164

صعصعة بن صوحان، 206، 210

صفا، ذبیح الله، 99، 224

صفوان بن یحیی، 204

طالقانی، سید محمد، 28

طاہر بن حاتم بن ماہویہ، 132

طباطبایی (علامہ)، 136، 137

طباطبایی، سید عبد العزیز، 172

طبرانی، 165

طبرسی، 62

طبری، 36

طوسی (شیخ)، 36، 37، 56، 69، 87، 122، 168

ظہیر عبد العزیز، 56

عایشہ، 63، 126، 148، 156، 193، 208

عبّاس قمی، 133

عبدالجبّار معتزلی، 167

عبدالرحمان همداني، 192

عبدالعظيم حسني، 16، 33، 42، 43، 83، 84، 114، 158، 159

عبدالكريم رافعي، 171

عبدالله بن سبأ، 195، 204، 206

عبدالله بن عباس قزويني، 132

عبدالله بن مسعود، 175

عبدالله عباس، 92

عبدالمجيد سليم، 141

ص: 311

عبيد جراح، 193

عثمان، 93، 126، 127، 148، 151، 190، 204، 213

عروة، 193

عز الدين، 239

عسيبي بن عبد الوهاب رازي، 133

عضد الدين ايجي، 211

علي بن عمرو بن عمر عطار قزويني، 132

عليپور، محمد علي، 22، 135، 161، 164

علي كاشف الغطاء، 37

عماد الدين طبري، 69

عماد كاتب، 233، 235، 238، 251، 252

عمر، 126، 127، 148، 149، 151، 162، 189، 190، 192، 194، 195، 197، 198، 204، 208، 209، 213، 253

عمر رضا كحّاله، 172

عميد الملك كندري، 235

عنصري، 85

عون الدين يحيى بن هبيرة، 239

غضائري رازي، 34

غفّاري، 64

فارس بن حاتم بن ماهويه قزويني، 132

فاضل هندي، 169

فاطمه بنت اسد، 210

فتنی، 195

فخرالدین (سیّد)، 232

فخر الدین رازی، 190

فخر الدین طریحی، 191

فشاهی، 81

فضل بن روزبهان، 168

فضل بن شاذان، 51، 66

فیض کاشانی، 79

قاضی عبد الجبّار معتزلی، 167، 168

قاضی نور اللّٰه شوشتری، 117، 133، 168، 198

قرطبی، 142

قزوینی، عزّت اللّٰه، 132

قزوینی، محمّد، 16، 28، 56، 80، 84، 181، 224

قطب (سیّد)، 142

قطب الدین عبداللّٰه (سیّد)، 114

قطب الدین محمّد، 51

قلعه چی، 189

قمی، محمّد تقی، 163

قمی وشنوی (علامه)، 141

قہپایی، 36

کفعمی، 82، 182

کمیله، 81

کلبرگ، 264

لاریجانی، علی، 21، 22، 160

لنکرانی، فاضل، 163

مادلونگ، 234

مالک، 148

مالک اشتر، 92، 93

منّعی، حسین، 185

مجد الملك ابو الفضل براوستانی قمی، 85

ص: 312

مجلسی (علامہ)، 81، 173، 203

محدث ارموی، سید جلال الدین، 16، 17، 19، 20، 28، 31، 45، 46، 52، 57، 64، 66، 77، 80، 82، 84، 99، 100، 103،
104، 113، 118، 160، 179، 181، 182، 183، 198، 224، 229

محدث، علی، 180، 183

محدث، میر ہاشم، 21، 77، 179

محقق، مہدی، 82، 182، 184

محمد ابوریہ (شیخ)، 142

محمد بن اسماعیل، 205

محمد بن جریر طبری، 199

محمد بن جعفر بن مشہدی، 37

محمد بن حسین رازی، 264

محمد بن حنفیہ، 215

محمد بن عبدالرحمان بن قبه رازی، 53

محمد بن عبداللہ بن حسن، 193

محمد بن عبداللہ بن حسن بن حسن بن علی بن ابی طالب، 193

محمد بن عقیل علوی، 142

محمد بن محمود بن ملکشاہ، 241

محمد بن یعقوب کلینی، 16، 42، 43، 48، 53، 131، 159

محمد عبده (شیخ)، 142

محمد غزالی، 142

محمدی تاکندی، 176

محمّدی ری شهری، 15، 16، 19، 21، 22، 41، 57، 67، 84، 119

محمّدی گلپایگانی، 15، 41

مختار بن ابی عبید، 206

مرتضی علم الهدی (سید)، 16، 29، 42، 43، 122، 153، 159، 167، 191، 256

مروان، 88

مسعود بلال، 239

مسعود بن محمّد بن ملک‌شاه، 233

المسیح، 205

مشکور، محمّدجواد، 190، 192، 205

مطهری (شهید)، 137

معاویه، 88، 145، 186، 208، 209

معاویة بن وهب، 173

معراجی، 47

معزّی، 85

معین الدین ابو نصر کاشی، 93

مغیره بن سعید عجلّی، 192، 193، 206

مفید (شیخ)، 51، 69، 122، 167، 153

مقتفی، 238، 239، 241

مقریزی، 208

منتجب الدین، 16، 18، 42، 44، 49، 51، 133، 155، 169

منتجب الدین حسین، 113

مُنجيك، 85

منوچهر ميرزا سالور قاجار، 84

موسوی گرمارودی، سيّد علي، 20، 33، 97، 157

مهدوی راد، محمدعلي، 19، 21

ص: 313

مهریزی، مهدی، 16، 17، 21، 30، 33، 35، 44، 66

میرحامد حسین، 168

میلائی، سید محمد هادی، 170

مؤمن، محمد، 167

نافع، 193

نصیر الدین طوسی، 139، 266

نظام الملك، 85، 230، 248

نمازی، شیخ علی، 203

نوبختی، 190، 192، 193، 195، 205

نوری، 142

نیشابوری، لطف الله، 76

واعظ زاده خراسانی، 140، 141، 161

هارون الرشید، 88

هانری کرین، 224

هشام بن حکم، 166، 205

هشام بن عبدالملك، 190، 191، 192

یحیی بن معاذ رازی، 117

یزدی، سید محمد کاظم، 172

یعقوب بن یزید، 204

یعقوبی، 164

یوسف بن حسین رازی، 117

فهرست ادیان، مذاهب، فرق و جماعات

(5)

فهرست ادیان، مذاهب، فرق و جماعات

آل بویه، 188، 239، 247، 248، 259

آل پیمبر، 77

آل علی، 201، 207، 214

انمه، 20، 31، 33، 37، 61، 67، 81، 89، 123، 126، 127، 131، 136، 139، 145، 166، 172، 176، 205، 208، 214

اباضی، 217

اخباری، اخباریه، اخباری ها، 107، 121، 157، 216، 261

اسلام، 16، 29، 31، 42، 55، 69، 81، 109، 111، 115، 119، 123، 125، 127، 128، 135، 136، 142، 148، 151، 152،

155، 165، 179، 180، 184، 187، 195، 197، 207، 247، 259، 264، 266

اسماعیلیان، اسماعیلیه، 53، 54، 205، 206، 211، 215، 217، 218، 261

اشاعره، 232، 236، 237

اشعری، اشعریان، 227، 228، 229، 233، 234، 243، 266

اصحاب موسی، 150

اصولیان، 126

اعراب، 259

امامیان، امامیه، 112، 188، 189، 197، 207، 208، 209، 211، 215، 218

أمویان، 264

انبیاء، 16، 41، 42، 123، 124، 136، 205

انصار، 193

اوصياء، 16، 41، 42، 152

اولياء، 41، 123، 124

اهل بيت، 15، 17، 27، 30، 31، 33، 37، 41، 45، 47، 49، 57، 64، 114، 121، 122، 123، 137، 138، 139، 140، 144،

145، 152، 161، 163، 186، 187، 196، 201، 210، 211، 218، 257، 260، 262، 263

اهل سنت، 37، 62، 115، 121، 134، 135، 138، 140، 141، 142، 143، 147، 151، 157، 158، 163، 165، 167، 171،

172، 186، 187، 191، 195، 196، 210، 215

217، 259، 264

اهل غُلُو، 107

ص: 315

باطنیان، 123

برمکیان، 97

بنو اسرائیل، 150

بنو امیه، 85، 165، 186، 201، 207، 214، 263

بنو سفیان، 201، 207، 214

بنو عبّاس، 205

بنو مشاط، 52، 100، 252، 255، 256

بواطنه، 121

پرولاریستیکی، 125

پنج تن آل عبا، 34

حشویه، 107، 121، 122، 126، 149، 157، 216، 261

حلولیه، 121

حنابله، حنبلی، حنبلیان، حنبلی ها، 112، 122،

217، 228، 230، 233، 234، 235، 237، 238، 239، 240، 243، 247، 249، 250، 257، 259، 262، 263، 264، 266

حنفی، حنفیان، حنفی ها، حنیفیان، 112، 121، 122، 157، 217، 233، 234، 235، 236، 243، 244، 245، 251، 257، 260،

262، 263

خاندان محمد صلی الله علیه و آله، 210

خشبییه، 206

خطابییه، 206، 215

خوارج، 150، 187، 217، 257

رافضیان، 90، 92، 101، 148، 149، 150، 193، 194، 195، 197، 198، 215، 216، 244، 250، 252، 253، 258، 259،

زناده، 120، 205

زیدیان، زیدیه، 94، 112، 190، 206، 207، 210، 211، 215، 217، 218

سامانیان، 235

سبئی، 206، 207

سلجوقی، سلجوقیان، سلجوقی ها، 229، 230، 231، 235، 236، 237، 238، 239، 240، 243، 244، 247، 250، 253، 262

سلفیه، 187

ستی، ستی ها، ستیان، 62، 32، 122، 126، 157، 162، 164، 166، 232، 243، 245، 252، 257، 263

سیمجوریان، 235

شافعیان شافعی، شفعویمان، 112، 121، 122، 157، 210، 217، 227، 233، 234، 235، 238، 243، 249، 250، 251، 252

253، 254، 257، 260، 262، 263

شعراى ری، 34

شعراى شیعه، 34

شیعت، شیعه، شیعیان، تشیع، 17، 18، 19، 20، 21، 22، 23، 32، 33، 34، 35، 37، 41، 42، 45، 50، 51، 53، 54، 59، 60

61، 62، 63، 64، 68، 69، 70، 71، 81، 84، 85، 91، 92، 101، 102، 106، 107، 109، 112، 114، 117، 120، 122

123، 124، 125، 126، 127، 128، 131، 134، 135، 136، 137، 141، 143، 145، 147، 148، 149، 151، 152، 153

155، 157، 161، 162، 163

ص: 316

201، 198، 197، 195، 193، 192، 191، 190، 189، 187، 186، 184، 175، 174، 171، 170، 169، 167، 166، 164،
244، 243، 242، 240، 239، 236، 229، 227، 225، 218، 214، 212، 211، 209، 209، 208، 207، 206، 205، 202،
266، 265، 264، 263، 262، 261، 260، 258، 257، 254، 253، 252، 251، 248، 246، 245

صفویه، 188

عباسی، عباسیان، 253، 252، 251، 250، 249، 247، 245، 244، 243، 240، 239، 238، 237، 231، 230، 229، 228،
264، 263، 260، 254

علویان، 127، 263

غرابیه، 206

غزنویان، 235

غلات، غالیان، 261، 218، 216، 215، 211، 187، 157، 149، 132، 127، 126، 122، 121،

غلات شیعه، 188، 191، 218

فرشتگان، 123

قرامطه، 215، 217

قریش، 213

کافران، کفار، 263، 214، 213، 207، 205

کیسانیان، کیسانیه، 218، 217، 215، 206، 205

مالکی، 217، 122

مجبران، مجبره، 262، 261، 260، 121

مجسمه، 205، 157، 121

مروانیان، 263

مسلمانان، 232، 214، 213، 208، 207، 198، 193، 189، 187، 165، 156، 153، 151، 141، 140، 125، 124، 100، 57،
259، 252

مَشْبَهَان، مَشْبَهِيَان، مَشْبَهَه، 121، 157، 260، 261، 233، 262

مَشْرَكَان، 101، 197، 205

مَشْرَكَان مَكَّه، 92

مَعْتَزَلَه، 233، 236، 262

مَغُول، 266

مَغِيرِيَه، 206

مَنْصُورِيَه، 206

مَهَاجِر، 193

نَاصِبِيَان، 121، 122، 157، 262، 263

نَصَارَا، 205

النَّصَارَى، 195

وَهَّابِيَت، وَهَّابِيُون، وَهَّابِي هَا، 122، 128، 144،

167، 170

يَهُود، يَهُودِيَان، 174، 195، 205

ص: 317

فهرست کتاب های متن

(6)

فهرست کتاب های متن

قرآن، 19، 21، 31، 60، 64، 108، 114، 116، 134، 137، 143، 144، 145، 146، 150، 153، 156، 158، 174، 175،
196، 212، 214، 249

إبطال الباطل، 168

احقاق الحق، 59، 168

استبصار، 37

أسد الغابه، 170

أعلام الشيعة، 169

أعيان الشيعة، 133

اكمال الدين، 131

الاعتقادات، 190

الأيام والأثام، 52، 134

الايضاح، 66، 79، 82، 180

امامت و رهبری، 139

أمل الآمل، 133

إيضاح الدلائل، 198

ايضاح الممكنون، 172

بحار الأنوار، 173، 203

بحيره، 112

البراهين في إمامة أمير المؤمنين، 102، 132، 133، 134

بررسی توصيفی ساختار دستوری كتاب «نقض»، 46

برهان قاطع، 229

بعض فضائح الروافض، بعض مثالب النواصب في نقض «بعض فضائح الروافض»، مثالب النواصب في نقض بعض فضائح الروافض،
نقض، 15، 17، 18، 19، 20، 21، 22، 23، 27، 28، 31، 32، 33، 35، 43، 44، 45، 46، 47، 48، 49، 50، 51، 52، 53، 56، 58، 59، 60، 61، 62، 66، 68، 69، 78، 79، 80، 82، 83، 85، 89، 91، 92، 98، 99، 101، 102، 103، 105، 106، 111، 112، 113، 114، 118، 119، 120، 121، 122، 123، 124، 125، 127، 133، 134، 135، 143، 144، 145، 146، 147، 148، 149، 151، 154، 157، 158، 159، 160، 170

ص: 318

،184 ،183 ،182 ،181 ،179 ،174 ،172

،231 ،230 ،229 ،228 ،227 ،226 ،225 ،224 ،218 ،217 ،216 ،214 ،212 ،207 ،201 ،198 ،197 ،193 ،188 ،186

،254 ،253 ،252 ،251 ،250 ،249 ،248 ،247 ،246 ،245 ،244 ،243 ،242 ،241 ،240 ،239 ،236 ،235 ،234 ،232

266 ،265 ،264 ،263 ،262 ،261 ،259 ،258 ،256 ،255

تاريخ جهانگشا، 205

تاريخ قم، 35

تأويل الآيات، 64

تبصرة العوام، 69، 191، 264

تحفة إثنى عشرية، 168

التدوين في ذكر أخبار قزوین، 102، 132، 171

تذكرة الموضوعات، 195

ترجمة الخواص، 64

تعليقات، 118

تفسير ابو الفتوح رازی، 86، 87

تفسير التبيان، 36

تفسير بصائر، 87

تفسير طبري، 87

تفسير غازر، 79

تنزيه عائشه عن الفواحش العظيمة، 49، 62، 102، 120، 134، 154، 155

تنزية الأنبياء، 256

التوراة، 202

تهذيب، 209

جامع الرواة، 132، 133، 169

جواب الملاحده، 134

جواهر، 169

الجواهر السنينة، 202

حدود العالم، 99

الخطط، 208

الدّر المنثور، 176

دلائل الصدق، 59

ديوان راوندى، 183

ديوان قوامى رازى، 79، 183

ذخيرة الآخرة، 69

الذريعه، 32، 132، 133

راحة الصدور، 246، 253

ربيع الأبرار، 165

رجال، 132، 133

رجال الكشّى، 204

رجال شيخ طوسى، 36

الرد على الرافضة، 211، 218

رسالة الاسلام، 141

روح الأحباب وروح الألباب، 115

روح المعاني، 175

رياض العلماء، 133، 172، 251، 255، 256

زاد المسالك، 79

زلّة الانبياء، 256

سفرنامه ناصر خسرو، 99

سمااء الرجال، 183

السؤالاء و الجواباء، 17، 44، 102، 134

الشافى فى الإمامة، 167

شاه نامه ابو منصورى، 99

شرايع، 118

شرح شهاب نبوى، 114، 115

شناخت نامه عبد الجليل و «نقض»، 17، 46

ص: 319

- شهاب الأخبار، 115
- صحيح مسلم، 165
- صحيفة الرضا، 132
- الصوارم المهرقه، 168، 198
- الصواعق المحرقة في ردّ أهل الزيغ و الأهواء و الزندقة، 164، 168، 196
- ضيافت اخوان، 132
- طبقات اعلام الشيعة، 70
- عبد الجليل رازى قزوینی، روزگار و كتاب وى، 46
- عبارات الأنوار، 59، 168
- العثمانية، 167
- عقد العلى للموقف الأعلى، 99
- العقد الفريد، 195، 209
- عيون الأخبار، 190
- الغارات، 66، 79، 82، 180
- الغدیر، 59، 168، 169
- غرر و درر، 79
- غنية النزوع، 69
- الفاظ، 192
- فتح الغدير، 176
- فتوح، 193
- فرق الشيعة، 190، 192، 205

الفرق بين الفرق، 207، 215

فضائح الروافض، 145

فضائل الشيعة، 202

فوائد الرضوية، 133

الفهرست، 49، 51، 71، 133، 155، 169

فهرست منتجب الدين، 50

قابوس نامه، 99

قانون ادب، 87

قصة الإمام الحاضر، 167

الكافي، 48، 173، 202

كشف الظنون، 49، 133

كشف الكربة في شرح دعاء الندبة، 81، 184

كشف اللسان، 169

كليله و دمنه، 97، 245، 246، 254

كمال الدين، 59

مجالس المؤمنين، 117، 133

مجمع البحرين، 191

مجمع البيان، 62

مجمع الزوائد، 164، 165

المحاسن، 204

مراتب افعال، 134

مستدرك سفينة البحار، 203

مسند ابن حنبل، 196

مصباح كفعمي، 82، 182

مصباح المتهجد، 69

مصباح المنير، 191

المعارف، 206

معالم العلماء، 133

معتقدات، 173

معجم الأوسط، 165

معجم الرجال، 169

المعجم المفهرس لألفاظ الحديث النبوي، 196

معجم المؤلفين، 172

المغنى، 167

ص: 320

- مفتاح التذكير، 102، 134
- مفتاح الراحة في فنون الحكايا، 134
- المقالات الاسلاميين، 194
- المقالات والفرق، 194، 204
- المنار، 176
- مناقب امير المؤمنين، 175
- المنقذ من الضلال، 53
- منهاج السنّة، 168، 187
- منهاج الكرامة، 187
- منهج الصادقين، 64
- موقف الشيعة من هجمات الخصوم، 172
- ميزان الاعتدال، 209
- نزهة الزاهد، 69
- نصرة الفطرة، 233، 251
- نقض العثمانية، 167
- النقض على ابن الجنيد في الاجتهاد والرأى، 51
- النقض على ابن العباد في الإمامة، 51
- النقض على ابي عبدالله البصرى، 51
- النهاية، 87
- نهج البلاغه، 99، 173
- ص: 321

فهرست مکان ها

(7)

فهرست مکان ها

آستان حضرت عبد العظیم حسنی علیه السلام، 16، 33، 84، 158

آوه، 149

آرم، 149

ارومیه، 179، 182

اصفهان، 69، 233، 234، 235، 238، 251

افریقا، 176

ایران، 56، 69، 70، 80، 85، 86، 100، 119، 131، 166، 179، 180، 181، 224، 225، 234، 235، 247

بروجرد، 87

بغداد، 69، 121، 193، 228، 230، 233، 235، 237، 238، 239، 251، 253

بهشت زهرا، 84

بین النهرین، 253

پاریس، 80، 181

تهران، 66، 79، 81، 82، 115، 179، 180

جاسب، 116

جبل عامل، 121

جزیره العرب، 253

حلّه، 69، 121

خراسان، 69، 88، 152، 233، 235، 237

خسرو، 253

خیابان قوام السلطنه، 79

خیابان نادری، 132

خیابان ناصر خسرو تهران، 81

دانشکده معقول و منقول، 180

دانشگاه أم القرى، 168

دانشگاه بین المللی امام خمینی، 22

دانشگاه تهران، 82، 115، 169، 181، 182

دبیرستان نظام تبریز، 180

راوند، 70

ری، 16، 19، 29، 33، 42، 43، 44، 45، 53، 86، 100، 101، 102، 103، 111، 112، 116، 117، 119، 121، 149، 158،

171، 227، 231، 233، 234، 235، 237، 241، 242، 249، 251

زابل، 23، 166

ژاپن، 225

ساری، 56، 149

سامرا، 36، 66، 67

سبزوار، 56، 69، 149

ص: 322

سجستان، 79

سختیان، 79، 182

شام، 263

طبرستان، 69

طوس، 152

عراق، 56، 69، 230، 233، 247، 253

عربستان سعودی، 166، 169

قزوین، 22، 23، 53، 54، 85، 87، 131، 148، 158، 159، 160، 161، 163، 171، 226

قلعه الموت قزوین، 54

قم، 20، 23، 32، 35، 45، 47، 56، 63، 64، 65، 69، 77، 78، 85، 91، 116، 149، 158، 159، 163، 173، 227

کاشان، 56، 63، 70، 85، 87، 91، 149، 158

کتاب خانه «امیرک شیععی رازی»، 226

کتاب خانه آستان قدس، 37

کتاب خانه دانشگاه تهران، 115

کتاب خانه شجاع الملک شیرازی، 181

کتاب خانه شعاع شیرازی، 80

کتاب خانه شمس، 81

کتاب خانه شیخ طوسی، 56

کتاب خانه شیخ علی کاشف الغطاء، 37

کتاب خانه مسجد جامع تهران، 66

کتاب خانه ملی تهران، 79، 180، 182

کرج، 87

کوفه، 69، 190

کوی اصفهانیان، 117

گیلان، 228

ماوراءالنهر، 233

مدرسه آثیر الملک، 56

مدرسه استاد ابو الحسن کُمیج، 56

مدرسه سعد صلب، 56

مدرسه سیّد امام زین العابدین، 56

مدرسه شمس الدین مرتضی، 56

مدرسه شهید سعید عزّ الدین مرتضی، 56

مدرسه ظهیر عبد العزیز، 56

مدینہ، 113، 156، 164، 165، 166

مرو، 79

مسجد النبی (قزوین)، 22

مسجد امام حسن عسکری علیہ السلام، 35

مسجد جامع تهران، 66

مسجد سفته چنار، 132

مسجد گوهرشاد، 179

مشهد، 179

مصر، 123، 128، 163، 228

مکّہ، 92، 168، 213

مکّہ، 113

مؤسّسه علمی - فرهنگي دار الحديث، 15، 21، 22، 42، 47، 48، 57، 65، 145، 154، 158

نجف، 37، 69، 180

نیشابور، 235

ورامين، 56

هشتگرد، 87

يمن، 164

ص: 323

یادداشت دبیر علمی کنگره بزرگداشت عبد الجلیل رازی قزوینی..... 7

در باره این اثر..... 13

گزارشی کوتاه از مراسم کنگره در قم و قزوین..... 15

بخش نخست: بیانات مقام معظم رهبری و آیات عظام

1. بیانات حضرت آیه الله سید علی خامنه ای، مقام معظم رهبری..... 27

2. بیانات حضرت آیه الله لطف الله صافی گلپایگانی..... 30

3. بیانات حضرت آیه الله سید موسی شبیری زنجانی..... 35

اشاره..... 35

1. کتاب «تقص»، حاوی اطلاعات ارزشمند تاریخی..... 35

2. اشتباهات رجالی..... 36

3. دقت در استنساخ..... 37

بخش دوم: سخنرانی ها و مقالات ارائه شده در کنگره

1. خیر مقدم رئیس کنگره، حضرت آیه الله محمد محمدی ری شهری..... 41

2. گزارش دبیر علمی کنگره، حجة الاسلام و المسلمین مهدی مهریزی..... 44

3. سخنرانی حضرت آیه الله جعفر سبحانی..... 48

عبد الجلیل رازی در اندیشه معاصران..... 48

خانواده علمی..... 50

سابقه «تقص نویسی» در شیعه..... 51

مؤلف «بعض فضائح الروافض» کیست؟ 52

ص: 324

- انگیزه وی از نگارش کتاب..... 53
- محتوای کتاب..... 54
- در مورد عقاید..... 54
- در مورد مسائل فقهی و عملی..... 54
- افتراها و تهمت ها..... 55
- هوشمندی عبد الجلیل رازی..... 56
- بهره گیری های گوناگون از کتاب «نقض»..... 56
- تاریخ تکرار می شود..... 57
4. سخنرانی حضرت آیه الله رضا استادی..... 58
5. تشیع در قرن ششم تا نهم / دکتر رسول جعفریان..... 68
- ضرورت بازنویسی مجدد تاریخ شیعه..... 68
- نقض، منبع مهم تاریخ تشیع..... 68
- حوزه عربی زبان و فارسی زبان شیعه..... 69
- قرن ششم: حوزه ایرانی..... 71
- قرن ششم: حوزه عربی..... 72
- قرن هفتم: حوزه ایرانی..... 73
- قرن هفتم: حوزه عربی..... 73
- قرن هشتم: حوزه ایرانی..... 74
- قرن هشتم: حوزه عربی..... 75
- قرن نهم: حوزه ایرانی..... 75
- قرن نهم: حوزه عربی..... 76

6. ویژگی های علمی و اخلاقی میر جلال الدین محدّث اُرموی / استاد میرهاشم محدّث 77

7. سبک ادبی کتاب «نقض» / دکتر علی اشرف صادقی 85

1. ویژگی های آوایی 86

2. ویژگی های دستوری 87

الف. اسم 87

ب. ضمیر 88

ج. صفت 89

د. فعل 89

ص: 325

ه. حروف اضافه..... 91

و. نحو..... 92

ز. ساختمان کلمات..... 94

8. بازنگاشت کتاب «نقض» / دکتر سیّد علی موسوی گرمارودی..... 97

متن بازنگاشته نقض..... 105

9. رجال ری و قم در کتاب «نقض» / استاد علی صدرایی خویی..... 111

کتاب «نقض»..... 112

ری در عصر عبد الجلیل رازی..... 112

تصحیح کتاب «نقض»..... 113

ویژگی های رازی در یادکرد اشخاص..... 113

ابن بطّه رازی..... 114

ابوالفتوح رازی..... 114

ابو الفتح ونکی..... 115

ابن عمید و ابو نصر هسنجانی..... 115

بُندار رازی..... 115

ابو منصور حفده طوسی نیشابوری..... 115

شمس الدین حسکا بابویه..... 116

علی جاسبی رازی..... 116

یحیی بن معاذ رازی..... 117

ابن بابویه..... 118

10. سخنرانی دکتر علی لاریجانی، ریاست محترم مجلس شورای اسلامی..... 119

بخش سوم: سخنرانی‌ها و مقاله ارائه شده در مراسم بزرگداشت عبد الجلیل در قزوین

1. سخنرانی حجة الاسلام والمسلمین سید موسی ابراهیمی، مدیر حوزه علمیه قزوین..... 131

2. نظریه عدالت صحابه در «نقض»/ استاد محمدعلی علیپور..... 135

مرجعیت علمی امامان شیعه..... 136

مرجعیت علمی امامان شیعه، از دیدگاه برخی از دانشمندان شیعه..... 137

دیدگاه شهید مطهری..... 137

دیدگاه آیه الله العظمی بروجردی..... 140

ص: 326

- نظریه عدالت صحابه و مرجعیت دینی..... 142
- اصحاب در کتاب «نقض»..... 145
- اصول نظریه عدالت صحابه..... 145
- اصل اول: الصحابة کلهم عدول..... 145
- اصل دوم: ممانعت از جرح و تعدیل صحابه..... 146
- اصل سوم: ممانعت از بررسی مشاجرات بین صحابه..... 147
- اصل چهارم: توقیر صحابه..... 147
3. سخنرانی دکتر محمدتقی سبحانی نیا، نماینده مؤسسه علمی - فرهنگی دار الحدیث..... 154
4. سخنرانی حجة الاسلام والمسلمین سید محمد حسینی قزوینی..... 161
- بخش چهارم: منتخبی از مطالب «خبرنامه کنگره» و یک مقاله منتشر نشده
1. گفتگو با استاد میر هاشم محدث، فرزند مرحوم محدث ارموی..... 179
2. جستاری در «رفض» و «رافضی» و نسبت بین «رافضه» و «امامیه» / حسین متقی..... 185
- درآمد..... 185
1. مفهوم لغوی «رفض» از منظر لغت نامه های کهن..... 188
2. تعاریف اصطلاحی «رفض»، و جوه تسمیه «رافضی» و بیان تاریخچه کاربرد آن..... 189
3. موارد به کارگیری ماده «رفض» در روایات پیامبر 9 و احادیث اهل بیت:..... 196
4. اطلاق لفظ «رافضی» از سوی چه کسانی و به کدامیک از طوایف اسلامی؟..... 204
5. انواع، و کیفیت تقسیم بندی و مراتب رفض و نسبت آن با تشیع و امامیه..... 209
6. رفض از دیدگاه برخی فرق شیعی (امامیه، زیدیه، اسماعیلیه)..... 211
7. اعتقادات «روافضی» در نگاه نواصب اهل سنت و ادبیات گفتاری آنان..... 215
8. جایگاه «روافضی» در فقه چهارگانه اهل سنت و خوارج..... 217

9. نتیجه گیری..... 217

منابع و مأخذ..... 219

3. تاریخت و گفتمان «نقض» / توموکوشیمویاما..... 223

چکیده..... 223

مقدمه..... 224

پیش زمینه و انگیزه نویسنده ناشناس «بعض فضائح الروافض»..... 226

1. تعریف مذهب نویسنده ناشناس توسط خودش و توسط عبد الجلیل قزوینی

ص: 327

2. شرایط تاریخی بعد از سیاست مِحنه سلطان مسعود.....229

3. فرضیه: ارتباط نویسنده ناشناس «بعض فضائح الروافض» بادستگاه خلافت عباسی.....240

4. آزمایش فرضیه: حکایت «گرگ و روباه و مُردار» در «نقض».....245

5. نام نویسنده «بعض فضائح الروافض».....254

پایان سخن.....265

منابع و مآخذ.....267

بخش پنجم: گزارش های تصویری

1. دیدار دست اندر کاران کنگره با حضرات آیات273

2. مراسم کنگره در قم.....281

3. بزرگداشت عبد الجلیل در قزوین.....293

فهرست ها

1. فهرست آیات.....301

2. فهرست احادیث.....303

3. فهرست اشعار.....304

اشعار فارسی.....304

اشعار عربی.....305

4. فهرست اعلام.....306

الف. معصومان.....306

ب. اشخاص.....307

5. فهرست ادیان، مذاهب، فرق و جماعات.....315

6. فهرست کتاب های متن 318

7. فهرست مکان ها 322

ص: 328

بسمه تعالی

جَاهِدُوا بِأَمْوَالِكُمْ وَأَنْفُسِكُمْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ ذَلِكُمْ خَيْرٌ لَّكُمْ إِنْ كُنْتُمْ تَعْلَمُونَ

با اموال و جان های خود، در راه خدا جهاد نمایید، این برای شما بهتر است اگر بدانید.

(توبه : 41)

چند سالی است که مرکز تحقیقات رایانه ای قائمیه موفق به تولید نرم افزارهای تلفن همراه، کتابخانه های دیجیتالی و عرضه آن به صورت رایگان شده است. این مرکز کاملاً مردمی بوده و با هدایا و نذورات و موقوفات و تخصیص سهم مبارك امام علیه السلام پشتیبانی می شود.

برای خدمت رسانی بیشتر شما هم می توانید در هر کجا که هستید به جمع افراد خیراندیش مرکز بپیوندید.

آیا می دانید هر پولی لایق خرج شدن در راه اهلبیت علیهم السلام نیست؟

و هر شخصی این توفیق را نخواهد داشت؟

به شما تبریک میگوئیم.

شماره کارت :

6104-3388-0008-7732

شماره حساب بانک ملت :

9586839652

شماره حساب شبا :

IR390120020000009586839652

به نام : (موسسه تحقیقات رایانه ای قائمیه)

مبالغ هدیه خود را واریز نمایید.

آدرس دفتر مرکزی:

اصفهان - خیابان عبدالرزاق - بازارچه حاج محمد جعفر آواده ای - کوچه شهید محمد حسن توکلی - پلاک 129/34 - طبقه اول

وب سایت: www.ghbook.ir

ایمیل: Info@ghbook.ir

تلفن دفتر مرکزی: 03134490125

دفتر تهران: 021 - 88318722

بازرگانی و فروش: 09132000109

امور کاربران: 09132000109



مرکز تحقیقات رایانگی

اصفهان

گامی

WWW



برای داشتن کتابخانه های تخصصی
دیگر به سایت این مرکز به نشانی

www.Ghaemiyeh.com

www.Ghaemiyeh.net

www.Ghaemiyeh.org

www.Ghaemiyeh.ir

مراجعه و برای سفارش با ما تماس بگیرید.

۰۹۱۳ ۲۰۰۰ ۱۰۹

